



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الحق  
علیه  
الصلوة  
والسلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# بهداشت روانی در نگاه اسلام

میرزبان کریمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# بهداشت روانی در نگاه اسلام

نویسنده:

مرزبان کریمی

ناشر چاپی:

اسوه - سازمان اوقاف و امور خیریه جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	بهداشت روانی در نگاه اسلام
۱۱	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۶	فهرست مطالب
۲۲	مقدمه
۲۲	بهداشت اسلامی در بُعد روانی
۳۱	تعریف بهداشت روانی
۳۳	بیماری و سلامت روحی و روانی
۳۷	شخصیت سالم و بیمار
۳۸	عوامل سازنده و مؤثر بر رفتار انسان
۴۱	شخصیت و ابعاد آن
۴۴	تیپ‌های مختلف شخصیتی
۴۶	طبقه بندی خُلق‌ها یا منش‌ها
۴۷	اصطلاح قرآنی شاکله و رابطه آن با شخصیت
۴۷	اشاره
۴۸	۱- نیت :
۴۹	۲- خلق و خوی :
۵۰	۳- حاجت و نیاز :
۵۱	۴- مذهب و طریق :
۵۲	۵- هیئت و ساخت :
۵۴	روح چیست ؟
۵۸	روح چگونه به بدن تعلق می‌گیرد؟
۶۰	دیدگاه قرآن در مورد روح

۶۲	نفس انسان
۶۲	اشاره
۷۰	انواع و مراحل نفس از دیدگاه قرآن مجید
۷۷	جایگاه غریزه و فطرت در شخصیت انسان
۷۷	غریزه از دیدگاه امام علی (علیه السلام)
۷۹	فطرت
۸۱	رابطه تن و روان
۸۱	اشاره
۸۲	شواهدی از تأثیرات متقابل تن و روان
۸۵	اسلام و سلامتی روانی
۸۵	اشاره
۸۶	بهداشت روانی در اسلام یعنی سلام، یعنی مسلمان بودن
۸۷	بهداشت روانی در اسلام یعنی ایمان، یعنی مؤمن
۸۹	مهمترین ویژگی های بهداشت روانی در اسلام
۹۲	مهمترین بیماری های روانی عصر حاضر
۹۲	فشار روانی، استرس، اضطراب
۹۳	اختلالات اضطرابی
۹۶	اختلال اسکیزوفرنی
۹۷	اختلال شخصیت
۹۷	وسواس
۹۹	راهکارهای عملی برای درمان اختلالات روانی
۱۰۰	تأثیرات آموزه های اسلام و قرآن بر بهداشت روان
۱۰۰	اشاره
۱۰۰	دین
۱۰۵	سلامت روان در قرآن
۱۱۴	راهکارهای تأمین بهداشت روانی از دیدگاه اسلام

- ۱۱۶----- راهکارهای شناختی قرآن برای تأمین بهداشت روانی
- ۱۱۶----- اشاره
- ۱۱۸----- تأثیر ایمان به خداوند در ایجاد احساس امنیت روانی
- ۱۲۴----- راهکارهای رفتاری یا عمل صالح در آموزه های قرآن برای تأمین بهداشت روانی
- ۱۲۵----- راهکارهای رفتاری قرآن برای تأمین بهداشت روانی خانواده
- ۱۲۶----- راهکارهای رفتاری قرآن برای تأمین بهداشت روانی اجتماع و به سازی محیط
- ۱۲۹----- راهکارهای رفتاری قرآن در بهبود شیوه های تعلیم و تربیت
- ۱۲۹----- برای تأمین بهداشت روانی
- ۱۳۴----- راهکارهای رفتاری قرآن در مسائل اقتصادی برای تأمین بهداشت روانی
- ۱۳۵----- سلامت و بیداری فطرت
- ۱۳۷----- عقل
- ۱۴۱----- لب
- ۱۴۲----- قلب
- ۱۴۲----- اشاره
- ۱۴۵----- انواع قلب
- ۱۴۷----- ویژگی های قلب سلیم
- ۱۴۹----- قلب سلیم تنها سرمایه نجات
- ۱۵۱----- ویژگی های قلب مریض
- ۱۵۸----- گناه زنگار دل است
- ۱۶۰----- هوی و هوای نفس
- ۱۶۱----- حب دنیا ریشه همه گناهان و امراض باطنی
- ۱۶۵----- شفا بخشی و درمانگری قرآن کریم
- ۱۶۵----- اشاره
- ۱۶۹----- دردها و درمان ها در حدیث جُنود عقل و جهل از منظر امام صادق (علیه السلام)
- ۱۷۸----- گناه و اقسام آن
- ۱۸۶----- آثار گناه

۱۸۹	عوامل ارتکاب گناه
۱۸۹	اشاره
۱۸۹	نقش شیطان در انحراف شخصیت انسان
۱۹۲	فسق و فجور
۱۹۶	هوا و هوس
۱۹۹	انواع بیماری ها و گناهان و راهکارهای درمان آن ها
۱۹۹	اشاره
۱۹۹	الف - بیماری های فکری و عقیدتی :
۱۹۹	اشاره
۲۰۴	امراض و گناهان اعتقادی
۲۱۵	نشانه های منافقین در آیات قرآن کریم
۲۳۰	ب - امراض قلبی (دل)
۲۳۰	اشاره
۲۵۹	نگاهی به منابع اسلامی
۲۶۲	د - امراض زبان - گوش - چشم
۲۶۷	ه - امراض عبادی
۲۸۲	و - امراض و آفات خانواده
۲۸۲	اشاره
۲۸۵	فلسفه تحریم زنا :
۲۹۴	ز - بیماری های اجتماعی
۲۹۷	ح - بیماری های اقتصادی
۳۰۵	ط - امراض سیاسی
۳۰۵	اشاره
۳۰۹	۱- غرور و استکبارورزی :
۳۲۰	حکومت های طاغوت
۳۲۲	۲- غرور به مال و ثروت و فرزند پسر و برج و بارو و ساختمان های مستحکم



- ۳- مقابله و جبهه گیری در برابر انبیای الهی ----- ۳۲۳
- ۴- مسخ ارزش ها در حکومت های باطل ----- ۳۲۸
- ۵- عدم توجه به اصل امر به معروف و نهی از منکر ----- ۳۲۹
- ۶- ارتکاب گناه و سقوط اخلاقی ----- ۳۳۱
- ۷- کفران نعمت ----- ۳۳۲
- ۸- خوار کردن زبردستان ----- ۳۳۳
- ۹- تفرقه و اختلاف اندازی بین مردم برای حفظ حکومت فاسد خود ----- ۳۳۴
- ۱۰- تجسس در امور شخصی دیگران ----- ۳۳۶
- ۱۱- احتکار و خصوصی کردن ثروت های عمومی و تقلب در خرید و فروش ----- ۳۳۸
- دردها و درمان ها از نظر حضرت علی(علیه السلام) ----- ۳۴۲
- درمانگری قرآن ----- ۳۴۴
- درمانگری اسلام ----- ۳۴۸
- مقایسه اسلام و ایمان ----- ۳۵۰
- درمانگری ایمان ----- ۳۵۴
- روان درمانی ایمانی ----- ۳۶۱
- درمانگری عمل صالح ----- ۳۶۶
- درمانگری تقوا ----- ۳۷۱
- درمانگری اطاعت و پیروی کردن از خدا و رسول خدا و قرآن و اولی الامر ----- ۳۷۹
- درمانگری عزت و کرامت نفس ----- ۳۸۵
- درمانگری دعا، ذکر و نماز ----- ۳۹۷
- موانع استجابت دعا از دیدگاه امام علی(علیه السلام): ----- ۴۰۶
- آثار تربیتی نماز : ----- ۴۱۱
- درمانگری صبر و نماز : ----- ۴۱۶
- درمانگری مراقبه و محاسبه دائمی : ----- ۴۱۸
- برخی از خطاهای اعضا و جوارح : ----- ۴۲۳
- درمانگری عفاف و حجاب ----- ۴۲۴

- ۴۳۳ ..... درمانگری توبه و استغفار
- ۴۳۷ ..... امیدبخش ترین آیات قرآن
- ۴۳۷ ..... اسباب بخشودگی گناهان :
- ۴۳۹ ..... توبه نصح :
- ۴۴۱ ..... توبه دری به سوی رحمت خدا :
- ۴۴۳ ..... درمانگری خانواده
- ۴۴۷ ..... درمانگری کار
- ۴۵۰ ..... درمانگری مشاوره
- ۴۵۵ ..... برخی از راههای دینی و اسلامی درمان رذایل و گناهان و بیماری های روانی و معنوی
- ۴۵۷ ..... نکته آخر
- ۴۵۹ ..... منابع و مآخذ
- ۴۶۳ ..... معرفی آثار نویسنده
- ۴۶۴ ..... درباره مرکز

## بهداشت روانی در نگاه اسلام

### مشخصات کتاب

سرشناسه : کریمی، مرزبان، 1335 -

عنوان و نام پدیدآور : بهداشت روانی در نگاه اسلام/ مولف مرزبان کریمی؛ ویراستار گل نساء بشکار، حسنا کریمی.

مشخصات نشر : تهران : سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه، 1400.

مشخصات ظاهری : 447ص.

شابک : 0-668-542-964-978

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. 443 - 445.

موضوع : بهداشت روانی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

Mental health -- Religious aspects -- Islam

بهداشت روانی -- جنبه های قرآنی

Mental health -- Qur'anic teaching

روان شناسی اسلامی

Islam -- Psychology

شناسه افزوده : بشکار، گل نساء، 1339 -، ویراستار

شناسه افزوده : کریمی، حسنا، 1366 -، ویراستار

رده بندی کنگره : BP232/65

رده بندی دیویی : 297/485

شماره کتابشناسی ملی : 8678042

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

ص: 1

اشاره

بهداشت روانی در نگاه اسلام

مؤلف: مرزبان کریمی

ویراستاران: گل نساء بُشکار - حُسن کریمی

ناشر: انتشارات اسوه

حروفچینی: سجّاد /

لیتگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه بزرگ قرآن کریم

چاپ اول: زمستان 1400

شمارگان: 1000 نسخه

قیمت: 85000 تومان

شابک: 978-964-542-668-0

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص مؤلف است.

کپی برداری بدون ذکر منبع شرعاً جایز نیست.

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 3

















(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ) (1)

## بهداشت اسلامی در بُعد روانی

گناه يك نوع بیماری است و اگر معالجه نشود در دل و جان انسان جا باز کرده و تمام وجود او را تسخیر می کند. هیچکس از ارتکاب گناه و سیئات موفقیتی حاصل نمی کند. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «ما ظَفَرٌ مِنْ ظَفَرٍ بِالْإِثْمِ وَالْغَالِبُ بِالشَّرِّ هُوَ الْمَغْلُوبُ»؛ «هیچ انسانی از راه گناه و نافرمانی خدا پیروز نشد، گناهکار همیشه مغلوب است». (2)

به راستی هیچ فردی دست به گناهی نَزَد جز اینکه قیمت خود را شکست؛ به همین دلیل است که پرهیز از گناه، ریشه دین می باشد. قال رسول الله (صلی الله علیه و آله) «أَصْلُ الدِّينِ الْوَرَعُ»؛ حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ریشه دین تقوی است». (3)

هرگاه کسی به گناهی اقدام کند روانش آلوده و از لطافت روحی او کاسته می شود و کم کم آرامش روح او تبدیل به ناامنی و اضطراب می گردد و دل و جانش به تاریکی گراییده و استعدادهای ذاتی او یکی بعد از دیگری در وجودش محو و در مسلخ گناه و منکرات قربانی هوی و هوس می شود و بالعکس در حالت سلامتی از گناه، همواره تا اوج ملکوت، قدرت پرواز می یابد و همین امر سبب بروز کمالات و ظهور استعدادهای روحی و معنوی او می شود.

ص: 11

1- سوره دخان، آیه 51

2- نهج البلاغه، حکمت 327

3- مستدرک الوسائل، ج 11، ص 270

حضرت علی (علیه السلام) علت بی رحمی و سنگدلی را این چنین توضیح می دهد: «ما جَفَّتِ الدَّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَّتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكثْرَةِ الذُّنُوبِ»؛<sup>(1)</sup> «چشم ها از اشک نخشکید جز آن که دل ها سخت شد و دل ها سخت نشد مگر آن که گناهان زیاد شد».

خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) فرمود: «لِكُلِّ دَاءٍ دَوَاءٌ وَ دَوَاءُ الذُّنُوبِ الْإِسْمُ تَغْفَاؤُ»؛<sup>(2)</sup> «برای هر دردی درمانی است و داروی گناهان، توبه کردن و استغفار نمودن است».

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «همانا پروای از خدا، داروی درد دل های شما و بیناکننده کوری دل های شما و شفابخش بیماری های اجساد شما و اصلاح کننده فساد درون سینه های شما است».<sup>(3)</sup>

طَبِّ الصَّادِقِ از روض الریاحین یافعی، ص 42 نقل می کند که روزی حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از یکی از کوچه های بصره می گذشت، جمعیت فراوانی را دید که حلقه زده و از اطراف گردن کشیده و تماشا می کنند. نزدیک رفت تا ببیند چه خبر است. میان جمعیت جوان خوشرویی را دید که با لباسی پاك و آراسته، دارای متانت و وقار با هیبت و عزّتی بخصوص، روی چهارپایه ای نشسته و مردم برای اینکه از او استفاده کنند از هم نوبت می گرفتند. در میان مراجعین کسانی بودند که شیشه هایی به دست داشتند و به او نشان می دادند. میان شیشه ها خون یا ادرار و یا بعضی دیگر مایعات بدن بود. طبیب جوان به آن شیشه ها با دقت نگاه می کرد و برای صاحب هر يك از آن شیشه ها بر حسب آنچه می فهمید دارو تجویز می کرد. امیرالمؤمنین (علیه السلام) جلورفت و سلام کرد و فرمود: خدایت رحمت کند آیا برای درد گناه دارویی همراه آورده ای؟ طبیب گفت: مگر گناه درد یا بیماری است؟

ص: 12

1- بحار الانوار، ج 73، ص 354

2- وسایل الشیعه، ج 11، ص 354

3- نهج البلاغه، خ 198

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: آری گناه بیماری است و مردم را به زحمت انداخته است. طیب مدتی سر به زیر انداخت و ساکت ماند، گویی در اندیشه فرو رفته است. حضرت علی (علیه السلام) سؤال را تکرار کرد و طیب ساکت بود. بعد از چندی سر برداشت و گفت: قربانت من که چیزی نمی دانم آیا شما دارویی برای گناه می شناسی؟ حضرت فرمود: آری، من داروی گناهان را می شناسم و معالجه می کنم. طیب گفت: ممکن است برای ما توصیف فرمایید و امام (علیه السلام) با بیانی بسیار شیوا به او فهماند که علم و ایمان همراه با تقوا و طهارت و تسلیم در برابر خدا و استغفار و بازگشت به سوی الله در مان حقیقی گناهان است. در کتاب مواظب العبدیه نقل است که خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) فرمود: سه خصلت است که هیچ کس را از آن گریزی نیست: *الْحَسَدُ وَالظَّنُّ وَالطَّيْرَةُ*؛ حسادت گمان، خطورات قلبی. *قِيلَ فَمَا نَصَّ نَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟* گفته شد که پس چه کنیم یا رسول الله؟ فرمود: چون حسد ورزیدی تجاوز نکن (یعنی کاری نکن که ضررت به کسی برسد) و چون گمان کردی تحقیق نکن و هرگاه چیزی به دلت راه یافت رهاش کن. اسلام در بهداشت روانی برای سلامت روح و جان انسان دستورات سازنده ای صادر فرموده که پیروی از آن سبب رستگاری و نجات انسان است. دین اسلام کاملترین و جامع ترین دین توحیدی برای هدایت انسان به سوی سعادت و رستگاری است. بی شک یکی از لوازم سعادت انسان، سلامت روح و روان و بهداشت معنوی اوست. اسلام در این جهت تمامی مصالح آدمی را مراعات نموده است. توجه اسلام به رشد و نجات بشر از غی و انحطاط مهمترین عاملی است که برای هدایت و کمال و سعادت انسان در نظر گرفته شده است. رشدی همه جانبه، معنوی، فکری، ایمانی، عاطفی، فردی و اجتماعی. رشدی در سایه ایمان و عمل صالح و تقوا. رشدی در سایه ولایت الهی، در سایه دعا و نیایش، عبادت، نماز، ذکر و یاد خدا. رشدی در سایه پرهیز از حرام و گناه. رشدی که آرامش و اطمینان قلبی و بهداشت روانی انسان را تأمین می کند.



هدف تربیت دینی، ساختن انسان هایی مؤمن و متعهد و مسئول است. ایمان و تعهد و مسئولیت از علائم سلامت معنوی و روانی انسان می باشد. هدف تربیت دینی ساختن انسان های با تقوا است. انسان هایی که خودشان از خود مراقبت کرده و خود را کنترل کنند و از سقوط و انحراف و انحطاط و آلودگی و گناه، خود را محافظت و مراقبت کنند، و در صورت وقوع کمترین لغزشی، فوری جبران کرده و به سوی خدا بازگردند.

بی شک ایمان به خدا، آرامش آور است. (1)

بدون تردید ذکر و یا خدا آرامش بخش است. (2)

قطعاً توکل به خدا حلال مشکلات است. (3)

قطعاً اعتقاد به قضا و قدر الهی تسکین دهنده است. (4)

بدون تردید تقوا ورزیدن و دعا کردن موجب گشایش و گشودن بن بست ها می گردد. (5)

بی تردید صبر و حوصله و تحمل و بردباری، یاری خدا را به دنبال دارد. (6)

قطعاً تشکیل خانواده بر اساس مبانی و دستورات دینی از عوامل آرامش است. (7)

قطعاً وحدت و اخوت دینی و تقوای الهی برترین عوامل استحکام اجتماعی است. (8)

دوری کردن از یاد خدا یکی از علل سختی و تنگنا در زندگی است. (9)

تقوو موجب رسیدن به سهولت و آسانی و بخشش گناهان و اجر فراوان می گردد. (10)

اسلام و قرآن به سلام و سلامت و به دارالسلام و سلامت قلب دعوت کرده و

همه این ها بر اساس توحید و خدامحوری و عبادت به دست می آید. (11)

ص: 14

1- سوره فتح، آیه 4

2- سوره رعد، آیه 28 و سوره زمر، آیه 23

3- سوره طلاق، آیه 3

4- سوره توبه، آیه 51

5- سوره طلاق، آیه 2 و سوره نمل، آیه 62

6- سوره بقره، آیه 45 و سوره یوسف، آیه 90

7- سوره روم، آیه 21

8- حجرات، آیات 10 و 13

9- سوره طه، آیه 124

10- سوره طلاق، آیات 4 و 5

11- سوره فاطر، آیه 10 - سوره تغابن، آیه 8 - سوره شعراء، آیات 88 و 89- سوره ذاریات، آیه 5 - سوره یونس، آیه 25 و سوره مائده،

آیه 16

به هر حال، بدون تردید یکی از آثار دینداری، رسیدن به تعادل و سلامت و آرامش و امنیت و اطمینان روحی و روانی است. علاوه بر این که دینداری، باطن و روح و روان انسان را از آلودگی ها پاک و پاکیزه می نماید و انواع ظلمات در سایه دینداری از روان انسان رخت بر بسته و نور ایمان و تقوا و عبادت و علم و سایر فضیلت ها بر روح انسان می تابد و آن را نورانی می کند.

دلهره و اضطراب یکی از بیماری های روان است که به دلایلی ممکن است ایجاد شود و انسان مؤمن و معتقد می توان با آن مقابله کرده و آرامش خود را تضمین کند.

1- گاهی دلهره و نگرانی انسان، از ترس سوء سابقه و لغزش های قبلی اوست که توبه و یاد خدای بخشنده و مهربان این دلهره را به آرامش تبدیل می کند؛ زیرا خداوند گناهان را می بخشد و توبه را می پذیرد.

2- گاهی ریشه دلهره، احساس تنهایی است که ایمان به خدا این دلهره را به آرامش تبدیل می کند. شخص با ایمان می گوید: خداوند انیس و مونس من است، حرفم را می شنود، کارم را می بیند و به من مهربان است.

3- گاهی نگرانی انسان به خاطر ضعف است که ایمان به قدرت بی نهایت و توکل بر خدا و امدادهای او، این نگرانی را نیز جبران می کند.

4- گاهی اضطراب انسان به خاطر احساس پوچی و بی هدفی است، اما ایمان به خدای حکیمی که در این عالم هر چیزی را طبق حکمت و برای هدفی خاص آفریده، این اضطراب را برطرف می کند.

5 - گاهی دلهره و ناراحتی به خاطر آن است که انسان موفق نشده همه را راضی کند و ناراحت می شود که چرا فلان شخص یا فلان گروه را از خود رنجانیده و با این که من این همه زحمت کشیدم چرا دیگران قدردان نیستند. ولی توجه و اعتقاد به این که فقط باید خدا را راضی کرد و عزت و ذلت تنها به دست او است، این نگرانی را از بین می برد.

6- گاهی تلاش ها و تبلیغات سوء دیگران انسان را نگران می کند. ایمان به وعده های الهی مبنی بر پیروزی حق بر باطل، برطرف کننده این نگرانی ها است.

7- گاهی متلك و استهزاء دیگران موجب نگرانی و اضطراب انسان می شود ولی اگر ایمان به خداوند داشته باشد که به رسولش می فرماید: (إِنَّا كَفِينَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ) (1)؛ ما شر استهزاء کنندگان را از تو دفع خواهیم کرد، این نگرانی را نیز برطرف می کند.

بنابراین، وقتی در قرآن کریم می خوانیم: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ) (2)؛ «آگاه باشید با یاد خدا دلها آرام می گیرد»، يك واقعیت عینی و عملی است.

در واقع می توان این طور نتیجه گرفت که کسی که به خدای حکیم ایمان ندارد انسانی است که :

1- خود را بی اصالت، بی هدف و تنها می بیند و هدفش فقط رفاه و زندگی مادی و دنیوی است مانند يك حیوان.

2- حرکت خود را يك حرکت جبری می داند نه تکاملی و تعالی بخش.

3- آینده خود را پس از مرگ نابودی و نیستی می داند، چون به زندگی بعد از مرگ و بقای روح عقیده ای ندارد.

4- راهنمای او در زندگی یا طاغوت های بیرونی هستند و یا هوسها و امیال درونی.

5- برنامه زندگی او مملو از انواع تردیدها، محدودیت ها، اضطراب ها، نقص ها و اشتباهات می شود.

6- در تفسیر جهان هستی گیج و سرگردان است، چون نمی داند چرا آمده؟ چرا می رود؟ و هدفش از زندگی چیست؟ تمام فکرش این است که چگونه زندگی کند، نه این برای چه زندگی کند.

ص: 16

---

1- سوره حجر، آیه 95

2- سوره رعد، آیه 28

7- بی ایمانی باعث ظاهربینی و دنیاگرایی و غفلت او از حقیقت و واقعیت خویش و جهان هستی می شود. انسان بی ایمان هم خود را گم کرده و هم خدا را. هم هدف زندگی را گم کرده و هم غایت هستی و معاد و جهان آخرت را. این است که پیوسته در احساس پوچی و بی هدفی و اضطراب و نگرانی زندگی می کند و در اعماق وجود خودش آرامش و طمأنینه و سکون و اطمینان را پیدا نمی کند و نسبت به عالم وجود و هستی احساس بیگانگی و تنهایی و غربت می کند. در حقیقت همه موارد فوق بیماری و امراضی هستند که ناشی از بی ایمانی بوده و روان و روح انسان را بیمار می کند. بنابراین، راه درمان آن ها استغفار، توبه، انابه و ایمان آوردن به حقایق و تعالیم دین و قرآن و اسلام است، همراه با انجام عمل صالح و رعایت تقوای الهی و توکل و اعتماد به خدای قادر متعال در همه امور.

(إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ) (1)؛ پرهیزکاران در جای امنی هستند.

(قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ) (2)؛ راه درست از راه انحرافی روشن شده است.

ص: 17

---

1- سوره دخان، آیه 51

2- سوره بقره، آیه 256



## تعریف بهداشت روانی

بهداشت روانی بر کلیه روش‌ها و تدابیری اطلاق می‌شود که برای جلوگیری از ابتلاء به بیماری‌های روانی به کار می‌رود.

کارشناسان سازمان بهداشت جهانی، سلامت فکر و روان را این‌طور تعریف می‌کنند: «سلامت فکر عبارت است از قابلیت ارتباط موزون و هماهنگ با دیگران، تغییر و اصلاح محیط فردی و اجتماعی و حل تضادها و تمایلات شخصی به‌طور منطقی، عادلانه و مناسب، بهداشت روانی به معنای سلامت فکر می‌باشد و منظور نشان دادن وضع مثبت و سلامت روان است که خود می‌تواند نسبت به ایجاد سیستم با ارزشی در مورد ایجاد تحرك و پیشرفت و تکامل در حد فردی، خانوادگی، اجتماعی و بین‌المللی کمک نماید».

تعاریف دیگری نیز از بهداشت روانی بیان شده است: «استعداد روان برای هماهنگی، خوشایند و مؤثر کارکردن، برای موقعیت‌های دشوار انعطاف پذیر بودن و برای بازیابی تعادل خود توانایی داشتن».<sup>(1)</sup>

بهداشت روانی، توانایی کامل برای ایفای نقش‌های اجتماعی، روانی و جسمی می‌باشد.

(بهداشت روانی مجموعه عواملی است که در پیشگیری یا جلوگیری از پیشرفت

ص: 19

روند وخامت اختلالات شناختی، عاطفی، و رفتاری در انسان نقش مؤثر دارند»<sup>(1)</sup>.

بهداشت روانی در گستره وسیع تر عبارت است از آگاهی به عوامل معنوی و مادی و انگیزه‌هایی که سلامت فکر و وضع مثبت و اعتدال رفتار و کردار را سبب می‌شود، که بدان وسیله، ساز و کار با ارزشی در مورد تحرك و پیشرفت معنوی و مادی در انسان در همه زمینه‌ها فراهم آید. هدف بهداشت روانی برخورداری از روان سالم و معتدل برای موفقیت در زندگی و رسیدن به آسایش و سعادت است و فراهم شدن شرایطی تا عوامل مخربی که روان بشر را می‌آزارد و راحتی درونی او را سلب می‌کند از بین ببرد، به گونه‌ای که آسایش و رفاه او تأمین شود و تشویش خاطر نداشته باشد.<sup>(2)</sup>

در تعریفی دیگر که مطابق با تعریف سازمان بهداشت جهانی است، بهداشت روانی عبارت است از :

«الگوها، روش‌ها و تدبیرهایی که زندگی راحت و بدون دغدغه و اضطراب را تأمین کند و به عبارت دیگر، وجود وضعیت مطلوب و خوب جسمی، روحی و اجتماعی فرد که قابلیت ارتباط متعادل و هماهنگ با دیگران داشته باشد».

بهداشت روانی برای پیشگیری از اختلالات روانی و ارتقای وضعیت مطلوب جسمی، روحی و اجتماعی افراد است. بهداشت روانی به صورتهای پیشگیری اولیه یعنی «بهداشت»، پیشگیری ثانویه یعنی «درمان»، پیشگیری ثالثیه یعنی «توانبخشی و بالا بردن سطح بهداشت روانی در جامعه» اعمال می‌گردد.<sup>(3)</sup>

بهداشت روانی شاخه‌ای از بهداشت عمومی است که در درجه اول به پیشگیری از وقوع بیماری و در درجه دوم به تشخیص به موقع بیماری‌ها، اقدام فوری برای درمان آنها و در نهایت به یاری فرد می‌پردازد تا از توانمندی‌های باقی مانده اش

ص: 20

---

1- بهداشت روانی، شاملو، ص 18

2- بهداشت روانی در اسلام، صانعی، ص 22

3- روان شناسی عمومی، ص 272



حداکثر استفاده را بنماید. تأمین بهداشت روانی به سادگی بهداشت جسمانی نیست؛ زیرا عواملی که بیماری های جسمانی را ایجاد می کنند تقریباً شناخته شده اند و جنبه جسمانی و مادی و عینی آنها در بدن انسان اکثراً آشکار و هویدا می شوند؛ اما بیماری های روحی و روانی اکثراً مربوط به بُعد باطن و نفسانی و پنهانی و غیر مادی انسان هستند.

در مورد بیماریهای جسمانی، راههای پیشگیری و درمان سهل الوصول است ولی در مورد بیماریهای روانی هنوز وضع به این روشنی نیست؛ زیرا در ایجاد و بروز بیماریهای روانی عوامل متعددی دخالت دارند و حتی در بعضی موارد در بیماریهای روانی زمینه ابتلاء به آن مربوط به قبل از تولد و دوران جنینی و یا دوران اولیه زندگی که بعد از تولد شروع می شود می باشد و همچنین عوامل روانی و جَوّ روانی حاکم بر خانواده و نحوه برخورد والدین با فرزندان در این مورد از اهمیت ویژه ای برخوردار است. به طور خلاصه می توان گفت که بهداشت روانی عبارت است از تأمین سلامت فکر و روان در جهت سازگاری و تطبیق فرد با خود و با محیط زندگی، قدرت پذیرش واقعیت های موجود و شکوفایی استعدادی بالقوه خویش.

## **بیماری و سلامت روحی و روانی**

قدما به وجود بیماریهای روانی پی برده بودند و تعاریف گوناگونی از بیماری روحی کردند، که در این جا به طور کلی به دو نوع تعریف می پردازیم: 1- دسته ای از پزشکان قدیم سلامت روح را در تعادل مزاج می دانستند. 2- دسته دیگر حکما و عرفا و علما، اخلاق رذیله و زشت را در تعریف بیماری به کار برده اند.

[البته امروزه بیماری روحی را از لحاظ دیگری تعریف و توصیف می کنند.] جالینوس طبیب یونانی در کتاب اخلاق النفس، جهل و غضب را نشان بیماری روح می داند.

زکریای رازی در تعریف سلامت روح، سلامت تن را مطرح ساخته و علائم بدنی خاص را با اعتدال نفسانی بیان می کند.

طبری در تعریف بیماری روحی چنین می گوید: آنچه که عارض انسان می شود بر دو قسم است: یا عارض جسد و تن آدمی و یا عارض نفس و روان او می شود. علاج و درمان آنچه که وارد نفس می شود به وسیله وارد کردن سرور و شادمانی و آرامش خاطر و از بین بردن غم و ترس است از آن، به وسیله سخن هایی که موافق طبع مریض باشد و روح او را تقویت کند و امید را در دلش زنده گرداند و راه دیگر درمان، همنشینی با دانشمندان و شکیبایی و صبر بر ناملايمات و دوری از حسد و کینه است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هر يك از عقل و جهل را هفتاد و هشت لشگر است و از جمله صفات بارز لشگر عقل، ایمان و رضا و خشنودی، نرم دلی و دانایی و پارسایی و خوشرویی و خوشخویی، و فروتنی و شکیبایی و محبت و راستی و درستی و حیا را می توان نام برد. لشگر جهل عبارت است از اعداد صفات ذکر شده» (1).

خواجه نصیرالدین طوسی انسان دانا را دارای صفات چهارگانه حکمت، شجاعت، عفت و عدالت می داند.

غزالی می گوید: آدمی را روحی و بدنی است و هر يك از این دو جزء را مرضی و صحتی، امراض جسم و بیماری های آن مربوط به علم طب است و آلام و بیماری های روح که عبارتند از اخلاق رذیله و صفات زشت مربوط به علم الاخلاق است.

ملاصدرا سلامت نفس را در وجود فضایل چهارگانه می داند: علم، غضب، شهوت، عقل و عدالت، که میان قوای مذکور تناسب و هماهنگی ایجاد می کند. (2)

ص: 22

---

1- اصول کافی، باب عقل و جهل

2- اسفار اربعه، ج 2، ص 88

در کتاب روان شناسی برای زیستن، فردی را دارای سلامت روح معرفی می کند که به طور کلی از زندگی لذت ببرد، دارای اعتماد به نفس باشد، با عده قلیلی صمیمی باشد، قادر به حل مشکلات روزانه باشد، از افراد و اشیاء و موقعیت ها بیم نداشته باشد، به سلامت خود توجه داشته باشد، دارای وجدان اخلاقی باشد و به کرات خشمناک نشود. امروزه روان شناسان و روان پزشکان در تعریف سلامت روح، قدرت مقابله با مشکلات و سازگاری و رفتار عادی را مطرح می کنند. حال آنکه اعتقاد به وجود سازگاری نمی تواند ملاک و معیار صحیحی باشد. از طرف دیگر رفتار غیر عادی نیز میزان و معیار صحیحی نمی تواند باشد چه در این صورت، انبیاء و مصلحان اجتماعی، هنرمندان و مخترعان از سلامت روح بی بهره خواهند بود. از این رو که رفتار و فکر و عقیده شان با فکر و عقیده رایج زمان مغایرت و تباین دارد. به نظر می رسد که سلامت روح و روان عبارت است از: داشتن هدف متعالی انسانی و کوشش در حل مشکلات زندگی به طریق عاقلانه و ایجاد سازگاری با محیط اجتماعی خویش تا آنجا که این سازگاری موجب بطلان و تباهی حقایق علمی و اعتقادی و اخلاقی نگردد. و سرانجام این که ایمان به کار و مسئولیت و پیروی از اصل خیرخواهی و نیکوکاری و همت و بزرگواری یا پستی و انحطاط و بیچارگی وابسته به سلامت روح انسان است. ملالتهای و سختی های زندگی مولود رنجوری روح است نه موجب رنجوری روح؛ زیرا روح سالم بر هر دشواری و محنتی هر اندازه سخت باشد غلبه می کند، صاحب روح توانا هر محنت و رنجشی را از یاد می برد و غصه و کینه ای از آن به دل نمی گیرد. (1)

رعایت اعتدال در اندیشه و عمل بر اساس موازین اعتدال نشانه سلامت روح و روان است و عدم رعایت اعتدال یعنی افتادن در ورطه افراط و تفریط در اندیشه و عمل، نشانه بیماری روح و روان است.

ص: 23

گرایش به فطریات و پذیرش امور فطری در بُعد نظری و عملی نشانه سلامت روح و روان می باشد و خروج از حدود فطریات و نادیده گرفتن و پایمال کردن حقایق و امور فطری در همه ابعاد آن نشانه بیماری روح و روان است. به عبارت دیگر طهارت فطرت و تزکیه باطن و تمایل به آن ناشی از سلامت است، اما آلودگی فطرت و آرایش های باطن و تمایل به آن ناشی از بیماری است و به زبان ساده تر گناه و بزهکاری و تمایل به آن و شاد شدن از آن و صدور هر گونه رذیلت و زشتی و بدی باطنی و ظاهری نشانه بیماری روحی و روانی می باشد. ولی رعایت تقوای الهی و صیانت نفس و پرهیز از هرگونه گناه و بزهکاری و تمایل به آن و شاد شدن از اطاعت خداوند و فرامین الهی و صدور هر گونه فضیلت و نیکی و زیبایی و خوبی باطنی و ظاهری نشانه سلامت روح و روان خواهد بود. همچنین حاکمیت سفاهت و بلاهت، حاکمیت غضب و شهوت و ظلم و انظلام و پیروی از آنها نشانه بیماری روح و روان است. اما حاکمیت علم و حکمت، شجاعت و عفت و عدالت و اعتدال در امور نشانه سلامت روح و روان می باشد. تیرگی و سیاهی و ظلمت و قساوت دل و تکبر و برتری طلبی و دنیاپرستی و دنائت و پستی را برگزیدن نشانه بیماری روح و روان است. اما نورانیت و روشنایی و سلامت قلب و خشوع و خضوع در برابر حق و عدم دنیاپرستی و پرهیز از دنائت و پستی و برگزیدن عزت و کرامت نفس و پرهیز از لهو و لغو و عبث بودن و پوچی و بیهودگی نشانه سلامت روح و روان است.

بنابراین، مهمترین علائم بیماری روانی از نظر اسلام عبارتند از :

1- عمل به فجور، 2- گرایش به رذایل، 3- شادمانی از گناه و ارتکاب آن، 4- گرایش به افراط و تفریط در امور، 5- آلودگی فطرت و تلاش در جهت آن، 6- گرایش به شکستن قوانین و احکام و شرایع الهی، 7- داشتن صفاتی چون جهل، شرك، کفر و نفاق، فسق، فجور و ظلم، خشونت، غضب، کینه، انتقام، حسد، تکبر، خودبرتری بینی، خودخواهی، پرخاشگری و عصیان گری در برابر فرامین و احکام حق دین خدا و قوانین عادلانه و عادلانه اجتماعی.

و اما مهمترین علائم سلامت روح و روان از نظر اسلام عبارتند از :

1- رعایت تقوای الهی، 2- گرایش به فضایل، 3- شادمانی از اطاعت الهی و عمل کردن به آن، 4- گرایش و عمل بر اساس اعتدال در همه امور، 5- پاکی فطرت و تلاش در جهت آن، چون خداخواهی و حق طلبی و جمال گرایی و کمال طلبی و غیره، 6- گرایش به رعایت قوانین و احکام و شرایع الهی، 7- داشتن صفاتی چون علم، ایمان، اسلام، تقوا، عدالت، قسط، مهر، محبت، عفو، گذشت، خیرخواهی، خوشحالی از پیشرفت دیگران، تواضع و دیگرخواهی.

## شخصیت سالم و بیمار

وقتی روان شناسان و روان پزشکان در باره شخصیت بحث می کنند ناگزیر شخصیت‌های به هنجار و نابهنجار را مورد بررسی قرار می دهند. گرچه در بسیاری موارد تشخیص بین این دو گونه شخصیت کار آسانی نیست. اما تعریف‌ها و تقسیم بندی‌های آنان از انواع شخصیت خود دلیل بر این اختلاف می باشد. به طور کلی شخصیت افراد به سه گروه تقسیم می شود :

1- به هنجار : شخصیت به هنجار خود را با واقعیت زندگی سازگار می سازد رفتار و کردارش در زندگی هدف مشخص و جامعه پسندی را دنبال می کند و از ادامه فعالیت برای نیل به مقصود احساس رضامندی و خوشبختی می کند، از طریق یادگیری برای سازگاری بیشتر و زندگی بهتر رفتار خود را تغییر می دهد رابطه علت و معلول را از روی بینش درک می کند اندیشه‌ها و رؤیاهای خود را همیشه يك حقیقت مسلم نمی پندارد، در اعمال و رفتار به وجود خود، زمان و مکان آگاه است، یعنی می داند چه کسی است، کجاست و چه کاری انجام می دهد.

2- شخصیت نوروٹیک : افراد نوروٹیک یا روان نژند غالباً می کوشند از حقیقت بگریزند، کمتر خودشان را با واقعیت سازگار می کنند، گرچه از وجود خود، زمان و مکان و اشیاء تا حدودی آگاهی دارند، اما هدف زندگی خود و جامعه را به خوبی

تشخیص نمی دهند. رابطه علت و معلول و اجزاء يك واحد یا موقعیت را درك نمی کنند، رفتارشان را از روی اراده و بنا به خواست خود تغییر نمی دهند. خواب و رؤیای خود را گاهی حقیقت یا يك معجزه می پندارند. نوروتیکها به طور کلی دارای اختلال های روانی خفیف مانند احساس خستگی، کوفتگی عصبی، بی حس و حالی، اضطراب، دلواپسی و فراموشی می باشند. این افراد را گاهی نوروتیکهای اضطرابی می نامند که به استراحت و آرامش نیاز دارند.

3- پسیکوتیک : شخصیت پسیکوتیک یا روان پریشی شدیدترین نوع بیماری روانی به شمار می آید. مردم آن را دیوانگی یا جنون می نامند. عدم تعادل این بیماران روانی به حدی است که نمی توانند به طور آزاد در جامعه و میان مردم رها شوند. لازم است آنان را زیر نظر و توجه پزشکان و درمانگران ورزیده در آسایشگاه های روانی نگهداری و درمان کرد. این اشخاص به طور کامل رابطه خود را با واقعیت قطع می کنند و غالباً دچار توهم یا ادراك غلط می باشند. داوری و نتیجه گیری آنها همواره نادرست است. از خوردن غذا و دارو به علت توهمی که از مسموم بودن آن دارند خودداری می کنند. در واقع می توان گفت آن دسته از بیماران روانی که گرفتار خیال باطل و توهم هستند و با واقعیت قطع رابطه کرده اند در شمار پسیکوتیکها یا روان پریش ها می باشند. (1)

### عوامل سازنده و مؤثر بر رفتار انسان

عوامل مؤثر بر رفتار انسان به سه دسته تقسیم می شود :

1- وراثت، 2- محیط، 3- خود.

1. - وراثت : اگر انسانها را به دقت مورد مشاهده قرار دهیم شباهت ها و تفاوت های زیادی را در میان آنها خواهیم یافت. آدمیان با اینکه به یکدیگر شباهت

ص: 26

دارند، در عین حال با هم متفاوتند. در حقیقت خصایص زیستی چون قد، وزن، شکل و ظاهر بدن با ویژگی های ذهنی مانند هوش و استعداد از والدین به کودکان منتقل می شود به طوری که نوزادان در بعضی از صفت های کلی شبیه والدین خود و در بسیاری از صفت های جزئی با آنها تفاوت دارند. و کروموزمها در پیدایش این تفاوت ها نقش مؤثری دارند و این به خاطر داشتن ژن در وجود آنها است. بر روی هر سلول کروموزمهای انسان حدود یک میلیون ژن وجود دارد که هر ژن دارای مکانی ویژه در کروموزم است. هر جفت کروموزمهای همانند، دارای ژنهای مشابه هستند که با نظمی خاص در روی آنها مرتب شده اند. ژنها عامل ایجاد کننده صفات و خصوصیات ارثی هستند که از والدین به کودک منتقل می گردند. آنها به عنوان واحدهای مادی در ثبت و انتقال صفات و خصوصیات از یک نسل به نسل بعد منتقل می شوند.

2. محیط : سلول تخمک بارور شده دارای صفات و خصوصیات موروثی است که اگر در محیط و شرایط مساعد قرار گیرد توان رشد و نمو دارد و می تواند به انسانی کامل تبدیل شود، چنانچه محیط برای رشد تخمک بارور شده نامساعد باشد سلول تلف می شود و یا مراحل رشد آن ناتمام می ماند. لذا وجود خصوصیات موروثی شرط لازم زندگی است ولی به تنهایی کافی نیست. انسان علاوه بر عوامل ارثی از عامل های دیگری نیز متأثر می شود. عوامل غیرزیستی، انسان را در استفاده از خصوصیات ارثی یاری می دهند. مجموعه این عامل ها محیط نام دارد که شامل عوامل مادی و غیر مادی یا کلیه مواد و نیروها و جاندارانی است که در طول زندگی انسان به روی او اثر می گذارد، و یا محیط درونی که شامل صفات و خصوصیات فیزیکی و شیمیایی و فیزیولوژیکی فرد است و یا محیط بیرونی که به دو بخش قبل و بعد از تولد تقسیم می شود.

محیط بعد از تولد گسترش می یابد، از رحم به گهواره، اتاق، محله و شهر توسعه پیدا می کند. کودکان، مدرسه، دانشگاه و مراکز تربیتی دیگر نظیر مراکز دینی و

رسانه های گروهی نقشی ارزنده در به فعل در آوردن توانایی ها و استعداد های بالقوه آدمی دارند. والدین، اطرافیان و همسالان کودک اهمیت زیادی در شکل گیری نوع شخصیت، علایق و انگیزه های او دارند. لذا می توان گفت محیط مناسب در تجلی و شکوفایی صفات انسان بسیار مؤثر می باشد.

3. خود: علاوه بر تأثیر محیط و وراثت، اراده خود فرد نیز می تواند در پیدایش یا از میان رفتن رفتاری مؤثر باشد. مثلاً يك نفر تمام حواس خود را متوجه امور خاصی می کند، در صورتی که شخص دیگر خیلی سطحی یا بدون کوچکترین توجهی از آن می گذرد. گاه فردی با پشتکار زیاد کاری را انجام می دهد ولی ناگهان آن را رها می کند و از ادامه آن سر باز می زند. از نظر رفتاری میان انسان ها تفاوت های زیادی وجود دارد. در بسیاری از موارد انسان با اراده خود عملی را انجام می دهد و زمانی دیگر به انجام آن کار تمایلی ندارد. رفتار غیر ارادی نتیجه بلافصل احساس ها و ادراک های فعلی موجود زنده می باشد در صورتی که رفتار ارادی ناشی از عزمی است که به اتکاء احساس ها و عواطف و عقاید و تفکراتی که در زندگی فرد ذخیره گردیده و متناسب با آنها در او پیدا شده است. اصولاً هر کسی در مقابل پیش آمده ها به ذخیره ذهنی خود مراجعه کرده و از تجربه های گذشته الهام گرفته و به کمک آنها تصمیم می گیرد. این تصمیم و عزم که از عمق هستی معنوی هر شخص بیرون می آید تنها مربوط به عوامل و انگیزه های مؤثر آن نیست بلکه به خود انسان وابسته بوده و کاملاً از آن اوست.

اراده شامل فعل و انفعالات روانی است که در ضمیر انسان انجام می شود و منجر به اخذ تصمیم در انجام رفتار می گردد. در آموزه های اسلامی، اراده فرد اصالت می یابد و تصمیم او در انتخاب مسیر، موقعیت کلی او را در زندگی مشخص می کند. غزالی می گوید: «اراده، شاخص بین انسان و حیوان است». او معتقد است که حیوان نمی تواند کشش های درونی خود را ضبط و رفتار خود را کنترل نماید در حالی که



انسان از طریق اراده ای که بر اعمال و رفتارهای او حاکم است قادر به ضبط و تعدیل رفتار خویش است. در واقع انسانیت انسان به آن است که می تواند انگیزه ها و تمایلات درونی خود را ضبط و تعدیل و تنظیم نماید. او می گوید: «مسئولیت انسان ناشی از وجود اراده در او می باشد و عمل بدون اراده فاقد هرگونه اعتبار و ارزش است و در حقیقت روح و اساس عمل و رفتار انسان اراده او است».

اراده از نظر روان شناسان از «خود» سرچشمه می گیرد که وجه تمایز انسان با حیوان می باشد و متأثر است از دو عامل تعیین کننده وراثت و محیط که اعمال انسان را شکل می دهند و او را در جهت خاصی هدایت می کنند، «خود» می تواند حالت جبری، وراثت و محیط را خنثی کند و استقلال انسان را حفظ نماید و همین عامل، برتری انسان نسبت به حیوان است که او را مسئول اعمال خود می سازد. البته نقش خود و اراده در انسان زمانی بیشتر مشخص می گردد که انسان دچار تعارض شود. در این مرحله توانایی و ابتکار خود به شکل اراده جلوه گری می کند و رفتار ارادی خود را نشان می دهد. (1)

## شخصیت و ابعاد آن

تعریف شخصیت: خود و شخصیت به وسیله خودآگاهی شخص بدو زندگی خود را به طور کلی درک می کند و خویش را می شناسد، بدین ترتیب فکر «من» و «خود» و فکر شخصیت به وجود می آید.

من یا «من درون ذات یا من متافیزیکی» عبارت است از اصلی که تمام کیفیات روانی را به آن نسبت می دهند، من خوشحال یا من چالاک و.. خود یا «من برون ذات یا من اختیاری» عبارت است از تصویری که با در نظر گرفتن مجموع یا مجموعه ای از کیفیات نفسانی نسبت به خویش یا نسبت به سایر صورت می گیرد.

ص: 29

شخصیت از نظر لغوی: اصل کلمه شخصیت در زبان لاتین به معنی ماسک است که منظور اصلی آن طنین دار ساختن صدا و زیاد نمودن بُرد آن است و منظور فرعی آن تعیین اخلاق، نقش و خود کسی است که به وسیله بازیگری نمایش، مجسم می گردد. پس شخصیت عبارت است از چیزی که فرد را مشخص می سازد و معنای خاص شخصیت عبارت از اخلاق شخص است و شخص عبارت از فردی است که خودآگاه و اختیاردار اعمال خود باشد و فرد عبارت است از موجودی که مجموعه غیرقابل تقسیمی را تشکیل می دهد.

اساس شخصیت بر خودآگاهی فکورانه با عقل و آزادی متکی است. بدین ترتیب نتایجی به دست می آید که برای شخصیت لازم می باشد و آن عبارت است از حقوق و وظایف فرد. در زندگی عادی ممکن است توأمأ یا متوالیاً يك فرد، خودهای مختلفی داشته باشد. در حاشیه زندگی حقیقی قوه تصور ما يك زندگی رؤیایی دارد که سعی می کند استقلال خود را به دست آورد. اگر این زندگی رؤیایی و تصویری، استقلال خود را به دست آورد دچار بیماری خاصی می شویم. (این بیماری ناشی از غلبه رؤیاهای و تصورات و خیالات بر واقعیت است).

برای شخصیت، تعاریف دیگری نیز بیان شده است، از جمله: 1- شخصیت عبارت است از احساس من نه به معنی خودیت سُفلی، بلکه به معنی پی بُردن به مقام روح و نفس فی حد ذاته که بالاتر است از بسیاری از چیزها و شعارش این است که «ألموت أُولی مِن رُکوبِ العارِ»؛ «نزد من، مرگ از ننگ و پستی بهتر و عزیزتر و محبوب تر است».<sup>(1)</sup> این گونه احساس شخصیت در میان ملتها از ضروریات بقای آنها است، پس شخصیت تنها به عالم شدن نیست، بسیاری از دانشمندان هستند که يك ذره شخصیت ندارند. تعلیم صفات خوب اخلاقی از قبیل راستی و درستی و عفت و امانت برای پاك نگه داشتن روح لازم است اما اینها

ص: 30

صفات معروف اخلاقی ارکان شخصیت نیست. (1)

2- مجموعه واکنش های فرد نسبت به محیط طبیعی و اجتماعی که او را در بر گرفته است شخصیت نام دارد.

3- جنبه های بدنی، تمایلات فطری و اکتسابی، استعداد های نفسانی و صفات اخلاقی مجموعه واحدی را تشکیل می دهند که «من»، «خود» یا به عبارت دیگر «شخصیت» نامیده می شود.

4- شخصیت عبارت است از : صفات، خصوصیات و کیفیاتی که جنبه پایدار و دائمی دارد و شخص را از دیگران متمایز می سازد.

5 - شخصیت عبارت است از: مجموعه ای از جنبه های بدنی، عادات، تمایلات، حالات، افکار، نظریات، استعدادها و رفتار هر فرد که به صورت خصوصیات و صفاتی پایدار درآمده و به عنوان يك كل و واحد عمل می کند. در نتیجه می توان گفت شخصیت هر فرد اولاً شامل صفات مختلف، استعدادها و حالات او می باشد، ثانیاً این صفات و خصوصیات به نحو خاصی سازمان یافته اند، ثالثاً شخصیت جنبه نسبتاً دائمی دارد، رابعاً شخصیت هر کس مخصوص خود اوست و بالاخره به صورت يك كل و واحد عمل می کند.

ابعاد شخصیت : با تعاریفی که از شخصیت شده است می توان گفت شخصیت هر فرد دارای چهار جنبه اساسی است: جنبه جسمانی، جنبه عقلانی، جنبه عاطفی، جنبه اجتماعی.

1. جنبه جسمانی شخصیت : که قیافه، رنگ، پوست، قد و قامت، کیفیت راه رفتن، نشستن، طرز صحبت کردن و طرز نگاه کردن هر شخص را شامل می شود.

2. جنبه عقلانی شخصیت : ادراک، شناسایی، مقایسه امور و اشیاء، تمیز اشیاء از یکدیگر، تجزیه و تحلیل از امور مختلف، تفکر و تخیل، قضاوت، نتیجه گیری و

ص: 31

1- یادداشت های استاد، ج 6، ص 21

پیش بینی، همه جزو جنبه عقلانی شخصیت قرار می گیرند.

3. جنبه عاطفی شخصیت: حالات خوش آیند یا ناخوش آیندی که در برابر هر ادراک و یا انجام هر عمل به انسان دست می دهد از قبیل شادی و نشاط، غم و اندوه، لذت و رنج، تنفر و ترس و خشم و غیره، جزو جنبه عاطفی شخصیت به شمار می رود.

4. جنبه اجتماعی شخصیت: سخن گفتن، ارتباط با دیگران، سازگاری جمعی، همکاری، مخالفت، توافق، تشابه، اجرای امور حرفه ای و شغلی و غیره، جزو جنبه های اجتماعی شخصیت محسوب می شوند. (1)

### تیپ های مختلف شخصیتی

اولین دانشمندی که در زمینه تیپ های شخصیت فرضیاتی داشت، بقراط حکیم یونانی بود که نظریه مزاجها را بیان کرد. وی تصور می کرد که آمیزه ها یا اخلاط (صفرا، دم، سودا و بلغم) در انسان به نسبت های مختلف با هم ترکیب می شوند. او معتقد بود زمانی که این اخلاط چهارگانه به طریق مشخص با یکدیگر ترکیب شوند، از نظر روانی فرد متعالی را به وجود می آورند. اما اگر نیرومندی یکی از اینها بر دیگر مایعات غلبه نماید، شخصیت حاصل بر اساس آن مایع غالب خواهد بود. مثلاً غلبه مایع دم (خون) مزاج دموی را حاصل می نماید که در نتیجه آن فرد «امیدوار، با نشاط، خوش بین، خونگرم و فعال» به نظر می رسد، صفراوی ها «عصبی مزاج» و سوداوی ها «غمگین و گرفته» و بلغمی ها «بی حال» خواهند بود. امروزه روان شناسان، طرح ها و طبقه بندی و نظریه های گوناگونی در زمینه رشد و انواع شخصیت مطرح کرده اند که در اصطلاح به آن تیپ شناسی می گویند. که در اینجا طبقه بندی یا تیپ شناسی کرچمر را بررسی می نمایم.

ص: 32

کرچمر روان شناس سوئیسی، بر پایه ساختمان بدنی، افراد را در مجموع به سه گروه اصلی یا تیپ تقسیم کرد و برای هر یک ویژگی های جسمی و روانی خاصی قایل شد.

1. تیپ پیک نیک : افرادی که در این طبقه جای می گیرند از لحاظ ساختمان بدنی، چاق و کوتاه هستند. سینه و شکم آنها نسبت به سایر قسمت های بدن رشد بیشتری دارد و دارای صورتی پهن و گردنی کوتاه و کلفت هستند. آنها از نظر خلق و خوی، بشاش، خوش برخورد، اجتماعی، شوخ و خوش خوراک می باشند و به همه چیز با نظر خوش بینانه نگاه می کنند و ظاهر و باطن یکسانی دارند، در مجموع این عده افرادی برون گرا هستند.

2. تیپ آنتیک : افرادی که در این گروه جای می گیرند، عضلات نیرومند و ورزیده و استخوان بندی بسیار محکمی دارند و دارای سینه ای پهن و قدی نسبتاً بلند هستند. از نظر خلق و خوی، جدی و با اراده بوده و به کار و کوشش، فعالیت های بدنی و ورزش علاقه نشان می دهند. این افراد از خطر نمی هراسند، پرخاشگر و زورگو هستند و در مقابل مسایل مختلف حساسیت زیادی نشان نمی دهند.

3. تیپ آستینک : این گروه از افراد بر خلاف تیپ پیک نیک، بلندقد و لاغر اندام بوده، قفسه سینه آنها باریک و مسطح است. از نظر ویژگی های خلقی، دیرجوش، گوشه گیر، خیالباف، حساس، تندخو، و عصبی هستند. از نظر فعالیت های علمی، نیروی قوی و ادراکی عمیق دارند. در این مجموع این افراد به درون گرایی تمایل دارند.

البته لازم به ذکر است که بسیاری از افراد را نمی توان در هیچ یک از این طبقات سه گانه جای داد. (1)

ص: 33

خلق ها را می توان به دو دسته طبقه بندی کرد: 1- طبقه بندی بر حسب مزاج. 2- طبقه بندی بر حسب طبع.

1. طبقه بندی بر حسب مزاج: سابقاً بر اساس خوی غالب افراد، آنها را چنین طبقه بندی می کردند: اشخاص دموی مزاج که دارای عکس العمل شدید ولی کوتاه می باشند. اشخاص بلغمی مزاج که دارای واکنش سست هستند. اشخاص صفراوی مزاج که رفتار آنها با عکس العمل لجوجانه همراه است. و اشخاص سودایی مزاج که دارای واکنش غیرثابت و سطحی می باشند. اما امروز علم غددشناسی اختلاف مزاج ها و تغییرات مزاج را معلول ترشحات غدد داخلی و به ویژه غده تیروئید می داند که در رشد جسمانی و عقلانی اشخاص دخالت تام دارد. اما خیلی مانده است که بتوان تعیین کرد خلق تا چه حد تابع ترشحات غدد مختلف داخلی است. در نتیجه هنوز برای تعیین تمایلات مختلف روحی از همان کلمات قدیمی یعنی «دموی، صفراوی، سودایی و بلغمی» استفاده می شود. بدین ترتیب برای تقسیم بندی خُلق ها تنها يك اصل وجود دارد و آن همان طبع یا سرشت است.

2. طبقه بندی بر حسب طبع: اشخاص را مانند علم روانشناسی می توان به عقلانی، عاطفی، عملی یا ارادی تقسیم کرد.

الف - اشخاص عقلانی: کسانی هستند که نزد آنان قوای معرفتی غالب می باشد. اشخاص عقلانی را نیز می توان به اقسام مختلف تقسیم نمود، برحسب موضوع فکر اشخاص، عقلانی نظری مانند فلاسفه، علماء، ریاضی دان ها و اقتصاددان ها و... و عقلانی علمی مانند: اشخاص نظامی، سیاسی، تجار، صنعتگران و... اما بر حسب رابطه بین عقل با سایر قوا می توان تقسیمات زیر را در نظر گرفت. عقلایی خالص که تنها برای افکار زندگی می کنند، عقلایی پرشور که افکار خود را به نفع سودای خویش به کار می برند، عقلایی ارادی که نزد آنان افکار راهنمای عمل هستند.

ب - اشخاص عاطفی: کسانی هستند که احساسات بر آنها غلبه دارد. بر حسب موضوع احساسات، می توان اشخاص را به شهوتران که در پی لذت جسمانی هستند، و اشخاص احساساتی که در فکر لذات معنوی می باشند، و اشخاص آرمانی که در جستجوی لذات متعالی هستند، تقسیم کرد. و بنا بر ثبات احساسات اشخاص را می توان به اقسام زیر تقسیم نمود: اشخاص متفنن که دارای احساسات سطحی و متشتت می باشند. اشخاص سریع التأثير که احساساتشان شدید لیکن موقت است، و اشخاص سودایی که احساساتشان متمرکز می باشد.

ج - اشخاص عملی و ارادی: کسانی هستند که قدرت خواستن بر آنان غلبه دارد. این قبیل اشخاص را می توان به ارادی عقلانی یا فکور، ارادی احساساتی یا سودایی و ارادی خالص یا سرسخت تقسیم کرد. (1)

## اصطلاح قرآنی شاکله و رابطه آن با شخصیت

### اشاره

خداوند می فرماید: «بگو هر کسی بر شاکله (خُلُق و خوی) خویش عمل می کند و خدای شما به کسی که راهش از هدایت بیشتری برخوردار است داناتر است». (2)

خداوند در این آیه، عمل انسان را مبتنی بر چیزی می داند که آن را «شاکله» می نامد. یعنی منشأ اعمال آدمی شاکله اوست. شاکله از نظر لغوی دارای معانی مختلفی است. مفردات، شاکله را از ماده (شَکَلَ) به معنای بستن پای چهارپا، بیان کرده است و شکال به معنای همان بند و طنابی است که حیوان را با آن می بندند. شاکله به معنای خلق و خوی نیز آمده است و از آن جهت به خلق و خوی، شاکله گفته می شود که انسان را مقید می کند و نمی گذارد در آنچه می خواهد آزاد باشد، بلکه او را وادار می سازد تا به مقتضای آن اخلاق رفتار کند. در مجمع البیان شاکله به معنای طریقت و مذهب آمده است. وقتی گفته می شود «این طریق دارای شاکله هاست» معنایش

ص: 35

---

1- خلاصه فلسفه، ص 217 تا 219

2- سوره اسری، آیه 84

این است که هر جمعیتی از آن راه دیگری برای خود جدا کرده است. شاکله همان است که سازمان روانی و درونی شخصیت انسان را تشکیل می دهد به طوری که انسان بر اساس آن عمل می کند.

از معانی دیگر شاکله که از ریشه «شکل» به معنای هیئت و ریخت است، احتیاج و حاجت است به طوری که «اشکله» به معنای حاجتی می باشد که انسان را مقید می سازد. در حدیثی امام صادق (علیه السلام) شاکله را به معنای نیت استفاده کرده و می فرمایند: «نیت از عمل بهتر است و اساساً نیت خود عمل است» و سپس این آیه را تلاوت فرمودند که: «بگو هر کسی بر شاکله خود عمل می کند یعنی بر نیتش عمل می نماید».<sup>(1)</sup>

از ماحصل معانی فوق می توان گفت که شاکله به طور کلی دارای معانی زیر است: 1- نیت، 2- خلق و خوی، 3- حاجت و نیاز، 4- مذهب و طریق، 5- هیئت و ساخت.

با توجه به این نکات و با توجه به مفهوم شخصیت در روانشناسی می توان شاکله را معادل مفهوم شخصیت در روان شناسی گرفت، و به عبارت دیگر مفهوم شاکله همان شخصیت از دیدگاه اسلام است. پس شاکله مجموعه نیت، خلق و خوی، حاجات، طرق و هیئت روانی انسان است که همه موارد فوق زیربنای رفتارهای انسان قرار می گیرند، و شخصیت او را تشکیل می دهند.

## 1- نیت :

نیت در لغت به معنای قصد و عزم قلب آمده است و در اصطلاح به تصمیم آگاهانه برای انجام يك عمل اطلاق می شود. از دیدگاه اسلامی بین نیت و عمل تفاوت وجود دارد. نیت امری است درونی که عمل، ثمره و حاصل نیت می باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: «نیت زیربنای عمل است و نیز اعمال ثمره نیت هستند».<sup>(2)</sup> پس نیت با انگیزه و تصور انجام يك عمل از انجام آن

ص: 36

---

1- وسائل الشیعه، ج 1، ص 36

2- میزان الحکمه، ج 1، ص 517



جداست. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «همانا نیت همان عمل است» (1). حضرت اشاره بر اصالت نیت در مقابل عمل دارد. یعنی آنچه در رابطه با اعمال حقیقتاً وجود دارد و همان منشأ و مبدأ عمل است، نیت می باشد. و به همین دلیل است که مولوی انسان را سراسر اندیشه و مابقی او را استخوان و ریشه می داند. به این ترتیب بر اصالت اندیشه در مقابل اصالت رفتار و عمل تأکید شده است. و حجت اصالت نیت در مقابل عمل این است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «علت دوام اهل جهنم در جهنم و اهل بهشت در بهشت، نیت آنان است» (2).

## 2- خلق و خوی :

خلق و خوی عبارت است از مجموعه صفات روانی انسان که معمولاً در ارتباطات او با اشیاء و اشخاص، بروز و ظهور پیدا می کند. حکمای اسلامی خلق و خوی را محصول دو عامل می دانند :

الف - مزاج و ترکیب بدنی که خود محصول وراثت است.

ب - اوضاع و احوال محیطی.

حضرت علامه طباطبایی ؛ در ذیل تفسیر آیه شاکله چنین می گوید: «بین ویژگی های روانی و ویژگی های جسمانی انسان رابطه خاصی وجود دارد. برخی از مزاج ها سریع تر عصبانی شده و میل به پرخاشگری در آنها وجود دارد. در برخی از مزاج ها نیز میل به غذا و جفت زودتر فوران کرده و شدت می یابد و مانند این موارد، به گونه ای که نفس با کوچک ترین عامل به طرف مقتضیات طبع خود کشیده شده و تحریک می شود».

«تا به اینجا به نوعی ارتباط که میان اعمال و اخلاق و ویژگی های ذاتی وجود دارد، اشاره شد. در این میان نوعی ارتباط دیگر وجود دارد و آن عبارت است از

ص: 37

---

1- اصول کافی، ج 2، ص 85

2- همان منبع

ارتباط بین اعمال و ملکات و بین اوضاع و احوال و عوامل خارج از ذات آدمی که در محیط و جو زندگی او وجود دارند، مانند آداب و سنن و رسوم و عاداتهای تقلیدی. این عوامل انسان را به موافقت خود دعوت کرده و از هر کاری که با آنها ناسازگار است باز می دارد. زمانی نمی گذرد که این عوامل تصور ذهنی ثانویه ای را ایجاد می کنند که این تصور موجب تطابق اعمال آدمی بر اوضاع و احوال محیطی که انسان بدان انس یافته است می گردد» (1).

پس خلق و خوی انسان از يك سوی محصول وراثت و محیط است و از سوی دیگر تحت تأثیر عامل سومی به نام اختیار می باشد. این مجموعه دست به دست هم داده هیئت و حالت نفسانی انسان را می سازد.

### 3- حاجت و نیاز :

یکی دیگر از معانی شاکله، حاجت و نیاز است. نیازها یکی دیگر از زیربناهای رفتاری انسان هستند. نیازها را می توان به دو دسته تقسیم کرد: الف - نیازهای فیزیولوژی. ب - نیازهای روانی.

الف - نیازهای فیزیولوژی : که در اثر به هم خوردن تعادل شیمیایی بدن به وجود می آیند، این نیازها در اساس و بنیان در نوع بشر ثابتند، نیاز گرسنگی، تشنگی و نیاز جنسی از جمله نیازهای فیزیولوژی هستند، و آنها در اصل، خودآموختنی نیستند، ولی نحوه ارضاء و برخورد با آنها کاملاً آموختنی و بستگی به نوع شخصیت و شاکله فرد دارند. گرسنگی نیاز عمومی بشر است، ولی نحوه برخورد با آن و نحوه ارضاء آن و تلقی از آن در آحاد بشر شکل واحد و ثابتی ندارد. یکی این نیاز را با مصرف کمترین مقدار ممکن از غذا تأمین کرده و دیگری پرخور و شکمباره است. این تفاوت در واقع تفاوت در شخصیت است، نه تفاوت در خود نیاز.

ص: 38

ب- نیازهای روانی: نیازهای روانی انسان دارای منشأ و کنش آشکار فیزیولوژیک نیستند، لکن در برخی از موارد در نوع انسان غالباً دیده می‌شوند، مانند نیاز به تعلق داشتن و نیاز به امنیت. به این نیازها، نیازهای روانی غیر اکتسابی می‌گویند. علاوه بر این نیازها، نیازهای دیگری هستند که جنبه اکتسابی داشته و از فردی به فرد دیگر، از افراد جامعه ای به افراد جامعه دیگر تفاوت دارند، مانند: پرخاشگری، ریاکاری، صلح جویی و غیره، این ها نیازهای اکتسابی هستند که در افراد و جوامع مختلف به صورتهای گوناگون دیده می‌شوند. نیازهای روانی اعم از اکتسابی و غیر اکتسابی، وابستگی تام و تمام به هیئت و حالت روانی خاص انسان دارند. میزان بروز هر يك از این نیازها و نحوه ارضاء و طرز تلقی آنها، از فردی به فرد دیگر به تناسب ساخت روانی او فرق دارد. البته، هر چند نیازهای فیزیولوژیک موجب يك سلسله از رفتارهای انسانی هستند، لکن نحوه بروز و ظهور آنها، بستگی به هیئت و ساخت روانی افراد دارد.

#### 4- مذهب و طریق:

مذهب به معنای راه و محل رفتن است و در اصطلاح به آیین و دین آدمی گفته می‌شود. به عبارت جامع تر، به روش و برنامه ای که يك فرد در زندگی خود پیشه کرده و جهان و آینده و گذشته را بر اساس آن تفسیر می‌کند، مذهب گفته می‌شود. مذهب دو بُعد دارد:

الف - بُعد جهان شناختی و جهان بینی. ب - بُعد تکلیفی یا ایدئولوژی.

معمولاً دین انسان بر اساس آموزش های محیطی و القانات اجتماعی شکل می‌گیرد. یعنی محیط با فشارهای خاصی که بر انسان می‌آورد، او را با خود همسو کرده و باورهای خود را به او منتقل می‌سازد. و از دوران کودکی روان او را با باورها شکل می‌دهد، هر چند القانات اجتماعی در بارور کردن مذهب افراد نقشی بسیار

مهم دارد، اما پذیرش این القائات بدون وجود زمینه های مناسب روانی امکان پذیر نیستند. دین انسانها اساساً بر مبنای نیازهای فطری آنها شکل می گیرد، هر چند که محتوای آن تطابق کامل با فطرت آدمی نداشته باشد. فطرت ساخت روانی اولیه ای را در اختیار انسان می گذارد. به این ترتیب، دین بر اساس هیئت و ساخت اولیه روانی انسان (فطرت) شکل گرفته و خود موجب پیدایش و ساخت و هیئت روانی خاصی می شود که انسان را وادار به اعمال خاصی می کند.

## 5- هیئت و ساخت :

اصلی ترین معنای «شاکله» هیئت و ساخت روانی است. هیئت روانی انسان مجموعه واحدی است که نیات از آن برمی خیزد، خُلق و خوی، حاصل آن است، مذهب بر اساس آن پذیرفته شده، و بالاخره نیازها در بروز و ظهور خود متأثر از آن هستند. پس هیئت و ساخت روانی انسان مجموعه واحدی است که پیوسته در حال تعامل با عوامل محیطی و سرشتی از يك سو و اختیار از سوی دیگر می باشد. از این رو، می توان شاکله را چنین تعریف کرد: شاکله عبارت است از ساخت و هیئت واحد روانی انسان که در اثر تعامل وراثت محیط و اختیار شکل گرفته، به گونه ای که محرک های محیطی را منطبق با خود تفسیر می کند و در مقابل آنها به شیوه ای خاص پاسخ می دهد. و خلاصه این تعریف را در آیات زیر درمی یابیم: «و ما آنچه از قرآن فرستادیم شفای دل و رحمت الهی برای اهل ایمان است و کافران را به جز زیان چیزی نخواهد افزود و ما هرگاه به انسان نعمتی عطا کردیم (کفران کرد و) رو بگردانید و دوری جست و هرگاه شر و بلایی به او روی آورد، به کلی (از خدای مهربان) مأیوس و نا امید شد. بگو که هر کس بر حسب شاکله خود عمل می کند خدای شما به کسی که راهش از هدایت بیشتری برخوردار است، داناتر است»<sup>(1)</sup>.

ص: 40

در این آیات يك پیام و محرك واحد، توسط دو گروه مؤمنین و کافران به اقتضای شاکله ای که دارند به دو گونه مختلف تفسیر شده و در نتیجه به دو شیوه مختلف در مقابل آن عکس المعل نشان می دهند.

علامه طباطبایی ذیل آیات فوق می گوید: «گویی خدای تعالی بعد از آنکه فرمود مؤمنین از کلام او شفاء و رحمت استفاده نموده، ظالمین از آن محرومند، و بلکه استفاده شان از قرآن بیشتر شدن خسران ایشان است، کسی اعتراض کرده است که چرا خداوند باید میان بندگان فرق بگذارد؟ اعتراض دیگر اینکه اگر این تفاوت را قائل نمی شد و قرآن را برای هر دو فرقه شفا و رحمت قرار می داد، لذا در آیه مورد بحث رسول گرامی خود را دستور می دهد که ایشان را پاسخ دهد و بگوید «کل يعمل علی شاکلته»؛ یعنی ما تفاوت قائل نشده ایم، این خود مردمند که اعمالشان بر طبق شاکله و فعالیت های وجودشان صادر می شود. آن که دارای شاکله معتدل است، راه یافتش به سوی کلمه حق و عمل صالح و برخورداری از دین قدری آسان تر است. و آن که شاکله ظلم و سرکشی دارد، او هم می تواند به سوی کلمه حق و دین راه یابد، اما برای او قدری دشوارتر است، و بیشتر به آن راه نمی آید و در نتیجه از شنیدن دعوت دین حق جز خسران عایدش نمی شود. و خدایی که پروردگار شما و دانای به ضمیرهای شما و مدبر امور شماست بهتر می داند که چه کسی شاکله معتدل دارد و چه کسی شاکله عادلانه دارد و آسان تر به راه حق می افتد و به استفاده و بهره مند شدن از نعمت دین نزدیکتر است و همچنین آن پیغمبری که خدای علیم به او خبر داده و او را واقف ساخته می داند که مؤمنین راه یابنده تر و در نتیجه شفا و رحمت هم مختص آنان خواهد بود و از قرآن برای ظالمان چیزی جز بیشتر شدن خسران نمی ماند، مگر آنکه از ظلم دست بردارند و از قرآن منتفع شوند. البته آن کسی که شاکله ظلم دارد، هر چند شاکله اش او را به سوی کارهای زشت دعوت می کند، البته اینکه هر چه می کند به طور حتم نیست، باز هم می تواند ولوبه

آدمی به هر شاکله ای که باشد و به هر صفت روحی که بوده باشد، اعمالش بر طبق همان شاکله و موافق با فعالیت های داخل روحش از او سر می زند و اعمال بدنی او همان صفات و فعالیت های روحی را مجسم می سازد، همچنان که انسان متکبر پلنگ دماغ این صفت روحی اش از سراپای گفتار و سکوت و قیام و قعود و حرکت و سکونش می بارد و شخص خوار و ذلیل و مسکین از تمامی حرکات و سکناتش ذلت به چشم می خورد و همچنین شجاع با ترسو، و سخی با بنخیل و صبور با عجول و هر صاحب صفتی با فاقد آن صفت از نظر کردار و رفتار متفاوت است و چگونه نباشد و حال آنکه عمل خارجی مجسمه صفات درونی است و به قول معروف ظاهر عنوان باطن و صورت دلیل بر معنا است. (2)

اگر شاکله به معنای شخصیت روحی باشد که از مجموعه غرایز و عوامل خارجی به دست می آید، بنابراین، این فرمایش خداوند که می فرماید: «کل يعمل علی شاکلته» دلالت بر این دارد که، این خود مردمند که اعمالشان بر طبق فعالیت های موجودشان که یا از رحمت حق استفاده نموده که همان مؤمنین هستند و یا از رحمت حق استفاده ننموده که همان ظالمین هستند، صادر می گردد.

### روح چیست؟

روح، این کلمه در عرف به معنی روان و در مقابل جسم می باشد که جوهری مجرد است. روح در قرآن مجید مجموعاً 21 بار آمده، که گاهی مراد از آن فرشته است، و گاهی مراد وحی است و گاهی مراد از آن همان روح مستقل است و گاهی مقصود حضرت مسیح (علیه السلام) می باشد. اما کلمه روح در آیه 9 سوره سجده و آیه 29 سوره حجر مسلماً روح مستقل انسان است. و مقصود از مستقل این است که روح

ص: 42

---

1- ترجمه المیزان، ج 25، ص 328

2- همان، ص 326

از جسم مستقل می باشد و پس از مرگ بدن به حیات خود ادامه می دهد. به طوری که آیات مربوط به برزخ و قیامت این مطلب را اثبات می نماید. دانشمندان الهی معتقد هستند که علاوه بر موادی که جسم انسان را تشکیل می دهند حقیقت و گوهر دیگری هم در وی نهفته است که ماوراء ماده بوده و از جنس ماده نمی باشد. ولی در عین حال جسم و بدن آدمی تحت تأثیر مستقیم آن قرار دارد. به عبارت دیگر، روح يك حقیقت ماوراء طبیعی است که ساختمان و فعالیتش غیر از ساختمان و فعالیت جهان ماده و طبیعت مادی می باشد، اگر چه مدام در ارتباط با جهان ماده است ولی خودش چیزی مادی نیست.

افلاطون می گوید: روح جوهری است قدیم که قبل از بدن موجود بوده و پس از اینکه بدنی آماده می شود، روح از مرتبه خود تنزل می کند و به بدن تعلق می گیرد و به عبارت دیگر روح پیش از بدن آفریده شده است و بعد به بدن تعلیق و وابستگی پیدا می کند. روح را مانند پرنده ای می دانند که در قفس تن محبوس شده و پس از چندی قفس را می شکند و رها می شود.

ارسطو می گوید: رابطه روح و بدن از نوع رابطه صورت و ماده است، یعنی صورت و فعلیت بدن به وسیله روح است و روح مجرد است و با ماده است نه در ماده. وی معتقد است که روح قدیم نیست بلکه حادث است، یعنی اینکه روح قبل از به وجود آمدن جسم خلق نمی شود پس از آن هم نیست بلکه توأم و همراه با جسم است نه اینکه در جسم همانند مرغی زندانی شود؛ لذا نظریه ارسطو با نظریه افلاطون در همین مسئله اختلاف دارد.

اما ملا صدرا معتقد است که در عالم یا جهان غیر از حرکات ظاهری يك حرکت جوهری و نامحسوس وجود دارد. به عبارتی اختلاف ها و تفاوت هایی که در عالم به چشم می خورد همه بر اثر تغییرات و تحولاتی است که بر اثر این حرکت نامحسوس و جوهری ایجاد می شود و روح نیز محصول این حرکت می باشد. یعنی

مبدأ روح ماده است به این معنا که ماده این استعداد را دارد که در مراحل ترقی و تکامل خود تبدیل به یک موجود غیر مادی و مجرد شود. در واقع ملاصدرا به غیر مادی و مجرد بودن روح معتقد است لذا به وجود آمدن چنین حقیقتی را مدیون تغییرات ماده که البته منظور تغییراتی است که در اثر حرکت جوهری ایجاد می شود می داند، این نظریه دوگانگی روح و بدن را نفی می نماید.

لازم به ذکر است که نظریه حرکت جوهریه ملاصدرا در میان سایر نظریات فلسفی قدرت تحلیل بیشتری نسبت به پدیده های روانی و رفتاری دارد. این نظریه می تواند بسیاری از اشکالات موجود در زمینه نحوه ارتباط روح با بدن و چگونگی بروز رفتار را روشن نماید.

اما این نظریه از زبان استاد شهید مرتضی مطهری در مور اصالت روح چنین بیان شده است: «مسئله روح و بدن چون از مسائل دست مالی شده است و هر کسی از ابتدای زندگی، در کودکی از اطرافیان در مورد روح چیزهایی شنیده است و خود به خود سوابقی در ذهن ها به وجود آمده و هر فردی طرز فکری نسبت به آن دارد، لذا ممکن است بسیاری از افراد وقتی اصالت روح به چشمشان می خورد، فوراً خود را آماده شنیدن این مطلب می کنند که روح موجودی است مرموز و نامرئی که خود را در پشت پرده ماده بدن بنا به مصالحی مخفی کرده و ماسک بدن را به چهره زده و تصرفات مرموز و بی قاعده ای نظیر آنچه به «جن و غول» نسبت می دهند از پشت بدن می نماید. و بدن چیزی جز یک پرده ظاهری و ساختگی و عاریتی نیست و این انگشتان نامرئی روح است که از پشت این پرده ظاهری همه فعالیت ها را انجام می دهد. آری ممکن است آنچه تا کنون از زبان شاعران شنیده اند، فوراً در ذهن تجسم شود که روح مرغی است ملکوتی و فقط به علل خاصی چند روزی قفسی در بدن برایش ساخته اند...».

استاد مطهری در طی بیانات فوق سعی می کند، ذهن خوانند را با این سؤالات



مأنوس سازد که نحوه ارتباط و نحوه تعلق روح با بدن چگونه است؟ در پاسخ به این سؤالات باید گفت که چنانکه از نظریه حرکت جوهریه ملاصدرا برمی آید جوهره ماده در سیر تحول خویش رو به ماوراء ماده و یا ماوراء طبیعت در حرکت است. در طی این حرکت، روح که موجودی غیر مادی است، از دل ماده نشأت گرفته و رو به مجرد و یا غیر مادی شدن کامل حرکت می کند. به این ترتیب، این ماده است که در طول تحول خویش تبدیل به روح یا ماوراء ماده می شود. و استاد مطهری در این زمینه می گوید: «مبدأ تکوین نفس، ماده جسمانی است، ماده این استعداد را دارد که در دامن خود موجودی پیوراند که با ماوراء الطبیعه هم افق باشد. اساساً بین طبیعت و ماوراء طبیعت دیوار و حایلی وجود ندارد. هیچ مانعی نیست که یک وجود مادی در مراحل ترقی و تکامل خود تبدیل شود به موجودی غیر مادی».

به این ترتیب، اگر دقت کنیم خواهیم دید که نمی توانیم بین روح و جسم بشر یک دوگانگی مانند آنچه در مورد یک پرنده و قفس و یا یک پرنده و لانه می بینیم، تشخیص دهیم. بلکه بین روح و جسم نوعی وحدت وجود دارد که این وحدت در طول حیات دنیایی بشر او را تبدیل به یک موجود دو بُعدی می کند. به این ترتیب انسان به عنوان موجودی واحد دارای دو بُعد روحانی و جسمانی و یا مادی و غیر مادی می باشد.

خلاصه اینکه انفکاک انسان به دو جزء روح و جسم انفکاک غیر حقیقی است. این انفکاک در مورد انسان تنها به هنگام مرگ حاصل می شود، زمانی که روح جسم را ترک گفته و مرگ حاصل می شود. به بیان دیگر انسان مانند سکه ای است که دو روی دارد. یک سکه در عین حال که یک چیز است، ولی دارای دو رو بوده و هر یک از آن دو دارای ویژگی های خاصی است. پس انسان موجود یگانه ای است که در این جهان همچون سکه ای، یک رو بر عالم طبیعت و یک رو به عالم ماوراء

طبیعت دارد. و از آنجایی که این موجود یگانه در این جهان قابل انفکاک به دو چیز یعنی جسم و روح به طور مجزا نمی باشد لذا باید به طور واحد مورد مطالعه قرار گیرد. پس مفهوم انشاء که در سوره مؤمنون آمده است به اعتبار حرکت جوهری عبارت است از برآوردن روح از بدن جسم. این نظریه هر چند که نظریه بلامنازعی در زمینه تعلق روح به بدن به شمار نمی آید، لکن حاوی یکی از محکم ترین تحلیل های موجود در این زمینه است. وجود چنین تفاوت جوهری بین انسان و سایر حیوانات، باعث شده که انسان مقام و مرتبه ای خاص یافته به گونه ای که انسان کامل بتواند مسجود ملائکه واقع شود. این ویژگی در دیدگاه روان شناختی اسلامی جایگاهی بسزا دارد. از نقطه نظر بینش اسلامی، انسان موجودی است با دستمایه های بسیار غنی و اساسی که می باید در شناخت شخصیت و شاکله او مورد توجه خاص قرار گیرد.

### روح چگونه به بدن تعلق می گیرد؟

قرآن کریم ابتدای خلقت انسان را از خاک می داند و منشأ پیدایش انسان به تعبیر قرآن، لجن گندیده (حَمَاءٍ مَسَّةٍ نُونٍ) یا پاره گل یا گل خالص (سَلَالَةٍ مِنْ طِينٍ) یا گل خشک مانند سفال (مِنْ صَدِّ الْأَصَالِ كَالْفَخَّارِ) می باشد. و این موجود خاکی در طی تحولاتی سرانجام به مرحله ای می رسد که لیاقت پذیرش (روح خدایی) را پیدا می کند. این مراحل مختلف را قرآن چنین بیان می نماید: «همانا انسان را از گل خالص آفریدیم. سپس او را به صورت نطفه در محلی استوار جای دادیم. سپس نطفه را به علقه تبدیل کردیم و سپس علقه را به پاره گوشت تبدیل نمودیم و سپس پاره گوشت را تبدیل به استخوان کردیم و سپس استخوان را با گوشت پوشاندیم و سپس آن را خلقی جدید ساختم، پس خجسته است بهترین آفرینندگان» (1).

ص: 46

بنابراین، انسان روز نخست، گِل بعد نطفه و بعد علقه و بعد مضغه و لحم بوده سپس همین موجود که يك نوع تکامل پیدا کرد و به موجود دیگری که قرآن از آن به جمله «خلقاً آخر» تعبیر نموده تبدیل گردید و به حکم این که ضمیر «انشأناه» به انسان برمی گردد، مقصود این است که به همان انسان گلی و نطفه ای و مضغه ای و... که همان روح است آفرینش دیگری دادیم و همان ماده بی روح و بی کمال را به صورت يك موجود مدرک و آگاه، قادر و توانا درآوردیم، و این همان است که ملا صدرا از آن به «جسمانیة الحدوث» تعبیر می نماید. (1)

کلمه انشاء به معنی احداث يك چیز و پرورش آن است و معنی دیگر انشاء بلندکردن و برآوردن است. دقت در این معانی، فهم و درک آیات مبارکه سوره مؤمنون را با عمق بیشتر ممکن می سازد. یعنی روح که در قرآن از آن تعبیر به «روحي» یا «روح من» شده است به عنوان امری مجرد است. فلاسفه در طول تاریخ در مورد روح نظرات گوناگونی داشته اند، تجرد روح در تفکر اسلامی مورد قبول تمامی دانشمندان اسلامی می باشد ولی شیوه بیان ها متفاوت است. مرحله انشاء آن قدر شایان اهمیت است که جنین وارد مرحله حیات انسانی می شود و در روایات اسلامی از آن تعبیر به مرحله «نفخ روح» و دمیدن روح در کالبد شده است. اینجاست که انسان با يك جهش بزرگ، زندگی نباتی و گیاهی را پشت سر گذاشته و گام به جهان حیوانات و از آن برتر به جهان انسان ها می گذارد که فاصله آن با مراحل قبل آن قدر زیاد می باشد که دیگر جمله «ثم خلقنا» برای آن کافی نبوده، لذا جمله «ثم انشأنا» مورد استفاده قرار گرفته است. در اینجا انسان، ساختمان ویژه ای پیدا می کند که او را از همه جهان متمایز می سازد، به او شایستگی خلافت خدا در زمین می دهد، و قرعه امانتی را که کوه ها و آسمان ها بار آن را نتوانست کشید، به نام او می زنند. (2)

ص: 47

---

1- اصالت روح از نظر قرآن، ص 42

2- تفسیر نمونه، ج 14، ص 233

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا»؛ «ای پیامبر! از تو در باره روح می پرسند، بگو: روح از امور پروردگار من است، و از دانش و علم جز اندکی به شما نداده اند».<sup>(1)</sup>

روح از نظر لغت در اصل به معنی «نفس» و دویدن است. بعضی تصریح کرده اند روح و ریح (باد) هر دو از يك ماده مشتق شده اند و اگر روح انسان که گوهر مجرد مستقلی است به این نام نامیده شده به خاطر آن است که از نظر تحرك و حیات آفرینی و ناپیدا بودن همچون نفس و باد است. این آیه می فرماید: روح از امر پروردگار من است و به شما جز اندکی دانش داده نشده. از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می شود که پرسش کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کرده اند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می سازد، برترین شرف ما است و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می گیرد، قرآن می فرماید روح از عالم امر است یعنی خلقتی اسرارآمیز دارد. بنابراین چه جای شگفتی که رازهای روح را ما نشناسیم. اصل مهم این است که روح دارای اصالت و استقلال است و به سبب مجرد بودن روح است که بقای روح و حیات برزخی و اخروی انسان اثبات می شود.

هیچ يك از پدیده های روحی جنبه تدریجی و زمان مند ندارند و باگذشت زمان فرسوده نمی شوند و قابل تجزیه به اجزاء متعدد نیستند. به همین دلیل روح و پدیده های روحی، نه ماده هستند و نه مادی و هیچ يك از خواص اجسام و مادیات را ندارند. و نیز به همین دلیل است که ما روح را حقیقتی غیرمادی و غیرجسمانی و مجرد و مستقل می دانیم. بنابراین پدیده های روحی و روانی شناخته شده ای مانند فکر و اندیشه، عقل و تعقل، حافظه، ابتکار، عشق، نفرت، خشم، ایمان، علوم و

ص: 48

دانش های گوناگون و نظایر اینها هیچ کدام نه مادی و نه جسمانی هستند و نه از آثار ماده و جسم می باشند. و مهم تر از همه این که روح دارای بقاء و جاودانگی است و هیچ جسمی در عالم ماده و جهان طبیعت دارای بقاء و ثبات و جاودانگی نیست. (1)

روح مبدأ حیات است، جانداران به وسیله روح قادر بر احساس و حرکت ارادی هستند، از نظر قرآن حقیقت روح از جنس و سنخ عالم امر است. مقصود از عالم امر، وجود هر چیز از جهت استنادش به خدای تعالی است. یعنی وجود اشیاء از جهت استنادشان به ذات پروردگار و با قطع نظر از اسباب وجود به دیگر، از کلمه «کن» و کلام خدا هستند. امر خدا حقیقتی است واحد و یگانه و هیچ تدریجی در آن راه ندارد. به عبارت دیگر عالم امر نقطه مقابل عالم خلق است. پس امر عبارت است از وجود هر موجود از این نقطه نظر که تنها مستند به خدای تعالی می باشند و خلق عبارت است از وجود همان موجود از جهت اینکه مستند به خدای متعال است با وساطت علل و اسباب. امر، فعل مختص به ذات خداوند بوده و امر خدا در هر چیز عبارت است از ملکوت آن چیز. بنابراین برای هر موجودی ملکوتی و امری است که همان کلمه ایجاد او است و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به اوست که مافوق نشئه مادی و ظرف زمان است و روح به حسب وجودش از همین باب است یعنی از نسخه امر و ملکوت است. (2)

در قرآن واژه روح بسیار به کار رفته و در معانی مختلفی استعمال گردیده است، از جمله: 1- روح به معنی روح مقدسی که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می کرده است. [سوره بقره، آیه 253]. 2- روح به معنی نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می کند. [سوره مجادله، آیه 22]. 3- روح به معنی فرشته مخصوص وحی می باشد که با عنوان امین توصیف شده است. [سوره شعراء، آیه

ص: 49

1- تفسیر نمونه، ج 12، ص 277 تا 298

2- ترجمه المیزان، ج 25، ص 331 تا 335

193 و 194]. 4- روح به معنی فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر از فرشتگان. [سوره قدر، آیه 4 و سوره نبأ، آیه 38].  
 5- روح به معنی قرآن و وحی آسمانی آمده است. [سوره شورا، آیه 52]. 6- روح به معنی روح انسانی می باشد، چنان که در آیات آفرینش آدم می خوانیم: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ»؛ یعنی سپس آدم را نظام بخشید و از روح خود در آن دمید. [سوره سجده، آیه 9]. و همچنین: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»؛ یعنی هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روحم در او دمیدم برای او سجده کنید. [سوره حجر، آیه 29]. و همچنین: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ \* ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ \* ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا \* ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛

و یقیناً انسان را از عصاره و چکیده ای از گل آفریدم سپس آن را نطفه ای در قرارگاهی استوار چون رحم مادر قرار دادیم و آنگاه آن نطفه را علقه گردانیدیم، پس آن علقه را به صورت پارگوشتی درآوردیم، پس آن پارگوشت را استخوان هایی ساختیم و بر استخوان ها گوشت پوشانیدیم، سپس او را با آفرینشی دیگر پدید آوردیم پس همیشه سودمند و با برکت است خدا که نیکوترین آفرینندگان است. [سوره مؤمنون، آیات 12 تا 14].

## نفس انسان

### اشاره

کلمه نفس در اصل به معنی ذات است. مرحوم طبرسی در ذیل آیه 9 سوره بقره بیان کرده: نفس سه معنی دارد، یکی به معنی روح، دیگری به معنی تأکید، سوم به معنی ذات، و اصل همان است. علمای لغت گفته اند: نفس به معنی روح است همچنین نفس را به معنی خون دانسته اند و نهایتاً گفته اند نفس به معنی عین و ذات شیء است.

در قرآن مجید نفس در چند معنی به کار رفته است: 1- در معنی روح مانند آیه 4 سوره زمر که می فرماید: «خدا ارواح را در حین موت از ابدان می گیرد و روحی را که بدنش نمرده در وقت خواب قبض می کند، آنگاه روحی را که در خواب گرفته نگاه می دارد، اگر مرگ بر صاحب آن نوشته شده باشد، و دیگری را تا وقت معین به بدن می فرستد». در آیه فوق کلمه «الانفس» به معنای روح می باشد.

2- در معنی ذات و شخص مانند آیه 48 سوره بقره که می فرماید: «بترسید از روزی که کسی از کسی کفایت نمی کند». «نَفْسٌ عَنِ نَفْسٍ» که خود و ذات و شخص معنی شده است.

3- در معنی تمایلات نفسانی و خواهش های وجود انسان و غرایز او، که با اختیاری که انسان دارد می تواند آنها را در مسیر حق یا باطل قرار دهد. مانند آیه 53 سوره یوسف که می فرماید: «وَمَا أُبْرِي نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» و آیات 7 و 8 و 9 سوره شمس که می فرماید: «و سوگند به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود، و به آن بزه کاری و پرهیزکاری اش را الهام کرد، بی تردید کسی که نفس را (از آلودگی پاک کرد) و رشد داد، رستگار شد و کسی که آن را (به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد بیالود) از رحمت حق ناامید شد».

در آیات فوق از نفس با صفت «مُلْهَمَةٌ وَ أَمَّارَةٌ» یاد شده است، همچنین در آیه دوم سوره قیامت از نفس با صفت «لَوَّامَةٌ» یاد شده و می فرماید: «وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»؛ و به نفس سرزنش گر قسم می خورم، منظور «وجدان اخلاقی» است. و نیز آیه 40 سوره نازعات که می فرماید: «وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى»؛ و نفس را از هوا و هوس بازداشت (که اشاره آشکار به هوای نفس و مبارزه با آن دارد).

4- در معنی قلوب و باطن در آیاتی مانند، 205 سوره اعراف، 37 سوره احزاب، 77 سوره یوسف، 67 سوره طه و 25 سوره اسراء که مراد از نفس در این آیات

قلوب و باطن انسان ها می باشد. یعنی همان چیزی که در درون انسان است و مبدأ ادراکات و احساسات و عواطف متعالی انسان می باشد.

5- نفس به معنی بشر اولی، از جمله در آیه اول سوره نساء و آیه 98 سوره انعام و آیه 189 سوره اعراف این معنا موجود است. (1)

6- نفس مطمئنه که مقصود از آن مرتبه ای از کمال در وجود انسان است که از اطمینان و رضایت مندی کامل برخوردار است. و از مرحله حزن و خوف گذشته و وارد حریم امنیت کامل و اطمینان تام شده است.

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَادْخُلِي جَنَّتِي»؛ «ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته، به سوی پروردگارت در حالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود است بازگرد، پس در میان بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو». (2)

در قرآن و متون اسلامی وقتی به نفس برمی خوریم گاهی بیان می شود که با نفس مبارزه کنیم و گاهی بیان می شود که آن را گرامی بداریم. مثلاً قرآن می فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ \* فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛ «و اما کسی که از مقام و منزلت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا و هوس بازداشته است پس بی تردید جایگاهش بهشت است». «فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ \* وَآثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا \* فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛ «و اما کسی که طغیان و سرکشی کرده، و زندگی دنیا را بر زندگی ابد و جاوید آخرت ترجیح داده، پس بی تردید جایگاهش دوزخ است». (3)

و یا می فرماید: «پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟ و خدا او را از روی علم و آگاهی خود گمراه کرد...». (4)

ص: 52

1- قاموس قرآن، ج 7، ص 94 تا 96

2- سوره فجر، آیات 27 تا 30

3- سوره نازعات، آیات 37 تا 41

4- سوره جاثیه، آیه 23



و نیز از زبان حضرت یوسف (علیه السلام) نقل می فرماید: «من خود را از گناه تبرئه نمی کنم، زیرا نفس طغیان گر بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که پروردگارم رحم کند، زیرا پروردگارم بسیار آمرزنده و مهربان است».(1)

در مقابل ما به آیات دیگری در قرآن برمی خوریم که از نفس تجلیل می کند مانند: «سَدَّ نُرَيْهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ «به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است».(2) یا می فرماید: «قَدْ

أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا»؛ «بی تردید کسی که نفس را از آلودگی پاک کرده و رشد داد رستگار شد».(3) و جای دیگری می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»؛ «نفس آنقدر با ارزش است که باید از آتش جهنم حفظ شود و خداوند به چنین امری فرمان داده است».(4) «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ»؛ «و در نفس و درون شما نشانه هایی است آیا بصیرت پیدا نمی کنید».(5) نفس و باطن انسان یکی از مهمترین جلوه های آیات الهی است که باید آن را شناخت و در آن اندیشید تا به حقایق خدا پی برد.

حضرت علی (علیه السلام) در وصیت نامه ای به فرزند بزرگوارش امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید: «پسرم! نفس خود را گرامی و محترم بدار از این که به یک پستی دچار شود؛ زیرا اگر از نفس خود چیزی را باختی و از دست دادی دیگر هیچ چیز نمی تواند جای آن را پر کند. اگر هر چیزی را از دست بدهید چیزی جای آن را پر می کند اما اگر خود خود و نفس خویش را از دست بدهی، هیچ چیز عوضش برای تو پیدا نمی شود».(6)

ص: 53

1- سوره یوسف، آیه 53

2- سوره فصلت، آیه 53

3- سوره شمس، آیه 9

4- سوره تحریم، آیه 6

5- سوره الذاریات، آیه 21

6- نهج البلاغه، نامه 31

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «من با نفس خودم هیچ موجودی را برابر نمی کنم، اگر بخواهی معامله بکنی با نفس خودم، هیچ چیزی را با آن برابر نمی کنم جز پروردگارم».(1)

اینکه در اسلام از يك طرف به جهاد و مبارزه با نفس توصیه شده و از طرف دیگر به کرامت و عزت نفس تأکید شده است، دلیل بر این نیست که انسان دارای تعدد شخصیت است؛ زیرا حقیقتاً انسان دو «من» مستقل ندارد و دو شخص نیست. بلکه انسان يك شخصیت واحد است که دارای دو مرتبه وجودی اصیل و غیر اصیل می باشد. من اصیل انسان که همان خود واقعی اوست همان بُعد از وجود انسان است که باید گرامی داشته شود و عزت و کرامتش حفظ گردد. اما من غیر اصیل انسان که خود غیر واقعی و خودپنداری و در حقیقت ناخود انسان است و زائیده خیالات و اوهام می باشد چیزی است که باید با آن مبارزه کرد و بر آن غلبه یافت، لذا آنجا که سخن از جهاد و مبارزه با نفس است در حقیقت سخن از غلبه بر خودپنداری و خودخیالی انسان است و آنجا که سخن از کرامت نفس و عزت نفس است سخن از خود حقیقی و اصیل و من واقعی انسان است. آری، نفس اماره را باید میراند و بر آن غلبه کرد، اما نفس الهی را باید تکریم کرد و در رشد و شکوفایی آن کوشید.(2)

شناخت شخصیت از دیدگاه اسلام، بدون شناخت هوای نفس امکان پذیر نیست. هوای نفس یا میل، نقش بسیار مهمی در شکل گیری شخصیت دارد. هوای نفس به عنوان یکی از مهمترین محرکهای رفتار آدمی می یابد مورد بررسی قرار گیرد. هوای در لغت به معنای میل و خواست است. هوای نفس به میل و خواست نفس و به ویژه نفس انسانی اطلاق می شود. قرآن در رابطه با هوی و هوای نفس می فرماید:

«وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ»؛ «و چه کسی گمراه تر از کسی است که امیال خویش را

ص: 54

---

1- بحارالانوار، ج 75، ص 131، باب 21

2- فلسفه اخلاق استاد مطهری، ص 157

تبعیت کند»، (1) «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ»؛ «پیروی نمی کنند مگر از

گمان و آنچه که نفسهای آنها می طلبد». (2) و نیز می فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ»؛ «و اما کسی که از مقام خدای خویش بترسد و نفس را از هوای بازدارد، پس همانا بهشت مأوای او خواهد بود». (3)

با توجه به معنای لغوی هوی و همچنین آیاتی که ذکر شد چنین برمی آید که هوای نفس ناظر است بر کسب لذائذ و فرار از الم که در هر دو حال انسان به دنبال کسب راحتی و لذت است. انسان به دلیل نیازهایی که برخی از آنها در قوای نفس نباتی، حیوانی و انسانی است و به دلیل لذتی که از برآوردن این نیازها به او دست می دهد در صدد ارتقاع آنها برمی آید. مطالعه ماهیت لذائذی که انسان کسب می کند و تحلیل آنها یکی از مباحث زیربنایی در شناخت شخصیت انسان است. به این ترتیب «هوای نفس» عبارت است از: میل یا انگیزه ای که انسان در درون خود احساس می نماید تا با انجام عملی خاص که این عمل تکمیل کننده يك فرایند سازمان دهی و یا استمرار بخشنده آن است به لذت حاصل از آن دسترسی پیدا نماید. عقل در سازماندهی معقول تلاش می کند مراحل خود را به اتمام برساند و با انطباق، رفتار انسان را شکل معقول ببخشد. ولی در مورد عقل لازم به ذکر است که عقل با داشتن دو ویژگی خودآگاهی و قضاوت بر اساس ملاکهای عقلانی، سعی در تکمیل صحیح سازمانهای روانی می نماید. یعنی عقل نه تنها فرایندهای عقلانی را جهت می دهد، بلکه می تواند سایر فرایندهای غریزی را جهت بخشیده و هدایت کند. به این ترتیب عقل می تواند با ویژگی های خود هدایت کننده هوای نفس باشد، نه سرکوب کننده آن. آنچه در فرهنگ و اخلاق اسلامی مد نظر است، همین هدایت گری عقل است. سلامت و کمال شخصیت به این است که انسان با خودآگاهی

ص: 55

1- سوره قصص، آیه 50

2- سوره نجم، آیه 23

3- سوره نازعات، آیه 40

و حاکمیت ملاکهای عقلانی، نیازها و امیال خود را جهت بخشند. و از آنجایی که ماهیت میل ها یا هواهای نفسانی ناخودآگاهی است، لذا انسان به کمک عقل می تواند به آنها جهت و شکل آگاهانه ببخشد.

کمال شخصیت انسان به افزایش خودآگاهی وی و جهت بخشیدن به هواهای نفسانی بر اساس ملاکهای عقلی است. پس انگیزه رفتارهای آدمی به دو دسته تقسیم می شوند: 1- هوای نفس. 2- عقل.

1. هوای نفس: تمامی تمایلات انسان که در اثر پویایی شخصیت وی بر اساس نیازهایی که در فرایند سازمان دهی به وجود می آید انگیزه ای می شود بر انجام برخی از رفتارها. ویژگی مهم این انگیزه ها این است که انجام رفتارهای متناسب با آنها موجب جلب لذت می شود و انسان در درون خویش احساس خوشایندی از پاسخگویی به این انگیزه ها می یابد. در بیان علت اینگونه انگیزه ها اگر مطلبی بیان شود، برای خود انسان روشن است که اصل انگیزه و کسب لذت بر بیان علت یا به عبارت بهتر بر بیان دلیل تراشی، مقدم است. علت تفاوت در انواع لذائذی که انسان کسب می کند، تفاوت در نوع سازمان روانی است که موجب بروز انگیزه می شود. از این رو لذت دیدن يك منظره طبیعی، با لذت خوردن يك غذا یا بوییدن يك گل تفاوت دارد.

2. عقل: اعمالی که با مقدمه خودآگاهی کامل و دلایل روشن انجام می گیرد، دارای انگیزه عقلانی می باشند، اعم از اینکه آن عمل موجب ارضاء هوای نفس شود یا نه. یعنی عملی عقلانی است که خودآگاهی و استدلال بر کسب لذت در آن مقدم است، و معنای مخالفت هوای نفس نیز همین است. مخالفت هوای نفس عبارت است از عدم پیروی ناخودآگاهانه و بی دلیل از تمایلات نفسانی، بلکه انجام اعمال بر اساس ملاکها و قضاوتهای عقل. عملی که بر اساس ملاکهای عقلی انجام پذیرد موجب رضامندی یا همان لذت عقلانی است.

انسان آمیزه ای است از تمایل صرف و لذت طلبی محض و نیز آگاهی و قضاوت عقلانی. از يك سو ناخودآگاه انسان او را به جلب لذت و دفع آلام سوق داده و

راحتی و آرامش و لذت طلبی را وجهه نظر قرار می دهد و از سوی دیگر عقل با خودآگاهی و قضاوت عقلانی، انسان را به طرف حیات معتدل سوق می دهد. این تعارض موجب رشد شخصیت آدمی است. انسان هر قدر در حیات خویش اصالت را به عقل داده و تلاش کند خودآگاهی خویش را نسبت به جهان درون و بیرون افزایش دهد و از لحاظ نظری و عملی عقل را حاکم کند، به همان میزان شخصیت او رشد یافته و به ویژگیهای خاص انسانی دست پیدا خواهد کرد.

ماهیت اصلی هوای نفس کسب لذت است. لذا در واقع محصول شهوت و غضب انسانی هستند، قوه و همیه نیز در خدمت این دو قرار می گیرد. فرد لذت طلب هدفی جز کسب لذت ندارد، هر کجا که محرکی لذت بخش قرار دارد و هر قدر محرك قدرتمندتر باشد، انسان در همان مسیر سوق پیدا می کند. به این دلیل انسانی که در خدمت لذت خویش است، محصول بی چون و چرای محیط خویش می باشد. اما انسانی که حیطه عقلانی خویش را گسترش می دهد و تمامی امیال و خواسته های خود را به حیطه خودآگاهی کشیده و با تعمق دقیق ضرورت و یا عدم ضرورت و درست و نادرست بودن آنها را مورد نظر قرار می دهد، او رشدی کیفی یافته است. او از این طریق درون خویش را کشف کرده و جهان خویش را خود می سازد. او اگر هم به دنبال لذتی می رود و المی را از خود دور می کند، با خودآگاهی و با دورانیشی به چنین عملی دست می زند. گسترش خودآگاهی عقلانی در شخصیت انسان، موجب محدود شدن ناخودآگاهی نفسانی می شود، و گسترش دامنه استدلال و روشن بینی و قضاوت موجب جهت گیری مشخص شخصیت شده و از بی جهتی هوای نفس کاسته می شود. لذا گسترش عقل، باعث تنگی حیطه هوای نفس شده و بالعکس گسترش هوای نفس موجب کاهش دامنه عقل می گردد. این تقابل نحوه رشد شخصیت آدمی را تعیین می کند. (1)

ص: 57

قرآن مجید برای رشد شخصیت بر اساس ملاک عقل و هوای نفس مراحل قائل است که آنها عبارتند از:

1. نفس ملهمه: خداوند می فرماید: «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا»؛ خداوند در پی سوگندهای مهم از آغاز سوره شمس تا آیه 7 و بعد می فرماید: «سپس فجور و تقوا (شرّ و خیرش) را به او (انسان) الهام کرده است».<sup>(1)</sup> سوگندهای قرآن عموماً دو

مقصد و هدف را تعقیب می کند: 1- اهمیت مطالبی که سوگند به خاطر آن یاد شده. 2- اهمیت خود امور مورد سوگند، چرا که سوگند همیشه در رابطه با موضوعات مهم یاد می شود. در سوره شمس خداوند متعال بیشترین سوگندها یعنی یازده مورد سوگند را بیان فرموده و این به خوبی نشان می دهد که مطلب مهمی بعد از سوگندها مطرح می شود. در سوگند دهم و یازدهم که آخرین قسم ها می باشد، می فرماید: «سوگند به نفس آدمی و آن کسی که آن را منظم و مرتب ساخته»؛ «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» همان انسانی که عصاره عالم خلقت و چکیده جهان ملک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است.

در اینجا منظور از نفس، روح انسان است که به صورت نکره ذکر شده که می تواند اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی باشد، عظمتی مافوق تصور و آمیخته با ابهام که آن را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می کند. همان گونه که بزرگترین دانشمندان، انسان را موجود ناشناخته می نامند. خداوند متعال بعد از سوگندهای یازده گانه به یکی از مهمترین مسائل مربوط به آفرینش انسان پرداخته می فرماید: «پس از تنظیم قوا، جسم و جان آدمی فجور و تقوا را به او الهام کردیم».

«اللَّهُمَّهَا» از ماده الهام در اصل به معنی بلعیدن یا نوشیدن چیزی است، و در این

ص: 58

آیه به معنی القاء مطلبی از سوی پروردگار در روح و جان آدمی آمده است، گویی روح انسان آن مطلب را با تمام وجودش می نوشد و می بلعد. و گاه به معنی وحی نیز آمده، تفاوت الهام با وحی در این است که شخصی که به او الهام می شود نمی فهمد مطلب را از کجا به دست آورده، ولی هنگامی که وحی می شود، آن شخص می داند که از کجا و به چه وسیله ای به او رسیده است. هنگامی که خداوند خلقتش را تکمیل نمود و هستی را تحقق بخشید. (بایدها و نبایدها) را به انسان تعلیم داد، و به این ترتیب انسان وجودی شد از نظر آفرینش، مجموعه ای از «گِل بدبو» و «روح الهی» و از نظر تعلیمات «آگاه بر فجور و تقوا». در نتیجه انسان، وجودی است که می تواند در قوس صعودی برتر از فرشتگان گردد، و از مَلَك پَران شود و آنچه اندر وهم ناید آن شود. و یا در قوس نزولی از حیوانات درنده نیز منحط تر گردد و به مرحله «بَلُّ هُمْ أَصْلُ» برسد. و این منوط به آن است که با اراده و انتخابگری خویش کدام مسیر را برگزیند. البته لازم به ذکر است که معنی این آیه (سپس فجور و تقوا را به او الهام کرده) این نیست که خداوند عوامل فجور و تقوا را در درون جان آدمی ایجاد کرد. بلکه می گوید این دو حقیقت را به او الهام و تعلیم داده یا به تعبیر ساده تر راه و چاه را به او نشان داده است، همان گونه که در آیه 10 سوره بلد می فرماید: «وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»؛ «ما انسان را به خیر و شر هدایت کردیم». و یا می توان به تعبیر دیگر گفت خداوند آن چنان قدرت تشخیص و عقل و وجدان بیدار به انسان داده که فجور و تقوا را از طریق عقل و فطرت در می یابد.

خداوند نعمت های فراوانی در اختیار بشر گذارده، ولی از میان تمام این نعمت ها روی مسئله الهام فجور و تقوا و درك حُسن و قُبْح تکیه کرده، چرا که این مسئله از سرنوشت سازترین مسائل زندگی بشر است. ورستگاری از آن کسی است که نفس خویش را تربیت کند، رشد و نمو دهد و از آلودگی به خُلُق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر پاك سازد و در حقیقت، مسئله اصلی زندگی انسان همین تزکیه است که اگر باشد انسان سعادت مند است و الا، بدبخت و بینوا می شود.

خلاصه این که خداوند متعال در این آیات می فرماید: روح شما را با تمام استعدادهای لازم آفریده ام، وجدان بیدار به شما داده و حُسن و قُبْح امور را به شما الهام کرده ام، بنابراین، هیچ کمبودی برای پیمودن راه سعادت ندارید، با این حال چگونه نفس خویش را تزکیه نمی کنید؟ و تسلیم دسیسه های شیطانی می شوید. (1)

2. نفس مُسْوَلَه: تسویل به معنی تزئین نفس است، انسان آنچه را به آن حرص می ورزد در نظرش نیک وانمود می گردد. قرآن کریم این عمل را هم به نفس انسان نسبت می دهد و هم به شیطان از جمله در سوره طه آیه 96 می فرماید: «وَكَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي»؛ و این گونه نفس من آن کار بسیار خطرناك (گوساله پرستی) را برای گمراه کردن بنی اسرائیل در نظرم آراست. و همچنین در سوره یوسف آیه 18 می فرماید: «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً»؛ «گفت: چنین نیست که می گوئید، بلکه نفس شما کاری زشت را در نظرتان آراست تا انجامش بر شما آسان شود». و همچنین در سوره محمد (صلی الله علیه و اله) آیه 25 می فرماید: «الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَى لَهُمْ»؛ «شیطان زشتی هایشان را در نظرشان آراست و آنان را در آرزوهای دور و دراز انداخت».

از نظر قرآن کریم شیطان در اثر قدرت و مهلتی که از جانب خداوند به او داده شده می تواند عمل بد را در نظر انسان خوب، زیبا، و زینت یافته جلوه دهد. قرآن در این مورد می فرماید: «وَإِذْ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ»؛ «و یاد کنید هنگامی را که شیطان اعمالشان را که در راه دشمنی با پیامبر و لشکرکشی بر ضد اهل ایمان بود در نظرشان آراست». (2)

3. نفس اماره: در این مورد قرآن می فرماید: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي»؛ «همانا نفس طغیان گر بسیار به بدی فرمان می دهد مگر زمانی که

ص: 60

---

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 59 تا 65

2- سوره انفال، آیه 48



پروردگارم رحم کند».(1) نفس اماره آن است که بسیار آدمی را به بدی امر می کند.

نفس اماره نفس سرکش است که انسان را به گناه فرمان می دهد و به هر سو می کشاند، لذا اماره اش گفته اند. در این مرحله هنوز عقل و ایمان آن قدرت را نیافته که نفس سرکش را مهار زند و آن را رام کند، بلکه در بسیاری از موارد در برابر او تسلیم می شود و یا اگر بخواهد گلاویز شود نفس سرکش او را بر زمین می کوبد و شکست می دهد. راه غلبه بر نفس اماره که منشأ و مبدأ امیال و هواهای نفسانی است برخورداری از خوف الهی و ترسان بودن از مقام عظمت پروردگار و سپس نهی کردن نفس و بازداشتن آن از هواهای متعدد و متنوع و رنگارنگ است. قرآن در این مورد می فرماید: «وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ»؛ «و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوای باز دارد».(2)

قطعاً یکی از بزرگترین اصول بهداشت روانی عمل به همین آیه نورانی است. یعنی تقویت خدانشناسی و درک عظمت پروردگار و رسیدن به مقام خوف از عظمت پروردگار و بازداشتن نفس خویش از هواهای متعدد. بی شک نجات حقیقی و بهشتی شدن، خوف ناشی از معرفت است. شناختن مقام پروردگار و ترسیدن از مخالفت با فرمان او، آدمی را بر هوای نفس خود مسلط می کند و موجب می شود که از سرکشی نفس جلوگیری نماید. بسیار آشکار است که همه گناهان و مفسد و بدبختی ها از هوای نفس سرچشمه می گیرد. هوای نفس بدترین بتی است که تا کنون پرستیده شده است. حتی ابزار نفوذ شیطان در وجود انسان هوای نفس می باشد. زیرا اگر شیطان درون با شیطان برون هماهنگ نشود و در راه روی او نگشاید، وارد شدن او به درون انسان غیر ممکن است. فقط گمراهان هستند که از شیطان پیروی کرده، او را به درون خود راه می دهند، که در نتیجه موجب طغیان و دنیاپرستی آن ها می شود.

حضرت علی(علیه السلام) در حدیثی می فرماید: «هولناک ترین چیزی که از آن بر شما

ص: 61

1- سوره یوسف، آیه 53

2- سوره نازعات، آیه 40

خائفم دو چیز است: پیروی از هوای نفس و آرزوهای طولانی، اما پیروی از هوی شما را از حق باز می دارد و اما آرزوهای طولانی آخرت را به فراموشی می سپرد». (1)

هواپرستی پرده ای بر عقل انسان می کشد، اعمال سوئش را در نظر او زینت می دهد، و حس تشخیص را که بزرگترین نعمت خدا و امتیاز انسان از حیوان است، از او می گیرد، و او را به خود مشغول می دارد، این همان است که حضرت یعقوب (علیه السلام) آن پیامبر روشن ضمیر به فرزندان خلافتکار گفت: «بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً». (2). امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «در لابلائی ناراحتی ها، صبر و شکیبایی و استقامت پوشیده شده است، هر کس در برابر ناراحتی ها و (ترك شهوات) در دنیا شکیبایی کند داخل بهشت می شود، و دوزخ در لابلائی لذات نامشروع و شهوات سرکش پیچیده شده، و هر کس نفس خویش را در برابر این لذات و شهوات آزاد بگذارد داخل آتش می شود». (3)

و نیز امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «نفس را با هوا و هوسها رها مکن، چرا که هوای نفس سبب مرگ نفس است و آزاد گذاردن نفس در برابر هواها درد آن است، و بازداشتن آن از هوا و هوس هایش دوی آن است». (4)

نه تنها جهنم آخرت، زائیده هواپرستی است، که جهنم های سوزان دنیا همچون ناامنی ها، بی نظمی ها، جنگها، خونریزی ها، جدالها و کینه توزی ها هم ناشی از آن است. (5)

4. نفس لوامه: قرآن کریم در این مورد می فرماید: «وَلَا أُفْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ»؛

«و سوگند به (نفس لوامه) وجدان بیدار و ملامت گر (که رستاخیز حق است)». (6) نفس لوامه یعنی نفس بسیار ملامت کننده و سرزنش گر. در معنی نفس لوامه نظریات مختلفی گفته شده از جمله: بعضی آن را «وجدان اخلاقی» دانسته اند که

ص: 62

1- نهج البلاغه، خطبه 42

2- سوره یوسف، آیه 18

3- اصول کافی، ج 73، ص 2

4- اصول کافی، ج 2، ص 336

5- تفسیر نمونه، ج 26، ص 120 و 121

6- سوره قیامت، آیه 2

انسان را به هنگام ارتکاب اعمال خلاف در این دنیا ملامت می کند و به جبران و تجدیدنظر وامی دارد. دیگر اینکه منظور ملامت کردن همه انسانها در قیامت نسبت به خویشتن است، مؤمنان به این جهت خود را ملامت می کنند که چرا اعمال صالح کم به جا آورده اند؟ و کافران از این جهت که چرا راه کفر و شرک و گناه را پیموده اند؟ سوم اینکه منظور از نفس لوامه تنها نفس کافران است که در قیامت آنها را به خاطر اعمال سوئشان بسیار ملامت و سرزنش می کند. اما از همه مناسب تر و رایج تر، همان معنای اول است یعنی نفس لوامه در حقیقت همان محکمه وجدان در درون جان انسان است، که به هنگام انجام کار نیک، روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کند و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت، روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می کند. همان طور که گفتیم نفس اماره همان روح سرکش است که پیوسته به بدی ها دعوت می کند و شهوات و فجور را در برابر انسان زینت می دهد، اما نفس لوامه روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هر چند هنوز در برابر گناهان مصونیت نیافته و گاهی لغزش پیدا می کند و در دامان گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود و توبه می کند و به مسیر سعادت بازمی گردد. انحراف در باره او کاملاً ممکن است اما موقتی و نه دائمی، گناه از او سر می زند اما چیزی نمی گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می دهد.

نفس لوامه پس از تعلیم و تربیت و مجاهدت است که آشکار می شود و انسان به آن ارتقاء می یابد. در مرحله نفس لوامه ممکن است بر اثر طغیان غرایز، انسان گاهی مرتکب خلافهایی بشود، اما فوراً پشیمان می گردد و به ملامت و سرزنش خویش می پردازد و تصمیم بر جبران گناه می گیرد و دل و جان را با آب توبه می شویند. به تعبیر دیگر در مبارزه عقل و نفس، گاهی عقل پیروز می شود و گاهی نفس، ولی به هر حال، کفه سنگین از آن عقل و ایمان است. (1)

ص: 63

5. نفس مطمئنه: قرآن در این مورد می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً \* فَادْخُلِي فِي عِبَادِي \* وَأَدْخُلِي جَنَّتِي»؛ «تو ای روح آرام یافته، به سوی پروردگارت بازگرد در حالی که هم تواز او خشنودی و هم او از تو خشنود است، پس در سلك بندگانم در آی، و در بهشتم وارد شو». (1)

اطمینان به معنی سکون و آرامش خاطر است، آرامش خاطر بعد از پریشانی. آیات فوق در مورد انسان مؤمن است. او در حالی به سوی خدای خویش برمی گردد که از خدا و رحمت او خشنود و خداوند نیز از او خشنود و راضی است. نفس مطمئنه مرحله ای است که پس از تصفیه و تهذیب و تربیت کامل، انسان به مرحله ای می رسد که غرایز سرکش در برابر او رام می شوند و توانایی پیکار با عقل و ایمان او را ندارند. زیرا عقل و ایمان آنچنان نیرومند شده اند که بر غرایز نفسانی کاملاً غلبه دارند و مسلط هستند. این همان مرحله آرامش و سکینه است و مقام اولیاء و انبیاء و پیروان راستین آنها است. آنهایی که در مکتب مردان خدا درس ایمان و تقوا آموختند و سالها به تهذیب نفس پرداخته و جهاد اکبر را به مرحله نهایی رسانده اند. نفس مطمئنه دارای آرامشی است که در پرتو ایمان حاصل شده چنان که قرآن می فرماید: «الَّا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»؛ «بدانید تنها با ذکر خدا دلها آرام می گیرد». (2) چنین نفسی هم اطمینان به وعده های الهی دارد، و هم به راه و روشی که

برگزیده مطمئن است و هم در طوفان ها و حوادث و بلاها و هول و وحشت و اضطراب عظیم قیامت آرام است. او از همه آنچه از فضل و رحمت الهی شامل حالش گردیده، راضی است و نیز از آن جهت که او و اعمال او مورد قبول و رضای حق است، مرضی می باشد. (3)

ص: 64

1- سوره فجر، آیات 27 تا 30

2- سوره رعد، آیه 28

3- تفسیر نمونه، ج 9، ص 516 و ج 26، ص 493

## جایگاه غریزه و فطرت در شخصیت انسان

شناخت شخصیت آدمی بدون پرداختن به دو مفهوم غریزه و فطرت امکان پذیر نیست. محرکات طبیعی موسوم به غرایز، فعالیتهای هدفداری هستند که آفریدگار، آنها را برای هدایت مخلوق به سوی هدفی مفید به منظور حفظ خویشتن و یا احتراز از عوامل مزاحم در وجود حیوان تعبیه کرده است.

غرایز يك سری تمایلات فیزیکی، روانی، موروثی یا فطری هستند که تحت تأثیر آن، موجود طبقه معینی از اشیاء را ادراک می کند یا مورد توجه قرار می دهد، و به محض ادراک این قبیل اشیاء حالت هیجانی خاصی پیدا می کند که سبب می شود رفتار بخصوصی از خود نشان بدهد، یا لافل تمایل به چنین رفتاری را در خود احساس کند. پس غریزه گرایشی فطری است به عمل کردن به نحوی معین که معمولاً بر اثر محرکهای معدودی از موجود زنده سر می زند و ارزش زیستی یا ابقایی معینی در تنازع برای بقا دارد.

کلمه غریزه بیشتر در مورد حیوانات به کار برده می شود و کمتر در مورد انسان کاربرد دارد و در مورد جماد و نبات به هیچ وجه به کار نمی رود. غریزه، ویژگی های مخصوص درونی حیوانات هستند که راهنمای زندگی آنها می باشند. يك حالت نیمه آگاهانه ای در حیوانات وجود دارد که به موجب این حالت مسیر را تشخیص می دهند، این حالت اکتسابی نیست و در واقع يك حالت غیر اکتسابی و سرشتی است. باید توجه داشت که طبیعت یا طبع برای نباتات و جامدات به کار می رود، غریزه برای حیوانات و فطرت برای انسانها به کار برده می شود.

## غریزه از دیدگاه امام علی (علیه السلام)

حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه، پس از آنکه نحوه شروع خلقت را متذکر می شود، در مورد اشیاء می فرماید: «هر شیئی را به وقت مناسب خود احاطه داد و بین ویژگی های مختلف آنها نزدیکی و یکپارچگی ایجاد

کرد، و غرایز یعنی طبع ها را در آنها قرار داد.» در نتیجه غرایز ویژگی هایی هستند که در خلقت و طبیعت موجودات نهاده شده است.

با توجه به فرازی از خطبه 90 نهج البلاغه که در آن سخن از خلقت اشیاء است، حضرت عامل تفاوت بین اجناس مختلف از موجودات را در چهار چیز خلاصه می نماید، و آنها عبارتند از: 1- حدود، 2- اندازه ها، 3- غرایز، 4- ترکیب ها.

با توجه به بیانات حضرت، غرایز ویژگی های طبیعی موجودات هستند، هر موجودی دارای غرایز گوناگونی است. حضرت در رابطه غریزه انسان چنین می فرماید: «العقل غریزه تزید بالعلم والتجارب»<sup>(1)</sup>؛ عقل غریزه ای است که با علم و

تجربه افزایش پیدا می کند. این نکته که امام علی (علیه السلام) عقل را نوعی غریزه می داند بسیار جای تأمل دارد و خود نشانگر این مطلب است که مفهوم غریزه در نزد امام با مفهوم می که در نزد بسیاری از غریزه وجود دارد متفاوت است.

امام علی (علیه السلام) در جایی انسانیت انسان را تنها به عقل او می داند و می فرماید: «الانسان بعقله»<sup>(2)</sup> انسانیت انسان، عقل اوست. با توجه به این نکته و موارد کاربرد عقل در قرآن و حدیث چنین بر می آید که ویژگی عقل منحصر به فرد آدمی است که وی را از سایر حیوانات مجزا می سازد. عقل خصوصیتی است که در میان آحاد مختلف آدمی از شدت و ضعف برخوردار است و این شدت و ضعف در طیفی بسیار گسترده جای می گیرد. به طوری که می توان انسان را از فاقد عقل تا دارای عالی ترین حد عقل در آن جای داد. نکته دیگری که در حدیث می باشد آن است که غریزه تحت تأثیر تجربه و یا عوامل محیطی دگرگون شده و رشد می یابد و این تصور که غریزه ارتباطی با اکتساب ندارد، تصوری غلط است. حیوانات هر قدر ظرفیت یادگیری کمتری داشته باشند، به همان میزان رفتارهای طبیعی و غرایز آنها کمتر دچار تحول می شود و به شکل ثابتی بروز می کند، در حالی که حیواناتی که

ص: 66

---

1- غررالحکم و درر الکلم، ح 1717

2- همان، ح 230

ظرفیت یادگیری آنها افزایش می یابد، غرایز در آنها از شکل ثابت و کلیشه ای خارج شده تحت تأثیر عوامل محیطی دگرگون می شود، تا جایی که در انسان تأثیر عوامل محیطی بر روی غرایز به حداکثر خود می رسد. امام علی (علیه السلام) عقل را به دو گونه ذکر می فرماید: «یک عقل مطبوع دیگر عقل مسموع و یا عقل طبیعی و عقل اکتسابی» (1).

بنابراین: 1- غرایز ویژگی هایی طبیعی هستند که اساس آنها غیر اکتسابی است.

2- فرق بین موجودات مختلف به خاطر تفاوتی است که در غرایز آنها وجود دارد.

3- غرایز تحت تأثیر عوامل محیطی و اکتسابی قابلیت تغییر و دگرگونی دارند.

4- میزان دگرگونی غرایز با توجه به ظرفیت های یادگیری موجودات مختلف متفاوت است.

5- تمامی موجودات اعم از انسان و غیر انسان دارای غریزه هستند.

## فطرت

فطرت از ریشه فطر به معنای شکاف و شکافتن و اختراع و انشاء کردن است. معانی دیگری هم برای فطرت آورده اند، مانند: خلقت اولیه هر موجود، طبیعت سالم هر چیز که هنوز آلوده نشده است. وگاهی هم «الفطرة السلیمة» به معنی استعداد تشخیص و تمیز بین حق و باطل بیان شده است. کلمه «فطرة» بر وزن «فعله» بیان کننده نوع و هیئت است، به هیئتی از مخلوق گفته می شود که وجود آن به شکل خاص شکفته و انشاء شود، فطرت هیئت موجودی است که خلقت آن به شکل شکوفا شونده بوده و در هر مرحله ای صفت و ویژگی خاصی از آن به منصفه ظهور می رسد. پس در معنای فطرت نوعی بروز و ظهور و شکوفا شدن وجود دارد. در قرآن کریم ترکیبات مختلف از «فطر» به کار گرفته شده است، خداوند متعال فطر را تنها در مورد خلقت اشیایی خاص به کار می برد. مثلاً خداوند برای خلقت بعضی از موجودات از ریشه فطر استفاده می کند. موجوداتی را که قرآن برای خلقت آنها از ریشه فطر استفاده کرده

ص: 67

عبارتند از: 1- آسمان ها و زمین «فطر السموات والارض». 2- انسان «فطر الناس».

قرآن کریم در مورد انسان لغت «فطرت» را به کار می برد. فطرت مانند طبیعت و غریزه يك امر تکوینی است، یعنی جزء سرشت انسان است، امری که از غریزه آگاهانه تر است، یعنی انسان يك سلسله فطریات دارد و می داند که چنین فطریاتی دارد. غریزه در حدود مسائل مادی زندگی حیوان است و فطریات انسان مربوط می شود به مسائلی که ما آنها را مسائل انسانی (مسائل ماورای حیوانی) می نامیم. مثلاً: 1- مسئله ای است به نام حقیقت خواهی، این حالتی است که انسان می خواهد به واقعیت مجهولاتی که در برابرش هست نایل شود و حقایق مجهولات را کشف کند. 2- مسئله خیر اخلاقی، که نقطه مقابله را شر اخلاقی می نامیم. سپاسگزاری یعنی اگر کسی به انسان نیکی کرد، انسان در مقابل او نیکی می کند. قرآن می فرماید: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ»<sup>(1)</sup>؛ جواب آن يك امری فطری است که پاداش احسان جز احسان نیست. آیا پاداش احسان غیر از احسان چیز دیگری می تواند باشد؟ انسان می گوید خیر، جزا و پاداش احسان، احسان است. 3- مسئله دین و پرستش نیز از جمله فطریات است. 4- گرایش به جمال و زیبایی. این زیبایی يك چیزی است در انسان. انسان زیبایی های طبیعت را دوست دارد، يك جا که آب صاف و زلال می بیند از دیدنش لذت می برد، از مناظر عالی طبیعی لذت می برد از منظره آسمان، از افق، از کوهها از همه اینها لذت می برد، یعنی اینها را زیبا می بیند و از زیبایی لذت می برد. 5- گرایش به خلاقیت و ابداع، انسان دائم می خواهد چیزی را که نبوده به وجود آورد. بشر برای رفع حوایج زندگیش دائم به خلق صنعت های مختلف اقدام می کند. علم هم که انواع خلاقیاتها را ایجاد می کند هم برای ذات خودش مطلوب است و هم وسیله ای است برای حل مشکلات بشر، و علم از آن جهت که کشف حقایق می نماید مطلوب بالذات است.

ص: 68



این پنج مورد که بیان شد از مهمترین فطریات در وجود انسان هستند که از همه آنها مهمتر گرایش به پرستش و عشق به عبودیت است. عشق مقوله ای است که فقط در انسان دیده می شود، در انسان چیزهای دیده می شود که در غیر انسان دیده نمی شود و به همین جهت است که او را «عالم صغیر» می نامند، انسان به تنهایی خودش يك جهان است. (1)

## رابطه تن و روان

### اشاره

برای آنکه دگرگونی ها و تغییرات نفس را مورد بررسی قرار دهیم ناچاریم به رابطه آن با تن و جسم پی ببریم و این رابطه را توجیه و تفسیر کنیم. از آنجا که تن از حالات و کیفیات نفسانی و نفس نیز از تغییرات تن منفعل و متأثر است لذا هرگونه تغییر و تحول نفسانی و روحانی همراه تغییر و تغیر بدنی هست، از این رو درك و كشف چگونگی تأثیر و تأثر این دو لازم است. ابتداء باید دانست که تعریف تن و روان چیست. تن مجموعه عضلات و اعصاب و قلب و مغز و کبد و معده و خلاصه مجموعه سلول های زنده حیوانی است، اما روان مجموعه ای از احساسات و افعال و انفعالات و اعمال است. بدنیت دارای بُعد و حرکت و مکانند و در نتیجه قابل اندازه گیری می باشند. در حالی که نفسانیات زمانی هستند نه مکانی، و فقط در زمان جریان دارند و در پی هم می آیند و می روند و در نتیجه به اندازه گیری مادی در نمی آیند.

ارسطو معتقد است که انسان مرکب از دو جزء روح و بدن است و این دو با یکدیگر در ارتباطند و هر دو اصالت دارند. وی حواس ظاهر را پنج نوع و حواس باطن را به پنج نوع تقسیم بندی کرده است به این قرار:

حواس انسان: حواس ظاهری - حواس باطنی.

حواس ظاهری: لامسه - بینایی - شنوایی - بویایی و چشایی.

حواس باطنی: حس مشترك - وهم - قوه خیال - حافظه و عقل.

ص: 69

چند قطره الکل می تواند ما را به کلی از حالت عادی خارج سازد و در آن هنگام اعمالی از ما سر بزند که جز دیوانگی نتوان نامی بر آن نهاد. تبی شدید ما را به هذیان گویی می کشاند و ورم مغز میل شدیدی به خواب می آورد. ذهن نیز تأثیر انکارناپذیری بر بدن دارد. قبل از يك امتحان مهم، فشار خون ما بالا می رود و اضطراب و نگرانی وجود ما را فرا می گیرد. زیبایی خستگی را رفع می کند، محیط خوب و با صفا و محبت، آرامش روح و نشاط و خرمی می بخشد. يك نگرانی شدید کار معده را مختل می سازد، ترس و وحشت ناگهانی ممکن است شخص را فلج سازد.

زندگی جسمانی ما کاملاً تحت تأثیر حالات درونی ما واقع می باشد، مثلاً درد و غم، عمل هضم و جذب غذا را مشکل می کند، غصه اشتها را کم می نماید و مانع جذب غذا می شود. خشم و غضب جریان خون را تند و ترس جریان آن را کند می کند و تلاش فکری جسم را فرسایش می دهد.

به گفته یکی از روانشناسان غربی، روانشناسی که مدتی سری بی تن بود و فقط از جنبه اعمال عالیه انسانی ملحوظ می گردید، اخیراً تن بی سر شد و فقط اعمال حیوانی مورد نظر است، در صورتی که انسان ترکیبی است از هر دو. و این افراط و تفریط از نظر درمانی نتایجی وخیم دارد. قداماً به نفس توجه بیشتری داشتند، مخصوصاً حکما و عرفا که نفس را حقیقت آدمی می شناختند که اصل منشأ و کیفیت مجرد و بقای آدمی بوده و عوارض بدنی را منبعث از نفس می دانستند. و یا تا چندی پیش علم پزشکی فقط به تن آدمی اکتفا می کرد و نفس و روان را عملاً نادیده می انگاشت و یا آن را متفرع از بدنیات می شناخت.

اما خوشبختانه در سالهای اخیر، علم پزشکی برای بیماران روحی از اصطلاح روان تنایی استفاده می کند که نقش حالات روحی بر بدن به خوبی در آن مشخص است. در قرن ششم قبل از میلاد، فیلسفه یونان مسئله مهم روح و بدن را مطرح ساخت

و بین عوالم مادی و روحانی تمایز قائل شد. افلاطون با ارزش ترین و اصیل ترین بُعد وجودی انسان را نفس می داند و بر جاودانگی نفس چهار دلیل اقامه می کند. پس از افلاطون، ارسطو اولین فیلسوفی بود که روان شناسی را به عنوان يك نظام ابداع کرد. او در کتاب «در باره نفس»، بسیاری از مسائل روان شناسی را مورد بررسی قرار داده و در مقابل افلاطون، روشی تجربی در پیش گرفت. روانشناسی این دو با هم تفاوت های بسیاری دارد. افلاطون «مَن» انسان و واقعیت اصیل او را موجودی روحانی می دانست که چون مادی نیست، ابتدا و انتها ندارد، وی بدن را فرع و قفسی برای روح می دانست در حالی که ارسطو معتقد بود که انسان مرکب از دو جزء روح و بدن است و این دو با یکدیگر در ارتباط هستند و هر دو اصالت دارند. با گسترش اسلام، دانش در کشورهای اسلامی شکوفا شد و دانشمندان اسلامی در این زمینه نظریات خود را مطرح نمودند، از جمله ابن سینا مسائل مربوط به نفس انسانی را به تفصیل بررسی کرد. شاید هیچ فیلسوفی چون ابن سینا به تأثیرات متقابل نفس و بدن توجه نداشته است. این حکیم نامی برای نفس قوت و قدرت خارق العاده ای قائل بوده و کلیه حرکات ناشی از بدن را از نفس می داند، او معتقد است که چون نفس در بدن مادی منطبع نیست می تواند همه گونه تصرفات در طبیعت تن بنماید و این تأثیر خصوصاً منحصر به بدن صاحب نفس نیست، بلکه اگر نفس قوی و زکی باشد می تواند در بدن های دیگر نیز تصرف کند. وی تأثیرات نفس را بر بدن چنین بیان می کند: «حالات و کیفیاتی که عارض نفس می شود اثری در اعضاء و جوارح جسمانی می گذارد، همچنان که از حالات و کیفیات بدنی اثری در نفس پدید آید. این امر مسلم است؛ زیرا هر کس اثر خوف و ترس را در اختلال دستگاه گوارش و از بین رفتن شهوت و میل جنسی و ناتوانی در انجام اعمال طبیعی درمی یابد» (1).

ابن سینا شناسایی نفس را مقدم بر شناسایی تن قرار داده و می گوید کمک نفس

ص: 71

1- نمط دهم از کتاب اشارات

در شناسایی احوال تن از کمک تن در احوال نفس بیشتر است و به عقیده او تأثیرات نفس مهمتر از تأثیرات تن است. او در کتب فلسفی شفا و اشارات، ادله ای بر تجرد نفس اقامه نموده و به قوا، کارکردها و ویژگی های نفس انسانی می پردازد، از جمله مباحثی که وی در کتاب قانون طرح کرده کارکرد بخشهای مغز و نقش اعصاب در بدن می باشد.

غزالی نیز از پیشگامانی است که در مطالعه روان انسان، روش عملی و تجربی را درپیش گرفت. وی دوروش برای مطالعه نفس مشخص می کند، روشی که متکی بر مطالعه و نگرش برنفس به عنوان يك جوهر روحی و مجرد از ماده است و روش دیگری که نگرش بر نفس از دایره و محدوده فلسفه و متافیزیک بیرون آمده و در منطقه و دایره عمل و تجربه قرار می گیرد.<sup>(1)</sup>

ملاصدرا از جمله فلاسفه اسلامی است که به مباحث علم النفس پرداخته و بسیاری از آراء ابن سینا را مورد بررسی قرار داده است. وی به تجرد نفس معتقد است. ملاصدرا مسئله رابطه نفس و بدن را به گونه ای خاص تبیین نمود. او به اتحاد نفس و بدن قایل می باشد و نوع این ارتباط را طبیعی و واقعی می داند. او معتقد است که انسان در آغاز تکوّن، مادی بوده و به تدریج تکامل یافته و سعه وجودی عالی تری به دست می آورد. در هر مرحله وجودی، کارکردهای گوناگونی دارد و سرانجام به مرحله ای از رشد می رسد که با فعل و انفعالات مادی قابل تبیین نیست. در این مرحله، نفس مجرد انسان ایجاد می شود. با وجود این، انسان وجودی مجزا از مراحل قبل ندارد، بلکه مراحل پیشین نیز شئون و مراتب همین مرحله وجودی او است. از این رو، در مرحله تجردی، انسان دارای مراتبی است که هر مرتبه آن آثار و افعال مخصوص به خود دارد. بعضی از افعال مربوط به بُعد تجردی و بعضی نیز مربوط به بُعد مادی اوست. بنابراین وجود انسان حقیقت واحدی دارای ابعاد گوناگون است که هر بُعد آن دارای آثار خاص خود می باشد.

ص: 72

در تاریخ روان‌شناسی، نظریه‌ها در باره موضوعات گوناگون به تدریج تکامل یافته است. بررسی تحوّل همه نظریه‌ها در این مختصر امکان‌پذیر نیست. از این رو، فقط به مسئله نفس و بدن که از مهمترین مباحث نظری روان‌شناسی است، اشاره می‌شود؛ همان‌گونه که گفتیم، افلاطون و پیروانش مانند شیخ اشراق به اصالت روح قائل بودند و بدن را قفسی برای آن می‌دانستند. در مقابل ارسطو و پیروانش مانند ابن‌سینا بر این باور بودند که انسان ترکیبی از روح و بدن است و این هر دو اصالت دارند. فلسفه دکارت که تأثیری عمیق بر فلاسفه گذارد، انسان را ترکیبی از بدن مادی و روح معنوی می‌دانست. دکارت به نظریه تعامل در رابطه روح و بدن قائل بود، بدین معنا که معتقد بود روح و بدن تأثیری مستقیم بر یکدیگر دارند. بعضی از فلاسفه نیز بدن مادی را اصیل می‌دانستند و وجود روح را انکار می‌کردند، این فلاسفه را ماتریالیسم می‌گویند، که معتقدند فقط بدن مادی واقعیت دارد، در مقابل فلاسفه ایده‌آلیسم که معتقدند فقط روح معنوی واقعیت دارد. اما ملاصدرا همانند ارسطو و ابن‌سینا وجود انسان را دارای دو بُعد روح و جسم می‌داند. وی معتقد است که روح و بدن جوهری واحد هستند. (1)

## اسلام و سلامتی روانی

### اشاره

حفظ سلامتی روانی و جسمانی یکی از مهمترین وظایف زندگی به شمار می‌آید. در حدیث نبوی تندرستی و امنیت، دو نعمتی شمرده شده‌اند که انسان تا زمانی که آنها را از دست ندهد به ارزش آنها پی نخواهد برد. اسلام به عنوان دین انسان‌ساز، تأکید وافر بر ساختن انسانهایی دارد که از سلامت روانی برخوردارند تا بتوانند اهداف خویش را پیگیری کنند. از این رو، اسلام برای حفظ سلامت روانی و جسمانی برنامه‌هایی را تدارک دیده تا از طریق آن بتواند انسانهای مؤمن متکاملی را

ص: 73

تربیت کند. تأکید عمده این دین در حفظ سلامت روانی و جسمانی انسان بر محور پیشگیری استوار است. اسلام تلاش می کند تا سلامتی انسانها را پیش از نیاز به درمان تأمین نماید، یعنی تلاش اسلام بر محور حفظ سلامت بهداشت روانی و جسمانی استوار است و از دیدگاه اسلام پیشگیری مهمتر و بهتر از درمان است. همان گونه که قدم مهم در سلامت جسمانی حفظ بهداشت فردی و عمومی است، به همین ترتیب بهترین قدم در سالم سازی روانی، حفظ بهداشت روانی می باشد. انسان با رعایت نکات خاصی می تواند سلامت روانی خود را تأمین و قبل از آنکه نیازمند به درمان شود از وقوع بیماری پیشگیری کند.

شارع مقدس اسلام برای حفظ بهداشت روانی، اصل و قواعدی را وضع کرده تا با اعمال و رعایت این اصول و قواعد بتوان سلامت عمومی را تأمین کرد. این اصول با تأکید بر بهسازی محیط زیست انسان اعم از خانواده و جامعه و در نهایت تعیین وظایفی برای فرد می باشد که این وظایف باعث حفظ سلامت روانی وی می شود.

### **بهداشت روانی در اسلام یعنی سلام، یعنی مسلمان بودن**

سلام به معنی سلامت و سالم بودن است و نیز سلام دعای بر دیگران است که به معنی درخواست سلامتی از خدا برای دیگران است. زیرا سلام قولی از جانب خداوند بر اهل بهشت است که پیوسته در سلامت و امن و امنیت خواهند بود. اصل سلام بر کنار بودن از آفات ظاهری و باطنی و نیز نجات یافتن از بلاها و عیب ها می باشد و لذا صاحب قلب سلیم کسی است که از عیوب و آفات باطنی چون شك و حسد و شرك و كفر و نفاق و غیره، سالم و برکنار باشد و از همه امراض سلامت و خالی باشد. سلام یکی از نامهای مقدس خداوند می باشد و خدا هم سلام است و هم سلامت بخش چون از همه عیوب و آفات پاك و سالم و مبرا است. و از هر نقص و عیبی منزّه و برکنار و به دور می باشد و هرگز ظلمی از او صادر نمی شود، یعنی بندگان از ظلمش سالم هستند. سلّم و اسلام و تسلیم و سلام به معنای صلح

و مسالمت و دوستی و اطاعت و سازش و انقیاد و پیروی است.

اسلام به معنی تسلیم بودن در برابر حق دارای مراتبی می باشد از جمله :

1- تسلیم تن که همان اسلام ظاهری است. 2- تسلیم عقل یعنی پذیرش هر چه بر اساس دلیل و منطق می باشد. 3- تسلیم قلب یعنی انقیاد و مطیع بودن همراه با ایمان و عمل و خالی بودن از حرص و تکبر و حسد که هم اولین گناهان هستند و هم اصول همه گناهان می باشند. حرص از آدم و حوا صادر شد که موجب اخراج آنها از بهشت گردید، هرچند وسوسه ابلیس نیز بر آن دو کارگر افتاده بود و آنان فریب ابلیس را خورده بودند. تکبر از ابلیس صادر شد و موجب رانده شدن او از درگاه رحمت حق و رجیم شدن او گردید و موجب شد تا کفر او آشکار گردد. حسد از قاییل صادر شد که سرانجام موجب قتل هاییل گردید. در همه این سه گناه ریشه ای و اساسی، جهل نیز مستتر و پنهان است، چه جهل را بسیط و چه مرکب بدانیم که ناشی از اوج غرور و حماقت است. عصیان ورزیدن در برابر فرمان و امر خدای متعال و سرپیچی کردن از حکم و دستور الهی که شاید ناشی از روحیه استکبار و برتری طلبی باشد، نیز در درون این سه گناه موجود است. (1)

### **بهداشت روانی در اسلام یعنی ایمان، یعنی مؤمن**

ریشه ایمان و مؤمن، امن است به معنی امنیت و ایمنی یافتن. ایمان تصدیق و استقرار اعتقاد در قلب همراه با اطمینان خاطر است، بهترین معنای ایمان، تسلیم شدن می باشد و مؤمن کسی است که به حق تسلیم است، یعنی از حق اطاعت و پیروی می کند و قلب او در آن اطاعت کردن و تسلیم، مطمئن و آرام و بدون اضطراب خواهد بود و هیچ شك و تردید و ریبی ندارد. ایمان مرحله ای بالاتر از اعتقاد و تصدیق است. مؤمن کسی است که دیگران از او در امان باشند؛ یعنی مردم

ص: 75

از دست و زبان او امنیت داشته باشند و او مأمن و پناهگاه مردم باشد. یکی از نامهای مقدّس خداوند متعال، مؤمن است، خدا هم سلام است و هم مؤمن. خدا مؤمن است چون ایمنی بخش و امنیت آفرین می باشد. اوست که بر قلوب اهل ایمان سکینه و آرامش را نازل می فرماید. انسانها در پناه او به آرامش و امنیت کامل می رسند و با یاد و ذکر او و همچنین با دوستی او و با ایمان و تسلیم شدن به او و سرانجام با اطاعت کردن و پیروی نمودن از او و از دین و آیین او و از فرامین پیامبر او، به نهایت ایمنی و امنیت و آرامش دست می یابند. (1)

دارالسلام یکی از نامها و صفات بهشت است که در معنای آن چند وجه گفته اند، از جمله :

1- خداوند بهشت را به جهت بزرگداشت آن به نام خود اضافه کرده است؛ زیرا سلام از اسماء الله است. 2- بهشت چون سرای سلامت و خانه امن و امان است و از همه مکاره و سختی ها و آفات سالم و مبرا است دارالسلام خوانده شده است.

3- تحیت خداوند و ملائکه به اهل بهشت، سلام است و چون اهل بهشت از سلام الهی برخوردار هستند آنجا دارالسلام است. به هر حال آنکه مسلمان و مؤمن باشد و بر صراط مستقیم الهی زندگی کرده باشد پاداش و سرانجامش دارالسلام است؛ یعنی سرانجام موهبتی عظیم و الهی به نام دارالسلام در انتظار او است. محلی که در آن نه جنگ است و نه خونریزی، نه نزاع است و نه دعوا، نه خشونت است و نه رقابتهای کُشنده و طاقت فرسا، نه تصادم منافع است و نه دروغ و نه افترا، نه تهمت و حسد و کینه و نه غم و اندوه. آنجا جایگاهی است که از هر نظر قرین آرامش و آسایش و سلامتی و صلح و سلام می باشد.

دارالسلام که خانه صلح و سلامت و امنیت است خانه ای است که خداوند

ص: 76



همگان را به آن دعوت می فرماید. این خانه جایی است که نه از کشمکش های غارتگران دنیای مادی در آن خبری است و نه از مزاحمت های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر و نه از جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار و استبداد و تمام این مفاهیم در کلمه دارالسلام یعنی خانه صلح و سلامت و امنیت جمع است. البته اگر زندگی در این دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود بگیرد و بر اساس حق و عدل و صلح و دوستی و محبت اداره شود، آن هم تبدیل به دارالسلام می شود و از صورت مزرعه بلا دیده طوفان زده بیرون می آید. (1)

### مهمترین ویژگی های بهداشت روانی در اسلام

از مهمترین ویژگی های بهداشت روانی در اسلام این است که از وحی الهی و کلام نورانی رهبران معصوم اسلام و به دنبال این دو منبع ویژه، از عقل و حکمت و علم و عرفان بهره گرفته است. می دانیم که در مکتب نورانی اسلام معرفت نفس و تزکیه نفس جایگاه بسیار بلندی دارد به طوری که در حدیث معروف از حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «من عرف نفسه، عرف ربه» (2)؛ کسی که نفس خود یعنی حقیقت خود یا خویشتن خویش را بشناسد به طور قطع و یقین خدای خود را نیز شناخته است.

انسان که اشرف مخلوقات می باشد موجودی است که در آفرینش او اهداف بسیار متعالی از ناحیه خدای متعال در نظر گرفته شده و استعدادها و توانایی های خاصی به او داده شده که بر آن اساس به اهداف خلقت خود دست یابد. مثلاً آدمی از بُعد معنوی صاحب مقام خلافت الهی است، صاحب روح الهی است، از میان همه مخلوقات تنها او است که امانت الهی را پذیرفته و امانتدار خدا شده است. او

ص: 77

---

1- تفسیر نمونه، ج 5، ص 536 و 537، ج 8، ص 329

2- غرر الحکم و درر الکلم، ص 588

موجودی خودآگاه و دیگرآگاه و صاحب اختیار و آزادی است، هر چند انسان تربیت شده به مبانی تربیت دینی، خود را محدود می‌داند، اما این محدودیت را که همان عبودیت و اطاعت از دین خدا است، انتخاب کرده و در سایه آزادی و انتخاب، این محدودیت مقدس و تعالی بخش را برگزیده است.

در اسلام بهداشت روانی تلاش و کوششی است در جهت حفظ سلامت فکر و اندیشه و تکامل روح و روان و تقوای الهی داشتن در همه امور و صیانت از جسم و روح و ظاهر و باطن خویشتن.

بعضی از ملاکهای سلامت و بهداشت روانی در اسلام عبارتند از :

1. آگاه و دانا و هشیار و با بصیرت زیستن: اسلام از انسان می‌خواهد که بر اساس عنصر آگاهی از خویشتن و بیداری و هشیاری زندگی کند و از هر گونه غفلت و هواپرستی و مستی و ناهشیاری پرهیز کند.

2. متحول و پویا و متکامل زندگی کردن: اسلام از انسان می‌خواهد که حتی دو روز او با هم یکسان نباشد بلکه پیوسته در حال رشد و تعالی و تکامل فکری و معنوی باشد.

3. داشتن عزت نفس فردی و حفظ رعایت حرمت جمعی : اسلام از انسان می‌خواهد که عزت و کرامت نفس خود را در هر شرایطی پاسداری و صیانت کند و برای عزت نفس و کرامت دیگران شایانی قایل باشد، زیرا قرآن کریم دستور داده و تعلیم می‌دهد که نه تنها انسان مؤمن صاحب عزت نفس است، بلکه عزت نفس مخصوص اهل ایمان است و منشأ عزت نفس که همه اولیاء دین از جمله پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار(علیهم السلام) و همه مؤمنان حقیقی از آن برخوردارند، عزت ویژه و اختصاصی خداوند عزیز و حکیم می‌باشد.

4. همواره و پیوسته با خدا بودن و با خدا زندگی کردن: دین مبین اسلام از انسان خواسته که حتی يك لحظه نیز از خداوند و آثار و عنایات و الطاف و نعمتهای او

غافل نباشد؛ زیرا همه عالم تجلی و جلوه خدا است و انسان مؤمن و متعهد و مسئول، پیوسته در سیر و حرکت و تلاش در جهت رسیدن به قرب الهی است، یعنی همان چیزی که اوج قلّه کمال انسان می باشد؛ زیرا غایت همه غایت ها خداوند متعال است، همچنان که اول همه اول ها نیز خداوند سبحان است.

5. زیستن بر اساس فطرت پاک و سالم: قرآن مجید به انسان دستور می دهد که چهره جان خودش را به سوی دین حنیف بگرداند، زیرا این امر مقتضای فطرت انسان است و بر همین اساس است که آدمی خداپاوار، خداشناس و خداپرست و دیندار و موحد و سرانجام مسلمان می باشد و تمام آنچه بر خلاف فطرت انسان است مانند کفر و شرک و نفاق و الحاد و بی دینی، همه ناشی از آلودگی و ناپاکی و عدم سلامت فطرت الهی اوست که ناشی از سوء تعلیم و تربیت می باشد.

6. دشمنی ورزیدن با شیطان: از نظر دین مبین اسلام شیطان دشمن آشکار انسان است، بنابراین انسان موظف است که با این دشمن آشکار، دشمنی کند، یعنی هرگز شیطان را نپرستد و هرگز از شیطان پیروی نکند؛ زیرا شیطان از آغاز خلقت پدر همه انسان ها را فریب داد، پس همه انسان ها باید مواظب باشند که فریب شیطان را نخورند و تنها از خدا اطاعت کنند که صراط مستقیم هدایت و تکامل و تعالی انسان همین است. (1)

7. اطاعت کردن از خدا و رسول خدا و ائمه اطهار: و در عصر غیبت امام معصوم (علیه السلام) پیروی کردن از علماء و فقهای متعهد و پارسا و پرهیزکار و نیز معاشرت و هم نشینی و مشاورت با اهل علم و اهل دیانت و اهل اندیشه و بصیرت و همانهایی که دارای معرفت و تقوای الهی بوده و خیرخواه همگان می باشند و از بخل و جبن کاملاً به دور هستند.

ص: 79

### فشار روانی، استرس، اضطراب

فشار روانی یا تنیدگی یا استرس، هر محرکی که در انسان ایجاد تنش کند، استرس زا یا عامل تنیدگی نامیده می شود. استرس یک فشار روانی و احساسی بیش از حد تحمل فرد است. استرس می تواند روی رفتار و عملکرد انسان تأثیر بگذارد.

فشار روانی یا استرس، نقطه مقابل بهداشت روانی است که در تعریف آن می توان گفت: 1- فشار روانی چیزی است که از خارج بر فرد تحمیل می شود و ناراحتی جسمانی و روانی در پی دارد. (1)

2- اضطراب یک حالت احساسی، هیجانی است که از ویژگیهای برجسته آن ایجاد بی قراری و دلواپسی است که با اتفاقات زمان و شرایط مکانی تناسب ندارد. (2)

نشانه های استرس و فشار روانی : بخشی از آشکارترین بازتابهای فشار روانی در رفتار و احساسات فرد از این قرار هستند: 1- ایجاد اختلال در تفکر صحیح و عاقلانه، ناتوانی در تمرکز و تفکر، 2- احساس اضطراب و خستگی و عدم انعطاف در نگرش و بینش. 3- پرخاشگری نابجا و تحریک پذیری، 4- انزوا و ترك وابستگان. 5- افراط در خوردن، کشیدن سیگار و نوشیدن مشروب. 6- گرایش به سرعت در حرکت، سخن و حتی تنفس، 7- ناتوانی در حفظ آرامش خود، 8- بی نظمی در رفتار و فراموشکاری، 9- گیج شدن و چندبار فکر کردن در باره عقاید خاص، 10- حالت تأثیر عاطفی مانند خشم یا نشاط ناگهانی، یا ترس و وحشت، افسردگی یا فعالیت های بیش از حد.

عوامل فشار روانی : 1- برهم خوردن تعادل حیاتی بدن که این عوامل باعث آن می شود: خستگی، ناخوشی، استرس، زایمان و بیماری مزمن. 2- نقش سازمانی :

ص: 80

1- نگاهی قرآنی به فشار روانی، ص 35

2- اسلام و بهداشت روان، ج 1، ص 155

موقعیت شغلی، منزلت اجتماعی و پیشرفت حرفه ای، 3- بحرانهای خانوادگی: طلاق، سوگ همسر، سوگ فرزند و مسائل اقتصادی خانواده، 4- محیط: آلودگی صوتی، آلودگی هوا، قوانین و مقررات انعطاف ناپذیر، مهاجرت، 5- سیاست: شامل فشارهای روانی سیاستمداران، عطش قدرت، فشار کاری، رابطه سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، جنگ روانی (شایعه پراکنی) می‌باشد، 6- شخصیت: شامل تیپ A و B (یعنی افراد کندشتاب و پرشتاب)، شخصیت بدبین و همچنین شخصیت وسواسی است، 7- دودلی و تردید، 8- احساس خلأ اخلاقی که ناشی از این عوامل است: یادآوری خاطرات تلخ (حافظه عاطفی و نفس لوامه) احساس گناه، حسادت و تهمت‌های ناروا، 9- احساس خلأ معنوی که عواملی چند باعث آن است: خلأ وجودی، احساس تنهایی و طردشدگی، نداشتن پشتیبان و تکیه‌گاه و همچنین خرافات و تصورات باطل، 10- باورهای غلط اعتقادی و دینی (مثلاً عدم درک صحیح از معاد و مرگ و برزخ و بهشت و جهنم و غیره).

البته اگر نسبت به این اعتقادات علم صحیح حاصل شود، و باور یقینی به دست آید، همه استرس‌ها از بین خواهد رفت؛ زیرا حقیقت امنیت و آرامش روحی و روانی ناشی از علم یقینی و باورهای قطعی است.

### اختلالات اضطرابی

یکی از شایعترین بیماری‌های قرن حاضر، اضطراب و افسردگی است، این بیماری دارای علایمی همچون انزوای طلبی، در خود فرورفتن، خودکم‌بینی و بیهوده‌انگاری، خطر آسیب بدنی، به خطر افتادن عزت نفس و دلشوره می‌باشد.

اضطراب هیجان ناخوشایندی است که با اصطلاحاتی مانند نگرانی، وحشت و ترس بیان می‌شود، می‌توان اضطراب را به منزله یک احساس رنج‌آوری که با استرس و یک موقعیتی ضربه‌آمیز همراه است تعریف نمود. استرس همان فشار روانی است که عامل اختلالات روانی می‌باشد. البته در زندگی انسان برای

جلوگیری از یکنواختی کمی فشار روانی مفید است، ولی اگر این فشار روانی شدید و طولانی شود دارای اثرات زیانبار و فیزیولوژیکی و روان شناختی می شود.

کوفر واپلی در مورد فشار روانی چنین می گوید: «فشار زمانی بر موجود جاندار عارض می شود که او احساس کند سلامتی و یا وحدت درونی اش به خطر افتاده و باید تمام انرژی موجود خود را برای دفاع از خود به کار گیرد».<sup>(1)</sup>

عوامل متعددی نشان می دهند که امروزه فشار روانی بر زندگی انسان ها بیش از گذشته است از جمله: مصرف زیاد داروهای آرامبخش و قرص های خواب آور، کثرت مشکلات و جنایات خشونت بار، شیوع بیماری های روانی مثل افسردگی، البته بیشتر مردم به نحوی با مشکلات خود کنار می آیند و به فعالیت های خود ادامه می دهند، لکن در این بین به افرادی بر می خوریم که در برابر مشکلات تسلیم شده و به نحوی، به یکی از اختلالات روانی مبتلا می گردند و دارای رفتار نابهنجار می شوند.

روان شناسان این اختلالات روانی را به اختلالات اضطرابی - اختلالات خلقی یا عاطفی - اسکیزوفرنی و اختلالات شخصیت تقسیم می کنند.

انواع اختلالات اضطرابی: 1- اضطراب فراگیر یا وحشت زدگی، یعنی ناتوانی در آرمیدگی، احساس نگرانی مبهم در طول روز، خواب آشفته، خستگی مفرط، و سر درد و سرگیجه از متداول ترین شکایات این نوع بیماری است. 2- هراس، یعنی وقتی کسی ترس شدیدی در برابر محرکی یا موقعیتی خاص نشان می دهد که دیگران آن را خطرناک نمی دانند، ترس غیرمنطقی را هراس می گویند. 3- وسواس فکری و عملی، یعنی فرد گاهی دچار افکار سیخ و مزاحم می شود و هیچ گونه کنترلی بر هجوم این افکار ندارد و به صورت مکرر، در طول روز برایش پیش می آید، دچار وسواس فکر خواهد شد، که گاهی وسواس به صورت انجام مکرر یک عمل، مثلاً شستن دست بروز پیدا می کند.

ص: 82

---

1- نقل از کتاب روان شناسی عمومی، ص 256

انواع اختلالات خُلقی یا عاطفی: بیماران خُلقی وقتی گذشته و حال و آینده خود را بررسی می کنند همه را منفی می بینند، هیچ احساس خوب و مثبتی ندارند و این حالت موجب افسردگی آنها می شود. افسردگی پاسخ طبیعی به فشارهای زندگی است، شخص افسرده از اینکه همه چیز را مطابق میل خود نمی بیند افسرده می شود.

شخص افسرده با خود فکر می کند که چرا همه مردم مرا دوست ندارند و حال آن که این امر غیر ممکن است و حتی خدا و جبرئیل هم دشمن دارند، لذا انسان نباید توقع داشته باشد که همه او را دوست بدارند. شخص افسرده گمان می کند که همه مردم بد هستند و نسبت به همه سوءظن دارد و بدبین است، گمان می کند که همه ناگواری ها از بیرون خود اوست در حالی که عمده تلخی ها، عکس العمل و پاسخ خصلت ها و کردارهای خود ماست. شخص مضطرب از شروع در کارها نگران است و احساس ترس و تنهایی می کند. (1)

از نشانه های دیگر افسردگی: ناامیدی، غمگینی و کاهش قابل ملاحظه علاقه یا احساس لذت نسبت به همه چیز (حالت شیدایی) است، کاهش قابل ملاحظه وزن و یا افزایش آن، بی خوابی یا پُر خوابی همه روزه، خستگی و فقدان نیرو، احساس بی ارزشی یا گناه بی جا، کاهش توانایی تفکر یا تمرکز، وجود فکر خودکشی.

افسردگی يك حالت مریضی عاطفی است، همان طور که بیان شد شخصی که با احساس ناامیدی و بی کفایتی، گناه، ترس و بی ارزشی همراه است، دچار آن می شود. اما مسئله گناه در ایجاد افسردگی نقش مهمی دارد. افسردگی نوعی بیماری است که در تمام عمر ممکن است اتفاق بیفتد ولی در دوران بلوغ و در اواخر عمر بیشتر شایع است. اکثر خودکشی ها با افسردگی رابطه مستقیم دارد، شخص در این موقعیت احساس بی کفایتی و بی ارزشی و احساس گناه می کند و برای رهایی از این مخمصه در حالت ناامیدی دست به خودکشی می زند. یأس و ناامیدی و اضطراب،

ص: 83

زندگی فرد را تا حد زیادی تلخ می کند و او را از تمام تمایلات انسانی باز می دارد و امید او را به ایجاد يك زندگی آرام نابود می کند.

اما اسلام در طراحی و ارائه سیمای انسان مطلوب، وی را فردی با ایمان می داند که با باورها و اعتقادات دینی مراتب ایمان را طی می کند و در مقابل گناه توبه را پیشنهاد می دهد و امید زندگی را احیاء می کند و ناامیدی را از گناهان کبیره می داند. در نظر اسلام کسی که در مسیر ایمان و عمل صالح قرار گیرد به حیات طیبه، هم در دنیا و هم در آخرت می رسد.

امام علی (علیه السلام) برای رفع حالت اضطراب می فرماید: «اذا خفت من شیءٍ فقع فیه»<sup>(1)</sup>؛ (از هر چه می ترسی خود را در آن بینداز که ترس هر چیز بیش از خود آن است).

شخص مضطرب و افسرده، نگران آن است که آینده او چه خواهد شد، این حالت را می توان با توکل بر خدا و پشتکار درمان کرد. فرد افسرده، چون بر افراد و قدرتهای ناپایدار تکیه دارد، با تزلزل آنها دچار اضطراب می شود. و یا چون در بعضی کارها ناکام شده، نگران است که شاید در تمام امور به این سرنوشت مبتلا شود. خلاصه اموری همچون عدم قدردانی مردم از زحمات انسان، گناه، ترس از مرگ، تلقین های خانواده به اینکه نمی دانی و نمی توانی، قضاوت های عجولانه، توقعات نابجا و تصورات غلط علت بسیاری از افسردگی ها و اضطراب ها می باشد که با یاد خدا و قدرت او و با رحمت و عفو و لطف الهی می توان آنها را به آرامش و شادابی مبدل ساخت.

## اختلال اسکیزوفرنی

از اختلالات دیگر، اسکیزوفرنی است و مشخصه آن در هم ریختگی شخصیت، تحریف واقعیت و ناتوانی در انجام امور روزانه زندگی است. انواع آن عبارتند از: 1- هذیان که اختلال در فکر است، 2- توهم که اختلال در درک است، 3- گفتار سازمان نیافته یا در هم ریخته، 4- حالت بهت زدگی، 5- رفتارهای منفی.

ص: 84



در زندگی روزمره انعطاف پذیر بودن و سازگاری با محیط لازم است. شخصیت سالم به شخصیتی گفته می شود که رفتارهایی سازش یافته و نسبتاً معقول از خود نشان می دهد. اختلال شخصیت در مواردی پیش می آید که فرد در مسائل اجتماعی، شغلی، تحصیلی، ازدواج و امثال آن در موقعیتی قرار می گیرد که باید با مشکلات کنار بیاید ولی نمی تواند آنها را حل کند. برخی از انواع اختلال های شخصیت عبارتند از: 1- اختلال پارانویید که از ویژگی های مهم آن سوء ظن بی اساس نسبت به دیگران، 2- اختلال شخصیت ضد اجتماعی، از ویژگی های مهم آن رفتارهای ضد قانونی و رفتارهای فریبکارانه است مانند دروغ گویی و کلاه زدن، عصبانیت و پرخاشگری سریع و بی مسئولیتی، تخلف مالی و...، 3- اختلال شخصیت نمایشی، این افراد بسیار هیجانی و طالب جلب توجه دیگران و اغواگری هستند و تلقین پذیر از دیگران و محیط بوده و سریع رنگ عوض می کنند. 4- اختلال شخصیت خودشیفته، این افراد دارای احساس سرآمد بودن و رضایت از خود هستند و انتظار احترام و تمجید فوق العاده در همه جا و هماهنگی همه با خود را دارند، 5- اختلال شخصیت وابسته، آنها در تصمیم گیری های عادی و روزانه مشکل دارند و همیشه احتیاج دارند که از سوی دیگران راهنمایی شوند و دائماً نیاز به حمایت دیگران دارند. (1)

### وسواس

از اختلالات اضطرابی می توان از وسواس نام برد. وسواس بیماری روانی است که بسیاری از انسان ها را در چنبره خود اسیر کرده و ضایعات فراوانی را برای انسان ایجاد می کند. وسواس توانایی ها و قابلیت های آدمیان را تحت الشعاع قرار داده و

ص: 85

عملاً انسان را وادار به انجام اعمال تکراری یا افکار و اوهام باطل می کند. انسانهای گرفتار وسواس، در قالب يك جبر فکری و رفتاری قرار دارند و همواره اعمالی را انجام می دهند که منشأ آن معلوم نیست و ساعت ها با يك فکر و یا يك عمل خود را مشغول می سازند.

وسواس به طور کلی بر دو قسم تقسیم می شود: 1- وسواس عملی، 2- وسواس فکری.

وسواس عملی: اعمال وسواسی، رفتارهای به ظاهر هدفمند و تکراری هستند که در پی احساسات ذهنی اجباری بروز نموده و معمولاً شخص در مقابل آنها مقاومت می کند، ولی نتیجه این مقاومت شکست بوده و فرد به ناچار برای رفع اضطراب وارد شده بر خویش آن اعمال را انجام می دهد.

وسواس فکری: وسواس های فکری عبارتند از: تصاویر و اندیشه های مزاحمی که به طور غیر ارادی وارد فضای اندیشه و ذهن می گردد و انسان به آن هیچ تمایلی نداشته و حتی می توان گفت که متنفر و منزجر از آنها می باشد، ولی از سویی توان مقاومت در مقابل آنها را نداشته و ساعتها مجبور به تفکر در مورد آنها می شود. محتوای فکر وسواسی معمولاً با آلودگی هایی همچون: خشونت، پرخاشگری، صدمه، بیماری، و غیره همراه است و گاهی هم با موضوعات بسیار بسیار پیش پا افتاده همراه می باشد. (1)

وسواس از دسیسه ها و دام های شیطان است. ولی در عین حال امری طبیعی است که با برخورد صحیح به راحتی قابل حل می باشد. البته باید توجه داشت که درمان و رهایی از آن نیازمند زمان است و باید به آرامی و تدریجی صورت پذیرد. به جز معصومین (علیهم السلام) بخش عظیمی از انسان ها ممکن است در افکار و عقاید و اعمال خود دچار نوسانات و فراز و نشیب هایی بشوند، ولی با استعانت از خداوند

ص: 86

متعالم و با صبر و مقاومت می توان با آن مبارزه کرده تا به حالت عادی خود برگردد. اولین گام در مبارزه با امراضی چون افسردگی و وسواس، ریشه یابی آنها و شناخت منشأ آنها است. منشأ بعضی از امراض به خصوص وسوسه ها، در ضعف یا خطا و اشتباه در دریافت و تجزیه و تحلیل اطلاعات و آگاهی های دینی است، که در این صورت باید با مطالعه بیشتر، پرسش از افراد آگاه و بحث و گفت و گو با آنان، این ضعف ها و اشتباهات را برطرف نمود. غالباً افکار مشوّش و آلوده از بازی های شیطان و وسوسه های نفس است که هدف از آن سرگرم کردن انسان و بازداشتن او از توجه به عبادت خداوند و انجام اعمال نیک است.

انسان باید در برابر این نوع افکار و هجوم آن بی اعتنا باشد؛ زیرا وسواس فکری به گونه ای است که هر قدر بیشتر سعی در کنترل آن داشته باشیم، بیشتر و بیشتر می شود، درست مانند یک ماهی که هر قدر به زعم کنترل آن بیشتر در دست فشارش دهیم لیزی و جهندگی آن بیشتر می شود، لذا راه کنترل وسواس فکری در کنترل نکردن آن است. یعنی نسبت به خروج و ورود افکار وسواسی باید بی اعتنا و خونسرد باشیم. فردی که دچار وسوسه فکری است باید گام به گام تمرین بی اعتنایی به افکار باطل را داشته باشد. و در مقابل با پر کردن فضای قلب و سینه اش از یاد خداوند و ذکر او و تفکر در شگفتی های خلقت جایی خالی برای شیطنت شیطان در قلب خود باقی نگذارد.

### راهکارهای عملی برای درمان اختلالات روانی

1- از آنجایی که معمولاً افکار باطل هنگامی به سراغ انسان می آیند که بیکار باشد، باید سعی شود که با یک برنامه ریزی دقیق و حساب شده تمام اوقات شبانه روز خود را پُر کنید و هیچ گاه بیکار نباشید، با مطالعه، نظافت، ورزش و... هرگاه بیکار شدید خود را با کاری سرگرم و مشغول سازید. 2- هرگاه افکار مزاحم به سراغ شما آمد، خود را به کاری سرگرم کنید و با ایجاد حواس پرتی از آن افکار مزاحم

دوری کنید. 3- با گفتن اذکاری مانند: لا اله الا الله، لا حول ولا قوة الا بالله و تلاوت قرآن بخصوص سوره های حمد، توحید، فلق، ناس و قدر، برای عبور از این افکار کمک و یاری بگیرید. 4- با تلقین به خود بگویید من می توانم از این افکار خود را رها کنم و به اصول فکری خود کاملاً باور و ایمان دارم، می توانم به افکار باطل پیروز شوم. 5- با ایجاد فکری پر نشاط و سالم می توان افکار صحیح و منطقی را جایگزین افکار باطل و پوچ کرد، 6- با مطالعه و رفع شبهات افکاری و عقیدتی می توان به آگاهی و علم دست یافت و افکار جاهلانه و بی منطق و بی حکمت را از ذهن خود پاک کرد. 7- معمولاً اکثر مشکلات در عقاید هست که منشأ آن يك تفکر خرافی و تحریف شده است، با علم و شناخت می توان آن خرافه را از زندگی و ذهن خود پاک نموده و به سلامت روح و طهارت روان دست پیدا کرد. 8- وقتی انسان حقیقت یاد خدا را چشید، دیگر دلهره و اضطرابی باقی نمی ماند، با یاد خدا دلها آرامش می یابد و یکی از بهترین عوامل رفع بیماری افسردگی و دفع اضطراب ایمان به خدا است. (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ).

## تأثیرات آموزه های اسلام و قرآن بر بهداشت روان

### اشاره

بهداشت در يك تقسیم کلی به دو نوع بهداشت جسمی و بهداشت روانی تقسیم می شود که این دو، همپوشی های زیادی با هم دارند و بر یکدیگر تأثیر می گذارند. بهداشت روانی از آن جهت که رابطه مستقیمی با عملکرد فردی، اجتماعی، و سیستم های روانی و اجتماعی دارد، از اهمیت زیادی برخوردار است و این اهمیت باعث تدوین و اجرای برنامه های متعدد بهداشت روانی در ابعاد مختلف می شود. حال بینیم آموزه های دینی و به خصوص دین اسلام و قرآن بر بهداشت روان چیست.

### دین

تعریف های زیادی برای دین ذکر شده است که بعضی از آنها عبارتند از: 1- واژه

دین در لغت معانی متعددی دارد، از جمله: جزا، اطاعت، و حساب اما از روی استعاره به معنای شریعت نیز به کار رفته است. 2- در عرف ما مقصود از دین شریعت ها و آیین های الهی است که منشأ آنها خداوند می باشد، بدین معنا که آنها را خداوند بر پیامبران وحی کرده است. بر اساس این اصطلاح، دین آیینی است که دارای عقاید صحیح و مطابق با واقع و رفتارهایی را که در رسیدن انسان به کمال و سعادت حقیقی تأثیر دارد، توصیه می کند. 3- بر اساس تعاریف رایج، دین حداقل از دو بخش تشکیل شده است: الف - عقاید که در حکم پایه ها و شالوده های دین است. ب - دستورهای عملی که متناسب با آن پایه های عقیدتی و برخاسته از آنهاست، بدین ترتیب می توان گفت مقومات و ارکان دین عبارت است از: 1- اعتقادات، 2- احکام و قوانین. و از نگاهی دیگر که معروف تر است محتوای دین به سه بخش تقسیم می شود: 1- اعتقادات، 2- اخلاق، 3- احکام.

در بخش اعتقادات، دین اسلام سه اصل اساسی دارد: 1- اعتقاد به خدای یگانه، 2- اعتقاد به معاد و 3- اعتقاد به بعثت پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای هدایت انسان به کمال نهایی و دستیابی وی به سعادت دنیا و آخرت. این اصول سه گانه «توحید، معاد و نبوت» در واقع پاسخ هایی هستند به اساسی ترین پرسش هایی که برای هر انسان آگاهی مطرح می شود. از جمله این که مبدأ هستی کیست؟ پایان زندگی چیست؟ از چه راهی می توان برنامه زیستن را شناخت؟ چگونه می توان به آسایش و آرامش و اطمینان خاطر و زندگی سالم فردی و اجتماعی دست یافت؟ به قول شاعر:

ز کجا آمده ام؟ آمدنم بهر چه بود؟

به کجا می روم؟ آخر نمایی و ظنم؟

مانده ام سخت عجب کز چه سبب ساخت مرا

یا چه بوده است مُرادِ وی از این ساختنم؟

راهی که برنامه تضمین شده وحی پیش روی انسان می نهد همان بایدها و نبایدها و

به تعبیر دیگر همان بخش های اخلاق و احکام دین می باشد که از جهان بینی الهی و عقاید دین برخاسته است. دین مجموعه ای از هدایت های عملی و علمی است که از طریق وحی و سنت برای فلاح و رستگاری آدمی در دنیا و آخرت آمده است. اما دین مبین اسلام که آخرین و کاملترین دین توحیدی می باشد، به طور کامل عهده دار سلامت انسان در همه ابعاد است. نام اسلام از سلم و سلامت گرفته شده و سلامت سیر و حرکت در راه الله را تأمین می کند و بر مبنای تسلیم و صلح بین بنی نوع بشر و تسلیم به فرامین و سنت ها و قوانین الهی که نظام طبیعت و از آن جمله انسان و کمال آنرا در بر دارد، قرار داشته و نردبان رشد و تکامل بشمار می رود و شعار معتقدین به آن در برخورد به یکدیگر «سلام» است که نیکوترین شعارهای برخورد دو فرد انسان به شمار می رود. به علاوه، دین اسلام مجتمعی از کرامت و بزرگ منشی است که بر مبنای «لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» امتیاز انسان را بر دیگر موجودات بیان می کند و این امتیاز مسلماً به ساختمان تن و اعمال حیوانی نیست بلکه مربوط به ساخته شدن انسان یا به اصطلاح «انسان شدن» اوست و همان است که این موجود گرامی داشته شده را تا سر حد لیاقت جانشینی خدا در روی زمین بالا می برد. دین اسلام پیروان خود را از بند هرگونه بندگی غیر از الله که چون زنجیر دست و پای رشد او را گرفته و مانع تکامل او گشته است خلاص کرده و آنها را به راه استقلال و رهایی هدایت می کند.

این راه روشن یعنی راه اسلام را خود خدا برگزیده و حجتهای روشن کننده حقیقت آن را از نظر عقلی بر مردم تمام و کمال عرضه کرده و هر کس را به فراخور میزان درك او در فهم حقایق و آیات الهی یاری می کند پس مسلماً راه اسلام راه رشد و تکامل به سوی هدف واقعی است. این حجت ها دو گونه هستند، یکی دلایل ظاهری که بر مبنای علم و آگاهی قرار دارند و دیگری حکمت ها و بینش های نهایی که در پس هر کدام از دستورات آن قرار دارد و با پیشرفت و رشد عقل انسان روزبه روز

آشکارتر می شوند. شگفتی های موجود در ظاهر و باطن اسلام تمام شدنی نیست و برای هرکس در هر عصر و زمان با هر مقدار آگاهی و بینش مفید خواهد بود.

اسلام مانند کشتزارهایی می ماند که همیشه بهاری است و هر وقت و هر جا و در هر مکان و هر زمان محصول مفید به حال بشر را به دست می دهد و همچون چراغ هایی است که کلیه زوایای تاریخ زندگی بشر، گذشته، حال و آینده او را روشن می سازد و همیشه فرا راه او در مسیر رشد و کمال در حرکت است. مفتاح و کلید در هر گونه نیکی، یعنی توشه راه همه مردمان رهرو راه حق و کمال منحصرأ در اسلام قرار دارد و تاریکی های موجود در مسیر این راه، یعنی راه رشد انسان، از بین نمی رود مگر به نور هدایت اسلام و عمل کردن به آن و توشه برگرفتن از دستورات آن و این نشان دهنده این است که تنها راه رشد و کمال انسان، اسلام بوده و هست و خواهد بود؛ زیرا «ان الدین عندالله الاسلام». خداوند خود این دین و پیروان آن را در کنف حمایت خود قرار داده و از دسترسی دشمنان حفظ کرده و پیوسته در رویش و رشد آن کوشا است. و بالاخره اسلام، شفای هر طالب شفایی، و هر دردمندی که در جستجوی درمان باشد و رفع نیاز حقه و توشه راه رهروان راه الله را فراهم کرده است زیرا پاسخگوی همه نیازهای انسانی بشر و فراهم کننده وسایل این حرکت و مسافرت تکامل الهی می باشد. (1)

بهداشت و سلامتی به ویژه بهداشت روانی همیشه انسان را در طول تاریخ به خود مشغول کرده است، تدوین برنامه های تربیتی، بهداشتی برای حفظ سلامتی و بهداشت روان نمونه ای از فعالیت های مستمر بشری در این زمینه است که در این میان دین باوری و آموزه های قرآن نقش بسزایی در تأمین بهداشت روانی دارد. ایمان از لوازم روح بشر و داروی شفا بخش آلام و مصائب او است. آن کس که به

ص: 91

نیروی لایزال الهی اتکاء دارد، از هیچ چیز بیم و هراس به خود راه نمی دهد. کسی که خدا را ناظر اعمال خویش می داند هیچگاه به دنبال گناه و آلودگی نمی رود. و چنانچه بر اثر عواملی مرتکب خطا و اشتباه شد و به رنج و شکنجه وجدان اخلاقی مبتلا گردید، با اقرار و اعتراف به گناه خاطر را از غبار دلتنگی و پشیمانی می زداید و با توبه و استغفار راه حقیقت و درستی را در پیش می گیرد و از شرّ عذاب وجدان آسوده می شود. آن کس که ایمان ندارد در برخورد با کوچکترین مشکلی آنچنان خود را می بازد و بر خود می لرزد که قدرت کار و فعالیت را به کلی از دست می دهد و ترس و اضطراب و نگرانی وجودش را فرا می گیرد. انسان بی دین در عرصه حیات، بین افکار و اندیشه ها و مرامهای گوناگون معلق و سرگردان است و چون شاخه بیدی بر اثر باد به این طرف و آن طرف کشیده می شود و مسلماً انتظار ثبات فکر و روح و پایداری عقیده و اندیشه از او نباید داشت. چنین آدمی در بحر زندگی دچار کشتی بی سکان است.

آمارها نشان می دهد کسانی که دارای اعتقادات دینی بوده اند به مراتب کمتر از افراد بی اعتقاد، گرفتار بیماری های روحی می شوند. میزان کار یک نفر مؤمن بیشتر و بهتر از یک نفر غیر مؤمن است. انسان با دین از آنجا که همه چیز را به خواست و مشیت خداوند بزرگ می بیند از مصائب و نامالایمات در هم نمی شکند و خود را نمی بازد و ناامید و افسرده و ملول نمی شود. بلکه معتقد است خداوند به حال بندگان آگاه تر است و هر چه او بخواهد خیر و صلاح اوست و از این رو مصائب تزلزلی در روح او ایجاد نمی کند. دین، روح را از صفاتی که مایه هلاکت انسان است پاک می کند و در مقابل صفاتی را که باعث برخورداری انسان از لطایف حیات است در دل او رشد می دهد.

دین، تن آدمی را از انواع دردها و بیماری ها محفوظ می دارد و مانند سرمی که ضد کلیه امراض باشد به انسان مصونیت می دهد. دین روابط افراد را با یکدیگر



نیکو می سازد و شر آنها را از هم بازمی دارد و باعث می شود که خیرشان به یکدیگر برسد. اگر حقیقتاً انسان بنده خدا شود دارای تقوا می شود. یعنی حالت پرهیز و بهداشت در روح او پدید خواهد آمد و در اثر این پرهیز از بسیاری آفات و شرور محفوظ خواهد ماند.

امروزه روانکاوان و روانپزشکان وقتی در درمان بیمارانی که مایوس و نومیدند و قدرت تطبیق و سازگاری اجتماعی را از دست داده اند، درمانده می شوند، به آنها توصیه می کنند که به معابد بروند و دعا کنند؛ زیرا روح بی قرار و متلاطم بالاخره باید به چیزی دل بندد و به اصل و مبدئی تعلق خاطر گیرد و گرنه زندگی بر او سخت و در کامش تلخ و غیر قابل تحمل خواهد شد. (1)

## سلامت روان در قرآن

قرآن فردی را سالم و سلیم النفس می داند که با تکیه بر فطرت توحیدی از ایمان قلبی برخوردار بوده و در رفتار با ایجاد تعادل میان قوای متضاد درونی و نیز تقابلات بیرونی و درونی برخاسته از غرایز و محیط بهترین شیوه را در دستیابی به خوشبختی و قرب الی الله برگزیند. از نظر قرآن کسانی که در عقیده، کفر و در عمل، نفاق را برگزیدند از سلامت روانی برخوردار نبوده و دچار بیماری روانی هستند: «فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (2)؛ «در دل‌های آنها مرض هست و خداوند بر مریضی آنها می افزاید». روان رنجوری تنها در رفتار نیست بلکه در عقیده و ایمان نیز راه می یابد. از آنجایی که تعادل شخصیت یعنی تعادل فرد در ایمان به خدا و عمل صالح، پس عدم تعادل در هر یک از آن دو موجب رنجوری روان فرد شده و فرد از سلامت روانی برخوردار نخواهد بود. بنابراین نشانه های سلامت روان تنها سلامت در رفتار نیست بلکه یکی از نشانه های سلامتی روان، سلامتی رفتار است.

ص: 93

---

1- بیماری های روحی، ص 239 و 240

2- سوره بقره، آیه 10

کسانی که توحید و ایمان درستی ندارند همانند کافران و منافقان و حتی مؤمنان ضعیف‌الایمان از رنجوری روان برخوردارند. این رنجوری خود را در مظاهر بیرونی و رفتاری و واکنش‌های عملی به خوبی نشان می‌دهند مانند: وجود اضطراب، ترس، نگرانی، وسوسه، افسردگی و غیره... که همه نشانه‌ای از روان رنجور فرد دارد. این نشانه‌ها خود را به دو صورت فردی و اجتماعی بازتاب می‌دهند.

اما برخی از نشانه‌های سلامت روانی از منظر قرآن در برابر رنجوری روان عبارتند از:

1. آرامش روحی: آرامش زمانی در انسان پدید می‌آید که به واجب دینی، نفسی و اجتماعی خود عمل کرده باشد در صورتی که انسان هر يك از این موارد را نادیده بگیرد دچار بیماری‌های روحی می‌شود و روانش رنجور می‌گردد. اعراض از یاد خدا و دستوره‌های او یا عدم ایمان به خدا می‌تواند فرد را دچار بیماری نماید و سلامت روانی‌اش را در معرض خطر قرار دهد، چنان که یاد خدا موجب آرامش دلها و آرامش روح می‌گردد، «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (1)؛ «همانا با ذکر خدا دلها

آرام می‌گیرد». منظور از ذکر الله چیست؟ چگونه دل انسان با یاد الله آرام می‌گیرد؟ ذکر یعنی اعتراف به حضور خدا، به محض اینکه الله حاضر در ناخودآگاه آدمی شود و در ذهن و قلب به یاد آورده شود ناگهان قلب با تمام وجودش متوجه او و عظمتش می‌شود و ابهامات از بین می‌رود و يك احساس شغف و آرامش طمأنینه، احساس معنادار بودن زندگی شخص و كل هستی و يك احساس تعالی به انسان دست می‌دهد، قلب متلاطم و ناآرام و مضطرب، آرام می‌گیرد، همراهی و پذیرش ولایت الله، ترس، خوف، غم و اندوه را از دل‌ها می‌زداید.

ذکر خدا انسان را به آینده امیدوار می‌سازد: «آگاه باشید، یقیناً دوستان خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‌شوند، آنان که ایمان آورده اند همواره

ص: 94

پرهیزکاری دارند، برای آنان در زندگی دنیا و آخرت مژده بشارت است این است کامیابی بزرگ». (1)

ذکر خدا انسان را به آینده امیدوار می سازد، چون ترس از آینده آرامش و آسایش را از انسان سلب می کند. وقتی انسان همواره از آینده مبهم و نامعلوم در رنج باشد، آسایش و آرامش کنونی بر او سخت و دشوار می گردد. در وجود اولیاء حق ترس و غمی وجود ندارند بلکه بشارت و خوشحالی و سرور و مواهب بی پایان الهی، هم در این زندگی و هم در زندگی آینده «آخرت» نصیب آنان می شود. پس در نتیجه امیدواری، توانایی بهره گیری از لذت‌های پاک در وجود انسان افزایش می یابد. خداوند می فرماید: «بی تردید کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند، فرشتگان بر آنان نازل می شوند و می گویند، مترسید و اندوهگین نباشید و شما را به بهشتی که وعده دادند بشارت باد». (2)

بنابراین آرامش روحی در سه چیز است:

الف - توانایی در برخورد با بحران‌ها و این به توانایی فرد در استواری و بردباری و مقاومت در برابر رنج‌ها، مصیبت‌ها، سختی‌ها و شکست‌های گوناگون برمی گردد، بدون آنکه تعادل روانی و سلامت روحی خود را از دست دهد. این حالت جز با این باور تحقق نخواهد یافت که هر چه انسان به آن دچار می شود به قضای الهی و از باب آزمایش و ابتلای او است و این که تنها خداوند، قادر به دفع شر و ضرر است و باید به خداوند اتکا نمود، چه بسا آن شر و مصیبت در پیچه ای به سوی خیر و سعادت ابدی انسان باشد. «و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است و خدا مصلحت شما را در همه امور می داند و شما نمی دانید». (3)

ص: 95

---

1- سوره یونس، آیات 62 تا 64

2- سوره فصلت، آیه 30

3- سوره بقره، آیه 216

ب - توانایی بر شکیبایی و تحمل سختی ها، صبر و شکیبایی در برابر سختی ها نشان دهنده سلامت روانی است. انسان صابر به این درجه از کمال دست یافته است که همه این سختی ها برای رهایی و آزادسازی توانایی های بالقوه ای است که در او نهاده شده است و این توان و قدرت نهان جز به هنگام بروز شداید و سختی ها آشکار نمی شود. پس سختی ها را ابزاری برای خروج توانمندی ها از قوه به فعلیت می بیند و با این شیوه توان و تعقل و خردش فزونی یافته و استعداد های نهفته اش آشکار می شود. «بی تردید شما را به چیزی اندک از ترس و گرسنگی و کاهش بخشی از اموال و کسان و محصولات (نباتی یا ثمرات باغ، زندگی از زن و فرزند) آزمایش می کنیم و صبرکنندگان را بشارت ده» (1).

در حقیقت صبر و شکیبایی در برابر شداید و سختی ها نشان دهنده سلامتی ایمان و تعادل شخصیت است. ایمان کامل در سلامت عقیده و عمل صالح می باشد که صبر و شکیبایی بخش نخست و سلامت عقیده و عمل صالح بخش دیگر آن است. و این دو نشان دهنده کمال ایمان می باشند.

ج - توانایی و درك درست آینده و خوش بینی به آن؛ زیرا کسی که از سلامت روان برخوردار است به آینده امیدوار بوده و هدف از زندگی را تلاش برای درك محبوب و لقاء الله می بیند، از این رو سختی ها را ابزاری برای رسیدن به آینده روشن می یابد که: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (2) ؛ «با هر رنجی آسانی است».

2. خودکفایی و استقلال در فعالیت ها و بهره گیری از نتایج : یکی دیگر از نشانه های اثبات سلامت روح و روان آدمی، خودکفایی و استقلال در کارها و بهره گیری از نتایج درست آن است، به این معنا که بر پایه آنچه توانایی های فرد و امکانات و مهارت هایش اجازه می دهد در کار خویش استقلال را حفظ نماید. از راه کار و استقلال در عمل فرد می تواند به اهداف حیاتی خویش دست یابد. «تا از میوه آن و

ص: 96

---

1- سوره بقره، آیه 150

2- سوره انشراح، آیه 6

آنچه دستهایشان به عمل می آورد بخورید آیا سپاس گزاری نمی کنند» (1).

3. خوشنودی از خود و دیگران : از نشانه های سلامت روان آن است که انسان از خود، استعداد، امکانات و توانایی های خدادادی اش خرسند و خشنود باشد و شکر و سپاس آن را به جای آورد و از آنها درست و کامل بهره مند شود. کسی که از خود و نعمتها و دارایی هایش خرسند و خشنود نباشد همواره در آرزوی چیزی خواهد بود که گاه بیرون از توان اوست، از این رو دچار حسد و افسردگی و بیماری روان می شود. ولی کسی که از خود و نعمتهای خود خشنود و خرسند است نه تنها سپاسگزار آن می شود بلکه اعتماد و عزت نفس در او افزایش می یابد که این مسئله موجب آرامش وی می شود. اعتماد و عزت نفس موجب می شود که همکاری و تعامل با دیگران در انسان شدت یافته و از دیگران بیش از آنچه که هستند متوقع نباشد و آرامش و سلامت انسان را در پی داشته باشد.

4. توانایی بر کنترل نفس : کسی که از تعادل روانی و سلامت روحی برخوردار است، می تواند بر کشش ها و گرایش های شهوانی خود کنترل داشته باشد و آنها را در جهت اهداف عالی به کار گیرد. نه تنها غرایز خویش را سرکوب نمی کند بلکه با کنترل و هدایت آنها به بهترین شیوه، آنها را به خدمت خود در می آورد و غرایز نفسانی را به عنوان نعمتهای دنیایی برای تکامل رشد خود بکار می گیرد. «محبت و عشق به خواستنی ها (که عبارت است) از زنان و فرزندان و اموال فراوان از طلا و نقره و اسبان نشان دار و چهارپایان و کشت و زراعت برای مردم آراسته شده است، اینه-ا کالای زندگی (زودگذر) دنیا است و خ-داوند است که بازگشت نیکو نزد اوست» (2).

5. توانایی بر پذیرش مسئولیت : توانایی برای پذیرش مسئولیت ها یکی از مهمترین نشانه های سلامت روانی فرد از دیدگاه قرآن است، «به پروردگارت

ص: 97

---

1- سوره یس، آیه 35

2- سوره آل عمران، آیه 14

سوگند که قطعاً از همه آنان بازخواست می کنیم، از اعمالی که همواره انجام می داده اند» (1).

و نیز می فرماید: «اگر خدا می خواست شما را (بر محور هدایت) يك امت قرار می داد (اما هدایت اجباری فاقد ارزش است) ولی هر کس را بخواهد (به کیفر لجاجت و تکبرش) گمراه می کند و هر کس را بخواهد هدایت می نماید و مسلماً از آنچه همواره انجام می دادید بازپرسی خواهید شد» (2). پس هر فردی که مسئولیت عقیده و رفتار و گفتارش را بپذیرد، دارای سلامت رفتار است.

6. توانایی بر فداکاری و ایثار: از آنجایی که انسان متعادل در ایمان و عمل از سلامت روانی برخوردار است و به اصل توحید در همه امور اعتقاد دارد و به آن پای بند می باشد، در مقام عمل این توان و قدرت را دارد تا با بذل و بخشش به دیگران کمک نماید و حتی از جان و مال خود نیز برای تکامل فردی و اجتماعی جامعه ایمانی اش می گذرد و در این راه جانفشانی می کند. «یقیناً خدا از مؤمنان، جانها و اموالشان را به بهای آنکه بهشت برای آنان باشد خریده» (3).

«ای اهل ایمان آیا (می خواهید) شما را به تجارتی راهنمایی کنم که شما را از عذابی دردناک نجات دهد، به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید، این ایمان و جهاد اگر به منافع فراگیر و همیشگی آن معرفت و آگاهی داشتید برای شما از هر چیزی بهتر است» (4).

7. توانایی بر ایجاد ارتباط درست با دیگران: کسی که از سلامت روان برخوردار است به راحتی و آسانی می تواند با دیگران ارتباط برقرار نماید و در رفع نیازهای خود و دیگران با آنان همکاری کند. «و یکدیگر را به انجام کارهای خیر و پرهیزکاری یاری نمایید و یکدیگر را بر گناه و تجاوز یاری ندهید و از خدا پروا کنید

ص: 98

---

1- سوره حجر، آیات 92 و 93

2- سوره نحل، آیه 93

3- سوره توبه، آیه 111

4- سوره صف، آیات 10 و 11

که خدا سخت کیفر است» (1).

«جز این نیست که همه مؤمنان با هم برادرند، بنابراین در همه نزاع‌ها و اختلافات میان برادرانتان صلح و آشتی برقرار کنید و از خدا پروا نمایید که مورد رحمت قرار گیرید» (2). زیرا انسان همواره نیازمند به دیگران است و این ارتباط و تعامل و همکاری باید بر پایه دوستی و اعتماد باشد.

8. گزینش اهداف: یکی از شرایط سلامت روانی آن است که فرد بتواند هدف واقعی و حقیقی را تشخیص داده و انتخاب نماید و در انتخاب هدف دچار گمراهی نگردد و هدفهای زودگذر را اصل قرار ندهد. چرا که: «زندگی دنیا فقط بازی و سرگرمی است» (3).

9. احساس خوشبختی و سعادت: یکی از نشانه‌های بارز صحت سلامت روان آن است که فرد احساس خوشبختی و سعادت نماید.

قرآن درمان و نور است. و نسخه‌هایی شفابخش برای درمان دردها و رنج‌های ما دارد. قرآن تلقی و باور سطحی آدمیان از امور را دگرگون می‌سازد به طوری که آنان به سهولت قادر بر تغییر رفتار و اعمال و تصمیم‌ها و اقدامها و درمان رنج‌های خود شوند. در قرآن کریم چنین می‌خوانیم: «به راستی بینشهایی از نزد پروردگارتان برایتان آمده است، پس هر که در پرتو آن بینا شود، به سود خود چنین کرده و هر که کوری ورزد به زیان خود» (4). از این آیه پیداست که قرآن در پی تغییر و تقویت بصیرت آدمیان است. بصیرت و باور، بینش عمیقی است که اگر آدمی بدان دست یابد، معنا و مفهومی برای زندگی خود یافته است، معنایی که او را در مواجهه با رنجها و سختی‌ها مقاوم می‌سازد. افق دید او را وسیع تر و نگاه او را به زندگی و جهان هستی نافذتر می‌نماید. در آیات زیر خداوند قرآن را شفا برای مؤمنین معرفی کرده است:

ص: 99

1- سوره مائده، آیه 2

2- سوره حجرات، آیه 10

3- سوره محمد، آیه 36

4- سوره انعام، آیه 104

«ای مردم برای شما از جانب پروردگارتان مجموعه ای از پندها فرستاده شد که شفای آنچه در سینه های شماست، هست و وسیله هدایت و رحمت مؤمنین است».(1)

«و ما در قرآن آن چیزی را که شفا و رحمت برای مؤمنین است فرو می فرستیم».(2)

«بگو این قرآن برای آنان که ایمان آورند وسیله هدایت و شفا است».(3)

در تمام آیات بالا، شفا و هدایت و رحمت برای مؤمنان است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است و در آن اندیشه و پژوهش کنید که قرآن بهار دلهاست و از نور هدایت آن طلب شفا و بهبودی بنمایید که قرآن شفای سینه هاست و آن را نیکو بخوانید که سودمندترین گفتارها و داستانهاست».(4)

و نیز می فرماید: «بدانید که کسی را بعد از قرآن به چیزی دیگر نیازی نیست و نه برای کسی پیش از قرآن بی نیازی هست (یعنی قرآن رفع نیاز همه نیازمندان را می کند و بدون قرآن انسان به همه چیز نیاز دارد) پس بهبودی دردهای خود را از آن بخواهید و در سختی ها و گرفتاری ها از آن کمک بطلبید زیرا در قرآن برای بزرگترین دردها که کفر و نفاق و تباهی است شفا و بهبودی دارد، پس به وسیله آن خدا را بخوانید و از او بخواهید».(5)

برای اینکه قرآن شفای دلها شود باید هم آن را خوب آموخت و هم در محتوای آن خوب تفکر کرد تا بتوان از نور آن در بیماری دل، طلب شفا نمود؛ زیرا محتویات قرآن مانند بهار، دل را پرورش می دهد و بذر ایمان را در قلب می رویاند. قرآن رفع نیاز همه نیازهای روانی و انسانی بشر را در خود دارد و فقط باید آن را آموخت و به آن عمل کرد.

حضرت علی (علیه السلام) در خطبه 176 نهج البلاغه، چهار درد که بزرگترین دردهای نوع

ص: 100

1- سوره یونس، آیه 57

2- سوره اسراء، آیه 82

3- سوره فصلت، آیه 44

4- نهج البلاغه، خطبه 109

5- نهج البلاغه، خطبه 175



انسان است را برمی شمارد: 1- پوشاندن راه حق هم به طور آشکار و هم پنهان = کفر. 2- منحرف کردن راه حق با حفظ ظاهر ولی مخالفت در باطن و از درون مغز را خالی کردن اما از بیرون پوست را گذاشتن = نفاق. 3- راه ضد تکامل و رشد انسان را سد کردم = غی. 4- انسان را به بیراهه و گمراهی کشاندن = ضلال.

برای پیشگیری و درمان از این انحرافات، قرآن و استقرار حق نقش بازدارنده دارد. و حضرت علی (علیه السلام) در خطبه 189 با فصاحت تمام در مورد مشخصات قرآن کریم برای این نقش بازدارنده چنین صفات قرآن را بیان می فرماید: «پس قرآن را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرستاد و آن نوری است خاموش نشدنی که منبع آن لایزال است و تنها منبعی که زوال ناپذیر می باشد، خداوند است و خداوند نور آسمانها و زمین است و هم چراغی است که دائماً افروخته و مظروف آن نور است و شعاع آن هیچ وقت تاریک نمی گردد. دریایی است که کسی به قعر آن نمی رسد»، یعنی هیچ کس به همه حکمت ها و بینش های آن نخواهد رسید اما هر طالب حق و نور و شفایی می تواند مطلوب خود را در قرآن بیابد و از این دریای بیکران عرفانها و بینش بهره بردارد. راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد (و خود نهج البلاغه نیز در همین راه منهج است).

قرآن، فرقان یعنی جدا کننده بین حق و باطل است و این لقب قرآن است که دلیل و برهان آن از بین رفتنی نیست. قرآن بیان روشنگری است که پایه های آن ویران نمی شود چون بر مبنای حق و هدایت الهی قرار گرفته است و شفایی است که بیماران استعمال کننده آن را ترس و وحشتی نیست یعنی شفایی است که ترس را می زداید و درمان هر دردی است. صاحب عزتی است که یاری کنندگان آن شکست نمی خورند و طبعاً ارجمند می گردند و حقی است که کمک کنندگان آن خوار و مغلوب نمی شوند. بنابراین اگر کسی با این دید به قرآن نظر افکند مسلم است به گمگشته خود رسیده و محل امن و اطمینانی را یافته که مهمترین شفای دل‌های دردمند است. (1)

ص: 101

## راهکارهای تأمین بهداشت روانی از دیدگاه اسلام

قرآن کریم راهکارهای شناختی و رفتاری مناسبی برای تأمین بهداشت روانی انسان ارائه کرده است که برخی از آنها در بهداشت روانی جدید مطرح شده و این تطابق شگفت آور شاهدهی بر اصالت و حقیقت آموزه های وَحیانی قرآن است. یکی از مباحث مطرح در بحث علم و دین، استخدام علوم در فهم اشارات علمی قرآن است. در بحث قرآن و بهداشت روان نیز می توان از پیشرفت ها و دستاوردهای روانشناسی و

از دیدگاه اسلام استفاده کرد. در اینجا به بعضی موارد و اصول کلی در این زمینه اشاره می کنیم.

قرآن به عنوان کتاب راهنما و دستورالعمل زندگی بشر راهکارهایی را برای تأمین بهداشت روانی ارائه داده است که بعضی راهکارهای شناختی و رفتاری هستند.

1. راهکارهای شناختی: آموزه های اسلام با تغییر و اصلاح شناخت و تفکر نسبت به جهان و تبدیل جهان بینی بشر به جهان بینی الهی بر نگرش انسان به مسائل زندگی و رفتار، عواطف و احساسات شخص تأثیر می گذارد که ایمان و توکل به خدا و رضا و مثبت اندیشی و امیدواری به زندگی و الگو قرار دادن پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولیاء الهی و اعتقاد به معاد از نتایج آن می باشد.

2. راهکارهای رفتاری: اصلاح و هدایت تفکر به سمت جهان بینی الهی باعث اصلاح رفتار شخص می گردد که نتیجه آن رفتارهای صحیح در خانواده و در روابط بین فردی و به سازی محیط و بهبود شیوه های تعلیم و تربیت و ایجاد روابط صحیح اقتصادی است که می تواند بهداشت روانی افراد را تأمین نماید.

قرآن کتابی است که از سوی خدا برای هدایت انسان ها فرستاده شده است. کتابی که مایه هدایت عالمیان و بیانگر همه چیز و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای

مسلمانان است. از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «برای دردهایتان از قرآن سلامت بخواهید و با قرآن بر سختی‌ها یاری جوید». این کتاب مقدس در باره بهداشت روان و راههای تأمین سلامت آن آموزه‌های بسیاری دارد که باید از آنها استفاده نمود، و در آن مجموعه‌ای از دستورات، پندها، موعظه‌ها و قصص مطرح شده که هر کدام به جنبه‌ای از زندگی انسان نظر دارد و از آن آموزه‌ها می‌توان قواعد و دستورات عمل‌هایی که بهداشت روانی را تأمین می‌کند استخراج کرد و از آنها بهره‌مند شد. وگرنه قرآن به طور مستقیم کتاب بهداشت روانی نیست و در آن مباحث بهداشت روانی و سرفصل‌های آن که در دهه‌های اخیر ابداع شده‌اند و در حال تکامل می‌باشد به صورت منظم مطرح نشده است. تحقیق در این موضوع و ارتباط مطالب بهداشت روانی با توصیه‌های اسلام به سه صورت می‌تواند انجام گیرد:

1- بعضی از موضوعات مشترك در بهداشت روانی و تعالیم اسلامی هستند، گرچه نامگذاری و سرفصلی مشخص در روایات و آیات قرآن برای آنها ذکر نشده است؛ مثلاً اصل مثبت اندیشی در مباحث بهداشت روانی مطرح گردیده و همین مطالب در آیات و روایات و ادعیه اسلامی مورد تأکید قرار گرفته است. برای مثال در قرآن روح امید با توکل بر خدا و نفی ناامیدی (1) در انسان دمیده می‌شود. یا

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «چشم‌ت را بر خار و خاشاک زندگی ببند تا همیشه راضی باشی.» (2) و همین مطلب در دعای جوشن صغیر نیز بیان شده است.

2- استفاده و استنتاج يك قاعده کلی از مباحث بهداشت روانی و تطبیق آن قاعده بر احکام و دستوراتی که با قاعده تطابق دارد؛ مثلاً احساس امنیت را از اصول بهداشت روانی است و می‌توانیم این قاعده را بر سلام کردن تطبیق دهیم، بدین گونه

ص: 103

---

1- سوره یوسف، آیه 87

2- نهج البلاغه، حکمت 212

که سلام دادن اطمینان و امنیت به طرف مقابل است و اینکه از طرف ما خطری متوجه طرف مقابل نیست. بسیاری از شناخته‌ها و رفتارهای اسلامی هست که باعث احساس امنیت در فرد می‌گردد. همچنین نیاز به عزت نفس از مباحث بهداشت روانی می‌باشد و آن را بر احترام گذاشتن به افراد که در آیاتی از سوره حجرات و مجادله و... و همچنین در روایات بسیاری آمده، می‌توان تطبیق داد. بدین گونه که احترام به افراد باعث عزت نفس آنان می‌گردد و از این جهت بهداشت روانی آنان تأمین می‌شود.

3- دستورات و توصیه‌هایی که در تعالیم اسلامی آمده است و بر بهداشت روانی افراد تأثیر بسزایی دارد، در حالی که در مباحث بهداشت روانی رایج اثری از آنها نیست؛ مانند: تأثیر زیاده‌خواهی بر اختلالات روانی و تأثیر بی‌رغبتی به دنیا در تأمین بهداشت روانی.

نکته دیگر اینکه مباحث مطرح در بهداشت روانی حاصل افکار و تجربه بشر است و در آن تغییر و تکامل وجود دارد، ولی تعالیم قرآن چون از طرف خداوند است، تغییر و تحول ندارد. لذا نمی‌توان آیات و روایات را بر افکار بشر تطبیق داد، چه بسا تعالیم اسلام در پی تبیین مطالب عمیق‌تری می‌باشد که افکار بشر به آنها دسترسی ندارد. و اگر این تطبیق به تحمیل نظر منتهی شود، تفسیر به رأی خواهد شد که ممنوع است. از این رو، علوم بشری را برای فهم بهتر آیات می‌توان استخدام کرد یا حقایق قرآنی را به عنوان موضوعات و نظریه‌های جدید علمی به دانشمندان عرضه کرد تا شواهد و تجربه آن را پژوهش کنند.

## راهکارهای شناختی قرآن برای تأمین بهداشت روانی

### اشاره

یکی از مسائل رویکرد شناختی قرآن و تأثیر آن بر سلامت بهداشت روان، مسئله ایمان به خدا است که قرآن می‌فرماید: «کسانی (از آنان) که به خدا و روز بازپسین ایمان آوردند و (کار) شایسته انجام دادند، پس هیچ ترسی بر آنان نیست و نه آنان

و نیز می فرماید: «و (ما) فرستادگان (خود) را جز مژده آور و هشداردهنده نمی فرستیم، و کسانی که ایمان آورند و اصلاح نمایند، پس هیچ ترس و اندوهگینی بر آنان نیست». (2)

در این آیات یکی از راهکارهای شناختی که باعث امنیت روانی انسان می شود، ایمان به خدا معرفی شده است. ایمان به خداوند، یعنی اعتقاد به اینکه خداوند یگانه این جهان را آفریده و همه امور به دست اوست، او قادر، حکیم، عالم، خالق، تدبیرکننده و رازق و مالک حقیقی جهان است و مالکیت دیگران اعتباری ندارد. «بگو خدایا! ای مالک همه موجودات! به هر که خواهی حکومت می دهی و از هر که خواهی حکومت را می ستانی، و هر که را خواهی عزت می بخشی و هر که را خواهی خوار و بی مقدار می کنی، هر خیری به دست توست، یقیناً تو بر هر کاری توانایی». (3)

«خداوند بر همه چیز قدرت دارد». (4)

«خداوند از همه کارهای بندگان با خبر است و اعمالی که نسبت به بندگان انجام می دهد از روی حکمت و دلیل است». (5)

«تنها خداوند روزی دهنده موجودات می باشد». (6)

«خیر و سعادت بندگان را می خواهد، هر چند در ظاهر حادثه ای برای بندگان ناگوار باشد، در واقع به نفع آنان می باشد». (7)

«خداوند است که مهمات زندگی انسان را کفایت می کند و او را از شر دشمنان حفظ می کند». (8) برای انسانی که ایمان دارد، زندگی معنادار و مشکلات دارای مفهوم می گردد و

ص: 105

1- سوره مائده، آیه 69

2- سوره انعام، آیه 48

3- سوره آل عمران، آیه 26

4- سوره فتح، آیه 21

5- سوره انعام، آیه 18

6- سوره ذاریات، آیه 58

7- سوره بقره، آیه 216

8- سوره نساء، آیه 45

می‌داند که اینها مقتضای زندگی دنیوی است و از سوی خدا برای سازندگی و تقویت روحی انسان می‌باشد. این طرز برداشت، باعث رضایت از زندگی و سلامت روانی می‌گردد. شخص موحد می‌داند مشکلات برای ورزیده شدن و تقویت روحی او می‌باشد و به نفع اوست، گرچه در ظاهر دشواری و سختی دارد، لذا خداوند می‌فرماید: «در هنگام مصیبت و گرفتاری بگویند و باور داشته باشید که ما از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم».(1)

در بُعد شناختی، «إِنَّا لِلَّهِ» یعنی او اختیاردار ماست و ما از کار او راضی هستیم. تمام جهان کلاس درس و میدان آزمایشی است که باید در آن رشد کنیم. دنیا محل شکوفایی استعدادهای درونی انسان است و سختی‌های آن نشانه بی‌مهری خداوند نیست، بلکه برای آن است که در مسیر کمال سریعتر حرکت کنیم، بنابراین در تلخی‌ها نیز شیرینی‌هایی است؛ زیرا شکوفا شدن استعدادها و کامیابی و پاداشهای الهی را به دنبال دارد.(2)

به همین جهت امام حسین(علیه السلام) در اوج سختی و دشواریها در آخرین لحظات فرمود: «آنچه مصیبت را بر من آسان کرد، آن است که خداوند آن را می‌بیند».

و حضرت زینب کبری(علیها السلام) در مجلس ابن زیاد بعد از تحمل سختی‌های فراوان که هر کدام از آنها می‌تواند انسان را دچار اختلالات روانی شدید نماید، فرمود:

«غیر از زیبایی چیزی ندیدیم».(3)

### تأثیر ایمان به خداوند در ایجاد احساس امنیت روانی

یکی از نیازهای اساسی بشر نیاز به احساس امنیت می‌باشد که عبارت است از احساس آزادی نسبی از خطر، این احساس وضع خوشایندی را ایجاد می‌کند و فرد

ص: 106

1- سوره بقره، آیه 156

2- تفسیر نور، ج 1، ص 314

3- بحار الانوار، ج 46 ص 46 - 115

آرامش روحی و جسمی می یابد. شاید بتوان گفت احساس امنیت زیربنای بهداشت روانی است. لذا اکثر مباحث به ایجاد این احساس امنیت بازگشت می کند. احساس امنیت واقعی حاصل نمی شود مگر در سایه توحید. به دلیل اینکه میل به احساس ایمنی از جانب افراد به دلیل ترس است، ترسی که از يك محرك موجود یا احتمالی در محیط بیرون ارگانیزم ایجاد می شود، ترس از آینده موهوم، ترس از مرض و فقر و سیل و زلزله و از دشمن و یا ترس های احتمالی دیگر، ولی شخص موحد و مؤمن می داند که تمام حوادث جهان معنی دار و به صلاح او هستند. او احساس می کند پشتیبانی دارد که در همه مسائل، او را کفایت می کند. یاوری که از آینده به خوبی خبر دارد، مصالح و مفاسد شخص را می داند و با او مهربان است. دوستان خدا از هر گونه وابستگی و اسارت جهان ماده آزادند و زهد به معنی حقیقی اش بر وجود آنها حکومت می کند، نه با از دست دادن امکانات مادی جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد. آنها یقین دارند که تمام حوادث طبق حساب و کتاب است.

بعد از اثبات اصل تأثیر ایمان در بهداشت روانی، در می یابیم که این ایمان نتایج و ثمراتی دارد که بعضی از آنها عبارتند از :

1. توکل : توکل یعنی اینکه بر غیر خود اعتماد کنی و دیگری را نایب از سوی خودت قرار دهی. (1) منظور از توکل این است که انسان در چارچوب علل مادی و

محدوده توانایی خود محاصره نگردد و چشم خود را به حمایت و لطف پروردگار بدوزد، این توجه مخصوص، آرامش و اطمینان و نیروی فوق العاده روحی و معنوی به انسان می بخشد که در رویارویی با مشکلات اثر عظیمی خواهد داشت. پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جبرئیل پرسید: توکل بر خداوند چیست؟ جواب داد: فهمیدن این که

ص: 107

مخلوقات نمی توانند به انسان ضرری بزنند یا نفعی برسانند، نه می توانند به انسان چیزی بدهند و نه می توانند خیری را از انسان منع نمایند، لذا انسان از خلق و مردم مأیوس می گردد و اگر بنده چنین شد، برای غیر خدا کار نمی کند و به کسی غیر از خداوند امید ندارد و از غیر خداوند نمی ترسد و در احدی غیر از خداوند طمع نمی کند و این است معنای توکل. (1)

با مراجعه به آیات قرآن می توان تأثیر توکل را دریافت، از جمله: «هر کس تقوای الهی پیشه کند خداوند برای او راه نجاتی فراهم می کند و به او از جایی که گمان ندارد، روزی می دهد و هر کس بر خداوند توکل کند، خداوند امرش را کفایت می کند. خداوند فرمان خود را به انجام می رساند و خداوند برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است». (2)

شخص متقی می داند که هنگام گرفتار شدن در مشکلات به جای افکار منفی، اضطراب و ترس و دلهره و پیمودن راههای انحرافی، باید وظیفه و تکلیف خود را انجام بدهد و اعتقاد دارد که اگر وظیفه اش را انجام دهد، خداوند او را رها نمی کند، بلکه برای او راه نجات فراهم می کند. و روزی او را از جایی که به گمانش نمی رسد می رساند، شخص متوکل اعتقاد دارد که روزی اش تضمین شده است. اگر شخص به این اعتقاد رسید، ترس، اضطراب و دلهره او کم می شود و از این لحاظ احساس آرامش و امنیت می کند. در نتیجه توکل به خدا می تواند بهداشت روانی افراد را تأمین نماید. شخص متوکل اگر هم شکست بخورد، چون معتقد است خداوند قادر به فراهم ساختن اسباب موفقیت انسانهاست و خداوند مصلح و خیر او را بهتر از خودش می داند، می پذیرد که شکست ظاهری به صلاح و نفع او بوده است، لذا با شکست از لحاظ روانی ضربه نخواهد خورد.

ص: 108

---

1- بحار الانوار، ماده وکل

2- سوره طلاق، آیه 2 و 3



2. رضا و تسلیم: مؤمن باور دارد که آنچه خداوند برای او مقرر کرده حکیمانه بوده و این سرنوشت برای او بهتر است و از آنچه در زندگی برای او پیش آمده، رضایت دارد و آن را مکروه نمی‌شمارد. رضا و تسلیم باعث کاهش غم و نگرانی و افزایش آسایش در زندگی و آسان شدن مشکلات می‌شود و هم چنین باعث می‌شود انسان نسبت به زندگی خوش بین باشد و دید مثبت بیابد. خداوند متعال از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌خواهد در جواب منافقان بگوید: «هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد مگر آنچه خداوند برای ما نوشته است. و بگو آیا در باره ما یکی از دو نیکی را انتظار دارید یا بر شما پیروز می‌شویم و یا شربت شهادت می‌نوشیم» (1).

افراد با ایمان و خداپرست که به علم و حکمت و رحمت خدا ایمان دارند، مقدرات عالم را مطابق احسن و مصلحت بندگان می‌دانند. انسان مؤمن تمام مقدرات عالم را زیبا می‌بیند و مفهوم شکست و ناکامی در او راه ندارد.

3. امیدواری به رحمت خداوند: شخص مؤمن تمام اسباب عالم را به دست خداوند می‌داند، از این رو هیچ‌گاه خود را در بن بست کامل نمی‌بیند، بلکه همیشه به خداوند امیدوار است و اعتقاد دارد که خداوند به او کمک می‌کند، خداوند متعال می‌فرماید: «از رحمت خدا مأیوس نشوید که از رحمت خدا جز قوم کافر مأیوس نمی‌شوند» (2). بر اساس مضمون این آیه هنگامی که حضرت یعقوب (علیه السلام) به فرزندانش دستور حرکت به سوی مصر داد به آنان گفت از یوسف و برادرش بنیامین خبر بگیرند و چون فرزندان تقریباً اطمینان داشتند یوسفی در کار نیست از توصیه و تأکید پدر تعجب کردند. یعقوب (علیه السلام) به آنها گوشزد کرد از رحمت الهی ناامید نشوند، چون قدرت او مافوق همه مشکلات و سختی‌ها است.

4. یاد خدا: یکی از اموری که در گرفتاری‌ها و مشکلات به انسان آرامشی بخشد و او را از تنهایی نجات می‌دهد یاد خداست. خداوند متعال می‌فرماید: «بدانید که یاد خدا آرامش

ص: 109

---

1- سوره توبه، آیه 51 و 52

2- سوره یوسف، آیه 87

حوادث و در جستجوی سعادت است، تضمین کننده و اطمینان بخش می باشد و زمانی که در امور خود متحیر و سرگردان است، و نمی داند به کجا می رود و به کجایش می برند و برای چه آمده، مایه انبساط و آرامش می باشد.

5. دعا و درخواست از خدا: انسان با رشد و تسلط بیشتر بر حوادث طبیعی و با وجود برخورداری از امکانات مادی در وجود خویش احساس ضعف می کند و نیاز دارد در سختی و مشکلات زندگی به قدرتی ماورای طبیعت پناه ببرد. این ضعف باعث احساس محرومیت می شود که می تواند بهداشت روانی فرد را تحت تأثیر قرار دهد. اگر شخص احساس بیچارگی و تنهایی کرد یا به دیگران اتکا نمود، یا خود را بدون پشتوانه قدرتمند دید، در این حالت زمینه بروز اضطراب در او ایجاد می شود. ادیان الهی به ویژه دین مبین اسلام به این نیاز بشر پاسخ گفته و راه حل مناسبی را پیشنهاد کرده و انسان را به دعا و انس با خدا تشویق نموده است.

خداوند متعال انسان را دعوت می کند که به سراغش برود: «و هنگامی که بندگان من از تو در باره من می پرسند، بگو من نزدیکم! دعای دعاکننده را هنگامی که مرا می خواند پاسخ می گویم. پس باید دعای مرا بپذیرند، و به من ایمان بیاورند تا راه یابند و به مقصد برسند» (2). در این هنگام احساس تنهایی، فرد را آزار نمی دهد و می داند که تکیه گاه محکمی دارد که به او کمک می کند.

الکسیس کارل می گوید: «نیایش در عین حال که آرامش را پدید آورده است، در فعالیت های مغزی انسان يك نوع شکفتگی و انبساط باطنی ایجاد و گاهی روح

ص: 110

---

1- سوره رعد، آیه 28

2- سوره بقره، آیه 186

قهرمانی و دلاوری را تحریک می کند، نیایش استعدادهای فرد را شکوفا می کند» (1).

6. اعتقاد به قضا و قدر الهی: توجه به اراده خداوند و این واقعیت که برنامه های انسان صد در صد پیاده نخواهد شد، فرد را در صورت رویارو شدن با شکست از حالت اضطراب و افسردگی شدید و پرخاشگری و خودکشی تا حد زیادی باز خواهد داشت، در صورتی که فرد به این واقعیت توجه نکند، دچار واکنش های روانی شده و مریض می شود. پس اعتقاد راسخ به قضا و قدر الهی باعث سلامت روان بشر می شود.

7. نبوت پیامبر الهی: یکی دیگر از نتایج ایمان به خداوند اعتقاد به نبوت پیامبران والگو قرار دادن آنها در زندگی است، الگوهایی که هر يك در شرایط خاصی قرار داشتند و مشکلات و سختی های فراوانی را متحمل شدند که هر کدام از آن مشکلات می توانست شخصی را بیمار کند و از پای درآورد، ولی در سایه برخورد صحیح با مشکلات و استفاده از راهکاری شناختی و رفتاری صحیح، در کمال آرامش با ناملایمات برخورد کردند، بدون این که گرفتار هیچ نوع ناهنجاری رفتاری یا اختلال روانی گردند. مانند حضرت ایوب که خداوند در قرآن سفارش می کند: «به یاد بیاور بنده ما ایوب را هنگامی که پروردگارش را خواند، که شیطان (به سبب رنج و شکنجه ای که دچارش هستم) مرا سرزنش و شماتت می کند (تا از رحمت خداوند دلسردم کند)» (2).

8. اعتقاد به معاد: انسان غرایز و خواسته هایی دارد که رسیدن به همه آنها در دنیا مقدور نیست؛ مثلاً به دنبال آسایش مطلق، امنیت مطلق و آرامش مطلق است که دستیابی کامل به اینها در دنیا امکان ندارد، همین باعث محرومیت انسان در دنیا می گردد. هم چنین مواجهه با فقدان عزیزان مانند پدر، مادر، فرزند، و دیگرانی که به نوعی با شخص ارتباط دارند، می تواند بهداشت روانی افراد را به خطر بیندازد،

ص: 111

---

1- نیایش، الکسیس کارل، ص 62

2- سوره ص، آیه 41

همین طور یادآوری مرگ و ترس از مرگ نیز خود عاملی برای فشار روحی و روانی می باشد. اگر انسان برای مشکلات فوق راه حل مناسب نداشته باشد دچار سرخوردگی و ناکامی در زندگی می شود و احساس درماندگی می کند که این حالت گاه به خودکشی می انجامد. به همین جهت یکی از مشکلات کاهش معنویت، آمار بالای خودکشی و افزایش بیماری های روانی است. یکی از مهمترین و تأثیرگذارترین راه حل ها که می تواند این مشکلات را حل کند، اعتقاد به معاد است. شخص معتقد به معاد، عقیده دارد که زندگی به جهان مادی و دنیا خلاصه نمی گردد، بلکه انسان پس از مرگ، زندگی دیگری دارد که در آنجا به بسیاری از خواسته ها و آرزوهای معقول خود می رسد.

قرآن می فرماید: «زندگی جاوید و سعادت ابدی در آخرت است».(1) در آنجا

آسایش و امنیت مطلق وجود دارد و افراد احساس کمبود و محرومیت نمی کنند. خداوند می فرماید: «در آن بهشت آنچه دل ها می خواهد و چشم ها از آن لذت می برند موجود است».(2)

بنابراین فرد مؤمن می داند که بعد از این زندگی دنیا، زندگی بهتری دارد و در آنجا آنچه دوست دارد داشته باشد، برای او فراهم است.

### **راهکارهای رفتاری یا عمل صالح در آموزه های قرآن برای تأمین بهداشت روانی**

در بحث قبل روشن شد که ایمان به خداوند می تواند با اصلاح شناخت و نگرش فرد به زندگی، بهداشت روانی فرد را تأمین نماید. اما ایمان به خداوند بر رفتار و عملکرد انسان نیز تأثیر دارد و زمینه اصلاح رفتار او برای رسیدن به کمال و سعادت را هم فراهم می کند. اگر فرد رفتارش طبق قوانین الهی باشد نیازهای مادی و معنوی اش برآورده می گردد و بهداشت روانی او تأمین می شود.

ص: 112

---

1- سوره عنکبوت، آیه 64

2- سوره زخرف، آیه 71

## راهکارهای رفتاری قرآن برای تأمین بهداشت روانی خانواده

تحکیم مبانی خانواده و بالا بردن فرهنگ خانواده، تأمین محیطی گرم و عاطفی برای ارضاء نیازهای گوناگون روانی و ارگانیک یکی از راههای تأمین سلامت روان انسانهاست. خانواده از دیدگاه اسلام مناسب ترین مجموعه ای است که می تواند محیط امن روانی افراد را فراهم آورد.

از دیدگاه اسلام، خانواده گرامی ترین نهادی است که خداوند بر آن صحه گذاشته، پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) می فرماید: «در اسلام هیچ بنایی ساخته نشده است که در نزد خداوند مطلوب تر و گرامی تر از ازدواج باشد».(1)

یکی از دستورات قرآن برای تأمین بهداشت روانی ازدواج است. خداوند متعال در قرآن می فرماید: «یکی از آیات و نشانه های خداوند این است که برای شما از جنس خودتان همسر آفرید تا وسیله سکون و آرامش شما باشد و میان شما دوستی و رحمت قرار داد».(2)

خداوند برای گزینش همسر ملاکهایی تعیین کرده که از جمله آنها همسانی شرعی و عرفی زوجین است که می تواند باعث توافق همسران و آرامش خانواده گردد. و همچنین برای زن و مرد وظایفی را مشخص کرده که رعایت آنها بهداشت روانی را به ارمغان می آورد، مثل وظایف مناسب زن و شوهر در خانه و خانواده، ارضای نیازهای جنسی یکدیگر، ارتباط درست کلامی، تواضع، وفای به عهد، رازداری، گذشت، حُسن معاشرت، ابراز محبت، توجه زن و مرد به خواست یکدیگر و... با این دیدگاه و با تأکید وافر که اسلام بر خانواده دشته است، ضرورت تشکیل این نهاد، جای هیچ گونه شبهه ای ندارد که خانواده به عنوان طبیعی ترین محل ارضاء نیازهای مختلف روانی باید مورد توجه قرار گیرد. با

ص: 113

---

1- بحارالانوار، ج 103، ص 222

2- سوره روم، آیه 21

تحکیم مبانی خانواده و بالابردن فرهنگ آن می توانیم در تأمین بهداشت روانی انسان ها و جامعه قدم های مؤثری برداریم. خانواده با تأثیر قطعی بر ساخت شخصیت کودکان می باید از لحاظ آشنایی با نظام تعلیم و تربیت اسلامی غنی و با تأثیرات متفاوت رفتاری بر روی تشکیل و شکل گیری شخصیت کودک آشنا شود. توجه به مراحل رشد کودک، توجه والدین به تفاوت های روانی و تربیتی دختر و پسر و توصیه ها در ابراز محبت به فرزندان، لزوم آشنایی با توانایی های شناختی کودکان و برآوردن نیاز به امنیت کودکان از اهم وظایف خانواده در رابطه با تأمین سلامت روانی برای فرزندان به شمار می آید. در مقابل اسلام برای فرزندان نسبت به والدین نیز وظایفی را مشخص کرده است از جمله: احترام گذاردن به والدین و احسان به آنها، نگاه محبت آمیز به والدین و غیره.

از دیدگاه اسلام، خانه با غیر خانه از لحاظ تلذذ و ارضاء نیازهای نفسانی تفاوتی بسیار عمیق و مهم دارد. خانه محلی است برای اشباع نفس از لذت گوناگون زندگی، به عبارت دیگر خانه از نظر اسلام محل آزادی فرد برای زندگی در محدوده خود است. این آزادی و تعیین محدوده خانه برای آن، به این دلیل است که اجتماع بزرگتر محلی است برای کار و کوشش و تکامل علمی، صنعتی، سیاسی و اجتماعی. لذا باید دامن اجتماع از هوس رانی ها و لذت طلبی های بی قید و بند پاک باشد. مرزهای خانه از دیدگاه اسلام مرزهایی بسیار مهم تلقی می شود. مرزهایی که لذت طلبی ها را در خود حفظ کرده و اجتماع را از آلودگی محفوظ می دارد.

### **راهکارهای رفتاری قرآن برای تأمین بهداشت روانی اجتماع و به سازی محیط**

یکی از نیازهای اساسی انسان ارتباط با دیگران است. قرآن می فرماید: «مؤمنان برادران یکدیگرند» (1) امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «تردیدی نیست که شما به دیگر

ص: 114

انسان ها نیازمندید و به راستی هر فرد تا زنده است نمی تواند از مردم بی نیاز باشد و ناچار مردم باید با همدیگر سازش داشته باشند» (1).

ما از اطرافیان خود انتظار داریم به

مسائل زندگی ما توجه و ما را در هنگام بروز مشکلات و نگرانی ها کمک کنند. انسانها دوست دارند، در خوشی ها و نگرانی های همدیگر شریک باشند، و علاقه دارند که در رشد و کمال یکدیگر را یاری کنند. ارتباطات میان فردی، اساس هویت و کمال انسان است و مبنای اولیه پیوند با دیگران را تشکیل می دهد. ارتباطات مؤثر موجب شکوفایی افراد و بهبود کیفیت روابط آنها می شود و این در حالی است که ارتباطات غیر مؤثر مانع شکوفایی روابط انسان است.

اسلام به روابط اجتماعی اهمیت بسیاری می دهد؛ زیرا روابط صحیح و عمل به دستورات اسلام در این بخش در سلامتی و تکامل افراد و کل جامعه نقش حیاتی دارد و به همین جهت بخش قابل توجهی از مباحث فقه، به تنظیم و چگونگی روابط انسان ها مربوط می شود. روابط اجتماعی در کودکی باعث تأمین نیاز احساس وابستگی فرد به دیگران و آشنا شدن با ارزشها و شکل گیری شخصیت و آموختن رفتار اجتماعی و رفتار بین افراد می گردد. فرد در روابط با افراد هم سن، به دلیل برخورداری از آزادی بیشتر نسبت به روابط با والدین و خانواده، راحت تر می تواند نیازهای خود را مطرح کند و از راهنمایی آنها بهره مند گردد و در تعامل و ارتباط با افراد هم سن کمبود محبت از ناحیه والدین را جبران کند. کودک در ارتباط با افراد هم سن خود مجال پیدا می کند خشم و هیجان، غم و غصه خود را ابراز کند و دریابد که دیگران همچون او مشکلاتی دارند و این گونه تخلیه روانی شود. یکی از انواع روابط اجتماعی، روابط با همسایگان است و از آنجا که انسان با همسایگان ملاقات زیادی دارد، دین اسلام نسبت به حقوق همسایگان سفارش زیادی کرده است. قرآن می فرماید: «به پدر و مادر و همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و

ص: 115

همسایه نزدیک و همسایه دور و همنشینان و همراهان و در راه ماندگان و بردگان (را) نیکی کنید. یقیناً خدا کسی را که متکبر و خودستاست دوست ندارد». (1)

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) دستورات زیادی را در مورد چگونگی رعایت حقوق همسایگان بیان کرده اند که اگر مسلمانان به این دستورات عمل کنند، در حصول آرامش روانی آنها مؤثر می باشد و از سوی همسایگان نیز احساس امنیت می نمایند. روابط اجتماعی در دین اسلام مورد تأکید قرار گرفته است به گونه ای که از نخستین اقدامات پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مدینه، ایجاد برادری و اخوت بین مسلمانان، انصار و مهاجرین بود. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «مؤمن با دیگران انس می گیرد و دیگران نیز با او انس و الفت می گیرند و در کسی که انس نگیرد و دیگران با او مأنوس نشوند خیری نهفته نیست». (2)

پس به سازی محیط، یکی از راههای تأمین سلامت روانی می باشد. اجتماع نباید محل عرضه انواع محرک های نفسانی باشد، توجه به رعایت حقوق اجتماعی افراد باعث سالم سازی محیط اجتماعی می شود و تصحیح روابط متقابل اجتماعی، اصلاح ذات بین، رعایت حقوق فردی و اجتماعی انسان ها، احترام متقابل، پسندیدن آنچه برای خود می پسندیم برای دیگران و بسیاری از موارد دیگر، از ضرورت های ایجاد زمینه برای حفظ سلامت روانی و بهداشت روانی افراد و تأمین سلامت روان جامعه می باشد.

تخلیه جامعه از هواهای نفسانی و پُر کردن آن از آداب و اخلاق حسنه اجتماعی، می تواند محرک های مزاحم و بیماری زا را به حداقل ممکن برساند.

در جامعه اسلامی تلاش می شود محرک های نفسانی به حداقل کاهش یافته و این محرک ها در خانه و خانواده ارضاء شود و از به وجود آمدن بار اضافی در جامعه بر روان انسان ها جلوگیری به عمل آید. ارتباطات اجتماعی بر تمام جنبه های

ص: 116

1- سوره نساء، آیه 36

2- اصول کافی ج 2، ص 102



سلامتی اثر دارد، دوستان موجب شادمانی و خلق های مثبت، سلامت روانی، کاهش فشار روانی، تخلیه روانی و برون ریزی عاطفی می شوند. دیدار، سلام کردن، احترام گذاشتن، گوش فرادادن، قدردانی و تحسین، وفای به عهد، هدیه دادن، گشاده رو بودن، شوخی و مزاح، مثبت و شاد کردن افراد از جمله رفتارهای مناسبی است که ارتباط با دوستان را بهتر می کند.

حُسن خُلق، تواضع، بردباری و شرح صدر، عفو و گذشت، مدارا کردن، توجه به ظرفیت روانی افراد، تعدیل توقعات، خوش گمانی، رازداری و انصاف از جمله صفات مناسب اخلاقی است که به خوب شدن روابط انسانی کمک قابل توجهی می کند. و در مقابل تکبر، حسد، تعصب، خشم و ستیزه جویی، غیبت، تهمت، سخن چینی، دروغ، نجوا و بدگمانی از جمله مواردی هستند که به روابط اجتماعی آسیب می رساند.

## **راهکارهای رفتاری قرآن در بهبود شیوه های تعلیم و تربیت**

### **برای تأمین بهداشت روانی**

یکی دیگر از راههای تأمین بهداشت روانی اشاعه و گسترش دیدگاه های اسلامی در باره تعلیم و تربیت در بین افراد جامعه است. تعلیم و تربیت اسلامی با تأکید بر شناخت خود و ارائه برنامه های لازم جهت حیات معقول، می تواند گامی مؤثر در جهت تأمین سلامت روانی بردارد.

اخلاق اسلامی به عنوان دانشی گسترده که روابط فردی و اجتماعی انسان را مورد بحث قرار می دهد، می تواند انسان را در تأمین سلامت روانی خود و دیگران یاری کند. آموزش اخلاق اسلامی به نوجوانان، تا حدّ زیادی در سالم سازی محیط اجتماع می تواند مؤثر باشد. اساساً تعلیم و تربیت اسلامی تأکید بسیار زیادی بر شناخت خود دارد. در صورتی که اهداف این نظام، یعنی گسترش خودآگاهی و تفکر معقول در جهان برون و درون، تحقق یابد، انسان کمتر آسیب پذیر شده و

می تواند خود را در مقابل محرک های آسیب زا ایمن نگاه دارد. عقل مهمترین و بهترین وسیله برای حفظ سلامت روانی و سالم سازی روانی به شمار می آید.

انسانی که بر اساس نظام تعلیم و تربیت قرآنی پرورده شود دارای ویژگی هایی است که این ویژگی ها وی را در تأمین بهداشت روانی خود و دیگران یاری می کند، و از جمله آنها عبارتند از:

1- تفکر و محاسبه نفس، 2- عبادت و ذکر، 3- حُسن ظن و خاطر محمود.

1. تفکر و محاسبه نفس: بر اساس فرمایش قرآن: «اولوا الالباب» صاحبان خرد و تفکر کسانی هستند که: الف - همه اقوال و گفتارها را می شنوند و سپس از بهترین آنها پیروی می کنند. ب - آزاداندیش هستند و به سادگی اسیر هر اندیشه ای نمی شوند. ج - اینان همان کسانی هستند که خداوند آنها را هدایت فرموده است.

یکی از وظایف انسان از دیدگاه قرآن و اسلام، اختصاص دادن ساعاتی از شبانه روز برای تفکر در خویشتن و بررسی اعمال و افکار خود است. انسان مؤمن دائماً خود را مورد بررسی قرار می دهد: «وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» (1)؛ «آیا در مورد باطن و نفس خود نمی اندیشید؟ و در وجود شما نشانه هایی است آیا آنها را نمی بینید؟» و در جای دیگر می فرماید: «به زودی نشانه های خود را در کرانه ها و اطراف جهان و در نفوس خودشان به آنان نشان خواهیم داد، تا برای آنان روشن شود که بی تردید او حق است». (2) رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «خود را مورد محاسبه قرار دهید قبل از آنکه مورد محاسبه قرار گیرید و اعمال خویش را بسنجید، قبل از آنکه عمل شما را بسنجند و خود را برای عرض بزرگ (قیامت) مجهز نمایید» (3). و نیز می فرماید: «عبد، مؤمن نخواهد شد، تا اینکه خویشتن را مورد محاسبه قرار دهد». (4)

محاسبه نفس یا بررسی و مراقبت روانی موجب می شود انسان دامنه خودآگاهی

ص: 118

1- سوره ذاریات، آیه 21

2- سوره فصلت، آیه 53

3- بحار الانوار، ج 77، ص 83

4- وسائل الشیعه، ج 16، ص 98

خویش را افزایش دهد و در واقع از رشد گیاهان هرز و زاید و نیز از پژمردگی گیاهان پرطراوت، در بوستان وجود خویش ممانعت به عمل آورد. در صورتی که تعلیم و تربیت يك جامعه چنین برنامه مستمری را برای دانش آموزان خود مقرر نماید، بدون شك آنها را در سالم سازی محیط کلی جامعه كمك خواهد کرد. خداوند در سوره شمس پس از یازده سوگند در مورد نفس چنین می فرماید: «و به نفس و آنکه آن را درست و نیکو نمود. پس بزه کاری و پرهیزکاری اش را به او الهام کرد. بی تردید کسی که نفس را از آلودگی پاک کرد و رشد داد، رستگار شد. و کسی که آن را به آلودگی ها و امور بازدارنده از رشد بیالود، از رحمت حق نومید شد»<sup>(1)</sup>.

پس نفس انسان یکی از آیات بسیار عظیم و شگفت الهی است که اگر در آن بیندیشیم به حقانیت حق تعالی پی خواهیم برد و به آن اقرار خواهیم کرد. قرآن کریم، هم به اندیشه در خویشتن و نفس خود دستور داده و هم به تزکیه و طهارت نفس فرمان داده و همگان را به آن فراخوانده است و تأکید فرموده که فلاح و سعادت انسان در پاک سازی نفس است. متأسفانه آموزش و پرورش جامعه ما این عناصر اسلامی و مهم را در درون خود به شکل آشکار مورد غفلت قرار داده است در حالی که محاسبه نفس یا بررسی و مراقبت روانی، خود یکی از روش های سازنده در پیشگیری و درمان بیماری های روانی نه تنها در بُعد فردی بلکه در گستره جامعه می باشد.

2. عبادت و ذکر: خداوند می فرماید: «(بازگشتگان به سوی خدا) کسانی (هستند) که ایمان آوردند و دلهایشان به یاد خدا آرام می گیرد، آگاه باشید دلها فقط به یاد خدا آرام می گیرد»<sup>(2)</sup> و نیز می فرماید: «اقم الصلوة لذكری». ذکر اعم از عبادت است؛ زیرا هر عبادتی ذکر خدا است و حقیقت و روح هر عبادتی با ذکر خدا تحقق می یابد. ذکر خدا عبادت است و از توجه قلبی و باطنی به وجود مقدس خداوند متعال منشأ گرفته و غلبه بر هرگونه غفلت و نسیان نسبت به حق تعالی می باشد. پس ذاکر کسی

ص: 119

1- سوره شمس، آیات 1 تا 11

2- سوره رعد، آیه 28

است که از خدا و یاد خدا غافل نیست و هرگز خدا و یاد خدا را فراموش نمی کند. بنابراین، ذکر خدا مصداق های متعددی دارد از جمله: خواندن قرآن و تفکر و تدبر در آن، خواندن نماز با توجه و حضور قلب و همچنین هرگونه توجه به خدا و دعا و راز و نیاز به آن ذات بی نیاز که قطعاً موجب رهایی انسان از غفلت و نسیان و فراموشی می شود و سرانجام انسان را به اوج آرامش و اطمینان خاطر و امنیت روانی می رساند.

اسلام و به خصوص مکتب شیعه، زمینه بسیار گسترده ای از طریق قرآن و ادعیه فراهم آورده است تا ارتباط پویایی بین انسان و خدا برقرار شود. وقتی انسان بتواند در تمامی حالات و لحظات با خالق علیم سخن بگوید، با او راز و نیاز کند و دردها و نگرانی های خویش را به او عرضه دارد و از او در غلبه بر مشکلات یاری بخواهد، بدون شك از تنهایی بیرون خواهد آمد. نکته مهم در این میان، بینشی است که اسلام به انسان می بخشد و آن ارتباط مستمر با کسی است که از همه شنوایان شنواتر و از همه بیننده ها بیننده تر و از همه عالمان عالم تر و به انسان از رگ گردن او نیز نزدیک تر است و بین قلب انسان و خود او واسطه است و اگر خواننده شود بی شك اجابت خواهد نمود.

ذکر خداوند و یاد او یکی از عبادات بزرگ است که حد و حدودی برای آن قایل نشده اند. یعنی در اسلام تمامی عبادات حدی دارند، الا ذکر که حدی برای آن قرار نداده اند. تمامی زمان ها و مکان ها و تمامی لحظات، می تواند با ذکر خدا پر شود. انسانی که این چنین با خداوند در ارتباط است و با گسترش شعور و بصیرت و معرفت خویش دامنه ارتباط خود را گسترش می دهد، و به سوی نفس مطمئنه در حرکت است، می تواند در مقابل مصائب زندگی آرامش خویش را حفظ کرده و با تکیه بر خداوند، سراسر وجودش را آرامش بخشد. مکتب تشیع پر است از ادعیه های غنی و انسان ساز، دعاهایی که در مکتب شیعی مکتوب است، یکی از ابواب بسیار مهم ارتباط انسان با خدا می باشد. انسان با قرائت این ادعیه ارتباطی با خدا می یابد که حاصل آن سبکی روح و تصفیه درون خواهد بود.

3. حسن ظن و خاطر محمود: یکی دیگر از نتایج تعلیم و تربیت اسلامی این است که انسان نسبت به کلّ هستی خوش بین باشد، به خداوند توکل کند و نتایج امور را در دید خداوند ببیند. این حُسن ظن باعث می شود، انسان در زندگی از آلام و مصائب زودگذر رنجی به دل راه ندهد. او روند جهان را چنان در گذر می بیند که بزرگترین مصائب را چون خاری به پا خلیده می یابد، هر چند که پا را می آزارد، لکن آنقدر برای آن ارزش قایل نیست که به آن دل ببندد و فکر خویش را به آن مشغول کند. چند لحظه ای آن را در آغوش کشیده و جای آن را تر می کند و خار را بیرون می کشد و به راه خویش ادامه می دهد. این انسان سلامت روانی خویش را از پیش برای خود به ارمغان فرستاده است. خاطر آن چیزی است که ذهن حاضر انسان را به خود مشغول می کند و از خصوصیات خاطر محمود آن است که از توجه و دل مشغولی و افکار ناپسند و پست به دور است.

انسان مسلمان در اندیشه کل هستی است، در اندیشه شناخت جهان و ظرائف آن، در اندیشه کمال خویش و اهداف خود است و قرآن کریم با آیاتی تکان دهنده، انسان را از تفکر در مضامین پست و حیوانی و سپردن خاطر به تمایلات و هواهای نفسانی برحذر داشته و به انسان نهیب می زند که ذهن خویش را به آیات او مشغول دارند، مانند: «آیا در (خلوت) درون خود نیندیشیده اند؟ که خدا آسمان ها و زمین و آنچه در میان آنهاست، جز به حق و راستی و برای مدتی معین نیافریده است». (1) و نیز می فرماید: «آیا در (فرمانروایی و) مالکیت (وربوبیت) بر آسمان ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده و اینکه شاید پایان عمرشان نزدیک شده باشد با تأمل ننگریسته اند؟». (2) و نیز می فرماید: «بگو: در زمین بگردید پس با تأمل بنگرید که چگونه مخلوقات را آفرید (3)». (4)

ص: 121

1- سوره روم، آیه 8

2- سوره اعراف، آیه 185

3- سوره عنکبوت، آیه 2

4- روانشناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی، ص 227 تا 235

## راهکارهای رفتاری قرآن در مسائل اقتصادی برای تأمین بهداشت روانی

تأثیر فقر و غنا و برداشت صحیح از آنها بر بهداشت روانی از دو جنبه قابل بررسی است: 1- این امر که یکی از ضروری ترین و اساسی ترین نیازهای انسان تأمین معاش و برآورده شدن حوایج زمینی و مادی او است که در صورت برآورده نشدن این نیازها، بروز مشکلات جسمی و روانی در افراد و جامعه اجتناب ناپذیر است. میزان بیماری های روانی و جسمی جوانان با فقر خانواده های آنها رابطه دارد. افزایش بیکاری به میزان یک درصد، پذیرش افراد در بیمارستانهای روان پزشکی را به اندازه 5 تا 10 درصد افزایش می دهد. (1) آموزه های دینی راهکارهایی برای برطرف

نمودن این مشکل و نیز تأمین عدالت اقتصادی ارائه می دهد، مثل: نفقه های واجب، زکات، خمس، انفاق، احسان، اطعام فقرا، میانه روی، صدقه، صله رحم، رضایت به روزی و کم کردن آرزوها.

2- نگاه به فقر و غنا از نظر روان شناختی و تأثیر آن بر بهداشت روانی است که عدم شناخت صحیح انسان از موقعیت و جایگاه خود در نظام عالم، غرایز، هواها و عدم تربیت صحیح در پرتو معارف الهی، باعث احساس نیازهای کاذبی مثل حرص و فزونی خواهی، حبّ دنیا و بخل و غیره در انسان می گردد که خطر آنها کمتر از برآورده نشدن نیازهای زیستی نیست. لذا شایسته است برای تأمین بهداشت روانی افراد شناخت و دیدگاه انسان نسبت به دنیا و مسائل مادی اصلاح گردد و بعضی از صفات و رذایل اخلاقی مربوط به مال در افراد تعدیل و کاهش پیدا کند تا نیل به آرامش و سلامت برای آنها آسانتر شود. به همین منظور آموزه های دینی سفارش به زهد و قناعت و برطرف نمودن صفات نامناسب مانند دوستی دنیا، بخل، امساک و حرص می نماید. بنابراین قرآن کریم راهکارهای شناختی و رفتاری مناسبی برای تأمین بهداشت روانی انسان ارائه کرده است که برخی آنها در بهداشت روانی جدید

ص: 122

مطرح شده و تطابق شگفت آوری دارد که شاهدهی بر اصالت و حقیقت آموزه های وحیانی قرآن است. و برخی مطالب نیز در بهداشت روانی جدید مطرح شده که قابل پژوهش و پی گیری و استفاده می باشد.

## سلامت و بیداری فطرت

بر اساس تعلیم اسلام و قرآن، فطرت سالم فطرتی است که: «خداگرا، اخلاق گرا، معنویت گرا، توحیدی، جمال گرا، حق گرا، فضیلت گرا و عدالت گرا می باشد و انسان را به سوی عشق و پرستش و عبودیت خداوند سوق می دهد». اما فطرت بیمار و فطرت منحرف فطرتی است که: «به شرك گرایش دارد، به غیر توحید تمایل دارد، به رذایل توجه دارد و انسان را به سوی غیر اسلام سوق می دهد».

عوامل متعددی موجب بیماری و انحراف فطرت می شوند از جمله: 1- جهل و نادانی، 2- تربیت غلط، 3- تأثیر مریبان منحرف، 4- پیروی از هوا و هوس و شهوات، 5- دنیا زدگی و دنیا پرستی، 6- خود فراموشی و غفلت از من حقیقی خویشتن، 7- گناهان متعدد و بی دینی و کفر و شرك و نفاق و الحاد و بت پرستی. به همین سبب همه انبیاء برای هدایت فطری بشر مبعوث شده اند، برای بیدار کردن فطرت بشر مأمور شده اند، و سرانجام برای این مبعوث شده اند تا بشر را به وفای به پیمان فطری خویش سوق دهند، به طوری که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در همین زمینه فرمودند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ حَتَّى لَيَكُونُ أَبَوَاهُ هُمَا اللَّذَانِ يَهَوِّدَانِهِ وَيُنصِّرَانِهِ»<sup>(1)</sup>؛ «هر نوزادی بر فطرت اسلام و دین خالی از شرك متولد می شود و اینکه یهودی و نصرانی و از اسلام منحرف می شوند، این انحراف از طریق پدر و مادر به آنها القاء می شود».

امام علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه، کار پیامبران را شکوفا ساختن فطرتها و

ص: 123

به یاد آوردن نعمتهای فراموش شده الهی و مطالبه کردن وفای به پیمان، از جمله سرشت توحیدی، و استخراج گنج های معرفت است که در درون جان و اندیشه انسانها نهفته و مستور می باشد. بنابراین، نه تنها «معرفت الله» که مجموع اسلام به صورت فشرده در درون سرشت انسانی نهاده شده، از توحید گرفته تا رهبری پیشوایان الهی و جانشینان راستین پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حتی فروع احکام. قرآن مجید در آیات متعددی از شداید و مشکلات و حوادث دردناکی که در زندگی انسان روی می دهد از آنها به عنوان زمینه ساز شکوفایی فطرت و حس مذهبی یاد می کند. از جمله می گوید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (1)؛ «هنگامی که بر کشتی سوار می شوند (و در وسط دریا گرفتار مشکلات و وحشتناک می گردند) خدا را با اخلاص می خوانند، اما هنگامی که آنان را به سلامت به خشکی می رساند باز مشرک می شوند». و نیز می فرماید: «هنگامی که رنج و زیانی به مردم برسد، پروردگار خود را می خوانند و توبه کنان به سوی او باز می گردند، اما همین که رحمتی از خودش به آنان بچشانند به ناگاه گروهی از آنان نسبت به پروردگارشان مشرک می شوند» (2)، (3).

بنابراین سلامت فطرت و حفظ کردن انسانیت فطری خویشتن منشأ دینداری و خداگرایی و خداپرستی است. یعنی تا انسان سلامت فطرت و انسانیت فطری خود را حفظ نکرده باشد، تعالیم انبیاء برای او فایده ندارد. به عبارت دیگر تعلیمات انبیاء برای اشخاص مسخ شده و انسانیت از دست داده و صاحبان فطرتهای بیمار و آلوده مفید نیست، آری اگر فردی از انسانیت خارج شد و دچار انحراف و آلودگی و بیماری فطرت گردید دین را تکذیب می کند و یتیم را به شدت از خود می راند و کوشش و ترغیب و تعاونی برای اطعام مساکین ندارد. (4)

ص: 124

1- سوره عنکبوت، آیه 65

2- سوره روم، آیه 33

3- تفسیر نمونه، ج 16، ص 453 و 454

4- سوره ماعون



اسلام رابطه نزدیک و صمیمی با عقل دارد. قرآن کریم انسانها را به عقل و تعقل دعوت کرده است.

عقل قوه عمل در مدرکات است که آنها را از صورت محسوس و متخیل به صورت معقول درمی آورد و در معقولات به ترتیب خاصی که استدلال نامیده می شود عمل می کند. عقل، هم قوه تمیز یعنی غربال است و قم قوه تجزیه و تحلیل. مهمترین موانع نیروی تعقل و تفکر و استدلال، قوای شهوانی و نفس اماره است، پس برای برخورداری از قوای فکری و استدلالی باید این موانع را از میان برداشت، تا عقل از هر گونه محدودیت و ممنوعیت و آلودگی های شهوانی نفسانی آزاد گردد.

از نظر اسلام عقل و دین هر دو برای انسان حجت هستند، یکی حجت باطنی و دیگری حجت ظاهری. احتیاج انسان به آن دو از قبیل احتیاج به دو موجود طولی است. بنابراین، هیچ گونه تعارضی با همدیگر ندارند بلکه هدایت عقل در قسمتی است و هدایت دین و وحی در قسمتی دیگر است و در عین حال یک نوع همکاری و وحدت میان فعالیت عقل و دین برقرار است و عقل به جز شرع، راه به جایی نمی برد و شرع جز به طریق عقل تبیین نمی گردد. عقل به مثابه اساس و زیربنای یک ساختمان است و شرع همانند یک ساختمان می باشد. عقل مثل چشم است و شرع مانند شعاع. به عبارت دیگر می توان گفت: عقل مانند چراغ است و شرع همانند نفت یا روغنی که چراغ با آن روشن می ماند.

قرآن کریم می فرماید: «...فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ «پس به بندگانم مژده ده آنان که سخن را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند، اینانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان همان خردمندانند» (1).

ص: 125

این دو آیه که به صورت يك شعار اسلامي درآمده، آزاداندیشی و انتخابگری خردمندان و صاحبان عقل را در مسایل مختلف به خوبی نشان می دهد. آنها جویای حق و تشنه حقیقت هستند و هر جا آن را بیابند با تمام وجود از آن استقبال می کنند و از چشمه زلال آن بی دریغ می نوشند و سیراب می شوند. آنها نه تنها طالب حق هستند و تشنه گفتار نيك بلکه در میان خوب و خوبتر، نیکو و نیکوتر دومی را انتخاب می کنند و خواهان برترین و بهترین می باشد.

منطق اسلام، منطق آزاداندیشی است، منطق ترجیح دادن خوبترین ها و بهترین ها. اصولاً مکتبی که دارای منطق نیرومندی است از گفته های دیگران وحشت ندارد و آزاداندیشی را تأیید و ترویج می کند. این آیه در عین حال، چشم و گوش بسته هایی را که هر سخنی را بی قید و شرط می پذیرند، و حتی به اندازه گوسفندانی که به علفزار می روند در انتخاب خوراك خود تحقیق و بررسی نمی کنند، از صف اولوالالباب و هدایت یافتگان بیرون می شمرد، و این دو وصف را مخصوص کسانی می داند که نه گرفتار افراط تسلیم بی قید و شرطند، و نه تفریط تعصب های خشك و جاهلانه.

در احادیث اسلامي که در تفسیر آیات فوق، یا به طور مستقل وارد شده نیز روی این موضوع فراوان تکیه شده از جمله: در حدیثی از امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می خوانیم که به هشام بن حکم فرمود: «ای هشام! خداوند متعال اهل عقل و فهم را در کتابش بشارت داده، و فرموده: بندگانم را بشارت ده، آنان که سخنان را می شنوند و از بهترین آنها پیروی می کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنان صاحبان عقل و اندیشه اند.» (1)

در حدیث دیگر از امام صادق (علیه السلام) آمده است که در تفسیر آیات فوق فرمود: «این آیات در باره کسانی است که حدیثی را که می شنوند بی کم و کاست و بدون اضافه و نقصان برای دیگران نقل می کنند.» البته منظور از این حدیث تفسیر

ص: 126

«فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» می باشد، چرا که یکی از نشانه های پیروی کردن از بهترین سخنان، این است که انسان از خودش چیزی به آن نیفزاید و عیناً در اختیار دیگران بگذارد. در کلمات قصار حضرت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَكُلْ مِنْ أَهْلِ الْإِتِّفَاقِ»؛ «گفتار حکمت آمیز، گمشده مومن است، پس حکمت را بگیر، هر چند از اهل نفاق صادر شود (1)». (2)

در مجموع صفات عقل و صاحبان عقل را می توان چنین برشمرد:

- 1- تمیز و جدا کردن و غربال نمودن سخن راست از دروغ، ضعیف از قوی، منطقی از غیر منطقی و حق از باطل.
- 2- صاحب خرد کسی است که آنچه را می شنود به سرعت نمی پذیرد و آن را نقل نمی کند، بلکه در مورد آن تفکر و اندیشه می نماید، و به ارزیابی می پردازد.
- 3- یکی از صفات عقل و عاقل تجزیه کردن يك سخن به اجزاء و عناصر متعدد است تا بتواند از این طریق درست را از نادرست جدا کرده و حق هر جزء از سخن را به درستی تشخیص دهد. به عبارت دیگر صاحبان عقل قادر به نقد و انتقاد سخنان هستند، یعنی خوبی ها و بدی های يك سخن را از هم جدا کرده و آن خوبی ها را انتخاب نموده و بدیها را رها می کنند.
- 4- یکی دیگر از خواص عقل و صاحبان عقل آینده نگری است، انسان خردمند به آینده توجه دارد و آینده را به حساب می آورد و عواقب و لوازم و نتایج نهایی هر کار را در نظر می گیرد.
- 5 - عقل و علم باید با یکدیگر توأم باشد، عقل بدون علم و عاقل و متفکر بدون علم راه به جایی نمی برد، بنابراین عقل و علم باید با هم توأم باشد؛ زیرا علم به منزله تحصیل مواد خام است پس باید به فراگیری علم پرداخت و عقل یعنی تفکر و استنتاج و تجزیه و تحلیل در مورد مسائل علمی را فرا گرفت.

ص: 127

---

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 80

2- تفسیر نمونه، ج 19، ص 437 و 439

6- عقل باید از سلطه و حکومت تلقینات محیط و عرف و عادت و سنت ها و عادات اجتماعی آزاد باشد تا بتواند آزادانه بیندیشد. قرآن اساسش بر مذمت کسانی است که اسیر تقلید و پیروی کورکورانه از گذشتگان هستند و تعقل نمی کنند تا خودشان را از اسارت عقاید پوسیده ای که چون زنجیر به دست و پایشان بسته شده آزاد کنند. (1)

7- انسان متفکر و صاحب خرد اکثریت را ملاک قرار نمی دهد برای اندیشمند اکثر و اکثریت نباید ملاک باشد؛ زیرا این نیز نوعی تقلید کورکورانه است. خردمند باید پیرو عقل و علم و یقین باشد و بنا به فرمایش حضرت علی (علیه السلام): «هرگز در راه هدایت به دلیل اینکه در آن راه و جاده افرادش کم هستند وحشتتان نگیرد». (2)

8 - برای انسان های صاحب عقل و خردمند قضاوت های مردم نباید ملاک باشد، بدیهی است که انسان معمولاً تحت تأثیر قضاوت دیگران قرار می گیرد. اما اسلام به ما آموخته است که در جایی که علم و خرد حاکم است و دلیل و برهان وجود دارد هرگز نباید تحت تأثیر قضاوت و تشخیص دیگران نسبت به خودتان قرار گیرید.

9 - انسان صاحب عقل، دارای روح علمی است یعنی طالب حقیقت می باشد و غریزه حقیقت جویی در او قوی است، انسانی که دارای روح علمی باشد در برخورد با حقایق، هوای نفس خود را دخالت نمی دهد و نسبت به حقایق بی طرف است و هدف او تنها کشف حقیقت آن گونه که هست می باشد، پس روح علمی، روح حقیقت جویی و بی غرضی و بی تعصبی و خالی از جمود و خالی از غرور و تکبر است. چنین کسی علم خود را کامل نمی پندارد و پیوسته پیرو دلیل و برهان است. او ابتداء به دلیل و برهان می رسد و سپس انتخاب می کند و اشتباهات علمی خود را هم می پذیرد و هرگز دچار غرور و تکبر و جمود نمی شود. (3)

ص: 128

---

1- سوره بقره، آیه 170 و سوره زخرف، آیه 23

2- نهج البلاغه، خطبه 201

3- خلاصه و اقتباس از گفتار دوم کتاب تعلیم و تربیت در اسلام، اثر استاد شهید مطهری

لُب به معنی مغز است البته نه به معنی مَسْخ، بلکه به معنی مغز عام که در مورد میوه ها هم مثلاً می گویم مغز بادام، مغز گردو، و جمع آن «أَلْبَاب» است. قرآن کریم در باره عقل کلمه لُب را زیاد به کار برده است از جمله در سوره زمر، آیات 17 و 18 چنین می فرماید: «...فَبَشِّرْ عِبَادَ \* الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ». در این تعبیر گویی قرآن کریم انسان را تشبیه کرده به يك گردو و یا بادام که تمام این گردو و یا بادام پوسته است و اساسش مغزش می باشد که در درون آن قرار دارد. انسان، تمام این انسان، هیکل و اندامش را که در نظر بگیرید، مغز انسان عقل و فکر انسان است. حالا اگر بادامی مغز نداشته باشد چه می گوئیم؟ می گوئیم پوچ است و پوک و هیچ، باید آن را دور انداخت. انسانی که عقل نداشته باشد، این جوهر انسانیت، مغز انسانیت، آن ملاك و مَقْوَم انسانیت را ندارد، و انسانی پوک و پوچ است. یعنی يك صورت انسان است و معنی انسان در او نیست. این تعبیری است که به حسب این تعبیر، معنی انسان همان عقل انسان است. عقلی که در این حد باشد، عقل بودن عقل به استقلالش است. قرآن دعوت می کند به اینکه انسان با عقلش بالاستقلال حاکم باشد، عقلش مستقل باشد، دارای قدرت نقد باشد، دارای قدرت انتقاد باشد، باید بتواند مسائل را تجزیه و تحلیل کند. آدمی که از این موهبت بی بهره است هیچ است. (1)

مقصود از لُب، عقل است. راغب می گوید: لُب یعنی عقل خالص و نآلوده، به قولی آن عقل پاك شده است. پس هر لُب، عقل است ولی هر عقل، لُب نیست. بنابراین الالباب یعنی انسانهای متفکر و خردمند و صاحب عقل خالص و پاك. (2)

ص: 129

1- تعلیم و تربیت در اسلام، استاد مطهری، ص 182 و 183

2- قاموس قرآن، ج 6، ص 176

نُهَى وَ نُهِيَهِ : عقل آدمی را از آن جهت که از کار بد نهی می کند نُهَى و نُهِيَهِ گویند. قرآن در این مورد فرموده است: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى»؛ «به راستی در آنچه گفته شد درسهایی است برای خردمندان».(1) همچنین در آیه 54 سوره طه نیز این واژه به همین معنا به کار رفته است.(2)

## قلب

## اشاره

یکی دیگر از ابعاد درونی انسان قلب است. قلب در لغت به معنی برگرداندن و دگرگونی است. «قَلْبَ الشَّيْءِ أَي حَوَّلَهُ ظَهْرًا لِبَطْنٍ»، بدین معنا که اگر ظاهر و باطن يك شیء را تغییر دهیم آن را مقلوب ساخته ایم.

گاهی قلبِ يك شیء به معنای صرف و انصراف آن است. معنای انقلاب، رجوع است. قلب گاهی به معنای قطعه گوشتی است که در سینه انسان قرار دارد. و قلب به معنای چاه است. شاید بتوان گفت، چون در معنای قلب نوعی دگرگونی دیده می شود، و چاه، باطن زمین است که دگرگون و آشکار می شود، به آن قلب می گویند. راغب می گوید قلب به معنی دگرگون ساختن و چیزی را از يك رو به روی دیگر کردن است، به طور مثال قلبِ لباس به معنای آن است که آن را از يك رو به روی دیگر کنیم.

قلب به معنای انقلاب و انصراف است. از این جهت به قلب انسان، قلب گفته می شود که دگرگونی آن بسیار است. قلب، گاهی بر عقل و فهم دلالت می کند. چنان که قرآن می فرماید: «دل های آن ها نقش کفر و ظلمت گرفت تا دیگر حقایق را درك نکردند».(3) و یا در آیه دیگر می خوانیم: «و ما بر دل های آنان «کافران» پرده ای افکنندیم که قرآن را نمی فهمند».(4) کاربرد دیگر قلب درباره روح است مانند: «اما

ص: 130

1- سوره طه، آیه 128

2- قاموس قرآن، ج 7، ص 117 و 118

3- سوره توبه، آیه 87

4- سوره اسراء، آیه 46

چشم باطن و دیده دل ها کور است» (1) تقلب در معنای تصرف است. «فَلَا يَغْرُوكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ» (2) مراد از تقلب تصرف و تلاش در کارهای زندگی است و «رَجُلٌ قَلْبٌ» مردی است که دگرگونی رأی بسیار دارد. و «تقلب الامور» به معنای تدبیر يك امر و تأمل در عاقبت آن است.

معنای دیگر قلب، خالص هر شیء است. به قلب انسان، قلب اطلاق می شود زیرا خالص ترین بُعد وجود او است. با این بیان می توان وجه نامگذاری فؤاد به قلب را به دست آورد. حاصل آن که از نظر علم لغت می توان برای واژه قلب دو معنای اصلی و عمده در نظر گرفت: دگرگون ساختن شیء و خالص شیء. در قرآن کریم به واژه هایی مانند: صدر، روح، نفس و فؤاد بر می خوریم که با قلب تشابه دارد و گویا هم ردیف آن تلقی می شود.

صدر: در اصل به معنای سینه بوده و به آغاز و قسمت مقدم و اعلاى هر شیء اطلاق می شود. مثلاً صدر مجلس به معنای بالای مجلس. گاه در عرف لغت و قرآن، صدر بر قلب اطلاق می شود، از آن جهت که قلب مهم ترین بُعد وجودی آدمی است. بنابراین صدر به معنای نفس انسانی به کار می رود مانند: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي»، «پروردگارا شرح صدرم عطا فرما». (3) در یکی از آیات قرآن صدر ظرف برای قلب دانسته شده: «این کافران را چشم سر گرچه کور نیست لیکن چشم باطن و دیده دل ها کور است.» (4)

روح: این واژه در اصل به معنای تنفس است، در صورتی که رُوح و رُوح از يك ریشه باشند. از آن جا که میان تنفس و بقای حیات ارتباط نزدیکی وجود دارد، روح به معنای جان و نفس آدمی اطلاق شده است. روح در قرآن گاهی به ملائکه اطلاق می شود، و گاهی به معنی قرآن و در آیه ای دیگر بر عیسی (علیه السلام) اطلاق شده است. اما

ص: 131

1- سوره حج، آیه 46

2- سوره غافر، آیه 4

3- سوره طه، آیه 25

4- سوره حج، آیه 46

در آیه ای با صراحت بر روح آدمی دلالت دارد: «از تو درباره حقیقت روح می پرسند، پاسخ بده که روح به فرمان خدا است و آن چه از علم به شما دادند، بسیار اندک است.» (1)

نفس: به اعتراف اهل لغت، نفس به معنای روح آمده است مثل: «و بدانید که خداوند از نیات درونی شما آگاه است.» (2)

فؤاد: این واژه از ماده «فأد» آمده و در اصل به معنای گذاشتن نان بر خاکستر یا ریگ داغ است تا پخته شود. فؤاد به بریان کردن گوشت نیز گفته می شود. این واژه در قرآن به معنای قلب آمده، با توجه به این که معنای درخشندگی و برافروختگی هم در آن لحاظ شده است.

به هر حال، هر يك از این واژه های چهارگانه در قرآن با قلب مترادفند، هر چند ممکن است حیثیت اطلاق هر يك متفاوت باشد. به طور مثال به نفس از آن جهت قلب گفته می شود که همیشه در حال دگرگونی و تقلب است، و از آن جهت به قلب، نفس گفته می شود که همانند تنفس، منشأ حیات است و از آن رو به آن صدر گفته می شود که مهم ترین بُعد وجود آدمی به شمار می رود. (3)

در کتاب مجمع البحرین، زیر کلمه قلب چنین آمده است: قلب گوشتی است که خون را به تمام اعضای بدن می رساند، به عبارت دیگر امیر اعضاء و موجودی لطیف، ربانی و روحانی است. می گویند قلب، نفس، روح و اصل انسان است. جوارح فقط عملی را انجام می دهند که رأی قلب باشد. قلب جایگاه ایمان است. (4)

و لذا تا ایمان وارد دل ها نشود، ارزش وجودی انسان روشن نمی گردد. قلب هر چیزی خالص و ریشه و اساس آن است. قلب، ظرف خیرات است. (5) اگر خداوند

بداند که در دل های شما خیری وجود دارد، خیرات را به شما عطا می کند.

ص: 132

1- سوره اسراء، آیه 85

2- سوره بقره، آیه 235

3- دانشنامه امام علی 7، ج 1، ص 55 و 56

4- سوره حجرات، آیه 14

5- سوره انفال، آیه 70



«الْقُلُوبُ أَرْبَعَةٌ: قَلْبٌ فِيهِ نِفَاقٌ وَإِيمَانٌ، إِذَا أَدْرَكَ الْمَوْتُ صَاحِبَةَ عَلَى نِفَاقِهِ هَلَكَ وَ إِنْ أَدْرَكَهُ عَلَى إِيْمَانِهِ نَجَا وَ قَلْبٌ مَنكُوسٌ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُشْرِكِ وَ قَلْبٌ مَطْبُوعٌ هُوَ قَلْبُ الْمُنَافِقِ وَ قَلْبٌ أَزْهَرٌ وَ أَجْرَدٌ وَ هُوَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِيهِ كَهَيْئَةُ السَّرَاحِ إِنْ أَعْطَاهُ اللَّهُ شَكَرَ وَ إِنْ ابْتَلَاهُ صَبَرَ.»

«دل ها چهار نوع هستند: اول قلبی که در آن نفاق وجود دارد. زمانی که مرگ به سراغ صاحب او در حال نفاق بیاید، نابود می شود و اگر او را در حال ایمان بیابد. دوم، قلب واران و آن قلب مشرک است. سوم، قلب مهر زده شده که قلب منافق است. چهارم، قلب نورانی و شکوفا که قلب مؤمن است. قلب مؤمن مانند چراغ است. اگر خداوند به او نعمتی عطا کند، شکر می گذارد و اگر او را به مصیبت مبتلا کند، صبر می کند.» خلاصه ظرف اعتقادات است. (1)

از نظر طبیعی، قلب همان عضو معروف در بدن و تنظیم کننده و جریان دهنده خون است که در قفسه سینه قرار دارد. ولی قرآن مجید چیزهایی را به قلب نسبت می دهد که بیشتر جنبه روانی و درونی و باطنی دارند از جمله :

1- قلب غلیظ می شود و سخت تر از سنگ می گردد. (2)

2- قلب مریض می شود از لحاظ عدم استقرار ایمان و بودن هوای نفس در آن. (3)

3- قلب زنگار می گیرد و زنگ می زند و تیره می شود که همه این ها آثار اعمال بد انسان هستند. (4)

4- قلب مهر زده می شود و مختوم می گردد. (5)

5- قلب محل ترس و خوف است آن چنان که به اضطراب و لرزش شدید دچار می شود. (6)

ص: 133

1- مجمع البحرین، ذیل کلمه قلب

2- سوره آل عمران، آیه 159، سوره بقره، آیه 74

3- سوره احزاب، آیه 32، سوره بقره، آیه 10

4- سوره مطفین، آیه 14

5- سوره اعراف، آیه 101

6- سوره آل عمران، آیه 151، سوره نازعات، آیه 8

6- قلب گناهکار می شود و اعمال گناه آلود انجام می دهد. (1)

7- قلب محل فهم و ادراک و عقیده و انبار علوم است، همچنین قلب ابزار امتحان و آزمون و محل ایمان به خدا می باشد. (2)

8- قلب مخزن رأفت و رحمت و اطمینان و سکینه است. (3)

9- قلب هر گاه مترادف با صدر باشد به انشراح و ضیق متصف می گردد. (4)

10- از نظر قرآن قلب منشأ و مبدأ خیر و شر برای مؤمنین و منافقان می باشد یعنی قلب مؤمن کانون ایمان و قلب کافر و منافق مرکز امراض گوناگون می باشد. (5)

با توجه به آیات مختلف روشن می شود که مراد از قلب در قرآن، عقل یا نفس و روح است که ظرف و حامل همه آن ویژگی هایی است که بیان شد. به عبارت دیگر مراد از قلب، باطن و درون انسان است که صفاتی همانند: سلامت، مرض، ضیق (تنگی)، شرح، علم و ادراک، تفکر، کسب، قساوت، اطمینان، دخول ایمان، انحراف، زیغ (انحراف)، مهمور بودن، مختوم بودن، مطبوع بودن و غیره را قرآن به آن نسبت می دهد.

از نظر تفسیر شریف المیزان، قلب، همان روح و نفس مدرکه است که تعقل را نیز به قلب نسبت داده است.

ص: 134

1- سوره بقره، آیات 283 و 225

2- سوره اعراف، آیه 179، سوره آل عمران، آیه 154، سوره انفال، آیه 70، سوره احزاب، آیه 5 و 51، سوره حجرات، آیه 14، سوره مجادله، آیه 22

3- سوره حدید، آیه 27، سوره شعرا، آیه 89، سوره بقره، آیه 260، سوره رعد، آیه 28، سوره فتح، آیه 4

4- سوره انشراح، آیه 1 و سوره انعام، آیه 125

5- سوره مجادله، آیه 22، سوره انفال، آیه 2، سوره حج، آیه 46، سوره نحل، آیه 106

از جمله شواهدی که روشن می کند مراد از قلب در قرآن، نفس و روح انسان می باشد این است که قرآن کریم اموری چون تفکر و تعقل و حب و بغض و خوف و امثال آن را به قلب نسبت داده است. به هر حال می توان گفت مراد از قلبی که در سینه است و دچار کوری هم می گردد و نیز نفس و نفوس و صدر همان باطن و درون انسان می باشد. (1)

پس مراد از قلب در قرآن، روح و مرکز ادراکات است. روح انسان همچون جسم او گاهی دچار بیماری می شود، از این روی در قرآن و روایات به ویژگی های قلب سالم و بیمار اشاراتی شده است.

### ویژگی های قلب سلیم

«إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (2)

1- قلبی که در آن جز خدا نیست: «9 لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهِ اللَّهِ». (3)

2- قلبی که پیرو حق و تسلیم آن است. (4)

3- قلبی که از حُب دنیا، دور است.

4- قلبی که در برابر خداوند، خاشع است. (5)

5- قلبی که هم با یاد خداوند آرام می گیرد: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (6)

و هم از قهر او می ترسد: «إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ» (7) همانند کودکی که هم به والدین آرام می گیرد و هم از آنان حساب می برد. البته صاحب قلب سلیم گاهی مرتکب گناه می شود که پس از توجه به انحراف و خلاف، توبه و انابه کرده و به سوی خدا باز می گردد. قرآن از این حالت به «قلب منیب» تعبیر کرده است. (8)

قلب سلیم حرم الهی است و جز خدا کسی در آن راه ندارد و اصولاً هدف آفرینش قلب همین بوده که حرم خدا باشد. اگر شیاطین در قلب نفوذ نکنند آنگاه انسان می تواند به ملکوت نظراندازد و به رویت و شهود ملکوت نایل شود و همانند

ص: 135

1- قاموس قرآن، ج 6، ص 25 تا 30

2- سوره شعراء، آیه 89

3- اصول کافی، ج 2، ص 16

4- نهج البلاغه، خطبه 214

5- سوره حدید، آیه 16

6- سوره رعد، آیه 28

7- سوره انفال، آیه 2



حضرت ابراهیم(علیه السلام) از اهل یقین گردد.

قلب ظرفی است که از همه ظروف صاف تر، محکم تر و لطیف تر است، محکم تر در ایمان به خدا، صاف تر در دوری از گناه و لطیف تر در برابر برادران دینی.

### قلب سلیم تنها سرمایه نجات

در آیات 88 تا 104 سوره شعراء در لابلای سخنان حضرت ابراهیم(علیه السلام) می خوانیم که در توصیف قیامت می گویند: در آن جا چیزی به کار نمی آید جز «قلب سلیم».

«سلیم» از ماده سلام است به مفهوم روشنی. قلب سلیم یعنی قلبی که از هرگونه بیماری و انحراف اخلاقی و اعتقادی دور باشد.

قرآن کریم در باره منافقان می گوید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»، «در دل های آن ها يك نوع بیماری است و بر اثر لجاجتشان خدا بر این بیماری می افزاید.»(1)

در چند حدیث پر معنی، قلب سلیم به خوبی معرفی شده :

الف - در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: «وَكُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ : هر قلبی که در آن شرك و شکی است آن قلب سقوط می کند و بی ارزش است.»(2)

ب - علائق شدید مادی و دنیاپرستی انسان را به هر انحراف و گناهی می کشاند چرا که: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ: عشق به دنیا سرچشمه هر گناهی است.»(3)

لذا قلب سلیم، قلبی است که خالی از حب دنیا باشد. امام صادق(علی السلام) می فرماید: «هُوَ الْقَلْبُ الَّذِي سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا: این قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد.»

ص: 136

1- سوره بقره، آیه 10

2- تفسیر نورالثقلین، ج 4، ص 57

3- بحار الانوار، ج 70، ص 239

با توجه به آیه 197 سوره بقره: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»:<sup>1</sup> «توشه برگیرید که بهترین توشه قلبی است که بر اثر سلامت، سرچشمه تقوای الهی گردد».

ج - قلب سلیم قلبی است که جز خدا در آن نباشد. امام صادق(علیه السلام) در پاسخ سؤالی در مورد قلب سلیم فرمودند: «الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يُلْفَى رَبَّهُ وَلَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ: قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که غیر از او در آن نباشد».<sup>(1)</sup>

باید دقت و توجه داشت که منظور از قلب در این گونه موارد، «روح و جان» آدمی است. در روایات اسلامی در مورد قلب و سلامت آن و آفاتی که بر آن وارد می شود و راه مبارزه با این آفات (بهداشت روان و جان و قلب) مطالب فراوانی آمده است که از مجموع آن ها این منطق اسلامی کاملاً آشکار می شود که اسلام قبل از هر چیز به زیربنای فکری، عقیدتی و اخلاقی اهمیت می دهد چرا که تمامی برنامه های عملی انسان بازتابی از آن ها است.

همان گونه سلامت قلب ظاهری و قلب فیزیولوژیک، عامل سلامت جسم و بیماری آن سبب بیماری همه اعضا بدن است چون تغذیه تمام سلول های بدن به وسیله خونی انجام می گیرد که به کمک قلب به تمام نقاط کشور تن فرستاده می شود همین گونه سلامت و فساد برنامه های زندگی انسان جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد و بیماری عقیده و اخلاق.

امام باقر(علیه السلام) می فرماید: «قلب ها چهارگونه است: قلبی که در آن نفاق و ایمان است. قلبی که وارونه است. قلبی که مُهر بر آن خورده، هیچ حقی بر آن وارد نمی شود، و قلبی که نورانی است و خالی از غیر خدا».

سپس افزودند: «قلب نورانی، قلب مؤمن است هرگاه خدا نعمتی به او بخشد

ص: 137

شکر می گوید و هرگاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبایی می کند. اما قلب وارونه قلب مشرکان است همان گونه که خدا فرمود: «أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (1)، «آیا کسی که به صورت بر زمین راه می رود هدایت یافته تر است یا آن که راست قامت بر صراط مستقیم گاه بر می دارد».

اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است قلب کسانی است که در برابر حق و باطل و بی تفاوت هستند، اگر در محیط حق قرار گیرند، تابع حق می شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می کنند. و اما قلب مُهر خورده، قلب منافقان است» (2).

## ویژگی های قلب مریض

خداوند در آیات قرآن، ده ویژگی قلب بیمار کافران و منافقان را چنین بیان کرده است:

- 1- انکار «فُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ» (3).
- 2- تعصب «فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةُ» (4).
- 3- انحراف «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» (5).
- 4- قساوت «فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ» (6).
- 5- مرده دلی «لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى» (7).
- 6- زنگار «بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ» (8).
- 7- مرض «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» (9).

ص: 138

- 
- 1- سوره ملك، آیه 22
  - 2- تفسیر نمونه، ج 15، صص 298 الی 301
  - 3- سوره نحل، آیه 22
  - 4- سوره فتح، آیه 26
  - 5- سوره توبه، آیه 127
  - 6- سوره زمر، آیه 22
  - 7- سوره روم، آیه 52
  - 8- سوره مطفین، آیه 14
  - 9- سوره بقره، آیه 10

8- ضيق «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيِّقًا» (1).

9- طبع «طَبِعَ اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ» (2).

10- فتنه انگیزی «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ» (3).

قلب انسان، همواره در معرض تغییر و دگرگونی است، بنابراین مؤمنان این چنین دعا می کنند :

«رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا» (4) خدایا، دل های ما را بعد از آن که هدایت

نمودی دچار انحراف مساز.

امام صادق (علیه السلام) می فرمود: «این دعا را بسیار بخوانید و خود را از انحراف در امان ندانید» (5). کفر و الحاد، سبب مُهر خوردن بر دل و روح انسان می شود. در اثر کفر، امتیاز اساسی انسان بر حیوان، یعنی درک حقیقت، از او سلب می شود. کیفر الهی متناسب با عمل انسان است. جزای کسی که حق را فهمید و بر آن سرپوش گذاشت، آن است که خداوند نیز بر چشم و گوش و فکر او سرپوش می گذارد.

به طور کلی قلب سالم از هر گونه شرك و نفاق و حسد و تکبر و آلودگی به گناه دور است. قلب سلیم، ایمان خالص و نیت پاک الهی و اخلاص در عبودیت دارد و جایگاه صور فاضله و اعمال صالح و حسنه است. روح پاک منشأ اعمال پاک و اعمال صالح موجب صلاح و اصلاح باطن می باشد.

قلب سلیم، قلب سالم است، سالم از هر گونه بیماری و انحراف اخلاقی و عقیدتی و فکری و اعتقادی، سالم از هر گونه مرض ناشی از هواپرستی، دنیاپرستی، خودپرستی، حب جاه و مقام و شهرت.

درست برعکس قلب منافقان که قلبی مریض است، قلب سلیم از هر شك و

ص: 139

1- سوره انعام، آیه 125

2- سوره نساء، آیه 155

3- سوره آل عمران، آیه 7

4- سوره آل عمران، آیه 8

5- بحار الانوار، ج 91، ص 181



ریب و از هر شرك و كفری سالم و پاك است، قلب سلیم قلب آزاد است، آزاد از اسارت ماده و مادیات، آزاد از كمند دنیا و دنیاپرستی، رها از زندان نفس و نفس پرستی. ذخیره و توشه قلب سلیم تقوا است، همان ذخیره ای که بهترین توشه است یعنی تقوای الهی، پس قلب سلیم قلبی است، آراسته به زیور تقوای الهی و محبت خدا و قلبی است خالی از محبت غیر خدا. آری همان طوری که سلامت قلب مادی، عامل سلامت جسم و بیماری آن سبب بیماری همه اعضای بدن است، همین گونه سلامت و بیماری قلب معنوی (روح و جان و نفس آدمی) نیز موجب سلامت و مرض اعمال و عقاید و افکار و اخلاق می گردد.

قلب سلیم قلب نورانی است و همان قلب مؤمن است که در برابر نعمت، شاکر و در برابر مصیبت، صابر است. اما قلب واژگون همان قلب مشرك است که خداوند درباره اش می فرماید: «آیا کسی که نگون سار «واژگون» و به صورت افتاده حرکت می کند هدایت یافته تر است یا آن که راست قامت به راه راست می رود؟» (1)

اما قلبی که در آن هم ایمان است و هم نفاق، قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوت هستند و کاملاً تابع محیط می باشند که اگر حق باشد تابع حق می شوند، و اگر باطل باشد تابع باطل می شوند این همان قلب مُهر خورده و قلب منافق است.

بنابراین مراد از قلب در قرآن، عقل یا نفس و روح و در يك کلام بُعد غیر مادی انسان است که حامل اوصاف متضاد و عجیب است، صفاتی چون کوری، توسعه در کفر، ضیق و حرج و تنگنا و محدودیت، شفاپذیری و بهبود یافتن و... همه این صفات در حقیقت اوصاف نفس هستند، یعنی قلب و صدر و نفس در قرآن مُعرف يك امر است و آن هم همان روح و جان انسان است که منشأ صحت و بیماری شخصیت آدمی است. روان انسان معجونی است مرکب از گرایشات متضاد، استعدادها و قوا و جنود و سپاهیان متخاصم، که هر يك غلبه کند شخصیت انسان

ص: 140

تابع آن خواهد شد. از این دو قطب متضاد نفس و روح آدمی با تعبیری چون: من الهی و من حیوانی، من حقیقی و من کاذب، من طبیعی و من ملکوتی، جنود رحمانی و جنود شیطانی و عقل و شهوت یاد شده است. قرآن کریم می‌فرماید: «وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيْتَهَا \* فَالْهَمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوِيَهَا» (1).

معنای فجور و تقوا همان دو قطب متضاد باطن است که انسان نسبت به مبادی آن یعنی شهوت و عقل آگاهی دارد و تحریکات او تابع همین مبادی ادراکی است اولی خواستار ارضای مطلق و بدون قاعده است و دومی تابع و مقید است به قواعد و رسوم و خواهان ارضای مقید است. حضرت علی (علیه السلام) در این مورد می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ رَكَّبَ فِي الْمَلَائِكَةِ عَقْلًا بَلَا شَهْوَةَ، وَرَكَّبَ فِي الْبَهَائِمِ شَهْوَةَ بَلَا عَقْلًا، وَرَكَّبَ فِي بَنِي آدَمَ كِلَهُمَا، فَمَنْ غَلَبَ عَقْلَهُ شَهْوَتَهُ فَهُوَ خَيْرٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، وَ مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ» (2)؛ پس انسان موجودی است مرکب از آنچه در فرشتگان وجود دارد و آن چه در خاکیان وجود دارد، هم ملکوتی است و هم مملکی.

این است که انسان محتاج به تصفیه و تهذیب نفس است، محتاج به تقوا و تسلط بر قوای وهمی و شیطانی و حیوانی خویش است. نقش و ضرورت دین و معنویت در همین جا است تا انسان بتواند از طریق ایمان و عبودیت و اتکاء به حق در این نبرد درونی به سود قوای انسانی و ربانی وجودش پیروز گردد و در غیر این صورت مغلوب شده و آن گاه از بهائم و حیوانات پست تر می‌شود. لذا قرآن در سوره شمس پس از یازده قسم مسئله تزکیه نفس را مطرح کرده، سعادت را نتیجه آن می‌خواند و شقاوت و انحطاط و سقوط را ناشی از آلودگی و فساد و تباهی نفس دانسته، در ادامه در آیات 9 و 19 می‌فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا». حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «شهوات و خطایا اسب سرکشی است که سوارکاری بر

ص: 141

1- سوره شمس، آیات 7 و 8

2- وسایل الشیعه، کتاب جهاد النفس، باب 9 و چاپ اول انسان کامل، استاد مطهری، ص 26

آن نشانده شده و افسارش از اختیار وی خارج شده است ولی تقوا و عقل مرکب آرام و مطیعی است که سوارکاری بر آن نشانده شده و زمامش به او سپرده شده است»<sup>(1)</sup>.

بی شك انسان ظاهری دارد و باطنی، جسمی دارد و روحی، تنی دارد و منی، شخصی دارد و شخصیتی، مُلکی دارد و ملکوتی، صحت و مرض آدمی هم این گونه است. بیماری جسم و روح، سلامت جسم و روح، بیماری جسم و روح، سلامت جسم و روح، سلامت جسم و بیماری روح. البته مقصود ما بحث از سلامت و بیماری روح است در عین این که به تأثیر متقابل جسم و روح باور داریم.

بیماری های روحی همچون عقده و گره هایی در روان و شخصیت انسان هستند، لذا آن ها را عقده روانی می گویند و علمای اخلاق آن ها را رذایل نفسانی می گویند. در حقیقت چون اصل بر صحت است، بیماری امری عارضی است لذا بیماری های روحی، هم قابل پیشگیری (بهداشت روان) و هم قابل علاج (درمان روانی) هستند. و یکی از اصلی ترین و ریشه ای ترین نقش دین همین امر است، تزکیه نفس، طهارت نفس، امر به توبه، امر به انابه، امر به تقوی، امر به عبودیت و... همه و همه در بُعد دنیوی جهت انسان سازی و بهسازی شخصیت انسان و در بعد اخروی جهت فلاح و سعادت و نجات است، و زیربنای همه این امور ایمان و اسلام است، توحید و یگانه پرستی و یگانه شناسی و یگانه گرایی است، حق طلبی، حق محوری و باطل گریزی و باطل ستیزی است. اختلال روحی از دیدگاه اسلام مصادیق فراوانی دارد از قبیل شرك، كفر، تكبر، غرور، حسد، قساوت قلب، پیروی از هوا و هوس، خودبینی، عُجب ریا، نفاق و...

اما بیماری درونی بر خلاف بیماری ظاهری و جسمی، 1- مخفی است 2- درد عضوی ندارد 3- خود را به من آدمی تحمیل می کند و آدمی آن را جزء من خود

ص: 142

می‌پندارد و با آن سازش می‌کند. و علائم و ویژگی‌های دیگر که همگی پنهان هستند باعث می‌شود که مبارزه با آن‌ها بسیار مشکل و توان‌فرسا شود، لذا این مبارزه در لسان مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) «جهاد اکبر» نامیده شده است. قرآن کریم می‌فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا» (1) و بدیهی است که این قلب همان روح و روان و جان و نفس انسان است نه قلب مادی بیولوژیکی که عضو مادی بدن است. لذا بیماری‌های آن هم روحی و روانی و معنوی هستند و در نتیجه راه درمان آن هم راهی معنوی و داروی آن هم داروی معنوی است. و لذا قرآن می‌فرماید: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (2)؛ «و ما از قرآن آن چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است نازل می‌کنیم و کافران و ظالمان را جز خسارت نمی‌افزاید».

بیماری روانی شدیدتر از بیماری جسمانی است چنان‌که حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «وَأَشَدُّ مِنْ مَرَضِ الْبَدَنِ مَرَضُ الْقَلْبِ» (3) این است که اولین برنامه انسان‌سازی و تربیتی قرآن تزکیه است. تزکیه یعنی پاک کردن روان از بیماری‌ها، از عقده‌ها، از تاریکی‌ها، از ناراحتی‌ها، از انحرافات و از مسخ شدن‌ها است، که بدترین نوع بیماری روحی است. مسخ هویت یا «الینه» شدن و آن این است که آدمی از نظر روحی و روانی به چیز دیگری تبدیل شود، مثلاً به یک شیء تبدیل شود، یا به یک حیوان تبدیل شود، یعنی خصایص و صفات روحی و روانی او هماهنگ با صفات یک حیوان بشود، از نظر روحی همچون گاو یا سگ‌های درنده شود یا همچون خوک، تمایلات و شهوات بر او غالب می‌شود. که قرآن مجید می‌فرماید: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (4) گردد.

به عبارت دیگر چهره باطنی انسان در اثر بیماری روحی مسخ گردیده به حیوان

ص: 143

1- سوره بقره، آیه 10

2- سوره اسراء، آیه 82

3- نهج البلاغه، حکمت 388

4- سوره اعراف، آیه 179

تبدیل می شود، هر چند از لحاظ ظاهری هیکل انسانی دارد، اما چون تمام صفات و خصایص روحی او متناسب با خصایص و صفات يك حيوان گردد آن انسان در حقیقت در بعد باطنی و ملکوتی خود مسخ گردیده و هیئت باطنی و ملکوتی او، هیئت و چهره يك حیوان را دارد و حشر و قیامت چنین انسانی در روز رستاخیز حشر حیوانی است، زیرا قیامت روز ظهور و تجلی و آشکار شدن باطن و ملکوت و مکتوبات روحی و روانی و ملکات نفسانی خواهد بود.

به همین جهت است که قرآن کریم در ضرورت تزکیه نفس پس از قسم های مکرر می فرماید: «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّيْهَا \* وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّيْهَا» (1).

و این همان ضرورت بهداشت و درمان روحی و روانی است که قرآن آن را به سوگندهای مکرر مؤکد کرده است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «داروی تمامی بیماری های روانی تقوای الهی است»: «فَإِنَّ التَّقْوَى اللَّهَ دَاءٌ قُلُوبِكُمْ» (2).

کلمه مرض در قرآن سیزده مورد به کار رفته که تمامی آن ها با کلمه قلب همراه هستند و مقصود از آن همان بیماری روانی است که مشتمل بر اختلال روانی و عاطفی و شعوری می باشد زیرا قلب در قرآن صفاتی دارد که همگی به تقه و بینش و فهم و شعور و احساسات و عواطف روحی و روانی انسان مربوط هستند. پس مرض قلب و قلب مریض آن است که در تقه و بینش و فهم و شعور و احساسات و عواطفش اختلال وجود دارد چه از نوع افراط و چه از نوع تقریط و یا تعطیل قلب، این اختلالات امراض متعددی را در ضمیر و باطن و شخصیت انسان به وجود می آورد، امراضی چون فتنه، فساد، طغیان، فسق، ظلم، قساوت، کفر، نفاق، شک، یأس، غفلت و ده ها بیماری دیگر که این امراض ضد حق و رشد و تکامل انسان بوده و انسان را به مسیر باطل و غی و انحطاط می کشانند.

ص: 144

1- سوره شمس، آیه 9 و 10

2- نهج البلاغه، خطبه 189

«كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» این چنین نیست که می گویند، بلکه گناهایی که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسته است که حقایق را افسانه می پندارند. (1)

اعمال سوء و زشت همچون زنگاری است که بر دل ها می نشیند و آن گاه انسان از درک حقیقت باز می ماند. اعمال قبیح و گناه آلوده نورانیت و صفای فطری باطن انسان را تیره و مُکدّر می کند. کلمه «ران» از ماده «رین»، همان زنگاری است که بر روی اشیاء قیمتی می نشیند. در فارسی ما آن را زنگ یا زنگار می نامیم که نشانه پوسیدن و ضایع شدن اشیایی مانند فلز می باشد که طبعاً به معنی از بین رفتن شفافیت و درخشندگی آن است. همه گناهان و اعمال زشت و قبیح نیز موجب از بین رفتن شفافیت و نورانیت و درخشندگی قلب می شوند. از نظر تعالیم اسلام همه انواع گناهان چه گناهان بدنی و ظاهری و چه گناهان فکری و ذهنی و نفسانی که باطنی هستند در حقیقت، امراض روح و روان و بیماری های باطنی قلبی می باشند، که آدمی را از درون ویران و تخریب می کنند و باطن قلب انسان را تیره و سیاه می سازند.

قرآن کریم این مهم را در آیات متعددی به صراحت مورد توجه قرار داده است. در يك جا می فرماید: «كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارًا»، «این گونه خداوند بر قلب هر متکبر طغیانگری مُهر می نهد». (2)

و در جای دیگری درباره گروهی از گنهکاران لجوج و عنود می فرماید: «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»، «خداوند بر دل های آن ها مُهر نهاده و همچنین بر گوش های آن ها و بر چشم هایشان پرده ای

ص: 145

---

1- سوره مطفین، آیه 14

2- سوره غافر، آیه 35

فرو افتاده و برای آن‌ها عذاب بزرگی است» (1).

و در آیه دیگر می‌فرماید: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»، «چشم‌های ظاهر نابینا نمی‌شود، بلکه دل‌هایی که در سینه‌ها جای دارد نابینا می‌گردد» (2).

آری بدترین اثر گناه و ادامه آن، تاریک ساختن قلب و از میان بردن نور علم و حس تشخیص است، گناهان از اعضاء و جوارح به سمت قلب سرازیر می‌شوند و قلب را به یک باتلاق متعفن و گندیده مبدل می‌سازند، اینجاست که انسان راه و چاه را تشخیص نمی‌دهد و مرتکب اشتباهات عجیبی می‌شود و همه را حیران می‌کند. با دست خود تیشه به ریشه سعادت خویش می‌زند و سرمایه خوشبختی خود را به باد فنا می‌دهد.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌خوانیم: «كَثْرَةُ الذُّنُوبِ مَفْسَدَةٌ لِلْقَلْبِ» (3)؛ گناهان زیاد قلب انسان را فاسد می‌کند و در حدیث دیگری پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرمایند: «إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا أَذِنَبَ ذَنْبًا نَكَتَتْ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سُودَاءٌ، فَإِنْ تَابَ وَنَزَعَ وَاسْتَتَفَرَ صَقَلَ قَلْبُهُ، وَإِنْ عَادَ ذَادَتْ حَتَّى تَعْلُو قَلْبَهُ، فَذَلِكَ الرَّيُّ الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ: كَلَابِلَ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (4)؛ هنگامی که بنده گناه کند، نکته سیاهی در قلب او پیدا می‌شود، اگر توبه کند، از گناه دست بردارد و استغفار نماید، قلب او صیقل می‌یابد، و اگر باز هم به گناه برگردد سیاهی افزون می‌شود، تا تمام قلبش را فرامی‌گیرد، این همان زنگاری است که در آیه 14 سوره مطففین به آن اشاره شده است. از نظر اصول، علومی همچون فلسفه و روان‌شناسی و حتی براساس برخی از آیات قرآن و احادیث اسلامی، این معنی ثابت شده که اعمال آدمی همواره بازتابی در روح او دارد و تدریجاً روح را به شکل خود درمی‌آورد، حتی در تفکر و اندیشه

ص: 146

1- سوره بقره، آیه 7

2- سوره حج، آیه 46

3- تفسیر دُرِّ الْمُنْتَوَرِ، ج 6، ص 326

4- همان، ص 325

این نکته نیز قابل توجه است که، انسان با ادامه گناه، لحظه به لحظه، در تاریکی روحی بیشتری فرومی رود، به جایی می رسد که گناهانش در نظرش حسنات جلوه می کند، و گاه به گناهش افتخار می نماید. و در این مرحله، راه های بازگشت به روی او بسته می شود و تمام پل ها پشت سرش ویران می گردد و این خطرناک ترین حالتی است که ممکن است برای يك انسان پیش آید. (1)

## هَوَى و هَوَاىِ نَفْسِ

هَوَاىِ نَفْسِ به معنی، خواهش نفس و میل نفس می باشد، لذا قرآن کریم آن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نفی کرده و می فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ \* إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (2) یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از روی خواهش نفس سخن نمی گوید و آن فقط وحی است

که به او می شود. در قاموس قرآن تصریح کرده که هوی در میل مذموح و ممدوح هر دو به کار رود، اما در قرآن مجید بیشتر در خواهش های مذموم به کار رفته است.

جمع هوی، اهواء است. «وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» (3) خواهش نفسانی را که به آن هوی گفته می شود انسان را به عذاب آخرت و هلاکت دنیا دچار می نماید، و آن یکی از بیماری های مهم شخصیتی است و پیروی از هَوَاىِ نَفْسِ و اسیر بودن انسان در هواهای نفسانی خویش، انسانیت وی را نابود می کند. لذا قرآن کریم آن را به شدت نکوهش کرده و از آن نهی فرموده است.

سرچشمه گمراهی غالباً پیروی از هوی نفس است، لذا قرآن کریم قاطعانه آن را نفی و مردم را از آن نهی کرده است. در حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله) که امیرالمؤمنین علی (علی السلام) نیز آن را بیان کرده، در کلام 42 نهج البلاغه چنین آمده است: «أَمَّا إِتِّبَاعُ

ص: 147

1- تفسیر نمونه، ج 26، ص 275 تا 278

2- سوره نجم، آیات 3 و 4

3- سوره انعام، آیه 150



الْهَوَىٰ فَيُضِدُّ عَنِ الْحَقِّ؛ اما پیروی از هوای نفس، انسان را از راه خدا بازمی دارد.»

بیماری پیروی از هوای نفس آن چنان مهلك و گُشنده است که آدمی را به تکذیب حق و حقیقت و مبدأ و معاد و پیروی از خرافات سوق می دهد. پیروان هوای نفس دارای ادعاهای دروغین و بی اساس و ساختگی و بی ارزش هستند. قرآن مجید می فرماید: «از هوی و هوس پیروی نکنید تا مانعی در راه اجرای عدالت بشوید»<sup>(1)</sup>.

البته علاوه بر مانع شدن اجرای عدالت، پیروی از هوا و هوس انسان را از حق منحرف می کند به طوری که او حق را تحریف می کند و یا از اظهار آن روی برمی گرداند.

بنابراین منشأ همه مظالم و ستم ها هواپرستی است. قرآن در همین زمینه در آیه 26 سوره ص، خطاب به حضرت داوود می فرماید: «در میان مردم به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی منما که تو را از راه خدا منحرف می سازد، کسانی که از راه خدا گمراه شوند، عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردند روز حساب دارند».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در روایتی می فرماید: «ای مردم! وحشتناک ترین چیزی که از ناحیه آن بر شما می ترسم، دو چیز است: پیروی از هوا و آرزوهای دور و دراز، اما پیروی هوا، شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دور و دراز، قیامت را به دست فراموشی می سپارد»<sup>(2)</sup>.

و در روایت دیگر امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «سه چیز است که آدمی را هلاک می کند: بُخلی که مورد اطاعت باشد، و هوای نفسی که از آن پیروی نماید، و راضی بودن انسان از خویشتن»<sup>(3)</sup>.

### حب دنیا ریشه همه گناهان و امراض باطنی

«حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» در روایات اسلامی به طور مکرر دنیا به عنوان

ص: 148

1- سوره نساء، آیه 135

2- بحار الانوار، ج 77، ص 188

3- تفسیر نمونه، ج 19، ص 283

سرچشمه تمام گناهان شمرده شده است، و این يك واقعیت عینی و محسوس است که در زندگی خود و دیگران بارها آن را آزموده ایم. مؤمن وقتی دنیا را با آخرت مقایسه می کند و از او سؤال می شود می گوید: آخرت بهتر و پایدارتر از دنیا است. با توجه به این که کاملاً برای او روشن است که آخرت بهتر است، اما با این حال، چگونه انسان مؤمن در بسیاری از اوقات این علم و آگاهی خود را زیر پا می گذارد و آلوده گناهان و جرایمی می شود؟ پاسخ این سؤال يك جمله است و آن غلبه شهوات بر وجود انسان می باشد و سرچشمه غلبه شهوات، حُب دنیا است. حُب دنیا، اعم از حب مال، مقام، شهوت جنسی، تفوق طلبی، برتری جویی، تن پروری، انتقام جویی و مانند این ها، گاه چنان طوفانی در روح انسان ایجاد می کند که تمام معلومات او را بر باد می دهد، و حتی گاه، حس تشخیص او را از میان می برد، و در نتیجه، حیات دنیا را بر آخرت مقدم می دارد. بنابراین برای قطع ریشه های گناه، راهی جز این نیست که حُب و عشق دنیا را از دل بیرون کنیم. باید به دنیا همچون وسیله ای، گذرگاهی، پلی و یا همچون مزرعه ای بنگریم.

ممکن نیست عاشقان دنیا بر سر دو راهی وصول به متاع این جهان و نیل به رضای خدا، دومی را مقدم شمرند. اگر پرونده های جنایی را بنگریم، واقعیت این سخت را به خوبی درمی یابیم. هنگامی که علل جنگ ها، خونریزی ها، کُشت و کشتارها را مورد توجه قرار می دهیم، جای پای حُب دنیا در همه آن ها مشهود و نمایان است.

اما چگونه می توان حُب دنیا را از دل بیرون کرد، با این که ما همه فرزند دنیاییم و علاقه فرزند به مادر، يك امر طبیعی است؟! این امر نیاز به آموزش فکری، فرهنگی و عقیدتی، و سپس تهذیب نفس دارد و از جمله اموری که می تواند بالاترین کمک را به سالکان راه در این مسیر کند، ملاحظه عاقبت کار دنیاپرستان است.

فراغنه با آن همه قدرت و امکانات مالی، سرانجام چه کردند؟ قارون از این همه گنج هایی که کلید آن ها را چندین انسان نیرومند به زحمت می کشیدند، چه اندازه با خود برد؟ قدرت های عظیمی را که در عصر و زمان خود به چشم خود دیدیم، که با

نسیمی دفتر زندگانشان بر هم خورد و با يك گردش لیل و نهار از تحت قدرت فروافتاده و کاخ ها و ثروت هایشان را گذاشتند و گریختند و یا زیر خاک پنهان شدند، خود بهترین واعظ و معلم ما است.

امام سجاده (علیه السلام) می فرماید: «ما مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ أَفْضَلُ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا» (1)؛ هیچ عملی بعد از معرفت خداوند و رسولش افضل از

دشمنی با دنیا نیست. زیرا برای حُبّ دنیا شعب بسیاری است، و معاصی نیز شعب بسیاری دارد، اولین چیزی که با آن معصیت خدا شد، تکبر ابلیس بود، در آن زمان که ابا کرد، «تکبّر» ورزید و از کافران شد. سپس حرص است که سرچشمه معصیت (و ترک اولای) آدم و حوا گشت، در آن زمان که خداوند متعال به آن ها فرمود: «از هر جای بهشت می خواهید بخورید، ولی نزدیک این درخت (ممنوع) نشوید که از ستمکاران خواهید بود». ولی آن ها به سراغ چیزی رفتند که به آن نیاز نداشتند، و همین برای فرزندان آن ها تا روز قیامت باقی ماند، چرا که غالب چیزهایی را که انسان می طلبد به آن نیازی ندارد (نیازها غالباً منشأ گناه نیستند، آن چه منشأ گناه است، هوس ها و امور زاید بر نیاز است.) سپس «حسد» بود که سرچشمه گناه فرزند آدم شد، نسبت به برادرش حسد ورزید و او را به قتل رساند. از دیگر شعب حُبّ دنیا: 1- حُبّ زنان، 2- حُبّ دنیا و منظور از حُبّ دنیا یعنی حُبّ بقاء در دنیا که به شکل «طول امل و درازی آرزوها» ظاهر می گردد، 3- حُبّ ریاست، 4- حُبّ راحتی، 5- حب سخن، 6- حُبّ برتری، 7- حُبّ ثروت؛ این ها هفت خصلتند که همگی در حُبّ دنیا جمع اند و لذا پیامبران و ائمه: بعد از آگاهی بر این حقیقت گفته اند: «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ» (2)

هواپرستی پرده ای بر عقل انسان می کشد، اعمال سوئس را در نظر او زینت می دهد، و حس تشخیص را که بزرگترین نعمت خدا و امتیاز انسان از حیوان است،

ص: 150

1- اصول کافی، ج 2، ص 130

2- تفسیر نمونه، ج 26، ص 421 تا 424

از او می‌گیرد، و او را به خود مشغول می‌دارد. این همان است که حضرت یعقوب (علیه السلام) به فرزندان خلاف کارش گفت: «بَلِّ سَوَّلْتُ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَمْراً» وقتی فرزندان یعقوب پیراهن خونی دروغین را برای پدر آوردند، حضرت فرمود: چنین نیست که می‌گویید، بلکه نفس شما کاری «زشت را» در نظرتان آراست «تا انجامش بر شما آسان شود.» (1)

خداوند می‌فرماید: «أَعْلَمُوا أَنَّهَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ زِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيَجُ فَتَرَاهُ مُصَوِّراً ثُمَّ يَكُونُ حُطَاماً وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ»، بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش، کشاورزان را در شگفتی فرو می‌برد، سپس خشک می‌شود به گونه‌ای که آن را زرد رنگ می‌بینی سپس تبدیل به گاه می‌شود، و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و «به هر حال» زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست. (2)

در این آیه گاه زندگی دنیا توصیف به لهو و لعب شده و گاه به زینت و تفاخر و تکاثر است و گاه از آن به متاع غرور تعبیر شده است. غرور در اصل از ماده «عُرَّ» به معنی اثر ظاهر چیزی است و لذا به حالت غفلت اطلاق می‌شود که در ظاهر انسان هوشیار است، اما در حقیقت بی‌خبر است. غر به معنی فریب و نیرنگ نیز استعمال می‌شود و متاع به معنی هر گونه وسیله بهره‌گیری است، بنابراین جمله دنیا متاع غرور است، مفهومش این می‌باشد که وسیله و ابزاری است برای فریبکاری و فریب دادن خویشان و هم‌فریب دیگران، و البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی قرار می‌دهند و به آن دل می‌بندند و بر آن تکیه می‌کنند و آخرین آرزویشان

ص: 151

1- سوره یوسف، آیه 18

2- سوره حدید، آیه 20

وصول به آن است.

اسلام در مورد زندگی مادی و مواهب آن ارزش ناچیزی قایل است و تمایل و دلبستگی به آن را ناشی از حرکت های بی هدف (لعب) و هدف های سرگرم کننده (لهو) و تجمل پرستی (زینت) و حب مقام و ریاست و برتری جویی بر دیگران (تفاخر) و حرص و آز و افزون طلبی (تکاثر) می شمرد و عشق به آن را سرچشمه انواع مظالم و گناهان و بیماری های روحی و روانی می داند. اما اگر این مواهب تغییر جهت دهند و وسیله ای برای وصول به ارزش های والای انسانی و سعادت جاودان و نردبانی برای رسیدن به اهداف الهی باشند هرگز دنیا نیستند، بلکه مزرعه آخرت و پلی برای رسیدن به هدف های بزرگ می شوند و سرمایه هایی هستند که خدا آن ها را از مؤمنان می خرد و بهشت جاویدان و سعادت ابدی را به آن ها می بخشد.

بدیهی است توجه به دنیا و مواهب آن، به عنوان يك «گذرگاه» یا يك «قرارگاه» دو جهت گیری مختلف به انسان می دهد که در یکی مایه گناه و نزاع و فساد و تجاوز و بیدادگر و طغیان و غفلت است و در دیگری وسیله ایمان و بیداری و آگاهی و ایثار و فداکاری و برادری و گذشت است. (1)

## شفابخشی و درمانگری قرآن کریم

### اشاره

مرض به معنی بیماری است اعم از آن که جسمی باشد یا معنوی و آن نقطه مقابل صحت و سلامت است مثلاً قرآن می فرماید: «وَ إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينُ» (2) و نیز می فرماید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ». (3)

کلمه شفاء به معنی صحت و سلامت است، شفاء ضد مرض می باشد و لذا هر انسان مریضی احتیاج به شفاء دارد.

ص: 152

1- تفسیر نمونه، ج 23، ص 367 و 370

2- سوره شعراء، آیه 80

3- سوره بقره، آیه 10

قرآن در سوره اسراء، آیه 82 می فرماید: «وَنُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»: «آنچه شفا و رحمت برای مؤمنان است نازل می کنیم و به ظالمان جز زیان نمی افزاید».

و نیز در آیه 57 سوره یونس می فرماید: «فَدَجَاءتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ» بنابراین مرض تنها مرض بدن نیست، بلکه قرآن از مرض قلب نیز نام می برد که از مرض بدن شدیدتر و پنهان تر و صعب العلاج تر است، به طوری که در آیه 32 سوره احزاب می فرماید: «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي قَلْبُهُ مَرَضٌ» ترکیب قلب مریض دوازده بار در قرآن آمده است. (1)

شفا معمولاً در مقابل بیماری ها، عیب ها و نقص ها است. نخستین کاری که قرآن کریم در وجود انسان ها می کند پاک سازی از انواع بیماری های فکری و اخلاقی فرد و جامعه است. پس از آن مرحله رحمت فرا می رسد که مرحله تَخَلُّقُ به اخلاق الهی و جوانه زدن شکوفه های فضایل انسانی در وجود افرادی است که تحت تربیت قرآن قرار گرفته اند.

به تعبیر دیگر شفا اشاره به پاک سازی و رحمت اشاره به نوسازی دارد، و یا به تعبیر فلاسفه و عرفا، اولی به مقام تخلیه اشاره می کند و دومی به مقام تحلیه. بدون شك، بیماری های روحی و اخلاقی انسان شباهت زیادی با بیماری های جسمی او دارد، هر دو کشنده هستند، هر دو نیاز به طبیب، درمان و پرهیز دارند. هر دو گاهی سبب سرایت به دیگران می شوند، هر دو باید ریشه یابی شوند و پس از شناخت ریشه اصلی باید به درمان آن ها پرداخت. هر دو گاهی به مرحله ای می رسند که غیرقابل علاجند ولی در بیشتر موارد می توان آن ها را درمان کرد.

قرآن کریم نسخه شفابخش و حیات بخشی است برای این بیماری ها، بیماری هایی همچون جهل، کبر، غرور، حسد، نفاق، قرآن نسخه شفابخشی است

ص: 153

برای برطرف ساختن ضعف‌ها، زبونی‌ها، ترس‌های بی‌دلیل، اختلاف‌ها و پراکندگی‌ها.

قرآن داروی شفابخشی است برای آن‌ها که از بیماری عشق به دنیا، وابستگی به مادیات، تسلیم بی‌قید و شرط در برابر شهوت‌ها رنج می‌برند.

قرآن نسخه شفابخشی است، برای دنیایی که آتش جنگ‌ها در هر سوی آن افروخته شده است. قرآن نسخه شفابخشی است برای آن‌ها که پرده ظلمانی شهوات مانع رسیدن آن‌ها به قرب پروردگار شده است. در قرآن می‌خوانیم: «به این لجوجان تیره دل بگو، این قرآن برای مؤمنان مایه هدایت و شفاء است».<sup>(1)</sup>

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «از این کتاب بزرگ آسمانی، برای بیماری‌های خود شفا بخواهید و برای حل مشکلاتتان از آن یاری بطلبید، چرا که این کتاب درمان بزرگترین دردها است، درد کفر، نفاق، گمراهی و ضلالت».<sup>(2)</sup> و نیز جای دیگر امام (علیه السلام) می‌فرماید: «کتاب خدا را محکم بگیرید، زیرا رشته‌ای است بسیار مستحکم، و نوری است آشکار، دارویی است شفابخش و پربرکت و آب حیاتی است که عطش تشنگان حق را فرومی‌نشاند، و هر کس به آن تمسک جوید او را حفظ می‌کند... و هر کس به آن عمل کند گوی سبقت را از همگان می‌برد».<sup>(3)</sup>

سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) در این خصوص بسیار فراوان است، و به خوبی ثابت می‌کند که، قرآن مجید نسخه‌ای است برای سامان بخشیدن به همه نابسامانی‌ها و بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماری‌های اخلاقی و اجتماعی.

بهترین راه اثبات این واقعیت، مقایسه وضع عرب جاهلی با تربیت شدگان مکتب پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آغاز اسلام می‌باشد که چگونه آن قوم خونخوار، جاهل و نادان، با استفاده از این نسخه شفابخش، نه تنها درمان یافتند، بلکه آن چنان قوی و نیرومند شدند که ابرقدرت‌های جبار جهان را به زانو درآوردند. و این درست همان

ص: 154

---

1- سوره فصلت، آیه 44

2- نهج البلاغه، خطبه 176

3- نهج البلاغه، خطبه 156

حقیقتی است که مسلمانان امروز، آن را از یاد برده اند، و به همین دلیل به این حال و روز که می بینیم گرفتار شده اند. قرآن نه فقط شفا می بخشد، که بعد از بهبودی، یعنی در دوران نقاهت، بیماران را با پیام های گوناگونش تقویت می کند، چرا که قرآن بعد از شفا، رحمت است. جالب این که داروهای دردهای جسمانی غالباً اثرهای نامطلوبی روی ارگان های بدن می گذارند، تا آنجا که در حدیث معروفی آمده: «هیچ دارویی نیست مگر این که خود، سرچشمه بیماری دیگر است».

اما این داروی شفابخش (قرآن) هیچ گونه اثر نامطلوب روی جان، فکر و روح آدمی ندارد، بلکه به عکس تمام آن خیر و برکت است. همان گونه که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «شِفَاءٌ لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ» قرآن داروی شفابخشی است که هیچ بیماری از آن برنمی خیزد. (1)

کافی است يك ماه خود را متعهد به پیروی و عمل به این نسخه شفابخش کنیم، فرمانش را در زمینه علم، آگاهی، عدل، داد، تقوا و پرهیزکاری، اتحاد و صمیمیت، از خودگذشتگی و جهاد و غیره پذیرا گردیم، خواهیم دید به سرعت نابسامانی هایمان سامان می یابد. این نسخه مانند نسخه های دیگر وقتی مؤثر است که به آن عمل شود و الا صد بار اگر بهترین نسخه های شفابخش را بخوانیم و روی سر بگذاریم ولی به آن عمل نکنیم، نتیجه ای نخواهیم گرفت. (2)

از نظر قرآن کریم بر اساس آیه اول سوره ابراهیم «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» در حقیقت تمام هدف های تربیتی و انسانی، معنوی و مادی نزول قرآن، در همین يك جمله جمع است، (بیرون ساختن از ظلمت ها به نور) از ظلمت جهل به نور دانش، از ظلمت کفر به نور ایمان، از ظلمت ستمگری و ظلم به نور عدالت، از ظلمت فساد به نور صلاح، از ظلمت گناه به نور پاکی و تقوی، و از ظلمت پراکندگی و تفرقه و نفاق به نور وحدت.

ص: 155

1- نهج البلاغه، خطبه 198

2- تفسیر نمونه، ج 12، ص 266 تا 269



حضرت علی (علیه السلام) در مورد قرآن و آثار و برکات نورانی و معنوی و شفاء بخش آن چنین می فرماید: «وَفِيهِ رَبِيعُ الْقَلْبِ وَ يَنْبِيعُ الْعِلْمِ» بهار دل ها و سرچشمه علوم و دانش ها، همه در قرآن است.

همچنین می فرماید: «فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ» درمان همه بیماری های فکری و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی را باید در آن جست.

و نیز می فرماید: «اعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ وَلَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى» بدانید هیچ کس از شما بعد از دارا بودن قرآن کمترین نیاز و فقر ندارد، و احدی قبل از دارا بودن قرآن بی نیاز نخواهد بود. (1)

قرآن که کتاب مقدس مسلمین است، تنها برای خواندن و ثواب بردن نازل نشده بلکه علاوه بر آن کتابی است مشتمل بر دستورالعمل هایی که در سراسر زندگی انسان مؤثر می باشند. کتابی است که در پرتوی آن انواع ظلمت ها و تاریکی ها رخت برمی بندند و انواع امراض و بیماری های روانی و درونی و روحی انسان درمان شده و شفاء می یابند. قلب انسان در پرتوی قرآن بهاری و سرسبز می گردد و به نهایت رویش و شکوفایی می رسد. قرآن کتابی است که سرچشمه همه علوم و دانش ها و نسخه درمان همه امراض و بیماری های شخصیتی و روانی و روحی و معنوی و فکری و اعتقادی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی می باشد. قرآن ثروت و دارایی پایان ناپذیری است که هر کس آن را داشته باشد، هیچ فقر و نیازی احساس نمی کند و هیچ انحطاط و شقاوتی به او روی نمی آورد، بلکه پیوسته در مسیر تعالی و سعادت خواهد بود.

### **دردها و درمان ها در حدیث جنود عقل و جهل از منظر امام صادق (علیه السلام)**

سماعة بن مهران گوید: حضور حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) بودم، جمعی از

ص: 156

دوستان آن حضرت هم حضور داشتند، ذکر عقل و جهل به میان آمد، آن حضرت به اصحاب خود فرمود: عقل را با لشکرش و جهل را با لشکرش بشناسید تا هدایت شوید. سماعه گفت: غیر از آنچه از شما آموخته ایم چیزی نمی دانیم، حضرت فرمود: خداوند عقل را از نور خویش آفرید «عقل اول مخلوق روحانی است و از سمت راست عرش آفریده شده» سپس به او فرمان داد دور شو دور شد، پیش بیا پیش آمد، خداوند فرمود: تو را با عظمت آفریدم و بر جمیع خلق خود مکرمت بخشیدم، سپس جهل را از دریای ملح و شور ظلمت و سیاهی فرا آورد و به او دستور داد دور شو دور شد، پیش بیا پیش نیامد، به او گفت: خودپرستی و خودخواهی کردی، نفرین بر تو باد.

سپس برای عقل هفتاد و پنج لشکر قرار داد، چون جهل ملاحظه کرد آن چه را خداوند به عقل کرامت کرد و آن چه را به او بخشید دشمنی او را در دل گرفت و عرض کرد: یا رب، این هم خلقی است چون من، او را آفریدی و کرامت بخشیدی و تقویت کردی، من ضد او هستم و در برابر او قوت و نیرویی ندارم به شماره لشکری که به وی دادی، به من هم بده. خداوند فرمود: بلی، به تو هم می دهم ولی اگر بعد از این معصیت کردی تو و لشکرت را از رحمت خود بیرون خواهم کرد، عرض کرد: قبول کردم، پس به او هفتاد و پنج لشکر داد. و لشکریان عقل و جهل به شرح زیر می باشند:

1- خیر و نیک سرشتی «وزیر و پشتیبان عقل» و در مقابلش بدسرشتی و شر «وزیر جهل»

2- ایمان و در مقابلش کفر

3- تصدیق حق و حقیقت و در مقابلش انکار حق

4- امید و در مقابلش بی امید و ناامیدی

5- عدل و داد و دهش و در مقابلش جور و ستم

6- خوش بینی و رضا و در مقابلش بدبینی

ص: 157

- 7- سپاسگزاری و در مقابلش کفران و نمک نشناسی
- 8- چشم داشت و در مقابلش نومید شدن
- 9- توکل به خدا و در مقابلش آز و حرص
- 10- نرم دلی و در مقابلش سخت دلی
- 11- مهر و در مقابلش کین
- 12- دانایی و در مقابلش نادانی
- 13- زیرکی و در مقابلش کودنی
- 14- عفت و پارسایی و در مقابلش هتک و هرزگی
- 15- زهد و در مقابلش دنیاپرستی
- 16- خوش خویی و در مقابلش بدخویی
- 17- بیم از حق و در مقابلش بی باکی
- 18- فروتنی و در مقابلش تکبر
- 19- آرامی و در مقابلش شتابزدگی
- 20- بردباری و در مقابلش سبکی و جلفی
- 21- کم گویی و در مقابلش پرگویی
- 22- پذیرفت و در مقابلش سرکشی
- 23- باور کردن و در مقابلش شك و تردید
- 24- شکیبایی و در مقابلش بی تایی
- 25- چشم پوشی و گذشت و در مقابلش انتقام و بازخواست
- 26- خودداری و در مقابلش خود باختن و نیازمندی
- 27- تذکر و یادآوری و در مقابلش سهو و بی التفاتی

28- حفظ و در مقابله فراموشی

29- مهرورزی و در مقابله بی علاقه‌گی

30- قناعت و در مقابله حرص

ص: 158

- 31- همراهی و در مقابلش دریغ
- 32- دوستی و در مقابلش دشمنی
- 33- وفاداری و در مقابلش پیمان شکنی
- 34- فرمان بری و در مقابلش نافرمانی
- 35- خود نگهداشتن و در مقابلش دست اندازی و گردن کشی
- 36- سلامت نفس و در مقابلش ماجراجویی
- 37- محبت و در مقابلش بغض
- 38- راستی و در مقابلش دروغ گویی 39 - دوستی و در مقابلش بیهودگی
- 40- امانت و استواری و در مقابلش خیانت و نادرستی
- 41- اخلاص در عمل و در مقابلش غرض رانی
- 42- شهامت و کارپردازی و در مقابلش کندفهمی و کندکاری «بافهمی و در مقابلش نفهمی، معرفت و حق شناسی و در مقابلش انکار و حق شناسی
- 43- رازداری و مدارا و در مقابلش سرّ فاش کردن و آشوبگری
- 44- يك رویی و حفظ عیب در مقابلش دورویی و مکر
- 45- پرده پوشی و سرّ نگهداری و در مقابلش فاش کردن اسرار
- 46- نماز و نیایش به درگاه خدا و در مقابلش بی نمازی و کناره گیری از خدا
- 47- روزه و کم خوری و در مقابلش افطار روزه و شکم خوارگی
- 48- جهاد و کوشش در ترویج حق و در مقابلش فرار و گریز از جهاد
- 49- حج و اجابت ندای خدا و در مقابلش پشت سر انداختن پیمان الهی
- 50- حرف نگهداشتن و در مقابلش سخن چینی
- 51- مراعات حقوق پدر و مادر و در مقابلش حق شناسی نسبت به آن ها

52- با حقیقت بودن و در مقابلش ریاکاری

53- شایسته بودن و در مقابلش زشتی و ناشایستگی

ص: 159

- 54- خودپوشی و در مقابلش جلوه فروشی
- 55- تقیه از دشمن و در مقابلش اشاعه اسرار و بی پروایی
- 56- انصاف دادن و در مقابلش طرفگیری بر خلاف حق
- 57- خوش برخوردی و در مقابلش هجوم کردن و ستمگری
- 58- پاکیزگی و نظافت و در مقابلش آلودگی و چرکینی
- 59- حیا و آزر و در مقابلش آلودگی و دریدگی
- 60- میانه روی و در مقابلش تجاوز از حد
- 61- آسودگی خاطر و در مقابلش رنجیدن دل
- 62- آسانی و آرامش و در مقابلش سختی و بدسگالی
- 63- برکت داشتن و در مقابلش بی برکتی و کاستی
- 64- عافیت و در مقابلش بلا و گرفتاری
- 65- صمیمیت در کارها و در مقابلش ظاهرسازی و فورمالیته بازی
- 66- حکمت و صلاح اندیشی و در مقابلش هواپرستی
- 67- سنگینی و وقار و در مقابلش سبکی و جلالت
- 68- خوشبختی و در مقابلش بدبختی
- 69- پشیمانی و بازگشت به خدا و در مقابلش اصرار بر گناه
- 70- استغفار و طلب آمرزش و در مقابلش غرور به اعمال و تبرئه کردن خود از گناه
- 71- محافظه کاری و در مقابلش سستی و سهل انگاری
- 72- درخواست و توجه به خدا و در مقابلش روگردانی از حق
- 73- نشاط و چابکی و خوش دلی و شادی و در مقابلش تنبلی و سستی و آزرده‌گی
- 74- الفت و انس و در مقابلش جدایی و کناره گیری

این مجموعه ای است از صفات و خصال عقل که نتیجه روشنی و نورانیت است

ص: 160



و صفات جهل و آثارش که تاریکی درون و نادانی است، عواطف و احساسات انسان وقتی به نور عقل روشن شد و در کار و گفتار انسان اثر بخشیده و در جامعه منعکس شد این مجموعه زیبا که به نام جنود عقل منظور شده به وجود می آید و انسان سالمی را نشان می دهد و چون عقل نبود یا سست شد و زندگی انسان بر پایه عواطف و احساسات محض که اساس جهش و جنبش دام و دَه است جریان یافت مجموعه تاریک و ناهنجاری به وجود می آید و لشکر شیطان خوانده می شود و به عبارت دیگر این صفات با انسان سالم و اضداد آن با انسان جاهل مجسم می شوند. (1)

کسی که دارای تمامی صفات هفتاد و پنج گانه لشکریان عقل باشد، کسی است که خداوند قلب او را شرح و وسعت داده و قلب او تصفیه و تخلیه گردیده و به نور ایمان، نورانی و متور کرده است. کسی که این لشکریان عقل را بشناسد و از آن ها پیروی کند به سعادت حقیقی در دنیا و آخرت دست می یابد. همچنین اگر کسی سپاهیان جهل را بشناسد و از آن ها دوری کند موجب می گردد که روح و روان او از همه آلودگی ها تخلیه و پاک و پاکیزه گردد. در هر صورت اولاً علم به محتوای این حدیث شریف و ثانیاً عمل به مفاد آن ضامن کمال و تعالی آدمی می باشد. امام صادق (علیه السلام) در پایان این حدیث شریف چنین می فرماید: پس تمام این صفات هفتاد و پنج گانه که لشکریان عقلند جز در پیغمبر و جانشین او و مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزموده جمع نشود اما دوستان دیگر ما برخی از این ها را دارند تا تدریجاً همه را دریابند و از لشکریان جهل پاک شوند، آن گاه با پیغمبران و اوصیاءشان در مقام اعلی همراه شوند و این سعادت جز با شناختن عقل و لشکریانش و دوری از جهل و لشکریانش به دست نیاید. خدا ما و شما را به فرمانبرداری و طلب ثوابش موفق دارد. (2)

ص: 161

1- اصول کافی، ج 1، ص 490

2- ترجمه اصول کافی، ج 1، ص 23 تا 26 و کتاب الوافی، ج 1، ص 56 تا 78

برای پی بردن به مفهوم و معنی گناه و اقسام آن لازم است ابتدا معانی کلمات قرآنی زیر را بدانیم :

1. اثم : اثم عبارت است از گناه، گناه خمر، کار ناروا و جمع آن آثام می باشد. اصولاً اثم، گناه، ذنب، وزر، بزه، معصیت، عصیان، جرم، خطا، ناشایست، می، باده و هر کاری که انجام آن ناروا باشد، اثم و گناه است. بنابراین اثم یعنی گناه کردن و گناهکار شدن و بزه‌مند شدن و بزه‌کار شدن. (1)

2. اِصر : سنگینی، پیمان، گناه، گره زدن و حبس به قهر گفته شده است. سنگینی که صاحبش را اِصر یعنی حبس و بی حرکت می کند. البته معانی فوق به هم نزدیک هستند ولی معنای جامع اِصر همان سنگینی است. پیمان يك نوع سنگینی و قبول مسئولیت است و گناه نیز يك نوع سنگینی است. (2)

3. جزاء : به معنی مکافات است. راغب آن را در اصل بی نیاز و کفایت گفته و می گوید پاداش و جزا، چون از حیث مقابله و برابری در آن کفایت هست. جزاء و مکافات و مقابله، نظایر هم هستند زیرا پاداش و کیفر را جزاء گوئیم که در مقابل عمل است و از جهت برابری کفایت می کند. جزاء هم در پاداش و هم در کیفر و عذاب، هر دو آمده است. (3)

4. حبط : به معنی باطل و بی خاصیت نمودن عمل است. چنان که در قرآن آمده است: «آن چه در آن ها تعبیه کرده بودند بی خاصیت نمود». (4)

جمع حبط، احباط می باشد و آن عبارت است از این که ثواب و پاداش اعمال نیک بر اثر اعمال زشت و بد و قبیح بعدی از میان برود و همه آن ثواب و پاداش

ص: 162

---

1- فرهنگ عمید، ص 82 و فرهنگ دهخدا، ج 1، ص 861

2- قاموس قرآن، ج 1، ص 88

3- سوره بقره آیه 151 و 48 و سوره مائده، آیه 29 و 191

4- سوره هود، آیه 16

پیشین، باطل و بی خاصیت گردد. مثلاً شرك موجب حبط تمام نیکی ها می شود.

5. ذنب : ذنب بر وزن فلس به معنی گناه است. هر فعلی که عاقبتش وخیم باشد آن را ذنب گویند زیرا که جزای آن مانند دنباله و دم حیوان در آخر است و لذا به گناه تبعه که جمع آن تبعات است، می گویند زیرا جزاء در آخر و تابع آن است. جمع ذنب، ذنوب است. (1)

6. سیئه : سیئه را اگر لازم گرفتیم به معنی بد و قبیح است و اگر متعدی دانستیم معنای بدآور و محزون کننده می دهد. جمع آن در قرآن سیئات است و به معنی آثار گناه و گناه و شفاعت بد و عذاب آمده است. (2)

سیئه: بد، زشت، ناپسند، خطا، گناه و نقیض حسنه و نیکی و نیکویی است. (3)

7. عقاب : عقاب به معنی کیفر و عقوبت، عذاب و شکنجه و پاداش بدی و جزای بدی است و آن در پی گناه باشد. آن عذابی است که به دنبال ارتکاب گناه دامن گیر انسان می شود.

عقوبت، آنچه که به آدمی می رسد بر اثر ارتکاب گناه که ممکن است در همین جهان انسان عقوبت شود. عقوبت شکنجه، جزای کار بد و گناه و سیاست و تنبیه است. عقاب جزای گناه و عمل بد کسی را با آن کیفر دادن. (4)

8. فحشاء و سوء : فحش کار بسیار زشت و فاحشه و فحشاء به همین معنا است، به معنی بسیار زشت. اگر چه بعضی آن را قبیح مطلق گفته اند، فاحشه به هر گناهی که قبح آن زیاد باشد، اطلاق شده است.

ابن اثیر در مفردات گفته: فحش، فاحشه و فحشاء هر قول و فعلی است که قبح آن بزرگ باشد. در آیه «إِنَّمَا يَسْمُرُكُمْ بِالسُّوءِ وَالْفَحْشَاءِ...» (5)

ص: 163

1- قاموس قرآن، ج 3، ص 24

2- قاموس قرآن، ج 3، ص 348

3- فرهنگ عمید، ص 1259

4- فرهنگ دکتر معین، ج 3، ص 2327 و 2330

5- سوره بقره، آیه 169

مراد از سوء در مقابل فحشا چیست؟ اهل تحقیق گفته اند گناه را از آن جهت «سوء و سیئه» گفته اند که برای گناهکار بدی پیش می آورد. در این صورت مراد از «سوء» بدنامی است.

در سوره یوسف آیه 24، کلمه «سوء» در مقابل «فحشاء» به کار رفته است که آن را بدنامی معنا کرده اند. یعنی خداوند اراده فرموده که بدنامی و فحشاء را از یوسف (علیه السلام) برگرداند. [\(1\)](#)

9. کبائر و کبیره: خداوند در آیات 31 سوره نساء، 37 شوری، 32 نجم، 49 کهف، 52 و 53 سوره قمر، گناهان را منقسم به کبائر و صغائر نموده است. پس در قرآن هم گناهان کبیره داریم که به آن گناهان کبائر هم گفته می شود و هم گناهان صغیره که به آن گناهان صغائر هم گفته می شود.

باید ذکر کرد که در بعضی از آیات سیئات را همان گناهان صغائر دانسته اند و مورد عفو، البته در صورتی که از گناهان کبائر اجتناب شود.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که «فواحش و زنا و سرقت» در صغیره و کبیره بودن گناه صریح است. در سوره قمر، آیات 52 و 53، خداوند جل و جلاله می فرماید: «صغیر و کبیر شامل همه اعمال است اعم از نیک و بد».

گناهان صغیر یا همان سیئات، همان طور که گفته شد در صورت اجتناب از گناه کبیره مورد عفو است، مشروط بر این که مورد اصرار واقع نشود وگرنه اگر اصرار بر گناه صغیره شد آن را در ردیف کبائر قرار خواهد داد. [\(2\)](#)

ابن عباس گفته است که همه گناهان کبیراند و هر آن چه خداوند از آن نهی کرده کبیره می باشد. طبرسی بعد از نقل این سخن فرموده اصحاب ما (امامیه) نیز بر این قولند و فرموده اند: «المعاصی کلها کبیره» همه معاصی گناه کبیره هستند؛ زیرا همه قبح اند البته بعضی نسبت به بعضی دیگر بزرگتراند ولی فی نفسه گناه می باشند. گناه

ص: 164

---

1- قاموس قرآن، ج 5، ص 153 و 154

2- سوره آل عمران، آیه 135

کبیره، آن است که خداند به مرتکب آن وعده آتش داده باشد.

چند گناه در قرآن بیان شده است که خداوند انجام دهنده آن ها را وعده آتش داده است و آن ها عبارتند از :

1- قتل نفس (1)

2- خوردن مال یتیم (2)

3- رباخوار (3)

4- شرک به خدا که آن از اکبر کبائر است (4)

5- فرار از جنگ اسلامی (5)

6- زنا (6)

7- نسبت زنا به زنان عفیف (7)

امام جواد (علیه السلام) از پدرش از امام صادق (علیه السلام) در جواب عمرو بن عبید گناهان را این گونه نقل فرموده اند: «شرک به خدا، یأس از رحمت، ایمنی از مکر خدا، عقوق والدین، مال یتیم، فرار از جنگ، خوردن ربا، سحر، زنا، سوگند دروغ، خیانت، منع زکات، شهادت زور، کتمان شهادت، شراب خواری، ترک نماز، نقض عهد، قطع رحم».

و در عیون الاخبار از امام رضا (علیه السلام) در نامه ای که به مأمون عباسی نوشت، حضرت گناهان را این گونه بیان فرموده است: «خوردن مال یتیم، خون، گوشت خوک، گوشت حیوانی که به هنگام ذبح نام خدا بر آن برده نشده است، سحت (مال حرام)، قمار، کم کردن ترازو و پیمان، لواط، یاری ستمکاران، اعتماد به ستمگران، ندادن حقوق مردم، دروغ، خودپسندی، اسراف، تبذیر، سبک شمردن حج، اشتغال به لهو و لعب و اصرار بر ذنوب» (8).

ص: 165

1- سوره نساء، آیه 93

2- سوره نساء، آیه 10

3- سوره بقره، آیه 275

4- سوره مائده، آیه 72

5- سوره انفال، آیه 16

6- سوره فرقان، آیه 69

7- سوره نور، آیه 23

8- قاموس قرآن، ج 6، ص 75 - 76 - 79 - 80

10. لَمَم : لَمَم همان گناهان صغیره اند، راغب از آن تعبیر به صغیره نموده است در این صورت می توان گفت که لَمَم مانند سیئات هستند و اهل بیت : آنان را گناهان گاه گاهی نامیده اند و فرموده اند، این گناهان گاه گاهی شامل صغایر و کبائر است زیرا گناهی که انسان گاه گاه مرتکب می شود ممکن است صغیره باشد و یا ممکن است کبیره باشد.

اگر انسان در مقام توبه واقع شد گناه او بخشیده می شود و اگر در مقام غفران واقع نشد آتش جهنم جایگاه اوست. ائمه(علیهم السلام) فرمودند که لَمَم گناه بعد از گناه است که عبد به آن نزدیک و مرتکب می شود. همچنین گفته اند: طبع و عادت بنده گناه کردن نیست ولی گاهی به آن مرتکب می شود.

امام صادق(علیه السلام) فرمود: «انجام دهنده لَمَم، بنده ای است که گاه گناه از او سر می زند ولی طبیعت او نیست». بعضی لَمَم را به نیت معصیت بدون انجام آن و بعضی به معاصی کم اهمیت معنا کرده اند. (1)

خداوند می فرماید: «اگر از گناهان بزرگی که از آن نهی می شوید، پرهیز کنید، گناهان کوچک شما را می پوشانیم و شما را در جایگاه خوبی وارد می سازیم». (2)

و نیز می فرماید: «همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند و هنگامی که خشمگین می شوند عفو می کنند». (3)

در این دو آیه خداوند به کسانی که از گناهان کبیره پرهیز می کنند بشارت می دهد که خداوند گناهان صغیره آنان را می بخشد.

همان طور که قبلاً اشاره شد، کبیره به معنی گناهان بزرگ است، اما این که معیار کبیره بودن چیست؟ بعضی آن را به گناهانی تفسیر کرده اند که در متن قرآن وعده عذاب الهی نسبت به آن داده شده و گاهی به گناهانی که موجب حد شرعی است

ص: 166

---

1- قاموس قرآن، ج 6، ص 77

2- سوره نساء، آیه 31

3- سوره شوری، آیه 37

اطلاق می شود. بعضی هم احتمال داده اند که اشاره به بدعت ها و ایجاد شبهات اعتقادی در اذهان مردم بوده باشد ولی می توان گفت هر گناهی از نظر اسلام بزرگ و پراهمیت است.

گناهان کبیره که در روایات هم از اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده است همان گناهانی هستند که خداوند مجازات آتش را برای آن ها مقرر داشته است.

چگونه گناهان صغیره تبدیل به کبیره می شوند؟

الف . تکرار گناه : زمانی که گناه صغیره زیاد تکرار شود، آن گناه صغیره را به کبائر تبدیل می کند، همان گونه که امام صادق (علیه السلام) فرمود: «هیچ گناهی با تکرار، صغیره نیست».(1)

ب . تحقیر گناه : در صورتی که گناه را کوچک بشمرد و تحقیر کند، تبدیل به کبیره می شود. چنان که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «شدیدترین گناهان آن است که مرتکبش آن را کوچک می شمارد».(2)

ج . طغیان و گردن کشی : در صورتی که گناه از روی طغیان و تکبر و گردن کشی در برابر فرمان پروردگار انجام شود، تبدیل به کبیره می شود. مانند آیاتی که در کلام خداوند آمده است: «اما آن ها که طغیان کنند و زندگی دنیا را مقدم بشمرند، جایگاهشان دوزخ است».(3)

د . موقعیت گناهکار : در صورتی که گناهان صغیره از افرادی سر بزند که موقعیت خاصی در اجتماع دارند و لغزش های آن ها با دیگران برابر محسوب نمی شود، بلکه ممکن است سرمشق دیگران و سنتی در اجتماع گردد، چنان که قرآن درباره همسران پیامبر 9 می فرماید: «اگر شما کار زشتی انجام دهید مجازات آن را دو برابر خواهید دید».(4)

ص: 167

---

1- اصول کافی، ج 2، ص 288

2- نهج البلاغه، حکمت 348

3- سوره نازعات، آیات 37 تا 39

4- سوره احزاب، آیه 30

هم چنین پیامبر(صلی الله علیه و آله) می فرماید: «هر کس سنت بدی بگذارد، گناه آن بر اوست و هم چنین گناه تمام کسانی که به آن عمل کنند، بدون آنکه از گناه آن ها چیزی کاسته شود».(1)

ح . افتخار به گناه : در صورتی که گناهکار از انجام گناه خوشحال و مسرور باشد و به آن افتخار کند، چنان که از پیامبر(صلی الله علیه و آله) نقل شده: «هر کس گناهی کند در حالی که خندان باشد در آتش وارد می شود در حالی که گریان است».(2)

و. راضی شمردن خدا بر گناه : در صورتی که عدم مجازات سریع خداوند را در برابر گناه خود دلیل بر رضایت خدا بشمرد و خود را مصون از مجازات و یا محبوب در نزد خداوند بداند، چنان که خود خدا از زبان بعضی گناهکاران مغرور نقل می کند که آن ها در پیش خود می گویند: «چرا خداوند ما را مجازات نمی کند» و سپس قرآن به آن ها می گوید که: «آتش دوزخ برای آن ها کافی است(3)».(4)

11. خطیئه : تقریباً معنای همان اثم را دارد. در آیه زیر به خوبی این معنا روشن می شود. «وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيئَةً أَوْ إِثْمًا ثُمَّ يَرْمِ بِهِ بَرِيئًا فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا»: «و هر کس مرتکب خطا یا گناهی شود، سپس آن را به بی گناهی نسبت دهد بی تردید بهتان و گناهی آشکار بر دوش گرفته است».(5)

قرآن واژه خطیئه را در مورد زشت ترین گناهان دینی به کار می برد مانند: «(همه آنان) به سبب گناهانشان غرق شدند و بی درنگ در آتشی درآورده شدند که (از آن) در برابر خدا برای خود یاورانی نیافتند».(6)

در این آیه ظاهراً خطیئه جایگزین کافر به کار رفته است و نیز در آیه دیگر می فرماید: «پس امروز او را در اینجا دوست و مهربانی و حمایت گری نیست و نه

ص: 168

1- بحار الانوار، ج 68، ص 258

2- بحار الانوار، ج 6، ص 36

3- سوره مجادله، آیه 8

4- تفسیر نمونه، ج 3، ص 456 تا 458

5- سوره نساء، آیه 112

6- سوره نوح، آیه 25



غذایی مگر چرکاب و کثافتی (از بدن اهل دوزخ)، که آن را جز خطاکاران نمی خورند» (1).

در این آیات خطیئه به اعمال کفرآمیز گفته شده است. در آیه زیر رسم جاهلی کشتن فرزندان از بیم نداری و فقر به عنوان يك خطیئه بزرگ محکوم شده است: «فرزندانتان را از بیم تنگدستی نکشید، ما به آنان و شما روزی می دهیم، یقیناً کشتن آنان خطا و گناهی بزرگ است» (2).

پس خطا یا خطیئه به جای واژه هایی مانند اثم و ذنب بدون آن که تغییر در معنای عبارت پدید آید را می توان به کار برد و در سوره یوسف آمده است، گناهی که واژه های ذنب و خطا به آن اطلاق می شود: «قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ» (3): «گفتند: ای پدر! آمرزش گناهانمان را بخواه، بی تردید ما خطاکار بوده ایم».

12. جُرم: این واژه مترادف ذنب است. در قرآن بیشتر به صورت اسم فاعل یعنی «مُجْرِمٌ» کسی که مرتکب جرم می شود، به کار رفته است، مصداق نهایی آن تقریباً بی هیچ تغییری همیشه کفر است. تکذیب، استکبار، نفاق، افترا به دروغ همه جرم هستند (4).

13. گناه و حَرَج: این اصطلاحات تقریباً با اثم مترادف هستند و بیشتر در بخش های تشریحی قرآن به کار رفته اند و به نظر می رسد که این واژه ها بر گناه و جرمی دلالت دارند که تنبیه و مجازات بر آن ها واجب است. این که جُنَاح (گناه) مترادف اثم است. در آیه 203 سوره بقره، واژه (اِثم) به جای جُنَاح (گناه) در بافت کاملاً مشابهی به کار رفته است. واژه جُنَاح (گناه) اغلب در احکام و دستورهای مربوط به ازدواج و طلاق به کار می رود (5).

ص: 169

1- سوره حاقه، آیات 35 تا 37

2- سوره اسراء، آیه 31

3- سوره یوسف، آیه 97

4- سوره جاثیه، آیه 30 و 31 - سوره اعراف، آیه 39 تا 40 - سوره مطففین، آیه 29 تا 32 - سوره توبه، آیه 66 و 67 - سوره یونس، آیه

17 و 18

5- ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن، ص 304 تا 312

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرَ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ...»: «آن ها که به وسیله گناه از دنیا می روند، بیش از کسانی هستند که به مرگ طبیعی می میرند و آن ها که با نیکی زنده می مانند (و طول عمر می یابند) بیش از آن ها هستند که به عمر معمولی باقی می مانند». و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: «گاهی انسان گناه می کند و از اعمال نیکی همچون نماز شب باز می ماند، (بدانید) کار بد در فنای انسان از کارد در گوشت سریع تر اثر می کند».<sup>(1)</sup>

انسان دارای دو گونه اجل است: یکی سررسید نهایی عمر یعنی همان مدتی که آخرین توانایی بدن برای حیات است و دیگر یعنی پایان یافتن عمر انسان بر اثر عوامل و موانع در نیمه راه و این غالباً بر اثر اعمال بی رویه خود انسان و آلودگی به انواع گناهان است. بدون شك، هر کار خلافی در وضع فرد و جامعه اثر می گذارد و موجب نوعی فساد در سازمان اجتماعی می شود. گناه و کار خلاف و قانون شکنی، همانند يك غذای ناسالم و مسموم است که در سازمان بدن انسان، چه بخواهیم و چه نخواهیم، تأثیر نامطلوب خواهد گذاشت و انسان گرفتار واکنش طبیعی آن می شود. مثلاً دروغ؛ باعث سلب اعتماد می شود، خیانت در امانت؛ باعث بر هم خوردن روابط اجتماعی می شود، ظلم؛ همیشه منشأ ظلم دیگری می شود، سوء استفاده از آزادی؛ به دیکتاتوری می انجامد.

در روایات اسلامی آمده است که بسیاری از گناهان يك سلسله آثار شوم با خود به همراه می آورند که ارتباط و پیوندشان با آن آثار از نظر طبیعی ناشناخته است. به طوری که در قرآن کریم آمده است: «اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان آوردند و پرهیزکاری پیشه کردند، یقیناً برکات از آسمان و زمین را بر آنان می گشاییم، ولی (آن ها که آیات الهی و

پیامبران را) تکذیب کردند، ماهم آن‌ها را به کیفر اعمالشان مجازات می‌نماییم و (به عذابی سخت) گرفتارشان می‌کنیم». (1) پس فساد و گناه باعث بلاها و سلب برکات است. (2)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «مَنْ أَذْنَبَ ذَنْبًا وَهُوَ ضَاغِكُ دَخَلَ النَّارَ وَهُوَ بَاكٍ» (3)؛ «هر کس گناهی کند در حالی که خندان باشد در آتش وارد می‌شود در حالی که گریان است».

انسان‌ها گاهی به گناه‌های خود افتخار می‌کنند. در صورتی که گناهکار هستند ولی از انجام گناه خوشحال و مسرور هستند و گناه می‌کنند و می‌خندند و مجازات نشدن سریع خود را دلیل بر رضایت خدا می‌دانند ولی خداوند می‌فرماید: «آتش دوزخ برای آن‌ها کافی است، در آن وارد می‌شوند و بد بازگشت گاهی است». (4)

گناه و نافرمانی خداوند، از اصلی‌ترین عوامل سنگدلی و قساوت قلب است. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می‌فرماید: «چشم‌ها (از اشک) خشک نمی‌شود، مگر به دلیل قساوت و سنگدلی قلب‌ها، مگر به سبب زیادی گناهان». (5) سنگ دلی از بزرگ‌ترین عقوبت‌های الهی است که گناهکاران به آن مجازات می‌شوند. خداوند برای گناهکاران عقاب‌هایی دارد که در قلب و بدن آن‌ها است مانند تنگی معیشت و سستی در عبادت. هیچ بنده‌ای به عقوبتی بزرگتر از قساوت قلب مجازات نشده است. در حدیث قدسی خداوند به موسی (علیه السلام) می‌فرماید: «... و به کسی به سبب زیادی مالش غبطه نخور زیرا با زیادی مال، گناهان به سبب حقوق واجب زیاد می‌شود...». (6) زیادی مال یکی دیگر از عوامل قساوت قلب است.

مال دنیا اگر چه از راه حلال هم فراهم شده باشد، دل مشغولی‌های خاص خود را به همراه دارد و حقوقی را بر گردن انسان می‌نهد که فارغ شدن از آن کار مشکلی است.

بیماری مهلك قساوت قلب اگر با توبه از گناهانی که موجب آن شده معالجه

ص: 171

- 1- سوره اعراف، آیه 96
- 2- تفسیر نمونه، ج 16، ص 481
- 3- بحار الانوار، ج 6، ص 36
- 4- سوره مجادله، آیه 8
- 5- وسایل الشیعه، ج 16، ص 45
- 6- اصول کافی، ج 2، ص 135

نشود، انسان را از سعادت ابدی محروم می نماید. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «قساوت از بزرگترین نوع شقاوت است». (1) اگر قساوت قلب برای کسی ملکه شود او را به نابودی ابدی می کشد.

از موارد دیگر که باعث سخت شدن قلب می شود، لقمه های حرام است. امروز در هیچ دانشگاه و مراکز تربیتی سخنی از لقمه حرام بیان نمی شود. امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا می فرماید: «شکم های شما از حرام پر شده و سخن حق در شما اثری ندارد». (2) لقمه حرام انسان را تا مرز کفر پیش می برد و او را دچار فسق و فجور می نماید.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «هر گاه گناه بر انسان غالب شود امید به رستگاری او نخواهد بود و این است معنای «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَيَّ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (3).

این است که خداوند می فرماید: «این چنین نیست که می گویند، بلکه گناهی که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسته است که حقایق را افسانه می پندارند». (4) و نیز حضرت باقر (علیه السلام) می فرماید: «هیچ بنده ای نیست مگر این که قلبش سفید است اما با انجام هر گناه، در آن سفیدی نقطه سیاهی پدید می آید و اگر توبه کند، آن سیاهی محو می گردد و اگر بر گناه اصرار کند سیاهی توسعه یافته و تمام سفیدی قلب را فرامی گیرد و دیگر انسان به خیر و سعادت بر نمی گردد». (5)

آری زنگار گناه مانع درک حقیقت می گردد. برای پاکی قلب و پاکی اموال و مبارزه با گناه و فساد باید قبل از هر چیزی قلب و روح را از گناه با توبه کردن و خودسازی و الهام گرفتن از زندگی رهبران الهی تطهیر کنیم و اموالی که غصب شده و یا حرامی و یا حقی در آن است، آن را با پرداخت آن ها پاک کنیم و با دعوت به سوی حق و امر به خوبی ها و نهی از بدی ها به خودسازی اعمال پردازیم تا رستگار شویم.

ص: 172

1- میزان الحکمه، ج 4، ص 464

2- بحار الانوار، ج 45، ص 8

3- سوره مطففین، آیه 14

4- تفسیر مجمع البیان، ج 10، ذیل آیه 14 سوره مطففین

5- تفسیر نور الثقلین، ج 10، ص 418

جهل و نادانی و مغلوب شدن عقل و غلبه هواهای نفسانی و تسلط نفس اماره بر وجود انسان و پیروی از امیال رنگارنگ و شهوات متنوع، آدمی را به ارتکاب گناه می کشاند. از سوی دیگر استکبار در برابر خدا و دین و قرآن و پیامبر و امامان معصوم (علیهم السلام) و راهنمایان عالم موجب سقوط انسان به دره هولناک گناهان می گردد. همچنین سپردن باطن و قلب و عقل و روح خویشتن به انواع وسوسه های شیاطین انسی و جنی از عوامل حتمی ارتکاب گناهان می باشد.

بنابراین آشنایی با نقش شیطان در انحراف شخصیت انسان و سوق دادن او به انواع گناهان و فسق و فجور ضرورت دارد. البته ضعف ایمان و سستی عقیده و نیز ضعف اراده و هم نشینی با معاشران ناسالم و قرار گرفتن در محیط های ناسالم و دوستی با افراد آلوده به گناه و قرار گرفتن در معرض تعلیمات و تبلیغات ناسالم و آلوده می توانند از عوامل دیگر ارتکاب گناه به شمار آیند.

### نقش شیطان در انحراف شخصیت انسان

- 1- شیطان اعمال بد انسان را زینت می دهد. (1)
- 2- شیطان عامل گمراهی و وسوسه و خروج آدم و حوا از بهشت اولیه بوده است. (2)
- 3- شیطان به انسان وعده به فقر می دهد و او را به فحشاء امر می کند. (3)
- 4- شیطان رباخواران را مس می کند. (4)
- 5- شیطان قرین و هم نشین انسان ها می شود. (5)
- 6- شیطان فطرت پاک انسان ها را به شرك آلوده می کند. به طوری که انسان ها ولایت شیطان را به جای خدا قرار می دهند و از زیانکاران می شوند. (6)

ص: 173

---

1- سوره انفال، آیه 48 و سوره عنکبوت، آیه 38

2- سوره بقره، آیه 36

3- سوره بقره، آیه 268

4- سوره بقره، آیه 275

5- سوره نساء، آیه 38

6- سوره نساء، آیه 119

- 7- شیطان به انسان ها وعده دروغ می دهد و آن ها را در آرزوهایی که مانند سراب هستند می اندازد و این وعده ها همه فریب هستند. (1)
- 8- شیطان انسان را امر به شراب خواری و قماربازی می کند. (2)
- 9- شیطان بین شما به واسطه شراب و قمار دشمنی و کینه و بغض و عداوت ایجاد می کند. (3)
- 10- شیطان انسان ها را قسی القلب می کند و انسان هایی که دلشان سخت شده از او پیروی می کنند و اعمال ناپسند خود را آراسته می بینند. (4)
- 11- شیطان فرزندان آدم را همچون پدر و مادرشان آدم و حوا وسوسه می کند و فریب می دهد. (5)
- 12- شیطان فریبکار انسان را از بهشت الهی بیرون می کند. (6)
- 13- شیطان با وسوسه باطن انسان را آلوده می کند و این آلودگی باطنی باعث می شود که با خشم به مردم نگاه کند. (7)
- 14- بدون شك شیطان برای انسان دشمنی آشکار است. (8)
- 15- شیطان همواره انسان را گمراه می کند و بعد از آن او را تنها و غریب در وادی هلاکت وامی گذارد، یقیناً شیطان انسان را خوار می کند. (9)
- 16- خدا از انسان ها پیمان گرفته است که شیطان را نپرستند چون او بی تردید دشمن آشکاری برای شما است. (10)

ص: 174

- 
- 1- سوره نساء، آیه 120
- 2- سوره مائده، آیه 90
- 3- سوره مائده، آیه 91
- 4- سوره انعام، آیه 43
- 5- سوره اعراف، آیه 27
- 6- سوره اعراف، آیه 27
- 7- سوره اعراف، آیه 200
- 8- سوره یوسف، آیه 5 و سوره اسراء، آیه 52
- 9- سوره فرقان، آیه 29
- 10- سوره یس، آیه 60

17- شیطان انسان را امر به کفر می کند و او را جزء گروه و حزب خود قرار می دهد. (1)

18- بی تردید اسراف کاران و تبذیرکنندگان پیروان و برادران شیاطین هستند. (2)

19- شیاطین به پیروان خود شبهات ناروایی را به ضد احکام خدا القاء «وحي» می کنند. (3)

20- هر کسی که از یاد و ذکر خدا غافل شود، شیطان همنشین و ملازم و دمساز او می شود. (4)

شیطان مبدأ تکبر و استکبار و کفر و نفاق است. او موجودی است که از خیر دور شده، متمرّد، شرور، متروّد و هلاکت یافته است. البته او هیچ نقشی در خلقت ندارد و اراده و اختیار انسان را نیز نفی و سلب نمی کند بلکه او آن ها را به بدی و زشتی دعوت می کند و این انسان ها هستند که دعوت او را می پذیرند.

بی شك شیطان بر کافران سلطه دارد نه بر همگان البته او در اموال و اولاد انسان شریک می شود و دشمن سوگند خورده انسان است. بنابراین هر مؤمن آگاه و بیدار و با بصیرتی باید شیطان را دشمنی جدی و حقیقی بداند و در پناه خدا و با یاد و ذکر خدا و از طریق تقویت ایمان و عمل صالح و تقوای الهی، خود را از آسیب های شیاطین محفوظ بدارد.

اسلام هشدار می دهد که از مسیر شیطان نباید پیروی کرد، از وسوسه و آواز شیطان نباید تبعیت کرد، هر چند او از چهار طرف انسان را احاطه می کند و از طریق نیروی خیالی و نیروی توهّم و نیروی شهوت و نیروی غضب بر انسان سلطه پیدا می کند اما اگر این نیروها را تحت فرمان و تربیت دین و عقل و احکام شریعت درآید هرگز شیطان نمی تواند بر انسان فرمان براند. قرآن کریم شیطان و پیروان آن را فاسق و فاجر معرفی نموده است.

ص: 175

1- سوره مجادله، آیه 19 و سوره حشر، آیه 16

2- سوره اسراء، آیه 27

3- سوره انعام، آیه 121

4- سوره زخرف، آیه 36

فسق و فسوق در لغت به معنای بیرون شدن از فرمان خدا، خارج شدن از طریق حق و صلاح و ارتکاب اعمال زشت و ناروا است. به کسی که چنین حالتی داشته باشد فاسق می گویند که جمع آن فسقه و فساق و به معنای گناه کردن و سرپیچی کردن از حق و دروغ گفتن و زنا کردن آمده است و فاجر به معنای گناهکار، تبهکار، زناکار و نابکار می باشد و فجار و فجرة جمع آن است. (1)

فسق در اخلاق عبارت است از بیرون رفتن از اطاعت پروردگار و عبادت او. و ضد آن، اطاعت کردن و به جا آوردن انواع عباداتی است که در شریعت مقدسه وارد شده است. (2)

در قرآن کریم بیش از پنجاه مورد مشتقات کلمه فسق به کار رفته است. در آنجا که خداوند امر می کند، تمام ملائکه بر آدم سجده کنند، همه ملائکه سجده می کنند ولی ابلیس که از جنیان بوده سرپیچی می کند و قرآن سرپیچی آن ملعون را چنین بیان می فرماید: «فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» یعنی از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. اگر چه معنای فاسق هر گونه سرپیچی از امر خدا است ولی معمولاً به مرتکب گناهان کبیره اطلاق می گردد و فسق یا فسوق و فجر یا فجور از کلماتی است که در قرآن مجید گاهی متراف با کفر و گاهی علت آن به کار می روند. وقتی کفر از درجه ای بگذرد، تبدیل به فسق می شود و وسعت واژه فاسق بیشتر از کافر است.

نشانه های فاسقان را قرآن کریم چنین بیان فرموده است :

1- عدم هماهنگی بین گفتار و کردار: عده ای هستند که در حرف و زبان اظهار اخلاص و اعلام آمادگی برای همکاری با اسلام می کنند ولی وقتی پای عمل پیش می آید، ماهیت خود را با امتناع از شرکت عملی آشکار می سازند هم چنان که قرآن

ص: 176

1- فرهنگ عمید

2- معراج السعاده، ص 62



می فرماید: «حاضر به جهاد نمی شونند و از جان و مالشان در راه خدا نمی گذرنند و به جای همکاری و مساعدت مسخره می کنند، آن ها فاسق هستند که حتی استغفار شما (منظور پیامبر(صلی الله علیه و آله) است) در بخشوده شدن آنان اثری ندارد، حتی بر احدی از آنان که بمیرند نماز هم مگذار و بر قبرشان هم نیست (زیرا آن ها به خدا و رسول او کافر شدند و در حال کفر مردند و آن ها فاسقان بودند)». (1)

و در جای دیگر از قول حضرت موسی(علیه السلام) می فرماید: «پروردگارا من و برادرم جز خود اختیاردار کسی نیستیم، بین ما و گروه فاسقین فرق بگذار». (2)

در اینجا هم اشاره به افرادی است که قبلاً «زبانی» اعلام همکاری کرده ولی در عمل حاضر به جنگیدن و همراهی نیستند. البته ممکن است گفته شود که ناهماهنگ بودن قول با عمل بیشتر نفاق می باشد تا فسق که می گوئیم نفاق نیز نوعی فسق است که خداوند متعال می فرماید: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» یعنی منافقان خود فاسقند. (3)

قرآن کریم در آیه دیگری تمام عناصری را که باعث می شود ایمان آوردگان ناپایدار و متزلزل از راه ایمان دور افتند و رذالت فسق دامنگیرشان شود، برمی شمارد. «بگو: اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که فراهم آورده اید و تجارتی که از بی رونقی و کسادی اش می ترسید و خانه هایی که به آن ها دل خوش کرده اید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب ترند، پس منتظر بمانید تا خدا فرمان عذابش را بیاورد، و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند». (4)

2- بی وفایی به عهد و پیمان: خصلت منافقانه این گروه هنگام عمل به تعهد و وفای به عهد و میثاق بروز می کند. به هنگام حرف سخنان خوشایند می زنند و وعده و وعید می دهند و اعلام همبستگی می کنند ولی هنگام عمل جا خالی کرده و عهد و

ص: 177

1- مضمون آیات 81 تا 86 سوره توبه

2- سوره مائده، آیات 23 تا 26

3- سوره توبه، آیه 67

4- سوره توبه، آیه 25

پیمان خود را نقض می کنند و به هیچ یک از وظایف وفاداری و تعهد، پایبند و مقید نیستند و این بی وفایی و عدم تعهد را قرآن چنین بیان می فرماید: «چگونه با مشرکان عهدشکن، وفای به عهد توان کرد؟ در صورتی که اگر آن ها بر شما مسلمانان پیروز شوند، مراعات هیچ علاقه خویشی و عهد و پیمان نخواهند کرد و به زبان بازی و سخنان فریبنده شما را خشنود می سازند در صورتی که به دل جز کینه شما را ندارند و بیشتر آنان فاسق و نابکارند» (1).

3- اقدام علیه اراده و خواست باری تعالی: هر گونه سرپیچی از امر الهی فسق است و مستوجب کیفر الهی است همان طور که شیطان از امر خداوند مبنی بر سجده بر آدم سرپیچی کرد «فَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ» فاسق شد، اما گاهی فسق به بالاتر از این هم اطلاق می شود یعنی علاوه بر این که امر الهی اطاعت نمی شود، به نهی او هم عمل می شود. این نیز نشانه دیگری از فاسقین است. مثلاً: قمار و افترا و تهمت از کارهایی است که خداوند آن ها را زشت شمرده و از ارتکاب به آن ها نهی فرموده است، اما بعضی افراد آن ها را انجام می دهند، پس مرتکب آن ها فاسق است.

4- فاسقان نمی توانند دل مؤمن به خدا داشته باشند: فسق در مقابل ایمان است و هم چنان که ایمان و کفر با هم قابل جمع نیستند، فسق هم با ایمان (مانع الجمع) است، نمی توان هم مؤمن شد و هم فاسق، نشانه های این دو متضاد با هم هستند، سنگدلی و قساوت قلب از نشانه های کافران و رأفت و خشوع قلب از صفات مؤمنان واقعی است و هم چنان که یاد خدا موجب خشوع دل می شود فراموشی یاد خدا موجب فسق می گردد.

خداوند می فرماید: «آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآن که نازل شده نرم و فروتن شود؟ و ایمان زبانی نباشد و دل ها هم یاد عظمت خدا کند و عبد ذلیل در مقابل رب جلیل به زاری بایستد برای یاد خدا و بر

ص: 178

آن چه از جانب خدای متعال نازل شده؟ و مانند کسانی که کتاب به آن ها داده شده است (یهود و نصارا) نباشید، که دوره طولانی بر آن ها گذشته و در اثر عدم خشوع دل به یاد خدا، دل هایشان زنگ قساوت گرفته و بسیاری از آنان فاسق و نابه کار شدند». (1)

و نیز می فرماید: «مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند، دلشان سنگین شد و به کیفر فراموش کردن خدا، خدا هم آن ها را به خود فراموشی دچار کرد و این گروه به علت عصیان به حقیقت از بدکاران عالمند». (2)

و خداوند درباره آن چه در انتظار مؤمن و فاسق است می فرماید: «آیا آن که مؤمن است و آن که فاسق است با هم یکسانند؟ نه هرگز یکسان نیستند، اما کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند بهشت هایی که اقامتگاه دائمی است به پاداش اعمالی که می کرده اند از طرف خدا برای آن ها خواهد بود، اما کسانی که عصیان ورزیدن و فاسق شده اند جایشان جهنم است و هر وقت بخواهند از آن جا بیرون شوند، مأموران به آن جا بازشان گردانند و گویند عذاب جهنمی را که در دنیا تکذیبش می کردید بچشید». (3)

فاجر: کلمه فاجر، اسم فاعل از کلمه فجر و فجور است. این کلمه نیز به صورت کلی مترادف با کافر به کار رفته است و معنای آن انحراف و دور شدن از صراط مستقیم و مرتکب عمل غیر اخلاقی شدن نیز است.

در آیات 7 و 8 سوره شمس «قسم به جان آدمیزاد و آن کس که آن را با چنان نظام کامل بیافرید و در اثر داشتن چنان نظامی، شر و خیر آن را به او الهام کرد»، خداوند، فجور و تقوا را در مقابل هم قرار داده است. از این موضوع به خوبی استنباط می شود که معنای کلمه فجور با آن جنبه از کفر سر و کار دارد که مستقیماً در مقابل با تقوا است و ابرار و فجار در مقابل هم قرار دارند.

ص: 179

---

1- سوره حدید، آیه 16

2- سوره حشر، آیه 19

3- سوره سجده، آیات 18 تا 20

در روز قیامت آن‌ها که نیکوکارند در نعمتند و آن‌ها که بدکارند در جهنمند. اهل دوزخ از دوزخ جداشدنی نیستند، پایان کار فاسقان. نفاق و کفر و سرپیچی از فرمان خداوند فسق و فجور است و آن‌ها هم قابل بخشش خداوند نیستند.

حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: «فاسق و فاجر چهار نشانه دارد: هزل و بازی‌گری، بیهوده‌گویی، یاه سرایی و تجاوز کردن و تهمت و بهتان زدن است».<sup>(1)</sup>

امام علی (علیه السلام) فرمود: «مانند آن‌ها نباشید که خدا فرموده است: «خدا را فراموش کردند و خدا هم دچار فراموشیشان کرد و آن‌ها را به فسق وابست و آن‌ها فاسقند».<sup>(2)</sup>

## هوا و هوس

هواپرستی عامل گمراهی: گمراه‌ترین مردم گروهی هستند که رهبر خود را، هوای نفس خویش قرار داده و هرگز هدایت الهی را نپذیرفته‌اند، هوای نفس، حجاب ضخیمی است در مقابل چشمان عقل انسان. هوای نفس، آن‌چنان دلبستگی به انسان، نسبت به موضوعی ایجاد می‌کند که قدرت درک حقایق را از دست می‌دهد، چرا که برای درک حقیقت، تسلیم مطلق در مقابل واقعیات و ترک هر گونه پیش‌داوری و دلبستگی، شرط است. تسلیم بی‌قید و شرط در مقابل هر چیز که عینیت خارجی دارد، خواه شیرین باشد یا تلخ، موافق تمایلات درونی ما یا مخالف، هماهنگ با منافع شخصی یا ناهماهنگ، ولی هوای نفس با این اصول سازگار نیست.<sup>(3)</sup>

هواپرستی و عواقب دردناک آن: بی‌شک در وجود انسان، غرایز و امیال گوناگونی است که همه آن‌ها برای ادامه حیات او ضرورت دارد مانند: خشم و غضب، علاقه به خویشتن، علاقه به مال و زندگی مادی و امثال این‌ها. بدون تردید دستگاه آفرینش، همه این‌ها را برای هدف تکامل انسان آفریده است.

ص: 180

---

1- بحار الانوار، ج 1، ص 244

2- ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن، ص 196 تا 198 و 204 تا 205

3- تفسیر نمونه، ج 16، ص 119

اما مهم این است که گاه این ها از حدّ تجاوز می کنند و پا را از گلیمشان فراتر می نهند و از صورت يك ابزار مطیع در دست عقل درمی آیند و بنای طغیان و یاغی گری می گذارند، عقل را زندانی کرده و بر کل وجود انسان حاکم می شوند و زمام اختیار او را در دست می گیرند.

این همان چیزی است که از آن به هواپرستی تعبیر می شود که از تمام انواع بت پرستی، خطرناک تر است؛ و حتی بت پرستی نیز از هواپرستی ریشه می گیرد.

به همین دلیل پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) بت «هوا» را بزرگترین و بدترین بت ها شمرده است و می فرماید: «در زیر آسمان هیچ بتی بزرگ تر در نزد خدا از هوا و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد».

ائمه (علیهم السلام) می فرمایند: «مبغوض ترین و منفورترین بتی که در زمین پرستش شده است، بت هوا است».(1)

هواپرستی، سرچشمه غفلت و بی خبری است، چنان که قرآن می فرماید: «از کسی که قلب او را غافل از یاد خود کرده ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت مکن».(2)

هواپرستی سرچشمه کفر و بی ایمانی است. قرآن می فرماید: «کسی که ایمان به قیامت ندارد و پیرو هوای خویش است تو را از ایمان به آن باز ندارد».(3)

هواپرستی بدترین گمراهی است، قرآن می فرماید: «چه کسی گمراه تر است از آن کس که از هوای نفس خویش پیروی می کند و هدایت الهی را نیافته است».(4)

هواپرستی نقطه مقابل حق طلبی است و انسان را از راه خدا بیرون می برد چنان که در قرآن شریف می خوانیم: «در میان مردم به حق داوری کن و پیرو هوا مباش که تو را از راه خدا گمراه می کند».(5)

هواپرستی مانع عدالت و دادگری است، چنان که خداوند می فرماید: «از هوا

ص: 181

1- تفسیر نمونه، ج 15، ص 103

2- سوره کهف، آیه 28

3- سوره طه، آیه 16

4- سوره قصص، آیه 50

5- سوره ص، آیه 26

تبعیت نکنید تا مانع اجرای عدالت شما نگردد». (1)

اگر نظام آسمان و زمین بر محور هوا و هوس مردم بگردد، فساد سرتاسر پهنه هستی را خواهد گرفت. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «هواپرستی دشمن عقل است». و نیز می فرماید: «هواپرستی اساس تمام رنج ها است». و «هرگز نه دین با هواپرستی جمع می شود و نه عقل». (2)

خلاصه آن جا که هواپرستی است نه پای دین در میان است و نه پای عقل، در آن جا چیزی جز بدبختی و رنج و بلا نیست. در آن جا جز بیچارگی، شقاوت و فساد نخواهد بود. هواپرستی حتی دانشمندان و عابدان پرسابقه همچون «بلعم باعورا» را چنان از اوج عظمت انسانیت ساقط می کند که قرآن مثل آن ها را به سگ پلیدی می زند که همواره پارس می کند. (3)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) می فرمایند: «خطرناک ترین پرتگاهی که بر سر راه سعادت شما قرار گرفته، هواپرستی و آرزوهای دور و دراز است، چرا که پیروی از هوا شما را از حق باز می دارد و آرزوهای دراز، آخرت را به دست فراموشی می سپارد». (4)

خداوند در باره آنانی که معبودشان هوای نفسشان است می فرماید: «همچون چهارپایانند»، بعد از آن ترقی کرده و اضافه می کند «بلکه از آن ها گمراه ترند». (5)

پس هیچ موجودی خطرناک تر و زیان بارتر از يك انسان هواپرست و بی ایمان و سرکش نیست و به همین دلیل در آیه 22 سوره انفال عنوان «شَرُّ الدَّوَابِّ»: «بدترین جنبنندگان» به آن ها داده شده است.

از دیدگاه اسلام، کلید بهشت، ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس می باشد، آن جا که قرآن کریم می فرماید: «اما کسی که از مقام پروردگار بترسد و نفس خویش را از هواپرستی نهی کند، بهشت جایگاه او است». (6)

ص: 182

1- سوره نساء، آیه 135

2- غرر الحکم، ص 64 و نهج البلاغه، خطبه 86

3- سوره اعراف، آیه 176

4- بحار الانوار، ج 70، ص 75

5- سوره فرقان، آیه 44

6- سوره نازعات، آیات 40 و 41

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای خویش پیروز شود».(1)

دوستان حق و اولیاء پروردگار و علمای بزرگ، بر اثر ترك هواپرستی به مقامات بلندی نایل شده اند که از طریق عادی غیر ممکن بوده است.(2)

## انواع بیماری ها و گناهان و راهکارهای درمان آن ها

### اشاره

همان طور که قبلاً گفته شد، قرآن کریم نسخه ای الهی است که بسیاری از دردها را معرفی نموده و راهکارهای درمان آن ها را نیز مشخص کرده است.

### الف - بیماری های فکری و عقیدتی :

#### اشاره

مانند کفر و شرک و گمراهی و نفاق، که امام علی (علیه السلام) این دردها را بزرگترین دردهای بشری معرفی می کند،(3) چرا که موجب انحراف کلی در زندگی بشر شده، سرمایه عمر، تلاش و سعادت جاودانی انسان را به نابودی می کشاند.

قرآن کریم در آیات متعددی با کفر و گمراهی به مبارزه برخاسته و آحاد مردم را به هدایت و توحید فرامی خواند و آن را هدف پیامبران الهی دانسته است.

از مهم ترین امراض و بیماری های عقل و تفکر و اندیشه می توان از غفلت، جهل، غرور، لجاجت، جدایی و فاصله گرفتن از حق، فقدان گوش شنوا، فقدان عقل بیدار و غوطه ور شدن در مستی های گوناگون چون مستی حُب دنیا، مستی جوانی، مستی هوا و هوس و مستی امیال سرکش و استفاده از سفسطه و مغالطه و نظایر این ها که آدمی را از درک حقیقت کور و کر نموده و بصر و بصیرت انسان را می گیرد، نام برد.

عقل پاک و خالص و بدون آلودگی به هوا و هوس و شهوات و میرا از سفسطه و مغالطه از منابع اثباتی دین است. عقل در صورتی چشمه جوشان دین است که نه از

ص: 183

1- بحار الانوار، ج 70، ص 76

2- تفسیر نمونه، ج 15، ص 120 تا 124

3- نهج البلاغه، خطبه 176

درون و نه از بیرون آلوده نشود. عقل فطری خالی از آلودگی از منابع اثباتی دین است، اما اگر به اوهام نفس و خیالات و شیطان آلوده شود اعتبار خود را از دست می دهد.

شیطان با همه توان خود می کوشد این چشمه معرفتی «عقل» را با اوهام ببندد، زیرا برنامه رسمی شیطان دو کار است :

1- مغالطه، که منطقی ها به علاج آن پرداختند و حکیمان سعی کردند آن را شناسایی کنند و به دام آن نیفتند. (مغالطه اقسامی دارد که در منطق از آن بحث می شود).

2- کار دیگر شیطان بسیار مهم است و علاج آن از حکمت نظری و منطق هم ساخته نیست، بلکه فقط از اخلاق و عرفان عملی برمی آید. شیطان، باطل را به صورت حق، زشت را به چهره زیبا جلوه می دهد و بد را به شکل خوب معرفی می کند. زیرا قضایا بر دو قسم اند: حق و صادق، باطل و کاذب، و شیطان قضایای باطل را به صورت حق جلوه می دهد، تا انسان دچار خطا گردد.

در این فتنه، کوشش شیطان نفوذ در محور انگیزه است نه اندیشه، یعنی تلاش می کند در نیت، اراده، عزم، اخلاص و مانند آن راه یابد یا شهوت و غضب را بر عقل عملی حاکم گرداند.

با توجه به این که شیطان در محور انگیزه نفوذ می کند تا انسان را به بیراهه بکشاند، رسالت تهذیب نفس و تزکیه روح در این جا روشن می شود. زیرا تهذیب نفس، زمینه دفع نفوذ شیطان را در انسان فراهم می کند. مغالطه یعنی کسی شیء بدلی و شبیه اصل بسازد و به جای اصل بر دیگری تحمیل کند تا او را دچار غلط و اشتباه نماید. به سخن دیگر، مغالطه یعنی بدل به جای اصل بنشیند.

البته این مغالطه در برهان، خطابه، شعر و جدل راه می یابد. دخالت شیطان در خطابه و موعظه آن است که شبیه مقبولات را به جای آن ها می نشاند. در شعر هم که با خیالات، قضایایی ترسیم می کند. شیطان، شبیه خیال را به جای آن قرار می دهد. در جدال نیز مقدمه نامقبول را که شبیه مقبول است به جای مقدمه پذیرفته شده شخص مقابل قرار می دهد، تا نتیجه ای که با آن مقدمه سنخیت داشته باشد، استنتاج کند.



عالمان منطق، با ساختن ترازو و معیار، خواسته اند میان برهان و شبیه برهان، خطابه و شبیه خطابه، شعر و شبیه شعر و جدال و شبیه جدال فرق گذاشته شود. بنابراین با منطق و حکمت می توان راه ورود و نفوذ شیطان به «قیاسات» را بست و از مغالطه در اندیشه نجات یافت.

کارکرد مهم تر شیطان که از مغالطه منطقی هم خطرناک تر است، نفوذ در انسان می باشد، تا در داوری نهایی و اصیل او مغالطه کند و غیر عقل را به جای عقل بنشانند که بر اثر آن، مغالطه در هویت انسان راه خواهد یافت. حل این مغالطه، نه از منطق ساخته است و نه از حکمت، بلکه در درجه نخست، عرفان عملی و پس از آن اخلاق کارساز است. زیرا خود عقل که برای تشخیص حق از حق نماست، چیز دیگری به جای او بر کرسی داوری قرار گرفته است و می خواهد داوری کند. خود ابلیس به جای شخص معین نشسته است و می اندیشد و تصمیم می گیرد و عمل می کند. رسالت اصلی انبیای الهی (علیهم السلام) حلّ مغالطه شیطان در هویت انسان است زیرا عرفان عملی و اخلاق از برکات آنان است.

رهبران الهی با همه توان می کوشند به انسان ها بفهمانند باید روی کرسی فطرت الهی خود بنشینند و از جان خود مراقبت کنند تا کسی نیاید و آن ها را از خودشان نگیرد و نگوید که من، تو هستم و تو منی، و غیر عقل یعنی سفاهت را به جای عقل آن ها و دیورا به جای انسان نشانند.

یکی از شاگردان خاص امام صادق (علیه السلام) از آن حضرت پرسید که عقل چیست؟ عقلی که همه فتواها از اوست و خود، منبع دین و معیار انسانیت انسان است، کدام است؟ امام (علیه السلام) فرمود: «عقل آن است که انسان فقط خدا را بشناسد و او را عبادت و با آن بهشت را کسب کند» (1).

اگر شخص عاقل در ایمانش متوسط بود، بهشتی کسب می کند که نهر روان

ص: 185

داشته و نهال در آن کاشته شده است، و اگر به مرحله اوحدی از انسان ها رسیده باشد، به «جنت اللقاء» بار می یابد.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «شیطان، نخست از راه مکروهات و آن گاه از راه معاصی صغیره و سپس از راه معاصی کبیره در دل انسان نفوذ می کند و سپس در حریم دل آشیانه ساخته و لانه می کند و به تدریج تخم گذاری دارد و این تخم ها جوجه می شوند و او جوجه های خود را می پروراند، آن گاه فضای دل، جای طیور شیطنت می شود چنین انسانی مجری دستورهای شیطان می شود، به شکلی که شیطان با چشم او نگاه می کند و با زبان وی سخن می گوید و انسان وادار می شود که زبان را در اختیار ابلیس قرار دهد» (1).

زیرا زمام فرمان و اراده، در دست دیگری است و اینجاست که شیطان، انسانیت انسان را دهن می کند، نه این که بمیراند و به سخن دیگر، انسان را زنده به گور می کند، وگرنه فطرت توحیدی هیچ کسی نمی میرد.

شیطان در فطرت نفوذ کرده و چیزی شبیه عقل می سازد و به جای عقل در نهاد او می گذارد، بنابراین مغالطه ای که شیطان در فطرت ایجاد می کند با منطقی حل شدنی نیست و علاج آن فقط از عرفان و اخلاق ساخته است، که به آن مغالطه در هویت انسان هم گفته می شود. تا انسان به درون خود سری نزند، نمی یابد که آیا انسان است یا دیگری جای او نشسته است!! (2)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «جهل عمیق ترین بیماری است. جهل میراننده زندگان و جاودانی بخش به شقاوت است. جهل موجب فساد همه امور است. اگر بندگان در هنگام جهل و نادانی توقف نمی کردند هرگز کفر نمی ورزیدند و هرگز گمراه نمی شدند» (3).

ص: 186

---

1- نهج البلاغه، خطبه 7

2- گستره دین، جوادی آملی، ص 89 تا 93

3- غررالحکم و دررالکلم، ص 185

اما علم و دانش حیات اسلام و ستون اسلام است. ایمان و علم دو برادر همزادند که هرگز از هم جدا نمی شوند. قرآن می فرماید: «از جاهل اعراض کنید». (1)

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «مردم با چیزی که نمی دانند دشمنی می کنند. اعتماد کردن به دنیا از نشانه های جهل و نادانی است». (2)

حضرت همچنین می فرماید: «رأس همه فضایل و غایت فضایل علم است». (3) و نیز: «علم گرامی ترین میراث است». (4) «چه شرافتی که شامل همه شرافت ها می شود و آن شرافت کسی است که علم به او شرافت داده است». (5) «علم اساس همه خیرات و جهل اساس همه شرور است». (6) «علم حیات نفس و نورانیت عقل و میراننده جهل

است». (7) «علم حیات دل ها و نور دیدگان از کوری و نیروی بدن ها از ضعف است». (8)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به اصبع بن نباته فرمود: «علم را فرابگیرید که در تعلیم علم پنج نیکی وجود دارد. به وسیله علم خداوند اطاعت و عبادت می شود، به وسیله علم خداوند شناخته و به توحید پرستش می شود، به وسیله علم صله ارحام انجام می شود، به وسیله علم حلال و حرام شناخته می شود، و علم پیشوای عقل و عقل تابع علم است که نیکبختان بدان الهام می شوند و شقاوتمندان از آن محروم هستند». (9)

بیشترین قیمت (ارزش) را مردمانی دارند که بیشترین علم را دارند و کمترین قیمت (ارزش) را مردمانی دارند که کمترین علم را دارند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انما العلم ثلاثة: آية محكمة او فريضة عادلة، او سنة قائمة، و ما خلاهنّ فهو فضل». (10):

«همانا علم بر سه قسم است: اول علمی که آیه محکمه می باشد و آن علم به

ص: 187

1- سوره اعراف، آیه 199

2- نهج البلاغه، حکمت 172 و 384

3- غررالحکم و دررالکلم، ح 5234

4- نهج البلاغه، حکمت 5

5- بحار الانوار، ج 75، ص 82

6- غررالحکم و دررالکلم، ح 818

7- همان، ح 1736

8- آمالی شیخ صدوق، ص 493

9- تحف العقول، ص 28

10- اصول کافی، ج 1، ص 32

اصول عقاید و اعتقادات دینی است. دوم علمی که فریضه عادلانه می باشد و آن علم به حقایق اخلاقی و فضایل و رذایل نفسانی است. سوم سنت قائمه و آن علم به حلال و حرام شرعی و شریعات و احکام عملی دین مبین اسلام می باشد و آن چه جز این ها باشد همه فضل می باشند نه علم».

هر گاه از عقل و علم به حد افراط استفاده شود یعنی عقل، علم و حکمت در اهداف و اغراض فاسد و باطل به کار رود آن را مکر می گویند و راه درمان آن جلوگیری از افراط در عقل و حکمت و علم می باشد، به گونه ای که از حد اعتدال خارج نگردد.

## امراض و گناهان اعتقادی

مهم ترین امراض اعتقادی کفر، شرک، نفاق، پوچ گرایی، یأس و ناامیدی از رحمت خداوند، خودفراموشی و خدافراموشی (نسیان) و سوء ظن به خدا می باشند.

کفر به الله: کفر ورزیدن به دین عبارت است از انکار تمام یا برخی از مظاهر و ارزش های دین. کافران دین دو دسته هستند: نوع اول، بت پرستان ماده گرا و کسانی هستند که منافع مادی در حیات دنیوی را خواهانند. این گروه، دین الله و رسالت او را به اجمال و یا به تفصیل انکار می کنند. قرآن این مردمان را به مشرکین و راه آنان را به شرک توصیف فرموده است و شرک عبارت است از اعتقاد به غیر خدا و عدم ایمان به رسالتی که بر پیامبران فرستاده شده است.

راه و روش کافران همان طور که قرآن فرموده، عبارت است از:

1- آنان یکتایی خداوند را مردود می شمارند و به معبودهای متعدد دیگر از قبیل انسان و موجودات دیگر عالم هستی و یا پدیده های زندگی اجتماعی ایمان می آورند: «این عذاب برای آن است که چون خدا به یکتایی یاد می شد، شما کافر می شدید و اگر برای او شریک می گرفتند ایمان می آوردید. پس اینک حکم (شما) با خدای متعال است».<sup>(1)</sup>

ص: 188

1- سوره غافر، آیه 10

2- آن‌ها فقط تحت تأثیر زندگی دنیا و بهره‌های مادی آن قرار می‌گیرند و مؤمنین به خداوند یکتا و روز آخرت و نعمت‌های اخروی را به سخره می‌گیرند: «زندگی دنیا (و متاع دنیوی) در نظر کافران جلوه نمود. آن‌ها اهل ایمان را مسخره می‌کنند، ولی مقام تقواییشان در روز قیامت بسی برتر از کافران است و خدا به هر که بخواهد روزی بی حساب بخشد». (1)

کافران روز قیامت را انکار می‌کنند. آثار زینبار انکار جهان آخرت بسیار است که در این جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌نمایم:

● زینت اعمال و کوری باطن؛ خداوند می‌فرماید: «کسانی که به آخرت ایمان ندارند، کردارهایشان را در نظرشان بیاراستیم (تا همچنان سرگشته بمانند)». (2)

در این آیه، ایمان نداشتن به آخرت سبب تزیین اعمال بد انسان در نظرش می‌شود. یعنی عمل آن‌ها را به گونه‌ای می‌آراییم که آدمی شیفته آن شود و گمان کند نیکوترین کار همان است که انجام می‌دهد. آدمی در زندگی دنیا تمام همتش برای رسیدن به سعادت است و این میسر نیست، مگر آن که طریق حق را بپیماید که اگر جز این شود، زیان خواهد دید، اما با این همه، خسارتش قابل رفع است و امید نجات او می‌رود. اما اگر راه خطا رفت و باطل را پذیرفت و واقعاً از حق روی گردان شد، چنین کسی از هر زیان دیده‌ای، زیان بارتر است و عملش از هر عملی بی نتیجه‌تر، چرا که دیگر امیدی برای نجاتش نیست. کسی که قیامت را باور نکند، به سعادت و رستگاری حقیقی که تنها در آن جهان محقق می‌شود، ایمان نمی‌آورد و در نتیجه تنها برای رسیدن به سعادت‌های توهمی در دنیا می‌کوشد. آن کسی که به آخرت ایمان ندارد، بی تردید غیر از لذت دنیا سعادت را نمی‌شناسد و طبیعی است اعمالی که او را به این لذت برساند، آن‌ها را عامل تأمین سعادت می‌داند و تنها به آن‌ها بسنده می‌کند. اگر کسی آخرت را باور نکرد و دنیا را تنها جایگاه حیات

ص: 189

---

1- سوره بقره، آیه 211

2- سوره نمل، آیه 4

ارزیابی نمود، لذت و رنج و زشت و زیبایی او نیز به همین جا محدود می گردد.

از این روی یکی از وظایف پیامبران نشان دادن عوالم دیگر و گسترده کردن افق دید انسان هاست. همان طور که قرآن فرمود: «دنیاپرستان و آن هایی که به آخرت ایمان ندارند بی بصیرت و کور می شوند و این کوری باطنی همراه با تحیر و سرگردانی است که منکران قیامت به آن دچار می شوند».

● منکران قیامت دچار عدم فهم عمیق و بی علاقهگی به شنیدن معارف قرآن هستند؛ «و چون قرآن بخوانی، میان تو و کسانی که به آخرت ایمان ندارند پرده ای پوشیده قرار می دهیم. و بر دل هایشان پوشش ها می نهیم تا آن را نفهمند و در گوش هایشان سنگینی قرار می دهیم و چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می کنند».(1)

این آیات یکی از آثار مهم ایمان نداشتن به عالم آخرت را یادآور می شود. کسی که به عالم آخرت ایمان نداشته باشد، قدرت فهم عمیق قرآن را ندارد و قدرت شنیداریش نسبت به آیات قرآن نیز سنگین است، یعنی حوصله شنیدن آیات الهی را ندارد و حجابی بین آن ها و پیامبر و قرآن و اهل بیت وجود دارد و این پرده معنوی میان منکرین معاد و پیامبر(صلی الله علیه و آله) آن چنان ضخیم است که گویا پیامبر و قرائت او را نمی بینند. این پرده کنایه از دیوار بی اعتمادی و لجاجت و تعصب است. این حجاب ضخیم آن ها را مستور کرده یعنی بر قلوبشان غلاف هایی نهادیم تا قرآن را عمیقاً نفهمند.

کافران منکر جهان آخرت، تنفرشان به هنگام تذکر توحیدی خداوند است.

در سوره مدثر شدت این روی گردانی را، خداوند به فرار گورخران رم کرده از شیر زیان تشبیه نموده است؛ «كَانَهُمْ حُمْرٌ مُّسْتَفِرَّةٌ \* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ»: «به خران رمیده ای مانند که از پیش شیری گریزان شده است».(2)

ص: 190

---

1- سوره اسراء، آیه 45 تا 47

2- سوره مدثر، آیات 50 و 51

● غوطه ور شدن در گناهان؛ «آیا کسی که (روز) جزا را دروغ می خواند، دیدی؟ این همان کس است که یتیم را به سختی می راند و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمی کند» (1) این آیات دو پیامد مهم تکذیب مسئولیت و نظام جزا و پاداش در قیامت

را ارتکاب دو عمل غیر انسانی می داند، یکی راندن خشن و تند یتیمان و بی سرپرستان از گرد خود و دوم ترغیب نکردن به سیر نمودن مسکینان که این کار کمترین وظیفه اغنیاست.

کم فروشی در روابط اقتصادی از دیگر آثار ایمان نداشتن به قیامت است. (2)

سستی و شانه خالی کردن از وظایف دینی، از جمله آثار ایمان نداشتن به آخرت می باشد. کسی که از نظر علمی و عقلی قیامت را پذیرفته باشد، اما بدان باور قلبی نداشته باشد، موجب فرار او از تکلیف می شود و نیز از سویی باعث می شود که برای تکلیف گریزی خود مجوزی بیابد. (3)

پس از آیات بیان شده شاخصه ای به دست می آید تا کسانی را که مدعی ایمان اند، از مؤمنان حقیقی تمیز دهیم.

3- کافران حاضرند مال بسیار برای بستن راه خدا و انتشار بت پرستی یا فردپرستی ماده گرایانه و عبادت موجودات دیگر غیر از خداوند یکتا انفاق کنند: «کافران اموالشان را انفاق می کنند، برای این مقصود که راه خدا را سد کنند. پس به زودی مال هاشان بر سر این خیال باطل برود و حسرتش بر دل آن ها بماند و آن گاه مغلوب نیز خواهند شد، آن کافران به سوی جهنم رهسپار می شوند» (4)

4- کافران، دین حق و الله را گاه خرافه و گاه سحر و دروغ و خدعه و نیرنگ توصیف می کنند: «و چون آیات روشن ما بر آن ها تلاوت شد، گفتند این شخص (که دعوی رسالت می کند) جز آن که مردی است که می خواهد شما را از دین

ص: 191

1- سوره ماعون، آیه 1 تا 3

2- سوره مطففین، آیه 1 تا 4

3- سوره توبه، آیه 44

4- سوره انفال، آیه 36

پدرانتان برگرداند، هیچ چیز دیگر نیست. و نیز گفتند این (قرآنش هم) جز آن که خودش آن را بافته و به دروغ به خدا نسبت می دهد چیز دیگری نباشد. و کافرانی که آیات حق بر آنان آمد، گفتند که این کتاب جز سحر آشکار چیز دیگری نیست» (1).

5- کافران مردم را تشویق می کنند تا سخنان باطل و بیهوده در شأن قرآن القاء کنند: «آنان که کافر شدند گفتند: به این قرآن گوش فراندهید و سخنان لغو و باطل در آن القاء کنید تا مگر بر او غالب شوید» (2). کافران هم قرآن و تمام رسالت های الهی سابق بر قرآن را نیز انکار می کنند و به تعالیم آن ها کفر می ورزند. دین اینان عبارت است از بهره گیری از منافع مادی و حسّی، بدون هیچ قیدی از جهت حرام و حلال بودن و دوری مطلق از معیارهای اخلاقی جوامع انسانی.

نوع دوم از کافرین به دین خداوند، کسانی هستند که به برخی از مضامین کتاب و تعالیم الله ایمان دارند و به پاره ای از آن کفر می ورزند. یعنی تحت تأثیر دنیا و منافع مادی خود به برخی از تعالیم و احکام عمل نمی کنند و از طرفی به سبب عادت یا تقلید یا باز هم به خاطر منافع مادیشان بعضی از تعالیم و احکام را انجام می دهند. قرآن کریم این گونه افراد را کافرین بنی اسرائیل معرفی می نماید که در مبحث نفاق آن ها را مورد بررسی قرار می دهیم.

به طور کلی ساختمان درونی مفهوم کفر بسیار گسترده است به طوری که شامل عنصر ناسپاسی و واقع شدن در برابر ایمان و اشغال قلب کافر و نیز شرك و گمراهی و ضلالت و هوای نفس که علت اصلی ضلالت است و کبر و تکبر و استهزاء و وحی و رسالت و فسق و فاسق و فاجر بودن و ظالم بودن و سرانجام نفاق و منافق بودن و همه رذایل اخلاقی که موجب جهنمی شدن می گردد، است.

شرك به الله: انسان در مرحله طفولیت (ناخودآگاه) فقط به مصالح خویش می اندیشد، و پدر و مادر را بنا بر مصلحت و از جنبه خودپسندی دوست می دارد. او

ص: 192

1- سوره سبأ، آیه 43

2- سوره فصلت، آیه 26



می بیند که پدر و مادر، ضرر را از او رفع و منفعت را برای او جلب می کنند. هر کدام از پدر و مادر که خواسته های طفل را بهتر انجام دهد، محبتش نسبت به او قوت می گیرد و متوقع می گردد که بیش از پیش درصدد اجابت خواسته های او باشد. کودک تا مرحله بلوغ، ارزش حقیقی والدین را نمی شناسد و درک نمی کند که آن ها او را پرورش دادند و مهربانی کردند و در این راه به مشقات و سختی ها تن دردادند. زیرا او هنوز نمی داند که پدری چیست و مادری کدام است، تا آن که مهر آن دو در او رسوخ کامل کند و در این طریق مصلحت فردی محرک او نباشد. اما گاهی این مصلحت گرایی فردی و خودپسندی، در تمام مراحل تکامل، تا سن کهولت یا کمی قبل از آن، او را رها نمی کند و در تمام حالات و اعمالش ملازم اوست.

این نکته فقط در قبال والدین متجلی نمی شود، بلکه هر کس را که مورد احترام و عبادت خود قرار می دهد، از این قاعده مستثنی نمی کند. به این معنی که وقتی انسان، موجودی را عبادت و پرستش کند، می کوشد که حداکثر احترام و ستایش را برای او قایل شود و هر نقص و شکی را از ارزش والای معبودش، به خصوص از قدرت و توانایی او دور کند. اما وقتی مصلحت فردی و خودبینی در انسان متمکن گردد، هیچ موجود معینی را ستایش و احترام بسیار نمی کند، بلکه برحسب نفع پرستی فردی خویش، همواره از معبودی به معبود دیگر منتقل می شود.

وقتی دریابد که معبود کنونی قدرت تحقق آمال و منافع شخصی او را ندارد، به سرعت از او روی می گرداند و حتی از محیط می گریزد و به معبودی دیگر که اینک قدرت تحقق بخشیدن به منافع شخصی او را دارد روی می آورد.

بنابراین عبادت فردی که مصلحت گرایی و خودپسندی بر او غلبه یافته است، جز عبادتی پراکنده با معبودهایی متعدد نیست. گاه معبودش انسان است و گاه پست تر از انسان، حیوانات و جمادات. چنین فردی گمان می برد که این معبود، اینک قادر بر تحقق بخشیدن به منافع اوست. هرگز او را توجّهی به عبادت و ستایش موجودی مافوق انسان نیست. زیرا مصلحت گرایی و خودبینی او، ارتباط استواری

با جسم و شهوات جسمانی و زمینی و منافع حاصل از آن دارد. این علایق اجازه نمی دهد که او به مافوق انسان بنگرد. اگر موجودی زمینی را به عبادت برگزیند، جز به خاطر جلب منافع و مصالح فردی نیست.

درست مانند کودکی که به پدر و مادرش به چشم پدری و مادری نمی نگرد و اگر نسبت به آن ها علاقه و محبت دارد به جهت دستیابی به مصالح و خواسته های خود است.

از طرف دیگر، این کودک هرگز نمی تواند در ماورای شخص پدر و مادر به معانی دیگر بیندیشد. مشرک به خداوند نیز مانند چنین فردی، به جهت آن چه گفتیم، نمی تواند عبادت خویش را تنها به الله که مافوق موجودات دیگر است و چشم ها او را نمی بیند و لطیف است، منحصر کند.

این شخص نمی تواند حداکثر احترام و ستایش را برای این خداوند یکتا رعایت کند. پروردگاری که خالق جهان هستی است و صفاتش در تمام ارزش های متعالی تجلی یافته است. صفاتی که بایسته است انسان از طریق عبادت، به آن ها نزدیکی جوید و در سطح زندگی انسانی خویش، خود را با تمسک به آن ها عظمت بخشد.

صفات خداوند یکتای پاک، در علم، قدرت، خلق، ابداع، اراده، مشیت، رحمت، حیات و بقا و سایر صفاتی که آیات قرآن کریم بیان کننده آن ها است متجلی شده است.

شرك به خداوند یکتا در حقیقت آن است که انسان حداکثر ستایش و عبادت خویش را مخصوص موجودات دیگری غیر از الله، یعنی موجوداتی که در زندگی دنیا قابل دیدن و مشاهده اند، بنماید. هدف کسی که شرك می ورزد آن است که مصالح و منافع فردی خویش را تحقق بخشد.

در این صورت، معبود او نمی تواند معبودی واحد باشد، بلکه به مقتضای منافع، متعدد می شود و خود او از این معبود به آن معبود می پردازد. مشرک به الله نمی تواند به ارزش های والای انسانی ایمان داشته باشد و کفر او به الله، نیز دلیل عدم ایمان و اعتقاد او به این ارزش ها است.

مشرك فقط به مصالح و منافع شخصی خویش ایمان دارد و نفاق و فرصت طلبی را مغتنم می شمارد. زیرا خیانت و نیرنگ، خلق و خوی اوست و هرگاه در دستیابی به اهداف و منافع شخصی خویش به حيله و نیرنگ و خیانت نیاز پیدا کند، از آن ابا ندارد.

خداوند در مورد شرك می فرماید: «خداوند همه گناهان را برای کسی که بخواهد می بخشد، جز شرك را، و کسی که برای الله شريك قایل شود، گناه عظیمی مرتکب شده است».(1)

می توان گفت این آیه از امیدبخش ترین آیات قرآن است. آیه فوق صریحاً اعلام می دارد که همه گناهان ممکن است مورد عفو و بخشش واقع شوند ولی شرك به هیچ وجه بخشیده نمی شود، مگر این که از آن دست بردارند و توبه کنند و موحد شوند. و نیز می توان گفت هیچ گناهی به تنهایی ایمان را از بین نمی برد، همان طور که هیچ عمل صالحی با شرك، انسان را نجات نمی دهد.

خداوند در آیه دیگر از قرآن نشانه مشرك را چنین بیان می فرماید: «و هنگامی که خدا به یگانگی یاد می شود (و نامی از معبودان مشرکان به میان نمی آید) دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند، نفرت پیدا می کند و چون یادی از معبودان دیگر به میان می آید (هر گاه ذکر غیر خدا کنند) ناگاه خرم و مسرور و شاد می شوند».(2)

مشرك، به خداوند یکتا و روز آخرت ایمان ندارد و چون خداوند به یگانگی یاد می شود از نام خدا وحشت می کند. مشرك آن چنان به زشتی ها خو می گیرد و از پاکی ها و نیکی ها بیگانه می شود که از شنیدن نام حق ناراحت و از شنیدن باطل مسرور و شاد می گردد. در برابر خداوندی که آفریننده عالم هستی است سر تعظیم فرود نمی آورد، اما در برابر قطعه سنگ یا چوبی که خود ساخته و یا انسان و موجوداتی همانند خود زانو می زند و تعظیم می کند.

ص: 195

---

1- سوره نساء، آیه 48

2- سوره زمر، آیه 45

در آیه دیگر چنین آمده است: «هنگامی که پروردگارت را در قرآن به وحدانیت یاد می کنی (مشرکان) فرار می کنند».(1)

پیامبر بزرگ خدا نوح(علیه السلام)از دست این گونه کج اندیشان به خدا شکایت می کند و در آیه دیگر می فرماید: «خداوند، هر زمان آن ها را دعوت کردم تا به درگاه تو آیند و آن ها را بیامرزی، انگشت در گوش ها گذاردند و لباس بر سر و صورت خود پوشیدند تا صدای مرا نشنوند و در مسیر گمراهی اصرار ورزیدند و استکبار کردند».(2)

آری چنین است حال مشرکان متعصب و لجوج جاهل مغرور. در این آیه سرچشمه بدبختی مشرکان را دو چیز می داند: 1- انکار اصل توحید، 2- عدم ایمان به آخرت.

البته نقطه مقابل آن ها مؤمنانی هستند که از شنیدن نام خداوند یگانه چنان مجذوب نام مقدسش می شوند که حاضرند هر چه دارند نثار راه خداوند نمایند. نام محبوب کامشان را شیرین و مشام جانشان را معطر و تمام قلبشان را روشن می سازد. نه تنها نام او که نام هر چه ارتباط و پیوندی با حضرت حق دارد برای مؤمن سرور آفرین است.

مشرک، به خداوند یکتا و روز آخرت ایمان ندارد و تنها به محسوسات، برای منافع شخصی خود اعتقاد دارد. خداوند در وصف مشرکین و تعلق خاطر آنان به بهره های زندگی مادی و در به دست آوردن این منافع و بهره های آن چنین می فرماید:

«خدایی که آن چه در آسمان ها و زمین است همه ملك اوست و در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست، وای بر کافران از عذابی سخت. (کافران) همانان که زندگی دنیا را بر آخرت مقدم می دارند و محبوب تر از آخرت می دانند و خلق را از راه خدا برگردانند و آن راه راست را به شك و شبهات کج می کنند. آنان در گمراهی بسیارند».(3)

ص: 196

---

1- سوره اسراء، آیه 46

2- سوره نوح، آیه 7

3- سوره ابراهیم، آیه 2 و 3

در این آیات خداوند صفات کافران را به سه قسمت تقسیم می نماید :

1- آن ها کسانی هستند که زندگی پست این جهان را بر زندگی آخرت مقدم می شمارند و به خاطر همین روحیه، ایمان و حق و عدالت و شرف و آزادی و سربلندی را که از ویژگی های علاقه مندان زندگی جهان آخرت است فدای منافع پست و شهوات و هوس های خود می سازند.

2- آن ها به این مقدار هم قانع نیستند بلکه علاوه بر گمراهی خودشان سعی در گمراه ساختن دیگران هم دارند. آن ها مردم را از راه خدا باز می دارند. در حقیقت آن ها در برابر راه «الله» که راه فطرت است و انسان می تواند با پای خود آن را بییماید، سد و مانع های گوناگون ایجاد می کنند. هوس ها را زینت می دهند و مردم را تشویق به گناه می نمایند و از درستی و پاکی می ترسانند.

3- کار آن ها تنها ایجاد سد و مانع در راه «الله» هم نیست، بلکه علاوه بر آن، سعی می کنند آن را دگرگون نشان دهند. در واقع آن ها با تمام قوا می کوشند دیگران را هم رنگ خود و هم مسلك خویش سازند به همین دلیل سعی دارند راه مستقیم الهی را کج کنند و با افزودن خرافات و انواع تحریف ها و ابداع سنت های زشت و کثیف به این هدف برسند.

پس روشن است که این افراد با داشتن این صفات و اعمال در گمراهی بسیار دوری هستند، همان گمراهی که بازگشتشان به راه حق بر اثر بُعد و دوری مسافت به آسانی امکان پذیر نیست که همه این ها محصول اعمال خود آن ها است.

نفاق : در میان مردم و جامعه، افرادی هستند که نسبت به مبانی اعتقادی جامعه، نه ایمان راستین دارند و نه کفر قاطع. خطر این افراد برای جامعه و برای کسانی که نسبت به آن ها اظهار دوستی و صداقت می کنند، بیشتر از کسانی است که مخالفت و دشمنی خود را آشکار می کنند. این افراد در حقیقت ضعیف و ترسو هستند. این افراد که به منافق موسومند، مردمانی فرصت طلب و نفع پرستند که در سیاست و علم و دین و بالاخره در تمام شئون و ارزش های هر جامعه ای که ایمان و کفر در آن

راه داشته باشد، دخالت دارند. نفاق در لغت به معنی ایجاد کننده شکاف است.

نفاق مصدر است به معنی منافق بودن، منافق کسی است که در باطن کافر و در ظاهر مسلمان است. نَفَقَ، نقبی است در زیر زمین که درب دیگری برای خروج دارد. موش صحرائی دو لانه می سازد یکی به نام «نافقاء» که آن را مخفی می دارد و دیگری به نام «قاصعاء» که آشکار است. چون دشمن از درب قاصعاء به آن حمله کند وارد لانه نافقاء شده و از آن خارج می گردد و منافق این گونه است.

به هر حال منافق را از آن جهت منافق می گوئیم که از ایمان خارج شده و یا از دری وارد و از در دیگری خارج می شود. منافق از کافر خطرناک تر است و عذاب او در آخرت هم از کافر سخت تر است زیرا که به حکم دزد خانگی است و پلی است که کفار به وسیله آن ها به خرابکاری در اسلام راه می یابند. (1)

نفاق در دین عبارت از عدم جدّیت و استواری در اعلان قبول اسلام به عنوان يك دین است. به این ترتیب که ایمان به اسلام را ادّعا می کنند اما به تبعات و آن چه پذیرفتن اسلام در پی دارد و مسئولیتی که بر دوش فرد مسلمان است ایمان نمی آورند و به آن عمل نمی کنند. یعنی شعارش اسلام است اما به مبادی و مبانی اسلام معتقد نمی باشد و در تحقق اهداف و مبانی اسلام از طریق رفتار و کردار و اندیشه نمی کوشد.

این گونه افراد منافق گاهی تا مدت های مدیدی شناخته نمی شوند زیرا منافق بنابر طبیعتش قادر است آن چه را که در باطن دارد، پنهان کند و این قدرت پنهان کردن حقیقت، او را از سایرین ممتاز می کند.

در صدر اسلام، منافقان در کارهای رسول خدا(صلی الله علیه و آله) بسیار کارشکنی کردند و خداوند نشانه و حالات نفاق و منافق را در بسیاری از سوره ها بیان فرموده است که به بعضی از آن ها اشاره می نمایم.

ص: 198

1- منافق همیشه بر سوگند خویش با هم پیمانش تأکید می کند در حالی که بغض و عداوتی در درونش وجود دارد. «ای (رسول) چون منافقان نزد تو بیایند و بگویند که ما به یقین و حقیقت گواهی می دهیم که تو رسول خدایی، خدا می داند که تو رسول اوئی و خدا هم گواهی می دهد که منافقان سخن دروغ خویش را سپر جان قرار دادند تا بدین وسیله راه خدا را بر روی خلق ببندند و چه بسیار بد می کنند. برای آن که آن ها ایمان آوردند و سپس کافر شدند، خدا هم مُهر بر دل هاشان نهاد تا هیچ درك نکنند».(1)

علی رغم آن که منافقین در اقرار به رسالت محمد(صلی الله علیه و آله)، خداوند را به شهادت گرفتند اما در حقیقت چون سدّی در برابر اسلام ایستادند و عزم خویش را بر منع نشر اسلام در میان خلق جزم کردند و شهادت و سوگند خویش را همچون پرده ای بر فعالیت های ضد دینی که خود قبول آن را اعلان کرده بودند، قرار دادند و بدین جهت پس از آن که اسلام را قبول نمودند، به آن کافر شدند.

2- قرآن می فرماید: «و گروهی از مردم (که اهل نفاق اند) می گویند ما به خدا و روز قیامت ایمان آوردیم در حالی که آنان ایمان نیاورده اند و مؤمن نیستند و به گمان باطلشان می خواهند خدا و اهل ایمان را فریب دهند، در حالی که جز خودشان را فریب نمی دهند، ولی نمی فهمند که خودشان فریب خورده اند».(2)

3- قرآن با اشاره به دل های پر کینه منافقان می فرماید: «در دل های ایشان مرضی است پس خدا به کیفر نفاقشان بر بیماریشان افزود و برای آنان در برابر آن چه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است».(3)

4- منافقان در روی زمین فساد می کنند: «چون به آنان گفته شود در زمین فساد نکنید، می گویند فقط ما اصلاح کنندگانیم. آگاه باشید یقیناً خود آنان فسادگرند ولی درك نمی کنند».(4)

ص: 199

---

1- سوره منافقون، آیه 1 تا 3

2- سوره بقره، آیه 8 و 9

3- سوره بقره، آیه 108

4- سوره بقره، آیه 11

و برای آنان سرنوشت شومی خداوند قرار داده است، در این زمینه قرآن می فرماید: «خدا مرد و زن را از منافقان و کافران وعده آتش دوزخ و خلود در آن داده و همان دوزخ کیفر آن ها را کافی است و خدا آن ها را لعن کرده و به عذاب ابدی می افکند».(1)

5- منافقان مکار و حیله گرند، قرآن در این مورد می فرماید: «همانا منافقان با خدا مکر و حیله می کنند و خدا نیز با آن ها مکر می کند (یعنی فکرشان را باطل می کند و بر آن مکر و نفاق مجازاتشان هم خواهد کرد) و چون به نماز آیند با حال بی میلی و کسالت و برای ریاکاری به نماز می ایستند و ذکر خدا را جز اندک (آن هم به قصد ریا) نکنند».(2)

منافقین با سخنان پسندیده مردم را به دور خویش گرد می آورند و منظور نادرستشان را انجام می دهند. نزد هر دلی وسیله ای دارند و می توانند با هر کسی به میل و خواسته او سخن گویند و چون سؤال و درخواستی دارند در آن اصرار می کنند تا شخص را وادار به قبول درخواستشان نمایند.... و برای هر دری کلیدی و برای هر شیبی چراغی آماده ساخته اند، انواع مکر و حیله ها را به کار می برند تا به مقصودشان برسند... پس ایشان پیروی شیطان و شعله آتش ها هستند».(3)

6- هیچ گاه مال خویش را در راه آن چه قبول کرده و بر صدقش سوگند یاد کرده اند، قربانی نمی نمایند و به هنگام سختی ها از آن دفاع نمی کنند. پس چنین افرادی کافر و فاسقند و در میدان دوستی، فریبکارند و به هنگام سختی ها به آن ها نمی توان اعتماد کرد.

خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید: «ای پیامبر با کفار و منافقین جهاد و پیکار نما و به اینان درشتی کن که جایگاهشان آتش است و چه زشت راهی را می پیمایند».(4)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «نفاق بر چهار ستون استوار است: بر هوی و هوس و

ص: 200

1- سوره توبه، آیه 68

2- سوره نساء، آیه 142

3- نهج البلاغه، خطبه 185

4- سوره توبه، آیه 73



سهل انگاری (در امر دین) و خشم ورزی و طمع. و هوی پرستی بر چهار شعبه است: بر ستم و زورگویی و تجاوز و شهوت رانی و سرکشی پس هر که ستم کرد بلاها و گرفتاری هایش زیاد شود و او را واگذارند و از کمک به او خودداری شود و هر که تجاوز کند و زور بگوید از سختی ها نیاساید و هر که شهوت خود را تعدیل نکند در پلیدی ها فرورود و هر که سرکشی کند بدون دلیل و از روی عمد خود را گمراه کند. و سهل انگاری بر چهار شعبه است: بر فریب و آرزو و ترس و بیم از غیر خدا و این ترس و بیم از غیر خدا، باعث بسته شدن راه حق شود و کوتاهی در عمل تا آن گاه که مرگ او برسد. و خشم ورزی بر چهار شعبه است: بر کبر و فخر و حمیت (نخوت) و تعصب که هر دوی این ها دنباله کبر است، پس هر که کبر ورزد به حق پشت کند و هر که فخر کند و بر خود بنازد نافرمانی کرده یا دروغ گفته و خلاف کرده و هر که حمیت کند به گناهان اصرار ورزد و هر که تعصب او را گیرد ستم کند و یا از راه راست منحرف شود. و طمع بر چهار شعبه است: شادی و شادکامی و خودپسندی و سرسختی و فزون طلبی، هر شادی نزد خداوند خوش نیست، شادکامی و خودپسندی بد است. سرسختی بلایی است که اگر کسی دچار آن شد او را به کشیدن بار گناهان وادار می سازد و فزون طلبی و برتری جویی، بازی و سرگرمی موجب بازداشتن دل از یاد خدای متعال می گردد». (1)

در جای دیگر حضرت علی (علیه السلام) درباره منافقین می فرماید: «بندگان خدا شما را به تقوی و ترس از خدا سفارش می نمایم و از مکر و فریب مردم دورو که در ظاهر مسلمان و در باطن کافر هستند بر حذر می دارم، از دین خدا لغزیده و لغزاننده اند، خطاکار بوده و دیگران را به اشتباه می اندازند، هر زمان و در هر محلی در گفتار و کردار با اغراض فاسد و اندیشه های نادرست به رنگی درمی آیند تا مردم ساده لوح را بفریبند و دل هاشان از رشک و دورویی و دشمنی و بخل و شک بیمار است». (2)

ص: 201

- 
- 1- کافی، ج 2، ص 393
  - 2- نهج البلاغه، خطبه 185

آری این است خلق و خوی منافقان و همچنین عملکرد و روش های آنان همان منافقانی که با کافران برادرند و عقده خویش را در همکاری با دشمن تسلی می بخشند. منافقانی که مثل جیوه بی قرارند و مرتب خط عوض می کنند و پوشش اسلامی بر چهره کریه خود می گیرند و کم کم بی اعتنایی به اسلام می نمایند و بعد مسخره می کنند و سپس حمله خود را بر علیه اسلام آغاز می کنند. تنها راه معالجه نفاق و کلیه امراض باطنی و ظاهری توبه است.

«از خدا بترسید و معصیت خدا نکنید، چه اندازه باب توبه و رحمت و بشارت و بردباری در درگاهش وسیع است و چه اندازه سخت است آن شکنجه ها و دوزخ و سختگیری او»<sup>(1)</sup>.

پوچ گرایی: پوچ گرایی به معنای بی هدفی در زندگی و بی معنا دانستن حیات بشری و زندگی انسان است. بی شك انسان در زندگی نیازمند هدف و زندگی معنادار است. زیرا مشکلات روحی و جسمی آدمی را به بن بست می رساند و چنین آدمی به سادگی اقدام به خودکشی می نماید، اما فردی که تربیت شده تعالیم مقدس اسلام و قرآن می باشد، هرگز جهان را عبث و بیهوده و بی هدف نمی داند و در زندگی خود هرگز به دنبال پوچ گرایی نیست زیرا معتقد است که خداوند حکیم و دانا و عادل همه هستی و از جمله آسمان و زمین و آن چه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده است.<sup>(2)</sup>

انسان در سایه ایمان به اسلام و قرآن معتقد است که زندگی انسان هدف دار و معنادار است یعنی بی هدف و بی معنا و پوچ نیست. زیرا هستی و جهان دارای مبدأ و معاد و غایت و هدف می باشد و دارای صاحب و خالق و مالکی است به نام خداوند که انسان باید در زندگی خود در راه خدا تلاش و کوشش کند تا به ملاقات او برسد.<sup>(3)</sup>

ص: 202

---

1- اصول کافی، ج 4، ص 107 تا 109

2- سوره های احقاف، آیه 3، انبیاء، آیه 16 و 17، دخان، آیه 38 و 39، ص، آیه 27

3- سوره های مؤمنون، آیه 115، آل عمران، آیه 109، بقره، آیه 156، انشقاق، آیه 6

بی شك اگر انسان در زندگی دارای هدف باشد رنج ها و سختی ها و مشکلات موجود در مسیر زندگی خود را تحمل می کند. انسان مؤمن که به وجود خدا و حاکمیت تدبیر الهی بر جهان ایمان دارد همه مراحل حیات و زندگی و حوادث تلخ و شیرین آن را هدف دار می داند و براساس ایمان خود آن ها را قابل تحمل دانسته و با تکیه بر ایمان به خدا و توکل و اعتماد به خدا همه مشکلات را با صبوری تحمل می کند، و لذا بر فشارهای روانی و یأس و ناامیدی غلبه می نماید.

یکی از عوامل پوچ گرایی نفی قضا و قدر الهی و تصادفی پنداشتن آفرینش و خلقت است. به طوری که می توان گفت همه پوچگرایان تصادفی مذهب هستند و منکر وجود خداوند قادر و متعال می باشند.

اما از منظر جهان بینی الهی و قرآن مجید آفرینش و خلقت و هیچ يك از امور جهان تصادفی نیست بلکه همه تحت نظارت و تدبیر حکیمانه خداوند انجام می پذیرد. (1)

بنابراین هیچ مسلمانی منکر حاکمیت و نظارت و تدبیر الهی و توحید افعالی در آفرینش نیست. یعنی هر مسلمانی خداوند را منشأ و سرچشمه و مؤثر و محرك در همه امور و پرورش دهنده همه موجودات می داند و همه نیکی ها و خیرات و مصیبت ها را بر پایه تقدیر الهی ارزیابی می کند و معتقد است که خداوند براساس حکمت و مصلحت همه امور جهان را تدبیر نموده که نهایت آن خیر و تعالی انسان می باشد و هر مشکلی نیز برای آزمون و امتحان و رشد و تعالی انسان ضروری است. (2)

بنابراین مؤمن حقیقی امور خود را به قضا و قدر الهی ارجاع می دهد و در عین این که برای خود اختیار و آزادی و تکلیف و مسئولیت قائل است در انجام هر کاری نیز، پس از تصمیم گرفتن بر خدا توکل می کند. (3)

و اگر به سختی و مصیبتی هم گرفتار آید، براساس آموزش قرآنی می گوید ما از

ص: 203

---

1- سوره کهف، آیه 23 و 24 و سوره انعام، آیه 59

2- سوره بقره، آیه 155

3- سوره آل عمران، آیه 159

خداییم و به سوی خدا بازمی گردیم. (1)

به هر حال قرآن مجید می فرماید: «مؤمنان در آزمایش هستند و هیچ مؤمنی بدون آزمایش رها نمی شود و از طریق آزمایش است که مؤمنان صادق از دروغ گویان معلوم می شوند». (2)

براساس این آیه نورانی سنت آزمایش برای همه انسان ها از گذشته و حال و آینده وجود داشته و خواهد داشت و مؤمن با اعتقاد به چنین مطلبی و با ایمان به قضا و قدر الهی به مقابله با فشارهای روانی اقدام می کند زیرا براساس این نوع آموزش الهی است که مصائب و شدائد دارای هدف و فلسفه و غایت می شوند و بنابراین قابل تحمل می باشند. همه این ها ناشی از ایمان به جهان بینی توحیدی و اسلامی است.

یأس و ناامیدی از رحمت خداوند: یأس به معنی قنوط، قنوط به معنی یأس از خیر است بنابراین هر انسانی که از نیکی و خیر ناامید و مأیوس شده باشد دچار قنوط گردیده است به عبارت دیگر می توان گفت از نظر مفهوم و معنا با یأس و مأیوس شدن مترادف بوده و یکی است. قرآن دستور می دهد که هرگز از قانتین نباشید یعنی هرگز دچار یأس و ناامیدی نشوید. (3)

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «از رحمت خدا ناامید نباشید زیرا جز گروه کافران کسی از رحمت خدا ناامید نمی شود». (4)

آیه فوق ناامیدی را صفت کافران می داند. بنابراین کسی که از رحمت الهی مأیوس و ناامید باشد مرتکب گناه کبیره شده است و هیچ مسلمانی در هیچ شرایطی هر چند سخت ترین شرایط باشد از رحمت الهی و از درگاه خداوند متعال مأیوس و ناامید نمی گردد، و در نتیجه دچار افسردگی روحی و یأس روانی و استرس و فشار روانی نمی شود. زیرا کسی که به رحمت الهی امیدوار است و از ایمان توحیدی

ص: 204

---

1- سوره بقره، آیه 156

2- سوره عنکبوت، آیه 2 و 3

3- سوره حجر، آیه 55

4- سوره یوسف، آیه 87

برخوردار است در برابر مشکلات آرامش بیشتری دارد و صبوری و قدرت تحمل او وسیع تر است. زیرا مؤمن است و با اعمال دینی و مذهبی پیوسته با منشأ قدرت یعنی خداوند متعال در ارتباط است و از این طریق پیوسته به هدف داری و معناداری زندگی و تحکیم و تثبیت آرامش روانی خود کمک می کند. خداوند می فرماید: «بگو، ای بندگان من که (با ارتکاب گناه) بر خود زیاده روی کردید از رحمت خدا نومید نشوید، یقیناً خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار مهربان و آمرزنده است»<sup>(1)</sup>.

از نظر تعالیم اسلام یأس و ناامیدی از رحمت خداوند حرام و ممنوع است زیرا رحمت الهی وسیع و نامحدود است و بنابراین هیچ انسان موحد و خداشناس و خداپرستی در هیچ شرایطی حق ندارد یأس و ناامیدی را به خود راه دهد، هر چند که مرتکب بزرگترین گناهان شده باشد زیرا خداوند همه گناهان را می بخشد و او بسیار بخشنده و رحیم است البته انسان باید از غرور و استکبار و خودبینی رها شده نسبت به اعمال مستکبرانه و مغرورانه و گناهان مرتکب شده خود پشیمان شود آن گاه است که مهر و لطف الهی را با تمام وجود خود ادراک و احساس خواهد کرد.

آری خداوند همه گناهان را می بخشد و مقصود از این بیان آن است که انسان نباید از رحمت الهی مأیوس شود زیرا پیوسته راه رسیدن به آمرزش الهی در پیش روی انسان باز است و آن راه توبه و جبران گناه است که بارها در قرآن شریف انسان ها به آن دعوت شده اند یعنی خدای سبحان به همگان فرمان توبه و انابه داده است. توبه شرط بهره مند شدن از آمرزش الهی است به شرط این که توبه صادقانه و همراه با تسلیم شدن به خدا و فرامین الهی باشد.

پذیرش توبه و رسیدن به مغفرت الهی مشروط به تسلیم شدن و پیروی از دستورات الهی است. قرآن در این باره چنین می فرماید: «و به سوی پروردگارتان

ص: 205

بازگردید و تسلیم (فرمان ها و احکام) او شوید، پیش از آن که شما را عذاب آید، آن گاه یاری نشوید». (1)

حقیقت توبه که رجوع از معصیت است بزرگترین نشانه رحمت و مغفرت الهی می باشد به طوری که آن را باب الابواب نامیده اند. قرآن کریم خداوند را تواب رحیم معرفی کرده و نیز او را دوست دار توابین خوانده است. (2)

در نتیجه از نظر اسلام هیچ دلیلی برای احساس یأس و ناامیدی از سوی يك مسلمان وجود ندارد زیرا خداوند او را به رحمت خود فراخوانده است و او را به توبه کردن دعوت کرده است، لذا بزرگان فرموده اند: «صد بار اگر توبه شکستی باز آی». بی شك انسان توبه کننده کسی است که به مرحله پشیمانی رسیده است و تصمیم به جبران گذشته و بازسازی خویش گرفته است و در این امر جدی بوده و دارای عزم استوار است و چون چنین است هر گاه توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد خداوند بدی های او را به نیکی تبدیل می کند یعنی او خار کشته ولی گل می چیند. گناه کرده اما اجر و ثواب می برد و خلاصه این که ارزش توبه آن چنان بالا و والا است که جز خدا کسی حقیقت آن را شاید درک نکند.

تصور کنید که خدای مهربان و رحمان با انسان توبه کننده چگونه برخورد می کند و چقدر محبت آمیز برخورد می کند که بدی های او را هم به نیکی تبدیل می کند. این است ارزش والای توبه و توبه کنندگان در مکتب نورانی اسلام. (3)

خودفراموشی و خدافراموشی: نسیان به معنی فراموش کردن و نیز ترك کردن چیزی از روی غفلت و یا از روی اهمال و بی اعتنائی می باشد. قرآن کریم نسیانی را نکوهش کرده که از روی تعمد باشد. نسیان مصادیق مختلفی دارد، از جمله: نسیان خداوند یعنی فراموش کردن خداوند، نسیان آخرت و نسیان خویشتن. قرآن در

ص: 206

1- سوره زمر، آیه 54

2- سوره بقره، آیه 222

3- سوره فرقان، آیه 70

سوره اعراف آیه 51 می فرماید: «چون آنان در دنیا، آخرت و دیدار ما را فراموش کردند ما هم امروز آنان را فراموش می کنیم».

و نیز در مورد خودفراموشی می فرماید: «مانند آنان نباشید که خدا را از روی بی اعتنائی فراموش کردند و خدا خودشان را از یاد خودشان بُرد، اینان همان فاسقانند».(1)

و نیز قرآن در آیه 19 سوره مجادله می فرماید: «شیطان بر آنان چیره و مسلط شده و یاد خدا را از خاطرشان برده است، آنان حزب شیطانند، آگاه باش که حزب شیطان یقیناً همان زیان کارانند».

خسران واقعی در پیروی کردن از شیطان است، یعنی اگر کسی خود را در اختیار شیطان قرار دهد و وارد حزب شیطان گردد از خداوند متعال دور و دورتر می گردد و در غفلت کامل فرومی رود یعنی به طور کامل از ذکر خدا غافل می شود و خدا و ذکر خدا را یکسره فراموش می کند. بر همین اساس است که قرآن کریم صریحاً هشدار می دهد که: «همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا نیز آن ها را به خودفراموشی گرفتار کرد، آنان همان فاسقانند».

از نظر قرآن کسانی که دچار خودفراموشی هستند منافقند به طوری که این مطلب در آیه 67 سوره توبه آمده است: «مردان و زنان منافق همانند و مشابه یکدیگرند، به کار بد فرمان می دهند و از کار نیک باز می دارند و از انفاق در راه خدا امساک می ورزند، خدا را فراموش کردند و خدا هم آنان را (از لطف و رحمت خدا) محروم کرد، یقیناً منافقانند که فاسق اند». البته خداوند فراموش کار نیست بلکه لطف خود را از انسان های منافق و غفلت زده باز می دارد.(2)

غفلت و خودفراموشی موجب مسخ انسان از هویت انسانی خودش می شود، در

ص: 207

---

1- سوره حشر، آیه 19

2- سوره مریم، آیه 64

نتیجه او به رتبه چهارپایان سقوط می کند: «آنان مانند چهارپایانند، بلکه گمراه ترند، اینانند که بی خبر و غافل (از معارف و آیات) خداوندند» (1).

بنابراین غفلت از خدا و فراموش کردن خدا و غفلت از قیامت و فراموش کردن معاد و غفلت از آیات الهی و فراموش کردن قرآن موجب می شود که انسان عمیقاً و شدیداً ماهیت و هویت حقیقی و واقعی خود را فراموش کند و به مرحله ای پست تر از حیوانیت سقوط کند و در امیال و نفسانیات و هوا و هوس های خود غرق شود.

لازم به یادآوری است که چون انسان ها فطرتاً خداشناس هستند و فراموشی خدا امری است که همانند بیماری عارض بر انسان می شود لذا کلمه نسیان را در این مورد به کار می برند زیرا نسیان به آن نوع از فراموشی گفته می شود که پس از علم و توجه عارض بر انسان می شود.

به هر حال از نظر قرآن مجید مؤمنان هم در معرض غفلت از یاد خدا قرار دارند و به همین دلیل نیازمند هشدار و تذکر هستند تا در غفلت باقی نمانند، زیرا باقی ماندن و توقف در غفلت گام اول سقوط از هویت انسانی است.

تذکر و یادآوری به انسان های مؤمن نشانه آن است که انسان در عمق روح و فطرت خود خدا را یافته و شناخته است و تذکر برای غفلت زدایی و برای کنار زدن پرده غفلت است. به همین جهت یکی از اهداف بعثت انبیاء آن است که مردم را تذکر دهند و بیدار کنند و آنان را نسبت به وفا کردن به فراموش شده هایشان یادآوری کنند و این کلام حضرت علی (علیه السلام) در خطبه اول نهج البلاغه است.

سوءظن به خدا: سوءظن و بدگمانی به خدا ناشی از گمان های جاهلانه است، انسان های کم مایه و ضعیف الایمان همیشه نسبت به خدا در بدگمانی و سوءظن به سر می برند. سوءظن به خدا ناشی از تردیدها، وسوسه ها و نادانی ها می باشد. معمولاً انسان ها در حوادث تلخ و ناگوار به دلیل کم ظرفیتی و ضعف ایمان روحیه

ص: 208



خود را از دست می دهند و دچار انواع بدگمانی و سوءظن از جمله سوءظن به خدا می شوند.

اصولاً پیروی از ظن و گمان هرگز همچون پیروی از علم و یقین نیست. خصوصاً اگر در مورد موضوع خداشناسی و ارتباط با خدا و اطاعت از خدا باشد. در این موارد انسان باید از علم و یقین پیروی کند نه از ظن و گمان، زیرا معمولاً منشأ ظن و گمان یا جهل و نادانی است و یا تقلید از نیاکان و تعصبات جاهلی. در هر صورت پیروی از ظن و گمان انسان را هرگز به حق نمی رساند، بنابراین چاره این است که آدمی تا آن جا که می تواند در پی علم و یقین باشد و از ظن و گمان پرهیز نماید.

قرآن کریم می فرماید: «ای اهل ایمان از بسیاری گمان ها پرهیزید، زیرا برخی از گمان ها گناه است...» (1) نه تنها سوءظن به خدا بسیار قبیح و ناروا می باشد، بلکه حرام و ممنوع است. حتی سوءظن به انسان ها نیز مذموم و گناه و زشت است. قرآن در سوره نور آیه 17 همگان را به حُسن ظن سفارش می کند و از گمان بد نسبت به دیگران نهی کرده است.

سوءظن موجب تفرقه و کینه و دشمنی می شود و وحدت جامعه و روابط دوستانه میان انسان ها را مختل می کند. البته باید دانست که سوءظن به خدا کاملاً مورد نهی اسلام واقع شده است و بسیار نکوهیده است، زیرا موجب خلل در ایمان انسان ها می شود. همچنین سوءظن به مردم نیز مورد نهی اسلام واقع شده، چون در روابط سالم انسان ها اختلال ایجاد می کند.

قسم دیگر سوءظن، سوءظن به خویشان است که بسیار پسندیده است زیرا انسان نباید از خود راضی باشد و نباید به خود حُسن ظن داشته باشد و خود را بی عیب و بی ایراد بیندارد. حضرت علی (علیه السلام) در خطبه همام می فرماید: «یکی از

ص: 209

کمالات افراد با تقوا آن است که نسبت به خودشان سوءظن دارند». افراد کم ایمان لغزش‌ها و گناهان کوچک را به نظرشان نمی‌آورند اما کسی که دارای ایمان قوی باشد حتی با کوچک‌ترین لغزش به درگاه خدا ناله و تضرع و استغفار می‌کند.

خداوند می‌فرماید: «و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می‌برند عذاب کند، پیشامد بد زمانه فقط بر خودشان باد، خدا بر آنان خشم گرفته و لعنتشان کرده است و دوزخ را برای آنان آماده نموده و بد بازگشتگاهی است» (1).

در حدیث آمده است که خداوند هیچ بنده‌ای را پس از توبه و استغفار عذاب نمی‌کند مگر به خاطر سوءظن به خدا و امیدوار نبودن به او.

سوءظن به خدا کار منافقان و مشرکان است وگرنه مؤمنان نسبت به خدا امیدوار و عاشق و متوکل هستند. منافقان و مشرکان در انحراف هم فکر و همراه یکدیگرند، چون شیطان صفت هستند و از حق انحراف دارند و نسبت به خداوند دچار سوءظن هستند پیوسته گرفتار اضطراب و ناآرامی می‌باشند. آنان در دنیا و آخرت ملعون و مغضوب خدا بوده و از رحمت الهی به دور هستند. اما انسان‌های مؤمن به سبب ایمانشان در سکینه و آرامش و اطمینان باطنی و روحی و روانی هستند. (2)

لازم به تذکر است که حسن ظن در روابط اجتماعی به این معنا نیست که افراد، سادگی کنند و سطحی نگر و زودباور باشند. نباید فریب بخورند و نباید غفلت کنند و دائماً توطئه و شیطنت‌ها را زیرکانه دریابند و خنثی کنند.

پیروی کورکورانه و بدون دلیل از هر کس: خداوند می‌فرماید: «و هنگامی که به آنان (که مشرک و کافرند) گویند از آنچه خدا نازل کرده پیروی کنید، می‌گویند: نه، بلکه از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم، پیروی می‌کنیم، آیا هر چند پدرانتان چیزی نمی‌فهمیدند و راه (حق) را به سبب کوردلی نمی‌یافتند (باز هم کورکورانه از آنان

ص: 210

---

1- سوره فتح، آیه 6

2- تفسیر نور، ذیل آیات مورد بحث

قرآن کریم همان گونه که نسبت به پیروی از وساوس شیطان هشدار می دهد، نسبت به پیروی کورکورانه از نیاکان و بزرگان قوم نیز هشدار می دهد. بدیهی است که پیروی و اطاعت عقلانی و آگاهانه از گذشتگان پسندیده است اما پیروی و اطاعت و تقلید کورکورانه و جاهلانه که برخلاف عقل و خرد و علم و معرفت باشد حتی از نیاکان و اجداد و بزرگان ناپسند و ناشایسته است.

از نظر اسلام انسان خردمند و آزاداندیش و حق طلب از طریق عقل و علم و دانش گام برمی دارد و زندگی می کند و هرگز آن چه را که برخلاف عقل و استدلال و علم و دانش باشد نمی پذیرد، هر چند میراث گذشتگان باشد.

اصولاً اگر انسان حق محور باشد دیگر تعصبات قومی و نژادی و قبیله ای و آداب و رسوم و سنن نیاکان هر گاه خلاف حق، عقل و خرد باشد مورد قبول و پذیرش او واقع نمی گردد. زیرا هرگز از طریق خرافات و عقاید خلاف عقل و استدلال هیچ انسانی نمی تواند به حق نایل شود.

به هر حال تقلید کورکورانه نشانه بی خردی است هم چنان که تقلید جاهل از جاهل قبیح و زشت است. بنابراین ملاک، علم و عقل و حق و هدایت است. پس هر اندیشه ای که با این معیار مخالف باشد باطل است چه مربوط به گذشتگان باشد و چه مربوط به عصر جدید و حال حاضر. قطعاً خرافه گرایی و پیروی از خرافات به هر شکل و صورتی که باشد مذموم و ناپسند است و با فرهنگ توحیدی اسلام منافات دارد.

بنابراین از نظر مکتب نورانی اسلام علم و عقل و معرفت و دانش و آگاهی و خردورزی باید اساس هر انتخاب و عمل و موضع گیری و رفتار فردی و اجتماعی قرار گیرد و لذا هر آن چه بر خلاف عقل و معرفت و علم و دانش باشد، پذیرش و پیروی از آن را اسلام مورد نهی و نکوهش قرار داده است هر چند از گذشتگان

رسیده باشد و یا دستاورد عصر جدید باشد. امام رضا(علیه السلام) فرموده است: «دوست هر انسانی عقل اوست و دشمن او جهلش می باشد».(1)

دین‌گریزی: یکی از ریشه‌های دین‌گریزی و فرار از راه انبیاء استکبار و حيله ورزیدن است. خداوند در این زمینه در قرآن کریم چنین می فرماید: «این نفرت به سبب گردن‌کشی و تکبر آنان در زمین و نیرنگ زشتشان بود و نیرنگ زشت جز اهلش را احاطه نمی کند...».(2)

نتیجه تکبر ورزیدن و حيله‌گیری به خود انسان بر می‌گردد یعنی انسان در اثر این دو صفت بسیار ناپسند خود را از سعادت حقیقی محروم کرده و دچار ذلت و شقاوت خواهد شد. انسان می‌خواهد راه فسق و فجور را پیش روی خود باز کند لذا از روی تردید می‌پرسد روز قیامت چه روز است؟(3)

بعضی انسان‌ها به سبب پیروی از امیال و هوا و هوس خود و نیز به دلیل این که می‌خواهند هیچ محدودیتی در انجام کارهای قبیح‌شان نداشته باشند، دین‌گریزی را انتخاب می‌کنند و به نفی مبدأ و معاد می‌پردازند، البته آنان در این امر برخلاف عقل و فطرت و اصول علمی و استدلالی عمل می‌کنند. یعنی هیچ دلیل و مدرک و برهانی بر دین‌گریزی خود ندارند بلکه صرفاً برای این که به خیال خود آزاد باشند و به هواها و هوس‌های خود برسند چنین ادعای خلاف عقلی را مطرح می‌کنند.

به عبارت دیگر شهوت عملی آنان را به دین‌گریزی و نفی مبدأ و معاد کشانده است. البته بعضی انسان‌ها به خاطر عناد و لجاجت سر از انکار دین برآورده و دین‌گریزی را انتخاب می‌کنند. مسلم است که آنچه از روی لجاجت و معاندت باشد قطعاً برخلاف عقل و اندیشه است.

در هر صورت سرانجام دین‌گریزی، غرق شدن در امیال و هوا و هوس‌های

ص: 212

---

1- اصول کافی، ج 1، ص 11، ح 4

2- سوره فاطر، آیه 43

3- سوره قیامت، آیه 5 و 6

نفسانی است و انسانی که به چنین سرانجامی گرفتار شود از درجه انسانیت ساقط می شود و زندگی او فاقد آرمان ها و اهداف متعالی و انسانی خواهد شد. سرانجام سرخورده و به انواع آلام و امراض روحی و روانی و تشویش ها و اضطراب ها و افسردگی ها و ناامیدی ها و پوچ گرایي ها دچار خواهد شد.

عقل گریزی: در قرآن خداوند از قول اهل آتش چنین می فرماید: «و می گویند اگر ما حق را می شنیدم یا تعقل می کردیم در زمره اهل آتش نبودیم» (1). اهل دوزخ کسانی هستند که آگاهانه و عمدی دین را انکار کرده اند و به تکذیب وحی و نبوت پرداخته اند. ریشه اصلی این انکار و تکذیب، اندیشه نکردن و عدم تعقل است. گوش شنوا نداشتن و عدم حق پذیری است.

زیرا اسلام و تعالیم نورانی آن از يك سوی هماهنگ با فطرت است و از سوی دیگر مطابق با عقل است. بنابراین قرآن کریم از قول دوزخیان می فرماید: اگر تعقل می کردیم ایمان می آوردیم و نیز اگر حق پذیر بودیم مؤمن می شدیم و آن گاه اهل دوزخ نبودیم.

آری لجاجت و عناد، گاهی آن چنان عمیق می شود که انسان مصلحت حقیقی خود را هم درك نمی کند و به جای نجات و رهایی دچار اسارت در جهنم می شود. به هر صورت این اعتراف جهنمیان برای آنان مفید هیچ فایده ای نیست.

ای کاش همه ما انسان ها قبل از مرگ درست تعقل می کردیم و در برابر سخن حق درست می اندیشیدیم و گوش می کردیم. اگر این نعمت نصیب انسان شود که در دنیا و قبل از مردن در مورد حقایق درست بیندیشد و نسبت به حقایق گوش شنوا داشته باشد و از عناد و لجاجت دست بردارد، هرگز دین حق را تکذیب نخواهد کرد و هرگز دین گریز نخواهد شد. اگر انسان ها به جای ظن و گمان از علم و برهان پیروی کنند هرگز به تکذیب دین حق اقدام نمی کنند و هرگز دین گریز نمی شوند.

ص: 213

مفهوم قلب در قرآن دارای عنصر پذیرندگی و عاطفی می باشد و گاه به جای مفهوم وجدان و عقل انسان به کار رفته است و به عنوان محور و اساس فطرت سلیم و کانون عواطف متعدد بشری معرفی شده است. از نظر قرآن قلب مریض می شود نه فقط از لحاظ طبیعی بلکه از لحاظ عدم استقرار ایمان در آن و پر شدن از هواهای شیطانی و نفسانی.

بنابراین قلب مریض قلبی است که ایمان در آن مستحکم و مستقر نشده است. البته این مریضی خود هم مراتب و درجات مختلف دارد و هم اقسام گوناگون. (1)

یکی از امراض قلب، غلیظ بودن قلب است. گاهی قلب انسان آن چنان غلیظ می شود که از سنگ هم سخت تر می گردد. انسانی که دارای قلب غلیظ است فاقد جاذبه می باشد به طوری که دیگران از پیرامون او پراکنده می شوند. (2) سرانجام ممکن است قلب آن چنان بیمار گردد که دچار قساوت شود، قساوتی همانند سنگ یا شدیدتر از آن. (3)

یکی دیگر از امراض قلب این است که قلب ممکن است دچار تیرگی و زنگار شود یعنی قلب گاه زنگ می زند و تیره می شود و این بیماری در اثر اعمال ناشایست و بد عارض قلب می شود. یعنی اعمال بد، بر قلوب انسان زنگار گذاشته و دل ها را تیره می کند. (4)

یکی دیگر از بیماری های قلب آن است که ممکن است قلب مُهر زده شود، به طوری که دیگر چیزی را نمی فهمد و هیچ ادراک درستی ندارد. معمولاً قلب کافران و منافقان و مشرکان دچار ختم و طبع یعنی مُهر زدگی می شود. (5)

ص: 214

---

1- سوره بقره، آیه 3 و 10، سوره احزاب، آیه 32

2- سوره آل عمران، آیه 159

3- سوره بقره، آیه 74

4- سوره مطفین، آیه 14

5- سوره بقره، آیه 7، سوره اعراف، آیه 101

قلب محل ترس و خوف نیز می باشد. ترس و خوفی که مذموم و ناپسند است و ضد فضیلت شجاعت به شمار می آید. سپاه کفر در برابر سپاه ایمان معمولاً دچار رعب و وحشت می گردد و نیز قلوب کفار در قیامت مملو از ترس می شود. (1)

یکی دیگر از امراض قلب گناه کار شدن و آلودگی به گناهان است که در این صورت انسان مسلمان باید به سرعت به درگاه الهی توبه و انابه نماید. باید دانست که قرآن مجید برای قلب فاعلیت قائل است و آن چه را که قلب کسب می کند معیار مأخذ قرار می دهد. (2)

قلبی که وسیله ادراک و فهمیدن است گاهی به بیماری نفهمیدن و درک نکردن مبتلا می شود. در هر صورت خداوند متعال با آنچه در قلوب انسان است، همگان را امتحان می کند. (3)

آن چه شرط ایمان است این است که هر مؤمنی باید ایمان داشته باشد که خداوند به آن چه در باطن و ضمیر و قلوب انسان وجود دارد و خطور می کند کاملاً احاطه و آگاهی دارد. چنین ایمانی خود موجب می شود که انسان نسبت به باطن و قلب و ضمیر خود بیشتر مراقبت کند و در پاکی و طهارت و سلامت آن بکوشد. (4)

یکی دیگر از خصایص مؤمن موحد این است که ایمان در ظرف قلب او وارد شده است یعنی تا ایمان وارد قلب آدمی نشود انسان، مؤمن به شمار نمی آید. (5)

به هر حال آن چه موجب درمان همه بیماری های قلب به شمار می آید ایمان است. ایمانی که براساس اطمینان و سکینه باطنی و رأفت و رحمت استوار باشد قلبی که این صفات را داشته باشد قلب سالم و سلیم خوانده می شود. قلبی است

ص: 215

1- سوره آل عمران، آیه 151، سوره نازعات، آیه 8

2- سوره بقره، آیه 283 و 225، سوره تحریم، آیه 4

3- سوره اعراف، آیه 179، سوره آل عمران، آیه 154

4- سوره انفال، آیه 70، سوره احزاب، آیه 5 و 51

5- سوره حجرات، آیه 14، سوره مجادله، آیه 22

مطمئن به ذکر خدا، گشاده و وسیع به جهت اسلام و مسلمان بودن و قلبی است که با ذکر خدا به شادی و آرامش می رسد. (1)

اما قلبی که از ایمان و ذکر خداوند و نور معرفت و تقوا خالی باشد به انواع بیماری ها ممکن است مبتلا شود مثلاً:

1- قدرت تعقل و اندیشه را از دست بدهد. (2)

2- به کفر آلوده گردد. (3)

3- قلب تنگ؛ دچار محدودیت و گرفتگی و تنگی و ضیق گردد. (4)

4- قلب کور؛ قلب ممکن است دچار کوری و نابینایی گردد و به اصطلاح انسان به کوردلی مبتلا گردد. (5)

5- قلبی که حقایق را درک نمی کند؛ بعضی از مخلوقات جنی و انسی از عقل و قلب استفاده نکردن لذا قدرت دیدن حقایق و بصیرت از آن ها گرفته شده است. (6)

6- قلب طبع؛ یعنی قلبی که فیوضات الهی بر آن وارد نمی شود و همان قلب مُهر خورده است. یعنی قلبی که ظرف علوم الهی واقع نمی گردد و جاهلانه و متجاوزانه سخن می گوید. آن قلب کافران است که برای آن ها عذابی بزرگ می باشد. علت مهر خوردن قلب ها و عقل ها همان غرور و تکبر و ظلم شان است. (7)

7- قلب مستکبر؛ یعنی دل های متکبر مغرورِ ظالم هستند که مورد خشم و غضب خداوند قرار می گیرند. (8)

8- قلب محبوب از محضر الهی قلبی که زانَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ می باشند. زنگ قلب به علت اعمالی که انجام داده اند، این ها را فراگرفته، بلکه در حجاب از محضر

ص: 216

1- سوره حدید، آیه 27، شعراء، آیه 89، بقره، آیه 260، رعد، آیه 28، فتح، آیه 4، انعام، آیه 125، انفال، آیه 2

2- سوره حج، آیه 46

3- سوره نحل، آیه 106

4- سوره توبه، آیه 118، سوره حجر، آیه 97

5- سوره حج، آیه 46، سوره اسراء، آیه 72

6- سوره اعراف، آیه 179

7- سوره یونس، آیه 74

8- سوره غافر، آیه 35



خدایند و این فاصله از معبود و معشوق انسان را از هستی ساقط می کند. (1)

9- قلب منحرف از حق یا قلب زَیغ؛ زمانی که انسان ها منحرف شدند، خداوند دل های آن ها را منحرف کرده و آن ها کسانی هستند که از آیات متشابه به نفع خود بهره می گیرند و با این عمل، به فتنه جویی و تأویل و تفسیر خودسرانه کتاب الهی می پردازند. کسانی که از حق منحرف شدند، خداوند نیز عقل و دل آنان را از صراط مستقیم گمراه می کند و آن ها قوم فاسق هستند که هرگز هدایت نمی شوند زیرا فسق آن ها مانع هدایت و نجاتشان می شود. (2) تنها راه برای نجات اینان فقط توبه و ایمان آوردن و عمل صالح و تقوا پیشه کردن است تا دل ها و وجودشان از انحرافات شیطانی و غیر خدا محفوظ بماند.

10- قلب قسی؛ قلبی که در برابر حقایق، هیچ پذیرشی ندارد. گاهی آن قدر سختی دل ها زیاد است که حتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با بزرگترین معجزات هم نمی تواند در آن ها تأثیر بگذارد، چون دل های آن ها از سلامت و فطرت اصلی خارج شده و از اصالت انسانی ساقط گردیده اند. قساوت دل ها موجب فاسق شدن انسان و نقض پیمان ها و تعهدات الهی در مقابل رهبران الهی می شود. موجب لعنت و طرد آن ها از محضر خدا و رحمت الهی می گردد. (3) ترك عبادت و ترك بندگی حضرت حق قساوت قلب می آورد و ترك ذکر و یاد و نام خداوند نفس را می میراند و از حیات واقعی خارج می سازد.

11- قلب مرده؛ هر گاه گناه بعد از گناه و ترك نکردن آن، زشتی آن را از بین می برد و انسان را بی تفاوت می کند تا این که منکر نزد او معروف می شود. آن گاه که سخن با نامحرم زیاد می شود و آن گاه که هم نشینی با فرومایگان و بی خردان و با ثروتمندان رفاه طلب زیاد می شود، نور حق در دل خاموش می شود و دل ها

ص: 217

---

1- سوره مطففین، آیه 14 و 15

2- سوره صف، آیه 5، سوره آل عمران، آیه 6 و 6

3- سوره مائده، آیه 13

می میرند. پس برای حیات دل و نجات او از مردگی باید ترك گناه کرد.

12- قلب شخص مجرم؛ قلوب مجرمین همان قلب گناهکاران است و مجرم کسی است که از حدود و مرز قانون الهی تجاوز کرده و دستورات الهی را در رفتار عملی و اعتقادی خود نادیده گرفته است. حتی قرآن هم در دل های گناه کاران نفوذ ندارد و آن ها با گوش دادن به قرآن هم ایمان نمی آورند. (1)

دل هایی که واقعیت ها را فهمیدند و نپذیرفتند در تمام مراحل مجرمند. پس برای نجات از این پستی و ذلت باید در مقابل حقایق دینی، انسانی، عقلانی و وجدانی تسلیم و خاضع و خاشع شد.

13- قلب مستکبر و منکر حق؛ برای مستکبران و انکارکنندگان آیات الهی، جهنمی از بستر و رختخواب در زیر و از بالای سر و سقف، پوشش و سایبانی از آتش وجود دارد و ما این ستمگران را این گونه مجازات می کنیم. (2)

مستکبران کسانی هستند که در مقابل خدا و عبادت الهی و حق و عدل تکبر کرده، خود را از انسانیت خارج و در عناوین ظالمان، مجرمان، معاندان، منکران، کافران، مستکبران و معذبان به عذاب الهی داخل کرده اند و در جهنم جاودانه شده اند. (3) نمونه های آن در قرآن مانند فرعون و نمرود و شیطان است که در مقابل عبادت الهی و توحید و آفرینش انسان تکبر ورزیدند و سقوط کردند.

14- قلب جایگاه فجور فکری و عملی؛ خداوند سبحان کفر و فسق و عصیان را مکروه و مطرود دل ها قرار داده. قلبی را که این رذایل فکری و عملی در آن نیست، قلب هدایت یافته و تابع و مطیع خویش و رسولانش قرار داده است. (4)

ص: 218

---

1- سوره حجر، آیه 12، سوره شعراء آیه 200 و 201

2- سوره اعراف، آیه 36

3- سوره بقره، آیه 34، اعراف، آیه 36 و 40، نساء، آیه 173، جائیه، آیه 31، غافر، آیه 60، نحل، آیه 23

4- سوره شمس، آیه 8 تا 10

15- قلب بسته و پوشیده ؛ قرآن کریم برای قلب بسته و پوشیده از سه واژه استفاده می کند :

الف - قلوب قفل : که قفل به معنای بازگشت است. لذا دری که قفل شده، افراد از مقابل آن بازمی گردند. این کنایه است از این که چون مطالب حق به سوی دل های انسانی می رود، اگر در ورودی دل ها بسته باشد، مطالب در آن ها تأثیری نکرده و برمی گردد به همین سبب به این قلوب، قفل می گویند. «آیا در قرآن نمی اندیشند تا حقایق را بفهمند یا بر دل هایشان قفل هایی قرار دارد». (1)

ب - قلوب غلف : غلف از غلاف است و هر چیزی که در غلاف باشد دیده نمی شود، مثل شمشیر که در غلاف مشخص نیست و کارایی و تأثیری ندارد. لذا دل هایی که در پوششی چون غلاف در مقابل حق و عدل قرار گرفته اند، تأثیرپذیر نیستند و این صفت انسان را در مقابل واقعیات، در حجابی بزرگ قرار داده و نمی گذارد حقایق را درک کند و به رشد و تعالی خود برسد، همچون پرده اتاق که مانع ورود نور خورشید به داخل اتاق می شود. قفل ها و غلف ها هم مانع تأثیر نور خدا و قرآن و اهل بیت در دل ها می شوند. (2)

ج - قلوب اکّنه : «بر دل های آنان (کسانی که ایمان ندارند) حجاب قرار دادیم از این که حق را بفهمند». (3)

اکنه یعنی پوشیده و در جای دیگر قرآن می فرماید: «و (به پیامبر) گفتند: دل های ما از (حق و عدالت و پذیرش) آن چه ما را بر آن می خوانی در حجاب است». (4)

دل هایی که انحرافات فکری و عملی دارند و به نور حق روشن نشده، در

ص: 219

1- سوره محمد، آیه 24

2- سوره بقره، آیه 88، سوره نساء، آیه 155

3- سوره انعام، آیه 25، اسراء، آیه 46، کهف، آیه 57

4- سوره فصلت، آیه 5

گمراهی سقوط کرده اند. در این آیات خداوند در سه قسم قفل، غلف، اکنه بیماری دل را بیان نموده است.

در جای دیگر از قلوب متزلزل و مشکوک که مربوط به منافقان است نام برده و فرموده: «منافقانی که به مبدأ و معاد ایمان ندارند، از تو اذن می گیرند و این ها کسانی هستند که در دل هایشان تردید است و در عمل سرگردانند».(1)

همیشه دل هایی که از جهت اعتقادی محل تردید و شك هستند، ایمان دل ها را قطعه قطعه و نابود می کنند، لذا بنیان های اعتقادی و فکری مستحکم زمانی شکل می گیرد که بر پایه قطع و علم و یقین استوار گردد. هر ساختمانی که زیربنایش محکم نباشد، خراب می شود و بر سر ساکنانش فرومی ریزد.

انسان باید از سرمایه های الهی که خداوند در وجودش قرار داده برای شناخت و شعور و فهم خود و دیگران بهره گیرد تا بتواند راه نجات را پیدا کند و پیروز شود و در مسیر فطرت خویش حرکت کند و نگذارد ابزار شناخت او در اختیار شیاطین جنی و انسی قرار گیرد و از آن ها بهره گیرند. بلکه باید نعمت ها را در مسیر اصلی خود یعنی مسیر آفریدگار آن سوق دهد و هجوم های فرهنگی و فکری و اعتقادی که بر ضد انسان به کار گرفته شده را خنثی کند و در جهت نجات خود و دیگران به کار برد.

انسان باید بداند که وجود شك و تردید، در دل ها درباره مسائل اعتقادی و فکری، موجب عدم قبولی عبادات و عدم اجابت دعاها می شود، پس باید بکوشد تا شبهه ها را به علم و یقین تبدیل و به امور دینی و دنیایی خود عالمانه عمل کند تا ارزش حقیقی خود را بیابد. پروردگارا عقول ارواح و قلوب وجود ما را از شبهه های اعتقادی و ایمانی تخلیه و آن ها را به علم و یقین مزین فرما.(2)

ص: 220

1- سوره توبه، آیه 45

2- نفس انسان حرم الهی، گزیده ای از فصل چهارم

نفاق، تکبر، حسد، دنیاطلبی، ترس، شهوت پرستی و نگرانی و اضطراب، این بیماری ها بهداشت روانی انسان را تهدید کرده و در طول تاریخ پیامدهایی منفی در زندگی بشر بر جای نهاده است. قرآن این انحرافات اخلاقی را برشمرده و راه های درمان آن ها را چنین بیان می فرماید :

1. ترك نفاق و در پیش گرفتن اخلاص : «بگو: من مأمورم که خدا را، در حالی که آیینم را برای او خالص گردانیده ام، بپرستم».(1)
- نفاق یعنی دو چهره بودن و دو شخصیت از خود نشان دادن که نوعی بیماری روانی است. قرآن کریم منافقان را سرزنش نموده(2) و ضمن سفارش به اخلاص، افراد مخلص را نیز ستوده است. در سایه اخلاص، سلامت و بهداشت روانی انسان تأمین می شود.
2. پرهیز از ترس و ترغیب به شجاعت در امور : ترس بی مورد نوعی بیماری روانی است. از این رو قرآن کریم مردم را دعوت می کند که از مردم نهرا سند.(3) بلکه با فراهم آوردن امکانات، دشمنان خدا را به هراس افکنند.(4)
3. دعوت به آرامش و امنیت : «آگاه باش که با یاد خدا دل ها آرامش می یابد».(5)
- نگرانی و اضطراب عامل اساسی بیماری های روانی است که زندگی و بهداشت روانی انسان را تهدید می کند. قرآن کریم ضمن توجه به مسئله آرامش و امنیت انسان، راه رسیدن به آن را ذکر خدا دانسته و البته وعده آن را به مؤمنان داده است.(6)
4. دوری از تکبر و دعوت به فروتنی : «و از مردم (به نخوت) رُخ بر متاب، و در زمین خرامان راه مرو که خدا خود پسند لاف زن را دوست نمی دارد، و در راه رفتن

ص: 221

- 
- 1- سوره زمره، آیه 11 و 14، سوره بقره، آیه 139
  - 2- سوره بقره، آیه 8 و 20، سوره منافقون
  - 3- سوره احزاب، آیه 34، سوره مائده، آیه 44
  - 4- سوره انفال، آیه 60
  - 5- سوره رعد، آیه 28
  - 6- سوره مائده، آیه 69، سوره انعام، آیه 48

خود میانه رو باش و صدایت را آهسته ساز، که بدترین آوازه بانگ خران است».(1)

تکبر بی جا، نوعی بیماری اخلاقی و روانی است که قرآن آن را سرزنش کرده(2) و در مقابل، مردم را به فروتنی فراخوانده است.(3) تا بهداشت اخلاقی و روانی آنان تحقق یابد. خداوند می فرماید: «و پروردگارتان گفت: مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، آنان که از عبادت من تکبر ورزند، به زودی خوار و رسوا به دوزخ درآیند».(4)

در قیامت گناه کاران به خاطر دو چیز عذاب می شوند یکی برای تکبر و دوم برای فسق که هر دو از عدم ایمان ایجاد می شود؛ عدم ایمان به آیات الهی و انبیاء. متکبر از اسماء الهی است و به معنی صاحب کبریا و عظمت می باشد و به همین دلیل شایسته خداوند است و این صفت فقط برای خدا شایسته است زیرا کبریا و عظمت حقیقی تنها از آن اوست.(5) غیر از خدا اگر کسی مدعی کبر و تکبر و استکبار باشد، شیطان صفت است و شایسته بنده خدا نیست و هم چون ابلیس است که به دروغ اظهار بزرگی می کند.(6)

5. دوری از عجب و کبر : این دو بیماری نزد خدا و خلق منفور و ناپسند هستند و از امراض نفس به شمار می روند. کبر حالتی است که آدمی خود را برتر از دیگران ببیند و عجب آن است که انسان نسبت به کمالاتی که دارد در نزد خود و در نفس خود، یعنی بدون مقایسه خود با دیگری خودبین شود و خود را نیکو پندارد و اعمال و صفات خود را نیکو بداند.

این صفت بدترین صفت است، چون موجب احساس بی نیازی از طلب و تلاش می شود. انسان صاحب عجب، بدی ها و زشتی ها و گناهان خود را به یاد و خاطر

ص: 222

1- سوره لقمان، آیه 18 و 19

2- سوره احقاف، آیه 20، غافر، آیه 60، اعراف، آیه 36 و 133، ابراهیم، آیه 21

3- سوره حدید، آیه 16

4- سوره غافر، آیه 60

5- سوره حشر، آیه 23

6- سوره اعراف، آیه 13، سوره بقره، آیه 34

نمی آورد و خود و کارهای خود را از هر جهت بی عیب و کامل و بی آفت می داند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «سه چیز مهلك است: بخل و هوای نفس و عجب».<sup>(1)</sup> در بیماری تکبر، انسان متکبر خود را با دیگران مقایسه کرده و دیگران را حقیر و خار و کوچک پنداشته و خود را نسبت به آنان برتر و بزرگ تر و با عظمت تر می بیند و حالتی که از این درك قیاسی و مقایسه به او دست می دهد تکبر خوانده می شود.

اما در پیدایش بیماری عجب قیاس و سنجش و مقایسه ای در کار نیست. یعنی انسان مُعجب، هر گاه در درون خود و نسبت به فضایل و خوبی ها و امتیازات و برجستگی های مادی و معنوی خود آگاه شود به آن ها به چشم عظمت نگاه می کند، بدون این که خود را با دیگری مقایسه کند، چون همه این خوبی ها و فضایل و امتیازات را از آن خود می بیند. حالتی که به او دست می دهد خودبینی و یا عجب است.

علاج عجب و کبر در معرفت و آگاهی است زیرا مهم ترین ریشه عجب و کبر جهل است. پس باید به ضد آن درمان شود یعنی از طریق علم و معرفت نسبت به این که آدمی خودش و آن چه را که دارد همه مخلوق و معلول خداوند سبحان است و حتی اعمال او نیز به نیرو و قدرت و قوتی است که خدای بزرگ به او داده است.

هر گاه انسان به این مهم علم یافت و معرفت پیدا کرد که همه وجود او و صفات و اعمال او نعمت خداوند است، آن گاه خواهد فهمید که عجب ناشی از جهل است. یعنی انسان به جای این که آن چه را دارد فضل خدا بداند، از روی جهل و غفلت و نادانی از آن خود می داند و دچار عجب می گردد.

بنابراین اگر به این علم و معرفت برسد که همه چیز از آن خدا است و همه آن چه هست نعمت های خداوند است نه از آن خویشتن و به این امر اقرار و اعتراف کند، آن گاه از عجب رهایی می یابد و در برابر منعم متعال و خالق و پروردگار بزرگوار

ص: 223

خاضع و تسلیم می شود. (1)

6. دوری از شهوت پرستی و در پیش گرفتن اعتدال در امور: «بی همسران خود، و غلامان و کنیزان درستکاران را همسر دهید. اگر تنگدستند، خداوند آنان را از فضل خویش بی نیاز خواهد کرد، و خدا گشایش گر داناست». (2)

ازدواج امری نیکوست، اما شهوت پرستی آن چنان مدموم است که روح و جسم انسان را تخریب می کند. از همین رو قرآن کریم انسان را به ازدواج و اعتدال در امور تشویق می کند. (3) شایان ذکر است که قرآن کریم استفاده حلال، معقول و معتدل از

دنیا و نعمت های آن و نیز لذت بردن از همسر حلال را ممنوع نمی سازد بلکه دل بستگی افراطی به این امور را ناپسند می شمرد. (4) و (5)

7. هدف دار و غایت مند دانستن جهان هستی و آفرینش موجودات و رهایی از اندیشه پوچ گرایی و بیهوده و عبث دانستن خلقت و زندگی دنیوی: جهان بینی اسلامی جهان را مجموعه ای به هم پیوسته و پویا می داند که به سوی مقصدی در حال حرکت و از مبدایی سرچشمه گرفته است. به عبارت دیگر جهان هستی و خلقت از حق و خدا شروع می شود و سرانجام به حق و خدا نیز بازمی گردد. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

قرآن کریم جهان آفرینش را بیهوده و بازیچه نمی داند بلکه جهان را هدف دار، براساس حق و عدل و در خدمت بشر و برای دانایی او معرفی می کند و می فرماید: «و آسمان و زمین و آنچه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم، این گمان کسانی است که کافر شده (و حق پوشی کرده اند)». (6) و نیز می فرماید: «و (ما) آسمان ها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریدیم». (7)

ص: 224

---

1- کیمیای سعادت، ص 724 تا 726 و شرح چهل حدیث امام خمینی، شرح حدیث چهارم، ص 79

2- سوره نور، آیه 32

3- سوره نور، آیه 32، سوره نساء، آیه 3

4- سوره بقره، آیه 201، اعراف، آیه 31، نور، آیه 24، نساء، آیه 3

5- تفسیر موضوعی قرآن کریم، ص 176 تا 183

6- سوره ص، آیه 27

7- سوره احقاف، آیه 3



و هم چنین می فرماید: «و آسمان و زمین و آن چه را که میان آن دو است به بازیچه نیافریدیم، اگر می خواستیم بازیچه ای بگیریم، قطعاً آن را از پیش خود اختیار می کردیم».(1)

بنابراین مجموعه هستی همراه با مبدأ و منتهای آن براساس حق آفریده شده و دارای هدفی حق است که سرانجام آن نیز حق و پیروزی حق می باشد.(2) در نتیجه انسان مؤمن و موحد معتقد به حقانیت قرآن و جهان بینی توحیدی، هرگز اندیشه پوچی و بیهودگی عالم و بی هدفی آفرینش و خلقت انسان را حتی در مخیله خود راه نمی دهد زیرا همه هستی را حکیمانه، عالمانه و هدف دار می داند و همه چیز را جلوه و مظهر و فعل خدای متعال می بیند.

8. دوری از حسد : حسد از بزرگترین دردها و مهم ترین معاصی و گناهان و بدترین و مضرترین آن ها به فطرت و عقل آدمی است. حسد نخستین گناه و اولین خطایی است که در روی زمین رخ داده، آن جا که شیطان نسبت به آدم حسد ورزید و حسد او را به نافرمانی و گناه کشانید و حسد تا ابد يك گرفتاری برای بشر شد. خداوند در قرآن مجید پس از آن که پیامبر(صلی الله علیه و آله) را از آسیب و ضرر شیطان و جادوگران بر حذر می دارد به ایشان دستور می دهد که از شر و آفت حسد به خدا پناه ببرد؛ «... وَ مِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ».(3) پیامبر(صلی الله علیه و آله) در حدیثی در مورد حسد چنین می فرماید: «حسد عمل های نیک را مانند آتشی که هیزم خشک را می سوزاند از میان می برد».(4)

امام صادق(علیه السلام) نیز می فرماید: «آدم حسود پیش از آن که به شخص مورد حسدش آسیب برساند بر خویشتن ضرر می زند، هم چون شیطان که به خاطر حسد

ص: 225

---

1- سوره انبیاء، آیه 16 و 17، دخان، آیه 38 و 39، جاثیه، آیه 42، تغابن، آیه 3

2- سوره انبیاء، آیه 18

3- سوره فلق، آیه 5

4- جامع الاخبار، ص 451

خود را به لعنت ابدی گرفتار ساخت» (1). پس حسد يك بیماری روحی و قلبی و اخلاقی است و آن در واقع انکار فضل و محبت الهی نسبت به مردم است و به منزله بال و پر کفر است. به وسیله صفت پلید حسد آدمی به حسرت و ندامت ابدی گرفتار می شود و در مهلکه ای می افتد که هرگز نجات پیدا نمی کند. افراد حسود کمتر موفق به توبه می شوند چون حسد با سرشت آن ها آمیخته شده و در دل های آن ها به صورت عقده هایی درآمده که آنان را وادار به حسدورزی می سازد. آثار حسد باعث می شود که عمل های خیر و کارهای ثواب انسان از میان برود و انسان را به انجام عمل های زشت و بد و گناه می کشاند.

حسد دارای سه علامت است: یکی تملق و چاپلوسی در حضور، دیگری غیبت و بدگویی در پشت سر و سوم شماتت و خرسندی از گرفتاری و مصائب دیگران.

حسد چهار مرتبه دارد:

الف - آن است که انسان آرزوی زوال نعمت و حالت نیکوی مردم را کند، اگر چه این حالت نیکو نصیب او نشود. این نهایت پلیدی و ناپاکی نفس است.

ب - آن که انسان، دوست داشته باشد نعمت و حالت خوبی از دست کسی بیرون آید و نصیب او شود چون بسیار دوست دارد آن نعمت و یا حالت را داشته باشد. پس عمده این است که او علاقه به آن نعمت و حالت دارد و تنها زوال نعمت از دست محسود منظور و هدف او نیست.

ج - آن است که انسان آرزوی همان نعمتی را که مردم از آن بهره مند هستند نکند بلکه نظیر و مانند آن را بخواهد، ولی چون از رسیدن به آن ناتوان و عاجز می شود، دوست می دارد که از آن شخص بهره مند نیز زایل گردد تا تفاوتی میان او و دیگران نباشد. البته این سه مرتبه از حسد هر سه حرام و گناه است و در اهمیت و بزرگی گناه نیز به ترتیب، هر مرتبه نسبت به مرتبه بعدی بزرگ تر و شدیدتر می شود.

ص: 226

د - اما مرتبه چهارم آن است که انسان برای خویشتن مانند همان نعمت هایی را آرزو کند که مردم دارند و اگر هم به آن نعمت ها دست نیافت، دوست ندارد که آن ها از دست مردم بیرون بیایند. این صفتی پسندیده است که به نام ویژه غبطه خوانده می شود و از نظر شرع هم صفت خوبی است و گناه محسوب نمی شود.

انگیزه های حسد عبارتند از عداوت، حس برتری جویی یا تکبر، تعجب از برخورداری مردم، ترس از نرسیدن به آرمان ها و خواسته ها، حب جاه و ریاست طلبی، تنگ چشمی و تنگ نظری و ناپاکی و پلیدی نفس.

اما اساس و ریشه حسد بیشتر در عداوت و ریاست طلبی و تنگ نظری است. همان طور که اشاره شد حسد از بیماری های مهم روانی است و به طور کلی بیماری های روانی و روحی، جز از طریق علم و عمل و به اصطلاح نظری و عملی درمان نمی شود. درمان بیماری حسد از طریق علم و دانشی است که در بهبود مرض حسد سودبخش است و آن این است که انسان بداند و به یقین باور کند که حسد به دین و دنیای او آسیب و ضرر می رساند. به دین و دنیای شخص محسود نه تنها حسد شما صدمه و ضرری نمی رساند، بلکه برای او مفید نیز می باشد.

هنگامی که از روی بصیرت به این موضوع ایمان پیدا کرد دیگر از صفت حسد دوری می جوید.

ضررهای دینی حسد: شخص حسود به وسیله حسد با قضا و تدبیر الهی می جنگد و نسبت به رفتار عادلانه پروردگار که دارای حکمت های پنهانی و اسرار مرموزی است، اعتراض دارد و آن را نادرست و بد می داند و همه این ها چشم توحیدی او را کور می کند. از آثار بد دیگری که حسادت دارد آن است که انسان به وسیله حسد، به يك مؤمن و بنده خدا خیانت می کند و خیرخواه او نیست و در نتیجه از صف اولیاء خدا و انبیاء که همیشه خیرخواه مردم بوده اند کنار افتاده و در ردیف ابلیس و کفار که می خواهند مؤمنان گرفتار باشند و نعمت ها را از دست

بدهند، قرار می گیرد.

ضررهای دنیوی حسد: حسود همیشه دردمند است و خود را در عذاب و شکنجه می بیند، او دائماً غمگین و اندوهناک است زیرا بدیهی است دیگران که دارای نعمتی هستند و بهره ای از زندگانی مادی و معنوی دارند، او هر نعمت و بهره ای را در آنان می بیند ناراحت می شود و هر گرفتاری و بلایی که از آنان دفع می شود حسود را آزرده می کند، لذا حسود همیشه محزون، محروم، آشفته خاطر و تنگ دل است.

درمان عملی حسد این است که انسانی که در خود احساس حسد می کند، باید خویشتن را موظف بدارد تا همیشه برخلاف آن چه که حسد او را به سوی آن می کشد، عمل و رفتار کند. مثلاً وقتی که حسد او را به بدگویی دیگران وامی دارد از آن ها تعریف و تمجید کند و هنگامی که حسد او را به سوی تکبر و خودپسندی می کشد او نسبت به مردم تواضع کند. (1)

9. غیبت: غیب عبارت است از این که انسانی در غیاب و پشت سر کسی سخنانی بگوید که او دوست ندارد این سخنان درباره اش زده شود و هدف گوینده، آن باشد که به آن شخص اهانت کند و او را تحقیر نماید.

در حدیث از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمود: «می دانید غیبت چیست؟ گفتند خدا و رسولش داناترند. حضرت فرمود: این که راجع به برادر مسلمان چیزی بگویی که اگر او بشنود ناراحت می شود. عرض کردند یا رسول الله عیوبی که راجع به برادر مسلمان خود می گوئیم، واقعاً درست است. فرمود: اتفاقاً اگر آن عیوب و صفات در او باشد غیبت کرده اید، ولی اگر آن عیوب در وجود او نباشد و شما به او نسبت دهید گناه دیگری مرتکب شده اید و آن افتراء و تهمت و بهتان زدن است و به دروغ نسبتی به او داده اید». (2)

ص: 228

---

1- بیماری های روانی، بخش حسد

2- بحار الانوار، ج 77، ص 89

خداوند متعال در قرآن به طور آشکار عمل غیبت را نکوهش کرده و غیبت کننده را به شخصی مانند می کند که گوشت برادرش را در حالت مردگی می خورد. «ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری گمان ها دوری کنید زیرا بعضی گمان ها گناه است و (در کار دیگران) تجسس نکنید و بعضی از شما دیگری را غیبت نکند آیا هیچ يك از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ (هرگز) بلکه آن را ناپسند می دانید و از خدا پروا کنید همانا خداوند بسیار توبه پذیر مهربان است».(1)

و پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله)فرمودند: «از غیبت دوری کنید چون آن از زنا بدتر و گناهش بیشتر است چه بسا شخص آلوده به زنا، اگر توبه کند و به سوی خدا برگردد خدا او را می آمرزد ولی شخص غیبت کننده تا وقتی که غیبت شونده او را حلال نکند و عفو ننماید هرگز خدایش نمی بخشد».(2)

اگر کسی غیبت را بشنود و سکوت کند یعنی از غیبت شونده دفاع نکند، شریک جرم غیبت کننده است، زیرا او راضی به غیبت کردن بوده، به همین دلیل غیبت را شنیده و بر آن سکوت کرده است.

معمولاً سوءظن و تجسس در امور دیگران مقدمه غیبت کردن است. به همین دلیل قرآن کریم در آیه فوق هم از سوءظن نفی فرموده و هم از تجسس کردن در امور دیگران و هم شدیداً غیبت کردن را نفی و تحریم کرده است.

در اسلام خون و مال و آبروی مسلمانان بسیار محترم است و از آن جایی که در جریان غیبت کردن آبروی مسلمانان در خطر واقع می شود، به همین دلیل اسلام آن را شدیداً نهی کرده است. در روایات آمده است که کسی که غیبت کند و نیز کسی که شراب می نوشد از بهشت محروم است. بنابراین نام غیبت کننده در کنار دائم الخمر آمده است.

ص: 229

---

1- سوره حجرات، آیه 12

2- علل الشرایع، ج 2، ص 557

آثار غیبت: غیبت دارای آثار مخرب و زیان بار اجتماعی متعددی است از جمله دیگران را نسبت به همدیگر بدبین و بدگمان می کند، وحدت اجتماعی را به هم می زند و موجب شکاف اجتماعی و تفرقه می گردد، موجب بی حرمتی و بی آبرویی بعضی در نزد بعضی دیگر می گردد، اخوت و برادری دینی را برهم می زند، هر گاه در جامعه ای تفرقه حاکم شود نظام های اجتماعی و قانونی و فرهنگی آن جامعه از بنیان سست می شود و خلاصه همه آثار اجتماعی غیبت با اصل وحدت مسلمین و اخوت دینی جامعه اسلامی منافات دارد. جامعه ای که مبتنی بر سوءظن و بدبینی و تفرقه باشد به تدریج رو به فروپاشی می رود و از خیر و سعادت دور می شود و از همه مهم تر غیبت آبروی دیگران را از بین می برد و آبروی ریخته شده و از دست رفته کمتر قابل جبران است و یا هرگز قابل جبران نیست.

در روایت وارد شده است که اگر غیبت شونده غیبت را شنیده است جبرانش به این است که نزد او برویم و عذرخواهی کرده و حلالیت بخواهیم، اما اگر او نشنیده است که چه غیبتی درباره اش شده است، باید برای او استغفار نماییم، هر گاه از او یادی کردیم. (1)

انگیزه های غیبت: امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «موجبات و انگیزه غیبت ده چیز است و آن ها عبارتند از: خشم، فرونشاندن خشم و غضب، مساعدت و یاری مردم، یعنی (همکاری کردن در غیبت دیگران)، قبول خبری بدون تحقیق، تهمت و افتراء، بدگمانی و سوءظن، رشک و حسد، مسخره و استهزاء، شگفتی و تعجب، آزردهی و رنجیدگی، خودنمایی و آراسته نشان دادن خود». (2)

غیبت کردن هم يك نوع بیماری روحی و روانی و اخلاقی است که راه درمان آن همان طور که قبلاً اشاره شد، همه اخلاق نکوهیده در پرتو علم و عمل درمان می شوند. هر بیماری را باید به وسیله ضدش شناخت و معالجه کرد. لذا در مورد

ص: 230

---

1- تفسیر نور، ذیل آیه 12 سوره حجرات

2- بحار الانوار، ج 75، ص 257

غیبت نیز نخست باید از علل و انگیزه ها و موجبات آن اطلاع و علم پیدا کرد و سپس با عمل به ضد آن، آن را درمان نمود.

انسانی که غیبت می کند باید بداند که با غیبت کردن، خود را در معرض خشم پروردگار قرار می دهد و نیز باید بداند غیبت، کارهای ثواب و حسنات او را از بین می برد، چون خداوند در روز قیامت تمام کارهای نیک او را در مقابل اهانت و هتک حرمتی که به شخص غیبت شده انجام گرفته، به نامه عمل او منتقل می سازد و اگر کار نیک و ثواب نداشته باشد از گناهان شخص غیبت شده مقداری به حساب غیبت کننده منظور می شود.

اگر انسان به مضامین این اخبار معتقد باشد از ترس خدا زبانش به غیبت باز نمی شود. شایسته است انسان در وجود خود تدبر و فکر کند و متوجه عیب های خود شود و مشغول عیوب خود و برطرف کردنشان باشد، نه دنبال عیب جویی از دیگران، این بهترین راه درمان برای غیبت است. (1)

10. سخن چینی : نَمّامی یا سخن چینی آن است که سخن شخصی را برای شخصی دیگر نقل کنیم، مثلاً بگوییم فلانی پشت سر شما چنین و چنان می گفت یا به او بنویسیم، اشاره کنیم و یا با گوشه و کنایه بفهمانیم و چون این نوع سخن پراکنی ها غالباً در مورد نقایص و عیوب اشخاص است و موجب رنجش و آزردهی آنان می شود، لذا برگشت این کار نیز به گناه غیبت خواهد بود و در حقیقت شخص سخن چین بدین وسیله میان غیبت و سخن چینی، یعنی دو گناه بزرگ جمع می کند.

خداوند می فرماید: «وای بر هر عیب جوی طعنه زن» (2) و نیز می فرماید: «آن که بسیار عیب جوست و برای سخن چینی در رفت و آمد است، پیروی نکن از هر فرومایه که بسیار سوگند یاد می کند و پیروی نکن از آن که عیب جو است و برای سخن چینی در جنب و جوش است، وانگهی تندخو و به شدت بازدارنده و متکبر و

ص: 231

---

1- بیماری های روانی، ص 57 و 58

2- سوره همزه، آیه 1

بد ذات اند. گذشته از این ها کینه توز و بی اصل و نسبت است»<sup>(1)</sup>.

در آیه اول کلمه «همزة» به سخن چینی و کلمه «لمزة» به عیب جوئی تفسیر شده است و در آیات سوره قلم کلمه «زنیم» که به حرام زاده معنا شده دلالت بر آن دارد که شخص سخن چین و کسی که حفظ سخن نکند اصولاً سرشت ناپاکی دارد و از راه مشروع متولد نشده است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هیچ نام و سخن چینی به بهشت وارد نخواهد شد»<sup>(2)</sup>. و نیز فرمود: «هر کسی درباره يك مسلمانی کلمه ای بگوید که او را خوار سازد و از نظرها بیاندازد بی آن که حقش باشد، خداوند او را در روز قیامت در میان آتش خوار و بی مقدار می سازد»<sup>(3)</sup>.

امام صادق (علیه السلام) به نقل از امیرالمؤمنین (علیه السلام) می فرماید: «بدترین و مضرتترین شما کسانی هستند که سخنی چینی کرده و میان دوستان جدایی اندازند و برای اشخاص پاك و بی آلايش به دنبال عیب و نقص گردند»<sup>(4)</sup>.

انگیزه های سخن چینی :

الف - قصد بد داشتن راجع به کسی که از او سخن چینی می شود.

ب - اظهار محبت و دوستی برای شخصی که به او نقل سخن و مطلب می شود.

ج - وراجی و پرحرفی و بدین وسیله تفریح و خوش گذرانی کردن.

راه درمان بیماری سخن چینی از طریق شنونده است و آن شش راه است و آن ها عبارتند از :

الف - آن که سخن چین را در سخنش تصدیق نکنید و کار او را تأیید ننمایید. «هرگاه فاسق و نابه کاری برای شما خبری آورد آن را تحقیق کنید و سرسری آن را نپذیرید»<sup>(5)</sup>.

ص: 232

1- سوره قلم، آیات 11 تا 13

2- بحار الانوار، ج 72، صص 265 و 268

3- بحار الانوار، ج 57، ص 142

4- اصول کافی، ج 4، ص 95

5- سوره حجرات، آیه 6



ب - او را از این کار بازدارید و امر به معروف کنید و از منکر و زشتی و گناه او را بازدارید. (1)

ج - سخن چین را برای رضای خدا، دشمن بدارید و از او متنفر باشید چون او کسی است که خدا او را دوست ندارد و از او نفرت دارد.

د - به اعتماد گفتار سخن چین، به دوست خود بدگمان نشوید و به او سوءظن پیدا نکنید.

ه - عمل سخن چین شما را به جستجو و کاوش وادار نکند، چون قرآن می فرماید: «جستجو نکنید». (2)

و - عملی که شخص سخن چین را از آن باز می دارید خود مرتکب نشوید، یعنی نگوئید که فلانی آمده بود پیش من، چنین و چنان می گفت که در این صورت شما، هم سخن چین و هم غیبت کننده محسوب خواهید شد. (3)

11. دورویی: دورویی و دوزبانی آن است که شخص میان دو نفر که با یکدیگر دشمن اند و از هم رنجیده اند، رفت و آمد کند و با هر یک موافق میل او صحبت کند و یکی را بر ضد دیگری بشوراند. این کار علاوه بر این که نهی شده، هم یک نوع سخن چینی و هم یک نوع غیبت محسوب می شود، بلکه از نوع بدترین اقسام سخن چینی و غیبت می باشد.

دورویی از لغزش های اخلاقی است و کمتر کسی موقعی که دو نفر را ببیند با هم قهر شده اند بین آن ها را بدتر به هم می زند. دورویی عین نفاق است و از گناهان کبیره محسوب می شود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر آن که در دنیا دارای دورو و دوزبان باشد، در روز قیامت برای او دوزبان از آتش خواهد بود». (4)

ص: 233

1- سوره لقمان، آیه 17

2- سوره حجرات، آیه 12

3- بیماری های روانی، ص 96 و 97

4- وسایل الشیعه، ج 12، ص 259

همچنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «آدم دورو در روز قیامت در حالی محشور می شود که يك زبان از پشت سر و زبانی دیگر از دهانش بیرون آمده است و این دو زبان آن چنان حرارت دارند که بدن او را می سوزانند آن گاه گفته می شود، این کسی است که در دنیا با دورویی و دوزبانی زندگی می کرد و این نشانه آدم دورو در روز قیامت است» (1).

امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید: «چقدر بنده بدی است آن که دورو و دوزبان باشد، که دوستان را در حضور تعریف کند، ولی در پشت سر، آن ها را (مانند گرگی) بخورد، هر گاه دوستش دارای نعمتی باشد به او حسد ورزد و اگر گرفتار آید وی را خوار سازد» (2).

ویژگی های انسان دورو :

الف - سخن یکی را برای دیگری نقل کردن، این عمل علاوه بر دورویی، سخن چینی هم هست، بلکه بدتر از آن، زیرا سخن چینی تنها با نقل به یکی از دو طرف صورت می گیرد، اما دورویی به هر دو طرف بر می گردد.

ب - اگر چه سخنی میان دو نفر نقل نکند ولی کاری کند که عداوت و ستیزه جویی دو طرف را در نظرشان نیکو جلوه دهد.

ج - به هر يك از دو طرف وعده یاری و مساعدت دهد.

د - هر يك از دو طرف را در عداوت و دشمنی يك دیگر تشویق و ترغیب کند، و مهم تر آن که یکی را در حضورش تعریف کرده و ثناگویی کند و در پشت سر، سرزنش و نکوهش نماید.

راه درمان و معالجه این بیماری روحی، روانی و اخلاقی این است که انسان سکوت کند و آن کسی را که بر حق است و آدم خوبی می باشد هم در حضور و هم در غیاب و حتی در نزد دشمنش از او تعریف کند. اگر در بین دو نفر اختلاف ایجاد شد برای

ص: 234

---

1- الخصال، ج 1، ص 38

2- تحف العقول، ص 488

اصلاح و آشتی آن ها نهایت تلاش و کوشش خود را به کار آورد تا آن دورا آشتی دهد. (1)

12. دروغ گویی : یکی از نتایج عقده حقارت، دروغ گویی است. هر انسانی بالفطره راستگو است و گفته های دیگران را باور دارد. آن کس که دروغ می گوید از جاده فطرت منحرف شده است. علت دروغ گویی ترس و ضعف و احساس حقارت و تربیت غلط خانوادگی می باشد.

دروغ گویی یکی از بیماری های بزرگ اخلاقی و اجتماعی است. این مرض از همه امراض روحی و روانی بدتر است. چون دروغ گویی امنیت اخلاقی و قضایی و اقتصادی را متزلزل می کند و باعث بدبینی در بین مردم و سلب اعتماد از یکدیگر می شود. دروغ گویی ریشه فضایل و سجایای انسانی را می سوزاند. به همان نسبت که راست گویی پسندیده و سودمند می باشد، دروغ گویی ناپسند و زیان آور است.

زبان رازگوی قلب و ترجمان احساسات باطنی است، اگر دروغ از حسد و عداوت سرچشمه گرفت، نتیجه تراوشات خطرناک نیروی غضب است و چنانچه از ناحیه طمع و یا اعتیاد پدیدار شد از آثار شوم شعله های سوزان شهوت است. اگر زبانی به دروغ زهرآلود گشت و پلیدی در گفتار نمایان شد همچون طوفان خزان، حیثیت گوینده را دستخوش غارت و یغما قرار می دهد و شرافت او را واژگون می کند.

دروغ روح خیانت و ناپاکی را در انسان تقویت و آتش وجدان را در کانون دل خاموش می سازد و وحدت را ریشه کن می کند و موجب شیوع نفاق در جامعه می گردد.

دروغ گو مجالی برای تأمل و اندیشه به خود نمی دهد و به تصوّر این که کسی از راز او آگاهی ندارد، به عاقبت کار نمی اندیشد و لذا پیوسته در گفتار دچار اشتباه و تناقض گویی گردیده و عاقبت با افتضاح و شکست مواجه می شود و خجلت و رسوایی عجیبی به بار می آورد.

ص: 235

پس بی اساس نیست که می گویند دروغ گو کم حافظه است. دروغ اولین وسیله دسترسی به سایر ناپاکی ها است. امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید: «ناپاکی ها و پلیدی ها در خانه ای است و کلید آن خانه دروغ است».<sup>(1)</sup>

قرآن مجید می فرماید: «مرگ بر دروغ زنان (که بی دلیل و برهان درباره قرآن و قیامت سخن می گویند) آنان که در بی خبری و غفلت غرقند».<sup>(2)</sup>

خراصون به کسانی گفته می شود که سخنانشان پایه علمی و واقعی ندارد و از حقیقت به دور است و براساس حدس و گمان و تخمین استوار است، مانند شایعه سازان که القاهای بافتگی خود را به دیگران منتقل کرده و در آن ها ایجاد شك و تردید و حتی جهل و بی ایمانی می کنند و انسان های ساده لوح را به دام خود می اندازند و دچار انواع انحراف و لغزش و گناه می سازند.

هر انسان عاقلی باید براساس فرمایش قرآن مجید با قاطعیت کامل این افراد دروغ گوی ناهل را طرد نماید تا خطر رواج شایعه و دروغ و ترویج اشتباهات و غفلت های ناشی از پذیرش حدس و گمان و غرق شدن در غفلت کم شود.

اسلام از انسان می خواهد تا با علم و دانش و آگاهی و بصیرت زندگی کند، نه براساس حدس و گمان و خیال و خطا و غفلت.<sup>(3)</sup>

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «اگر اشیاء را به لحاظ تناسب و ارتباط با یکدیگر پهلوی هم جای دهند راستی با شجاعت و دروغ در کنار ترس و جبن قرار خواهد گرفت».<sup>(4)</sup>

قرآن مجید به طور صریح و روشن، دروغ گورا از جامعه مسلمانان واقعی بیرون داشته است و می فرماید: «کسانی که دروغ می سازند به حقیقت به آیات خدا ایمان ندارند».<sup>(5)</sup>

ص: 236

---

1- بحار الانوار، ج 78، ص 377

2- سوره ذاریات، آیه 10 و 11

3- تفسیر نور، ذیل آیات 10 و 11 ذاریات

4- غرر الحکم، ص 605

5- سوره نحل، آیه 107

برای این که صفت دروغ در باطن اطفال جایگزین نشود، بایست از گفتن هر گونه دروغ و خلاف واقعی به آن ها خودداری نمود. چه کودکان طبعاً از رفتار و گفتار اشخاصی که پیوسته با آن ها در تماس هستند، الگو می گیرند. اگر در محیط خانه که مهم ترین عامل سازنده شخصیت است، دروغ و خلاف واقع گویی نفوذ یابد و سخنان و اعمال والدین برخلاف فضیلت و حقیقت باشد، هرگز فرزندان صادق و درستکار پرورش نخواهند یافت. (1)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر که راست گوتر است سخن مردم را زودتر باور می کند و هر که دروغ گوتر است بیشتر مردم را دروغ گو می شمارد». (2) و نیز می فرماید: «راستی پیشه کنید که راستی به سوی نیکی راهبر می شود و نیکی انسان را به بهشت می رساند... و از دروغ گویی پرهیزید که دروغ به سوی بدکاری و بدکاری هم آدمی را به سوی آتش می کشد». (3)

اسلام تمام برنامه های اخلاقی و اصلاحی را بر اصل ایمان استوار نموده و آن را اساس سعادت بشری شمرده است. اخلاق بدون ایمان، به گفته بزرگان، مانند قصری است که بر فراز لجن بنا شده و یا این که: «اخلاق بی دین همچون دانه ای است که بر سنگ یا در میان خارستان افشاندن شده باشد، خشک می شود و می میرد، عالی ترین اخلاق چون از دین حیات و الهام نگرفته باشد، همچون مرده خاموشی در برابر انسان زنده و کامل جلوه گر می شود».

آری آن کس که راست گفت و به راه راست رفت در زندگی از رنج حرمان و تأسف برکنار و شمع جاننش همواره فروزان، از آشفته گی و تردید در امان بوده و خاطرش از هجوم افکار پریشان در آسایش است. (4)

13. پیمان شکنی و خلف وعده: در روایات اسلامی آمده است که از علائم منافق

ص: 237

---

1- بررسی مشکلات اخلاقی و روانی، ص 57

2- نهج الفصاحه، ح 591

3- نهج الفصاحه، ح 2963

4- همان منبع، ص 62

این است که هنگام سخن گفتن، دروغ بگویند و از پیمان‌ها و تعهدات خویش تخلف ورزد و در امانت خیانت کند. بنابراین خلف وعده و پیمان شکنی و خیانت در امانت که در حقیقت دروغ عملی هستند از گناهان بسیار زشت و بیان‌گر نفاق انسان می‌باشند.

در نظر اسلام عهدشکنی و خلف وعده آن چنان زشت و مذموم است که حتی نسبت به افراد آلوده و ناپاک نیز نباید پیمان شکنی و خلف وعده کرد.

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: «سه چیز است که خدای متعال اجازه تخلف از آن‌ها را به هیچ کس نداده است، نخست: ادای امانت، خواه صاحب امانت نیکوکار باشد یا گناه‌کار، دوم: وفای به عهد، چه با شخص درست کار باشد یا نادرست، سوم: احسان به والدین، خواه نیکوکار باشند یا غیر نیکوکار».<sup>(1)</sup>

قرآن مجید در اوصاف افراد باایمان می‌فرماید: «مؤمنین افرادی هستند که به عهد و پیمان خویش وفادارند».<sup>(2)</sup>

و نیز می‌فرماید: «به عهد و پیمان خود وفا کنید زیرا همین که پیمان بستید، مسئول اجرای آن هستید».<sup>(3)</sup>

بنابراین شکستن عهد و پیمان‌ها و خلف وعده‌ها و شانه خالی کردن از تعهدات، همه ناشی از ضعف ایمان و ضعف برخورداری از فضایل اخلاقی و معنوی است و از علائم بیماری مهلك نفاق به شمار می‌آیند.

حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «هرگز در کارهای نیک خود بر مردم منت مگذار و کاری که انجام می‌دهی بزرگ‌شمار، مبادا در وعده‌هایی که می‌دهی، تخلف ورزی زیرا منت گذاردن نیکی را تباه می‌کند و بزرگ دانستن کار خوب، نور حقیقت را از بین می‌برد و پیمان شکنی موجب خشم خدا و مردم می‌شود».<sup>(4)</sup>

ص: 238

---

1- اصول کافی، ج 2، ص 162

2- سوره مؤمنون، آیه 8

3- سوره اسراء، آیه 34

4- نهج البلاغه، نامه 53

خداوند می فرماید: «تقض عهد موجب خشم عظیم الهی است».(1)

و نیز حضرت علی(علیه السلام) می فرماید: «وفا و صداقت با هم توأم است و من سپری نگهدارنده تر از وفای به عهد ندیدم».(2)

این امر آن چنان در اسلام اهمیت دارد که پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در مورد آن صریحاً فرموده است: «انسان نباید به فرزند خود وعده دهد و وفا نکند و از عهد خویش نباید تخلف نماید».(3)

همچنین رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمود: «سعادت مند کسی است که با اشخاص کریم النفس معاشرت کند، اشخاصی که در معاشرت خود با مردم ستم نمی کنند و در سخن و گفتار، دروغ و خلاف واقع نمی گویند و از عهد و پیمان خویش تخلف نمی نمایند، این ها در انصاف و جوانمردی کاملند و از جاده عدالت خارج نمی شوند، شایسته است انسان با چنین افرادی اخوت و دوستی بورزد»(4)

«(5)

14. بخل و حرص و طمع: قرآن مجید صریحاً در مورد بخل می فرماید: «آنان که بخل نمودند و حقوق مستمندان را از ثروتی که خداوند به فضل خویش به آن ها داده نمی پردازند، تصور نکنند که این خساست طبع و بخل به نفع آن ها خواهد بود، بلکه به زیان آن ها تمام می شود، زیرا آن مالی که در آن بخل ورزیده اند، در روز رستاخیز زنجیر گردن آن ها می شود، تنها خداوند وارث آسمان ها و زمین خواهد بود».(6)

بخل صفتی است که آسایش و راحتی را از انسان می گیرد و روح را در عذاب و شکنجه قرار می دهد.

پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) می فرماید: «هیچ چیز اسلام را چون بخل پایمال نمی کند».(7)

ص: 239

1- سوره صف ، آیه 3

2- نهج البلاغه ، خطبه 41

3- اصول کافی، ج 6، ص 49

4- نهج الفصاحه، ح 2762

5- بررسی مشکلات اخلاقی و روانی، ص 164 تا 167

6- سوره آل عمران، آیه 181

7- نهج الفصاحه، ص 549

حرص و طمع و آرزوی هم يك حالت درونی است که انسان را دائم به جمع آوری ثروت و نفع مادی وامی دارد. به طوری که امور مالی، ذهن و افکار انسان را پر می کند و تمام تلاش ها و کوشش هایش را بر همین محور قرار می دهد.

این دو صفت رذیله از نیروهای خطرناك شهوت سرچشمه می گیرند و از عوامل تیره روزی و بدبختی انسان به شمار می آیند. و تا حدی پیش می روند که فضایل اخلاقی و اصول انسانیت را قربانی می کنند.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «رحمت و عنایت خداوند را برای کسی مسئلت می کند که پابند به عشق مال نباشد و مازاد از احتیاجات خود را به نیازمندان بذل نماید و رحمت و لطف پروردگار شامل حال کسی باد که مازاد گفتار خود را نگه دارد و مازاد اموال و دارایی خود را ببخشد و انفاق نماید». نیز می فرماید: «از بخل پرهیزید زیرا که بخل پیشینیان را هلاک کرد و آن ها را وادار ساخت که به خون یکدیگر دست بیالایند و محرمات را حلال شمارند». (1)

اشخاص بخیل و حریص کمتر از هر کس دیگر آسایش خاطر دارند و دائم در اضطراب به سر می برند. اسلام همیشه به حفظ تعادل، نظر دارد، به انسان ها می گوید در عین حال که پیشرفت و ترقی در جمیع شئون زندگی را داشته باشند، آن ها را ترغیب و دعوت به جدیت و کوشش در کارها می نماید ولی از دل بستگی و توجه بیش از حد به مادیات نهی می نماید، زیرا عشق به مادیات، مایه بدبختی و محرومیت از سعادت حقیقی می شود.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «آزمند نسبت به دنیا به کرم ابریشم شباهت دارد، هر چه بیشتر پیرامون خود می تند، راه نجات خویش را دشوارتر می نماید تا آن گاه که از فرط اندوه در آن میان جان می سپارد». (2)

پس باید این بیماری های خطرناك را در سایه ایمان و انفاق درمان نماییم و با

ص: 240

---

1- نهج الفصاحه، ص 81

2- اصول کافی، باب حب دنیا



درمان آن‌ها برای خود تحصیل آرامش و رضایت باطنی را با تقویت نیروهای معنوی میسر سازیم و به ترك دنیاپرستی روی آوریم و با ایثار در مال و جان در راه خداوند بکوشیم.

البته همان‌گونه که قرآن می‌فرماید، بهره‌مندی از دنیا و مواهب الهی نیکو است اما دلبستگی به دنیا و آن را هدف نهایی خود قرار دادن زینده نیست. از این رو قرآن کریم می‌فرماید: «... پس گروهی از مردم (کوتاه‌فکر) می‌گویند: پروردگارا! به ما در دنیا (کالای زندگی) عطا کن، و آنان را در آخرت هیچ بهره‌ای نیست». (1)

و در آیه دیگر می‌فرماید: «و زندگی دنیا (بدون ایمان و عمل صالح) بازی و سرگرمی است و یقیناً سرای آخرت برای آنان که همواره پرهیزکاری می‌کنند بهتر است، آیا نمی‌اندیشید؟» (2)

پس انسان مؤمن باید از مواهب دنیا استفاده کند اما به آن‌ها دلبستگی پیدا نکند و مازاد اموال خود را ایثار و انفاق کند، در حقیقت مادی‌گری بی‌حد و مرز از عوامل بیماری‌های روانی و اخلاقی است که با ایثار و انفاق درمان می‌گردد. (3)

«و کسانی که در دل‌های خود نیاز و چشم‌داشتی به آن‌چه به مهاجران داده شده نمی‌یابند و احساس نمی‌کنند، گرچه خود شدیداً در فقر و نیازمندی هستند، اما مهاجران را بر خود مقدم می‌دارند و کسانی که از بخل و حرص محافظت شوند و باز داشته شده‌اند، اینان همان رستگاران هستند». (4)

همیشه ایثار و تقدم داشتن دیگران بر خویشتن یکی از راه‌های بسیار اساسی در مبارزه با بخل و حرص است. یعنی ایثارگری و مقدم داشتن دیگری بر خویشتن وقایه و سپر و عامل حفاظت و کنترل بخل و حرص در انسان است.

در روایات اسلام، بخل بسیار خطرناک توصیف شده است به طوری که آمده

ص: 241

---

1- سوره بقره، آیه 200

2- سوره انعام، آیه 32

3- سوره آل عمران، آیه 14 و 185، سوره نساء، آیه 77 و 94

4- سوره حشر، آیه 9

است بخل و ایمان در دل يك مسلمان جا نمی گیرد. ایثار هر چند يك کمال است اما نباید در ایثارگری از حد اعتدال خارج شد، چنان که قرآن در سوره فرقان آیه 67 در وصف عبدالرحمن می فرماید: «آنان در انفاق، نه زیاده روی می کنند و نه کوتاهی، بلکه راهی میانه را در پیش می گیرند» (1).

تا انسان از بخل رها نشود، رستگار نمی گردد. اما اگر کسی از بخل دور شود نه تنها از مال خود بلکه از جان خود نیز می تواند بگذرد. خلاصه این که بسیاری از کمالات در گروهایی از بخل و حرص می باشد.

15. خشم و غضب: خشم و غضب یکی از غرایض انسانی است که آثار مثبت آن در دفاع از انسان و حریم فردی و اجتماعی و دینی و ملی و میهنی او بر کسی پوشیده نیست. اما بی شك افراط و تفریط در هر يك از قوای نفسانی انسان از جمله قوه غضبه او موجب پیدایش رذایل ویرانگر و نابوده کننده می گردد. خشم و غضب را از امراض و بیماری های روحی و روانی و قلب و دل انسان دانسته اند که موجب آسیب رساندن و نقصان عقل می گردد. بی شك همان طور که اشاره شد، خشم و غضب اگر برای دفاع باشد و نیز اگر در جهت رضای خدا باشد و موجب گردد که امر الهی اجرا شود، بسیار پسندیده و مطلوب است به طوری که اقدام به جهاد در راه خدا و امر به معروف و نهی از منکر نمودن در جهت رضای خدا، محتاج به نیروی خشم و غضب است. اما اگر خشم و غضب منشأ نفسانی و غیر الهی داشته باشد، در این صورت مبدأ همه شرور خواهد بود به طوری که می توان گفت خشم و غضب ما در همه بیماری ها و امراض روحی و روانی و نفسانی است.

بنابراین کظم غیظ و فرونشاندن غضب و غلبه بر خشم، کانون همه فضایل و محاسن و ارزش های انسانی است. کنترل خشم و خشونت زمینه ساز آرامش و آسایش و سلامت روانی انسان می باشد.

ص: 242

در قرآن برای خشم، دو واژه غیظ و غضب به کار رفته است. غضب جوشش و غلیان خون قلب است برای انتقام و غیظ خشم شدید است. در اسلام فروبردن خشم بسیار تأکید شده است. احادیث رسیده از معصوم (علیه السلام) در این زمینه به دو گروه تقسیم می شود:

1- انسان هایی که خشم خود را بروز نمی دهند. چنان که حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «بهترین مردم کسی است که اگر او را به خشم آورند، بردباری نماید و چنانچه به او ظلم شود، ببخشد و چون به او بدی شود، خوبی کند» (1). یعنی برای خشم حد و مرز قایل می شود و نیز امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «مؤمن چون خشمگین شود، خشمش او را از حق بیرون نبرد و چون خشنود شود، خشنودی اش او را به باطل نکشاند و چون قدرت یابد بیش از حق خود نگیرد» (2).

برای چنین افرادی پاداش هایی مانند برداشته شدن کیفر و گرامی داشته شدن نزد مردم بیان شده است.

2- انسان هایی که خشم خود را بروز می دهند. بیان زشتی خشم، منشأ آن و تغییرات ایجاد شده در فرد خشمگین که به مذمت او می پردازد.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «خشم از شیطان و شیطان از آتش آفریده شده است» (3).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرد خشمگین را وصف می کند که وقتی خشمگین شود و خشمش شدت گیرد، چهره اش سرخ می شود و می لرزد (4).

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «خشم همنشین بسیار بدی است، عیب ها را آشکار، بدی ها را نزدیک و خوبی ها را دور می کند» (5). نیز می فرماید: «با خشم،

ص: 243

1- عیون الحکم والمواعظ، ص 239

2- بحار الانوار، ج 75، ص 209

3- میزان الحکمه، ج 8، ص 455

4- نهج الفصاحه، ح 1872 .

5- غرر الحکم و درر الکلم، ص 302

تربیت ممکن نیست». و آن حضرت توصیه می کند: «هرگز در خشم گرفتن شتاب مکن، چرا که به صورت عادت بر تو مسلط می شود». (1)

در روابط انسانی حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) چنین هشدار می دهد: «به خشم درآوردن و شرمنده ساختن دوست، مقدمه جدایی از اوست». (2)

از مجموع روایات برمی آید که از نظر پیشوایان اسلامی در هر رابطه ای امکان پدیدار شدن خشم وجود دارد، اما آن چه انسانیت را نمایان می کند، مقاومت در برابر خشم و زود اظهار نکردن آن است.

فرد مسلمان نباید اجازه دهد خشم بر او مسلط شود و حتی در شدت خشم هم باید از مسیر عدالت خارج نشود. باید بتواند ببیند و بعد تصمیم بگیرد. فرو بردن خشم، خلق نیکو برای فرد به همراه خواهد داشت و باعث منزلت اجتماعی فرد می شود.

آن حضرت توصیه می فرماید: با بردباری از طرف مقابل انتقام بگیرید، چرا که او از این که نتوانسته است شما را به خشم درآورد خشمگین تر می شود. آشکارا توصیه می فرماید: «با هوا و هوس خود جهاد کن، بر خشم مسلط شو و با عادت های بد خود مخالفت کن تا نفست پاکیزه شود». (3)

از دیدگاه اسلام، این تسلط بر خشم است که عقل را کامل می کند و فرو خوردن خشم موجب عزتمندی فرد در دنیا و آخرت خواهد بود.

نیز می فرماید: «خاموش کردن آتش خشم برای کسی میسر است که از روی حقیقت دشمن های درونی را در دل بمیراند و ضمیر خود را از کینه و بدخواهی دیگران پاک کند». (4)

اما روان شناسان در برابر خشم دو گروه هستند، یکی آن که می گویند نباید خشم

ص: 244

1- همان

2- نهج البلاغه، حکمت 480

3- غررالحکم و دررالکلم، ح 4760

4- الحدیث، ج 2، ص 289

را سرکوب کرد و گروه دیگری می گویند، خشم به دو گونه است، خشم سالم و خشم بیمارگون و می گویند خشم بیمارگون را نباید اظهار کرد. البته اسلام هیچ يك از این دو را تأیید نمی کند، بلکه به کظم غیظ توصیه می نماید، تا آن جا که می گوید، اگر کسی هنگام خشم خوددار نباشد از اهل بیت نیست.

«کظم غیظ» اگرچه به طور دقیق همان حلم نیست، اما بدین معناست که انسان نمی گذارد آثار غضب، ظهور نماید. کظم (بر وزن فلس) به معنای مجرای تنفس و حبس و نگهداری غیظ در سینه است. اصل کظم به معنی بستن دهانه مشک است پس از پر شدن و آن هنگام را گویند که فرد در قلب خود پر از غصه یا پر از خشم باشد و انتقام نگیرد.

این افراد از سوی پروردگار تحسین شده اند. «... وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»: «آنان که خشم خود را فرو می برند و از خطاهای مردم در می گذرند و خدا نیکوکاران را دوست دارد». (1)

کسی که می خواهد محبوب خدا شود باید از مال خود بگذرد و خشم و غضب خود را فرو برد و به محرومان انفاق کند و از خطای مردم بگذرد. حالت خشم و غضب از خطرناک ترین حالات است و اگر رها شود، در شکل يك نوع جنون و دیوانگی و از دست دادن هر نوع کنترل اعصاب خودنمایی می کند و بسیاری از جنایات و تصمیم های خطرناکی که انسان يك عمر باید کفاره و جریمه آن را پردازد، در چنین حالتی گرفته می شود.

ولی صفت برجسته پرهیزکاران فرو بردن خشم است و فرو بردن خشم اثر فوق العاده ای در تکامل معنوی انسان و تقویت روح ایمان دارد. فرو بردن خشم بسیار خوب است اما به تنهایی کافی نیست زیرا ممکن است کینه و عداوت را از قلب انسان ریشه کن نکند. در این حالت برای پایان دادن به عداوت باید کظم غیظ

ص: 245

توأم با عفو و بخشش باشد.

البته گذشت و عفو برای شایستگان است نه برای دشمنان که اگر گذشت و عفو شوند باعث جرأت و جسارت بیشتر آن ها شود. پس کظم غیظ شجاعت می خواهد که فرد از خشم خودداری کند و بر نفس خود حاکم و مالک باشد و دارای سعه صدر و سخاوت و گذشت باشد و محکم ترین و قوی ترین فرد کسی است که بتواند بر خشم خود غلبه کند و حتی در آن حالت نیز از حق منحرف نشود و برای کسی که بتواند خشم خود را فرو برد پاداش بسیاری قرار داده شده است و خداوند در روز قیامت عذاب را از انسانی که خشم خود را کنترل کرده برمی دارد و قلب او آکنده از ایمان و امنیت و سلامت خواهد شد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هیچ بنده ای نیست که خشم خود را فرو برد، مگر آن که خداوند عزت او را در دنیا و آخرت فزونی بخشد» (1).

به عبارتی این کظم غیظ است که به عنوان منشأ امنیت و سلامت روان در اسلام مطرح است. فرد هر گاه با خطایی دور از انتظار مواجه شد، باید خشم را آشکار نکند و به آن ترتیب اثر ندهد. (2)

### د - امراض زبان - گوش - چشم

در قرآن کریم برای سخن گفتن دستورات زیبایی وجود دارد از جمله: «با مردم به نیکی سخن بگویید، دوست باشند یا دشمن» (3) «کریمانه سخن بگویید» (4) «سخن باید محکم و مستدل باشد» (5) «سخن نرم و متین باشد» (6) «سخن پسندیده باشد» (7).

ص: 246

---

1- اصول کافی، ج 2، ص 110

2- تفسیر نمونه، ج 3 و تفسیر نور، ج 3، ذیل آیه 134 سوره آل عمران

3- سوره بقره، آیه 83

4- سوره اسراء، آیه 23

5- سوره نساء، آیه 9

6- سوره طه، آیه 44

7- سوره بقره، آیه 235

«سخن گویا و رسا باشد».(1) «سخن از بهترین کلمات باشد».(2) «سخن صادقانه باشد، نه منافقانه».(3)

«قَوْلًا مَّيْسُورًا»؛ پس با آنان به نرمی سخن بگویم. یکی از انواع گفتار قول سلام است که در برابر گفتار انسان های جاهل از آن استفاده می شود یعنی باید از آنان خداحافظی کرد و از آنان فاصله گرفت زیرا اقوال جاهلانه نه قابل شنیدن است و نه قابل پاسخ دادن.

قرآن کریم در سوره ق، آیه 18، می فرماید: «برای هر قول و گفتاری خداوند فرشتگانی را مأمور فرموده که آن گفتار را ثبت و ضبط نمایند». بنابراین مسئولیت انسان در قبال زبان و گفتارش بسیار سنگین است و خلاصه انسان نباید در آن چه که نمی داند توقف کند و یا آن چه را نمی داند پیروی کند زیرا، گوش و چشم و عقل انسان به عنوان ابزارهای ادراکی امانت های الهی هستند که انسان در قبال همه آن ها مسئول است.(4)

با این همه باید دانست که زبان انسان ممکن است دچار آسیب ها و امراض و آفات متعددی گردد. از جمله دروغ گفتن، غیبت کردن، تهمت زدن، چاپلوسی و تملق نمودن، نَمّامی و سخن چینی کردن، نجوا کردن در جمع، فحش دادن، سخن باطل بر زبان آوردن، سخن لغو و لهُو و بیهوده گفتن، شهادت به باطل و شهادت کذب دادن، غنا و خوانندگی به باطل، گفتن سخنانی که گوینده به آن عمل نکند، اهانت و تحقیر کلامی نسبت به دیگران، سخن گفتن غیر ضرور با نامحرم، سخن گفتن با طنازی و نازک کردن صدا، غلط خواندن قرآن، فریاد کشیدن به باطل، مدح کردن دیگران برای دنیا، خودستایی، زیاد سخن گفتن، قهقهه و خندیدن با صدای بلند و به طور ناشایست، کنایه زدن به دیگران، زخم زبان زدن به دیگران، تندزبانی

ص: 247

1- سوره نساء، آیه 63

2- سوره اسراء، آیه 53

3- سوره صف، آیه 2

4- سوره اسراء، آیه 6

کردن به دیگران، طعنه زدن به دیگران، بی منطق سخن گفتن، مجادله به باطل کردن، دیگران را استهزاء نمودن، لعنت کردن نابه جا و بی مورد، به معصیت سخن گفتن، ترویج باطل با کلام و زبان، سخن گفتن از روی خصومت و دشمنی، مزاح نمودن به باطل و نابه جا و ناشایست، خواندن متون باطل و حرام اگر موجب ترویج آن ها گردد، وعده دروغ دادن، وعده حرام و باطل دادن، سوگند دروغ خوردن، در امور حرام و باطل سوگند خوردن و موارد دیگر.

خلاصه این که سخن گاه يك سر باطل و مضر است که در آن صورت باید به طور کلی ترك شود یعنی در این موارد بهترین وظیفه انسان سکوت کردن است و گاه يك سر روا و شایسته و مفید است که از گفتن آن نباید امتناع ورزید و گاه سخن آمیخته ای است از شایسته و ناشایسته که در این مورد باید از ناشایست صرفه نظر کرد و شایسته را بیان نمود. مثلاً سخنی که مبتنی بر امر به نیکی و نهی از بدی باشد و یا موجب اصلاح بین انسان ها گردد و در نتیجه همان طور که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «خاموشی زبان مایه سلامت انسان است»<sup>(1)</sup>.

پس انسان عاقل و مؤمن تا آن جا که قادر است و می تواند باید از سخن گفتن پرهیز کند و خاموشی را انتخاب نماید و نیز در برابر سخنان انسان های جاهل هم باید سکوت را برگزیند تا روح و روان انسان از ناحیه زبان خودش آسیب نبیند. به عبارت ساده تر تقوای زبان را باید پیوسته مراعات کرد یعنی اجازه ندهیم که زبان بر ما سلطه پیدا کند، بلکه ما باید بر زبان خود مسلط باشیم و زمام آن را به دست گیریم و آن را دقیقاً کنترل نماییم.

بدیهی است که شنیدن و استماع و گوش دادن نیز همانند سخن گفتن است یعنی در مواردی بسیار لازم و ضروری است و در مواردی غیر لازم و غیر ضروری است. از مهم ترین آفات شنیدن، شنیدن غیبت است که قطعاً عملی حرام و ممنوع و

ص: 248



ناشایست است، پس شدیداً باید از آن پرهیز کرد زیرا اگر شنونده ای برای غیبت وجود نداشته باشد غیبتی هم محقق نمی شود.

همچنین هر سخنی که ناروا و زشت و یا حرام باشد، شنیدن آن نیز چنین است.

پس همان طوری که انسان موظف است از زبان خود صیانت کند، همین طور موظف است که از گوش خود و شنیدن به وسیله گوش خود نیز مراقبت و صیانت به عمل آورد و تقوای در شنیدن را همانند تقوای در گفتن رعایت نماید.

چشم انسان هم یکی از نعمت های بزرگ الهی و یکی از ابزارهای ادراک است و همانند زبان و گوش هم می توان به وسیله آن خیرات و نیکی ها را انجام داد و هم می توان مرتکب شرور و بدی ها شد از جمله آفات نگاه کردن و نگرستن، نگاه کردن به نامحرمان است.

چشم افکندن بر آن چه که خدا حرام فرموده موجب آلودگی باطن و قلب می شود. همچنان که گفتن و شنیدن آن چه حرام است نیز دل و باطن انسان را ظلمانی و آلوده می کند. قرآن کریم می فرماید: «و به زنان با ایمان بگو: چشمان خود را از آن چه حرام است فروبندند...» (1).

و نیز می فرماید: «ای همسران پیامبر! شما اگر پرهیزکاری پیشه کنید (از نظر منزلت و موقعیت) مانند هیچ يك از زنان نیستید، پس در گفتار خود نرمی و طنازی (چنان که عادت بیشتر زنان است) نداشته باشید تا کسی که بیمار دل است طمع کند و سخن پسندیده و شایسته گوید» (2).

قرآن کریم اول به زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بعد هم به همه زنان جامعه می گوید هوس انگیز سخن نگویند که بیمار دلان در شما طمع کنند، بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به طور معمولی سخن بگویند، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار

ص: 249

---

1- سوره نور، آیه 31

2- سوره احزاب، آیه 32

مخصوصی است و افراد شهوات ران را به فکر گناه می افکند سخن بگویید.

در پایان آیه دستور می دهد که شما باید به صورت شایسته ای که مورد رضای خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و توأم با حق و عدالت است سخن بگویید. «وَقَوْلًا مَّعْرُوفًا» قول معروف سخنی است که علاوه بر این که گفتار نیک و شایسته است بلکه هر گونه گفتار باطل و بیهوده و گناه آلود و مخالف حق در آن نباشد.

باز هم قرآن کریم می فرماید: «در راه رفتنت میانه رو باش، و از صدایت بکاه که بی تردید ناپسندترین صداها صدای خران است».(1)

در این آیه خداوند تأکید بر گفتن سخن به اعتدال و فریاد زدن دارد. و امر به رعایت اعتدال هم در عمل و هم در سخن گفتن دارد زیرا تکیه روی اعتدال در راه رفتن با آهنگ صدا از انسان های مؤمن سر می زند و نعره زدن و فریادهای مغرورانه کشیدن از ابلهان و انسان های شرور صادر می گردد.

چند نکته در آداب سخن گفتن :

1- تا سخن گفتن ضرورتی نداشته باشد، سکوت از آن بهتر است.

2- سکوت مایه آرامش فکر است.

3- از نشانه های فهم و عقل، داشتن آگاهی و بردباری و سکوت است.

4- سکوت دری از درهای حکمت است.

البته در مواردی که سخن گفتن لازم است مؤمن باید هرگز سکوت نکند. پیامبران به سخن گفتن (به حق) دعوت شدند نه به سکوت، وسیله رسیدن به بهشت و رهایی از دوزخ، سخن گفتن به موقع است.(2)

به طور کلی انسان در برابر همه وجود خویش و همه اعضای وجود خویش مسئول است، به خصوص در مورد زبان و گفتار و چشم و گوش و شکم و شهوت خویش.

ص: 250

---

1- سوره لقمان، آیه 19

2- تفسیر نور، ذیل آیه فوق

از جمله در مورد زبان خویش آن چنان مسئول است که حتی اگر کسی مدح و ثنای خویش را بگوید و به خودستایی خویش پردازد، مرتکب یکی از زشت ترین اعمال و ناپسندترین سخن گفتن ها گردیده است.

قرآن مجید در این مورد می فرماید: «فَلَا تُزَكُّوا أَنْفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى» («پس خودستایی نکنید، او به کسی که پرهیزکاری پیشه کرده است، آگاه تر است».)<sup>(1)</sup>

## ه - امراض عبادی

عبادت به معنی تشکر و سپاس از خداوند است، به خاطر نعمت های فراوان که در اختیار انسان قرار داده است. اما بسیاری از انسان ها متوجه نعمت های مضاعفی که خداوند به آن ها عطا فرموده نیستند و گویی که از موضع کافران به زندگی نگاه می کنند که در نتیجه جز خودشان ضرر نمی کند چون حق تعالی می فرماید: «و هر که شکر نعمت حق کند، شکر به نفع خویش کرده و هر که کفران این نعمت کند، خداوند، بی نیاز (از شکر خلق) و کریم و مهربان است».<sup>(2)</sup>

بنابراین سپاس و شکر انسان به درگاه خداوند عبارت است از پیروی از هدایت الهی، زیرا این هدایت خداوندی است که تفکر و اندیشه و روش و عمل او را در زندگی متوجه حق می کند و هدفی جز حق و خیر و منفعت عمومی نمی جوید.

اما افسوس که این شکر و سپاس که نوعی هماهنگی با هدایت الهی و پیروی از احکام او است، در زندگی امروزی مسلمانان، فقط به الفاظی تبدیل یافته که هیچ دلیل عملی دربر ندارد و این مفهوم تبدیل به يك شعار بی عمل شده است و به همین دلیل هم هیچ نقشی و اثری در زندگی انسان ها ندارد.

خداوند می فرماید: «و به یاد آورید هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً (نعمت) خود را بر شما می افزایم، و اگر ناسپاسی کنید،

ص: 251

1- سوره نجم، آیه 32

2- سوره نمل، آیه 4

بی تردید عذابم سخت است» (1).

حقیقت شکر تنها تشکر زبانی نیست بلکه شکر و سپاس دارای سه مرحله است: نخستین مرحله آن است که به دقت بیندیشیم که بخشنده نعمت کیست؟ این توجه و ایمان و آگاهی پایه اول شکر است و مرحله ی بعد با زبان اقرار به شکر کنیم و مرحله آخر و بالاتر مرحله عمل است که به آن شکر عملی گفته می شود.

یعنی درست بیندیشیم که هر نعمتی برای چه هدفی به ما داده شده است و آن را در جای خودش صرف کنیم که اگر این کار را انجام ندهیم کفران نعمت کرده ایم. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «شکر نعمت آن است که از گناهان پرهیز شود» (2).

در این جا رابطه میان شکر و فزونی نعمت روشن می شود، چرا که هر گاه انسان ها نعمت های خدا را درست در همان هدف های واقعی نعمت صرف کردند، عملاً ثابت کرده اند که شایسته و لایق است و این لیاقت و شایستگی سبب فیض بیشتر و موهبت افزون تر می گردد.

خداوند در مورد ستایش و پرستش خود می فرماید: «پروردگار گفت مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم» (3). خداوند مؤمنین ستایشگر را از غم و اندوه و ترس ایمن می گرداند زیرا بندگان واقعی خداوند کسانی هستند که اضطراب و ترس از چیزی بر آنان چیره نمی گردد و سختی ها و مشقت های دنیا بر آن ها اثری ندارد و آنان را گرفتار حزن و اندوه نمی کند چون آن ها به خداوند ایمان آورده اند و تعالیم شریعت حق را در زندگی خود کاملاً دخالت می دهند.

امراض عبادی عبارتند از: ترك نماز، ترك روزه، ترك زکات، ترك خمس، ترك حج، ترك امر به معروف و نهی از منکر، توسعه فساد و توسعه منکر، فرار از جهاد و غیره.

1. ترك نماز: خداوند در سوره مدثر می فرماید: «آری هر کس در گرو اعمال

ص: 252

1- سوره ابراهیم، آیه 7

2- اصول کافی، ج 2، ص 95

3- سوره غافر، آیه 60

خویش است، آن‌ها که نامه اعمالشان را به دست راستشان می‌دهند، اصحاب یمین، آن‌ها در باغ‌های بهشتند و از مجرمین سؤال می‌کنند، چه چیز شما را به دوزخ وارد ساخت، آن‌ها می‌گویند ما از نمازگزاران نبودیم...» (1).

از مفاد این آیات برمی‌آید که رابطه بهشتیان با دوزخیان قطع نیست و آن‌ها همدیگر را مشاهده می‌کنند و از هم سؤال می‌نمایند. وقتی اصحاب یمین از دوزخیان در مورد وضعیتشان سؤال می‌کنند، مجرمان در پاسخ آن‌ها به چهار گناه بزرگ خویش اعتراف می‌کنند. که نخست آن‌ها این است که در دنیا از تارکین نماز بودند. می‌گویند که اگر نماز می‌خواندیم نماز ما را به یاد خدا می‌انداخت و نهی از فحشا و منکر می‌کرد و ما را به صراط مستقیم الهی دعوت می‌نمود.

به هر حال انسان‌ها همان‌گونه که مکلف به اصول دین هستند باید به فروع دین هم مکلف باشند. این امور چهارگانه که کفار به آن‌ها مبتلا شده بودند «ترك نماز و زکات و شرکت در مجالس باطل و همنشینی با اهل باطل و انکار قیامت»، اهمیت و نقش فوق‌العاده‌ای در سعادت و هدایت و تربیت انسان دارد.

و به این ترتیب جهنم جای نمازگزاران واقعی نیست. البته نماز از آن‌جا که عبادت خدا است، بدون ایمان به او میسر نیست، زیرا خداوند می‌فرماید: «مرا به یاد آرید تا شما را به یاد آرم و شکر من گوید و کفران نکنید» (2).

خطاب قرآن به تمام مردم است و از آن‌ها می‌خواهد که خداوند متعال را به یاد داشته باشند و غیر از خداوند یکتا را اطاعت نکنند و به آن چه قلب و روح آنان را به خود مشغول داشته به سوی هوا و بهره‌های دنیوی سوق می‌دهد، توجه نمایند که خداوند می‌فرماید: «و هرگز از آنان که ما دل‌های آن‌ها را از یاد خدا غافل کرده ایم و تابع هوای نفس خود شدند و به تبهکاری پرداختند متابعت مکن» (3).

ص: 253

---

1- سوره مدثر، آیات 38 تا 43

2- سوره بقره، آیه 151

3- سوره کهف، آیه 28

نیز می فرماید: «تو هم از هر کس که از یاد ما روی گردانید و جز زندگی دنیا را نخواست، به کلی اعراض کن».(1)

البته مراد قرآن از عبادت و ذکر خداوند آن نیست که یادآوری تنها نشانه ایمان است و یا غفلت از آن علامت کفر به خداوند، بلکه مراد آن است که مؤمن، همواره به یاد خداوند متعال است و در هر کاری که انجام می دهد و هر اندیشه ای که دارد، از یاد پروردگار غافل نیست. همان گونه که می فرماید: «همانا منافقان با خداوند مکر و حيله می کنند و خدا نیز به آن ها مکر می کند و چون به نماز آیند، با حال بی میلی و کسالت و برای ریاکاری آیند و ذکر خدا را جز اندک نکنند».(2) زیرا کافر، به صراحت تابع خواست ها و هواهای خویش است، اما منافق فرصت طلب است و چون ذکر خدا کند به جهت مصلحت و چون از ذکر خدا غافل می شود باز هم به جهت مصلحت است. اگر چه منافق گاهی نماز می خواند اما هیچ گاه به یاد خدا نیست زیرا این عبادت هیچ گاه در عمل و اندیشه او تأثیری نمی گذارد.

البته نماز و عبادت واسطه قرب مخلوقات به خالق عظیم است، زیرا يك وسعت روحی و عقلی در انسانی که همواره ذکر پروردگار می گوید و به یاد اوست ایجاد می کند و او را از عمل ناشایست باز می دارد و چون روح نمازگزار، به واسطه ذکر و نمازش صیقل یابد، جلال و عظمت و قدرت و عزت پروردگارش را در نماز، همواره در پیش چشم دارد. این جا است که از ارتکاب جرائم خودش را ننگه می دارد.

همان گونه که خداوند متعال خطاب به رسول گرامیش فرمود: «(ای رسول) آن چه را که از کتاب آسمانی قرآن بر تو وحی شد بر خلق تلاوت کن و نماز را به جای آور که همانا نماز است که اهل آن را از هر کار زشت و منکر باز می دارد و به راستی ذکر خدا بزرگتر است».(3)

ص: 254

1- سوره نجم، آیه 29

2- سوره نساء، آیه 142

3- سوره عنکبوت، آیه 45

نماز علاوه بر این که مانع ارتکاب اعمال ناپسند و فسادانگیز می شود، قلب و روح نمازگزار با یادآوری خداوند آرامش پیدا می کند و ذکر الله که يك عملی عقلانی و روحانی است روح و روان انسان را به سوی افکار مثبت سوق می دهد و باعث سلامت روح و روان وی می شود. (1)

2. ترك زکات: یکی دیگر از امراض عبادی ترك زکات است. در قرآن کریم هر جا کلمه «اقیموا الصلاة» آمده به دنبال آن «آتوا الزکاة» نیز گفته شده است. خداوند همیشه فرموده است که نماز را به پا دارید یعنی تنها خودتان نماز خوان نباشید بلکه چنان رفتار کنید که آیین نماز در جامعه انسانی برپا شود و مردم با عشق و علاقه به سوی آن بیایند.

نماز تنها اذکار و اوراد نباشد، بلکه آن را به طور کامل به پا دارید که مهم ترین رکن آن توجه قلبی و حضور دل در پیشگاه خدا و تأثیر نماز در روح و جان آدمی است.

خداوند می فرماید: «نماز را به پا دارید و زکارت را بپردازید و همراه رکوع کنندگان رکوع کنید». (2)

در این آیه خداوند سه دستور صادر می فرماید:

الف - پیوند فرد با خالق (نماز).

ب - پیوند فرد با مخلوق (زکات).

ج - پیوند دسته جمعی همه مردم با هم در راه خدا.

همان طور که ترك نماز برای روح و جان مؤمن عواقبی دارد، ترك زکات هم همان عواقب را دارد. خداوند همیشه دو دستور سازنده مهم به مؤمنان می دهد، یکی در مورد نماز که رابطه محکمی میان انسان و خدا ایجاد می کند و دیگری در

ص: 255

---

1- تفسیر نمونه، ج 15، ص 257، مفاهیم اخلاقی و عقیدتی قرآن، ص 214 و 215

2- سوره بقره، آیه 43

مورد زکات که رمز همبستگی های اجتماعی است و این هر دو برای پیروزی بر دشمن لازم است. با این دو وسیله روح و جسم خود را نیرومند می سازید. (1) در آیه 177 سوره بقره ریشه نیکی ها را برپا داشتن نماز با رعایت حدود و شرایطش می داند و می گوید اگر با خلوص و خضوع انجام گیرد، انسان را از هر گناه بازمی دارد و به هر خیر و سعادت رهنمون می سازد. بلادرنگ بعد از نماز از ریشه ها و اصول نیکی ها اداء زکات را نام می برد و زکات را حقوق واجب مالی ذکر می کند.

بسیاری افراد در بعضی موارد حاضرند به مستمندان کمک کنند اما نه در اداء حقوق واجب بلکه انفاق به طور مستحب که این گروه از صف نیکوکاران خارج می شوند، یعنی این افراد با این که باید زکات واجب را پرداخت کنند، این عمل واجب را انجام نمی دهند، چرا که ادای حقوق واجب مالی يك وظیفه الهی و اجتماعی است و اصولاً نیازمندان، طبق منطق اسلام، در اموال ثروتمندان به نسبت معینی شریک هستند.

همان طور که گفته شد افرادی که ترك زکات می کنند از صف نیکوکاران خارج می شوند و وظیفه الهی خود را انجام نمی دهند و همین امر در امور زندگی آن ها تأثیر منفی دارد و جان و روح و روان آن ها را از مسیر مستقیم خارج می سازد و ترك واجب عوارض تلخی برای آن ها در پی خواهد داشت.

3. ترك روزه : خداوند می فرماید: «ای افرادی که ایمان آورده اید، روزه بر شما نوشته شده، همان گونه که بر کسانی که قبل از شما بودند نوشته شد تا پرهیزکار شوید». (2)

روزه سرچشمه تقوا است، روزه یکی از مهم ترین عبادات می باشد. فلسفه روزه، انسان ساز و تربیت آفرین است و کسی که روزه می گیرد، در تمام ابعاد زندگی پرهیزگار می باشد. روزه عامل مؤثری است برای پرورش روح تقوا و تأثیرات

ص: 256

---

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 458

2- سوره بقره، آیه 183



زیادی در ابعاد گوناگون زندگی دارد. از جمله آثار روزه :

الف - اثرات تربیتی: روزه آثار فراوانی از نظر مادی و معنوی در وجود انسان می گذارد که از همه مهم تر بعد اخلاقی و فلسفه تربیتی آن است. از فواید مهم روزه این است که روح انسان را لطیف و اراده انسان را قوی و غرایز او را تعدیل می کند. بزرگ ترین اثر روزه همین تأثیر روحانی و معنوی می باشد. زیرا روزه قدرت اراده و توان مبارزه با حوادث سخت را به انسان می دهد و قلب او را نور و صفا می بخشد. روزه انسان را از عالم حیوانیت ترقی داده و به جهان فرشتگان صعود می دهد و انسان را پرهیزکار می کند. روزه سپری است در برابر آتش دوزخ، امام علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند، چه کنیم شیطان از ما دور شود؟ حضرت فرمود: «روزه روی شیطان را سیاه می کند...» (1).

ب - اثر اجتماعی روزه: روزه درس مساوات و برابری در میان افراد اجتماع است. با انجام این دستور مذهبی، افراد متمکن هم وضع گرسنگان و محرومان اجتماع را به طور محسوس درمی یابند و هم با صرفه جویی در غذای شبانه روزی خود می توانند به کمک آن ها بشتابند.

ج - اثر بهداشتی و درمانی روزه: در طب امروز و همچنین طب قدیم اثر معجز آسای امساک در درمان انواع بیماری ها به ثبت رسیده و قابل انکار نیست. همه اطباء به این نکته اشاره داشته اند، زیرا عامل بسیاری از بیماری ها زیاده روی در خوردن غذاهای مختلف است. روزه زیاده ها و مواد اضافه و جذب نشده بدن را می سوزاند و در واقع بدن را خانه تکانی می کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «روزه بگیرد، سالم می شوید» (2).

پس روزه دار در ماه مبارک رمضان به میهمانی خدا دعوت می شود و مورد اکرام خداوند است. نَفَس های او همچون تسیح، خوابشان چون عبادت و اعمالشان

ص: 257

---

1- اصول کافی، ج 4، ص 62

2- بحار الانوار، ج 96، ص 255

مقبول و دعاهايشان مستجاب است. با ترك روزه، تارك، از همه اين نعمات محروم می شود و هم باعث رشد امراض جسمی و هم رشد امراض روحی در خود می گردد. (1)

ترك روزه مانند ترك حمام رفتن است که موجب می شود انسان به انواع آلودگی ها و پلیدی ها و تعفن ها دچار گردد، به طوری که خودش نیز از وجود خودش تنفر پیدا می کند. بنابراین هیچ عاملی باعث ترك حمام نمی شود. نظافت باطنی همان عبادات تشریعی هستند که موجب طهارت روح می شوند.

4. ترك خمس : خمس تنها يك پنجم از غنایم و مازاد اموال است که متعلق به خدا و به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) و ائمه معصوم(علیه السلام) می باشد. خمس يك دستور مهم اسلامی است و در تعلیمات اسلامی به اندازه ای به این موضوع اهمیت داده شده که به عنوان یکی از برترین عبادات معرفی گردیده است.

آیه 7 سوره حشر، خمس را يك اصل اساسی در اقتصاد اسلامی می داند. در اقتصاد اسلامی در عین احترام به مالکیت خصوصی، طوری تنظیم شده که اموال و ثروت ها متمرکز در دست گروهی محدود نشود تا پیوسته در میان آن ها دست به دست شود. البته این به آن معنی نیست که ما پیش خودمان قوانین وضع کنیم و ثروت ها را از گروهی بگیریم و به گروه دیگر بدهیم، بلکه منظور این است که اگر مقررات اسلامی در زمینه تحصیل ثروت و همچنین مالیات هایی همچون خمس و زکات و خراج و غیر آن و احکام بیت المال و انفال درست پیاده شود، خود به خود چنین نتیجه ای را خواهد داشت تا در عین احترام به تلاش های فردی مصالح جمع نیز تأمین خواهد شد و از دو قطبی شدن جامعه به اقلیتی ثروتمند و اکثریتی فقیر جلوگیری می شود.

خمس سهم خدا و برای تأکید و تثبیت ولایت حق و حاکمیت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و رهبر

ص: 258

حکومت اسلامی است. تا برای اجرای احکام الهی، احکامی که از طرف خداوند برای به سعادت رساندن انسان تشریح گردیده، مصرف نمایند.

خداوند سهمی برای خویش قرار داده و خود را سزاوارتر به تصرف در آن دانسته است و پیامبر و امام را نیز به همان گونه حق ولایت و سرپرستی و تصرف داده و گرنه سهم خدا در اختیار پیامبر قرار خواهد داشت و در مصارفی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا امام (علیه السلام) صلاح می داند صرف می گردد و خدا نیاز به سهمی ندارد. اگر این اموال در اختیار افراد صالح قرار گیرد به رشد روحی و روانی جامعه کمک می کند و فقر و فساد در جامعه اسلامی کم می شود. افرادی که خمس پرداخت نمی کنند از این عبادت الهی محروم می شوند و برکت را از اموال خود می برند.

دادن خمس در همه اموال يك مرتبه واجب است. امام رضا (علیه السلام) فرمود: «نخستین کسی که وارد آتش دوزخ می شود، صاحب مال و ثروتی است که حق دارایی خود را به عنوان خمس و زکات پرداخت نکند».<sup>(1)</sup>

خمس آثار و برکات متعددی برای انسان ها دارد و موجب برکت و افزایش رزق و روزی، ایجاد حس نوع دوستی و سخاوت، آینده نگری، عدم توجه به منافع دنیوی، رسیدگی به فقرا و محرومان و احساس مسئولیت، عدالت اجتماعی، و پر کردن شکاف طبقاتی و... می شود. از سخت ترین شرایطی که مردم در قیامت دارند وضعیت تارکان خمس است. کسی که خمس نمی پردازد، در کنار شرك و قتل نفس که از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده است، قرار می گیرد.

5. ترك حج : حج یکی از عبادات الهی است که به قصد زیارت خانه خدا (کعبه) انجام می شود. این فریضه از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تشریح شده بود، اما از زمان حضرت ابراهیم (علیه السلام) رسمیت یافت و تاکنون هم ادامه دارد. حج برای هر انسانی که توانایی داشته باشد، در تمام عمرش فقط يك بار واجب می شود. تنها شرطی که در

ص: 259

آیه حج برای وجوب حج ذکر شده «استطاعت» است. «و هر کس کفر بورزد (و حج را ترك کند به خود زیان رسانیده)، زیرا خداوند از همه جهانیان بی نیاز است» (1).

حج اهمیت فوق العاده ای دارد که در این آیه خداوند فرموده کسی که حج را ترك کند، کفر ورزیده است. پیامبر (صلی الله علیه و آله) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «ای علی، کسی که حج را ترك کند، با این که توانایی دارد، کافر محسوب می شود. زیرا خداوند می فرماید: بر مردمی که استطاعت دارند به سوی خانه خدا بروند، لازم است حج را به جا آورند و کسی که آن را ترك کند، کفر ورزیده و به خود زیان رسانیده است... ای علی کسی که حج را به تأخیر بیندازد تا این که از دنیا برود خداوند او را در قیامت یهودی یا نصرانی محشور می کند» (2).

انجام فریضه حج يك برنامه مهم الهی است و مانند همه فرایض الهی و دینی به سود امت و برای تربیت روحی و روانی آن ها است و تمام عباداتی که پروردگار متعال برای انسان گذاشته است برای تربیت و آرامش دل و جان او می باشد و با انجام این عبادات روح و جان و دل او معطر به عطر پاکی و طهارت ظاهر و باطن و تقویت ایمان در وجود او می شود. (3)

6. ترك امر به معروف و نهی از منکر: امر به معروف و نهی از منکر یکی از عبادات بسیار مهم و حیاتی برای جامعه اسلامی است که همه انسان ها را دعوت به حق و درستی و مبارزه با فساد و منکر می کند.

خداوند می فرماید: «و باید از شما گروهی باشند که (همه مردم را) به سوی خیر (اتحاد، اتفاق، الفت، برادری و دوستی) دعوت نمایند و به کار شایسته و پسندیده و معروف وادارند و از کار ناپسند و زشت و منکر بازدارند و اینانند که یقیناً رستگارانند» (4).

ص: 260

1- سوره آل عمران، آیه 97

2- بحار الانوار، ج 74، ص 58

3- تفسیر نمونه، ذیل آیه 97 سوره آل عمران

4- سوره آل عمران، آیه 104

امر به معروف و نهی از منکر در حقیقت به منزله يك پوشش اجتماعی برای محافظت امت است. اگر مسئله امر به معروف و نهی از منکر ترك شود عوامل مختلفی که دشمن بقای وحدت و انسجام جامعه هستند، همچون موربانه از درون ریشه های اجتماع را می خورند و آن را از هم متلاشی می سازند.

بنابراین برای حفظ وحدت اجتماعی باید نظارت عمومی و مشارکت همگانی وجود داشته باشد. در میان مسلمانان باید اشخاصی باشند که مردم را به نیکی ها دعوت کنند و از بدی ها بازشان دارند که فلاح و رستگاری در انجام این کار است.

در سوره والعصر خداوند می فرماید: همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کند. مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق از شاهکارهای قوانین اسلامی است.

با الهام از آیه فوق باید در حکومت اسلامی تشکیلاتی مخصوص برای مبارزه با فساد و دعوت به حق وجود داشته باشد تا با هر گونه فساد و زشت کاری در میان مردم و ظلم و فساد در دستگاه های حکومتی مبارزه کند. امر به معروف و نهی از منکر علاوه بر این که يك وظیفه عقلی است يك عبادت هم محسوب می شود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «باید امر به معروف و نهی از منکر کنید (و اگر این امر ترك شود) خداوند ستمگری را بر شما مسلط می کند که نه به پیران احترام می گذارد و نه به خردسالان رحم می کند و هر چه نیکان و صالحان شما هم دعا کنند، مستجاب نمی شود... و حتی اگر توبه هم کنند خدا از گناهانشان در نمی گذرد».<sup>(1)</sup>

اگر این وظیفه بزرگ اجتماعی «امر به معروف و نهی از منکر» تعطیل شود و جریان امور از دست نیکان خارج شود، بدون شك مفسدان امور جامعه را در دست می گیرند و فساد در جامعه رواج پیدا می کند و مؤمنین که در مقابل آن ها سکوت کرده اند حتی اگر توبه هم کنند، چون توبه آن ها با ادامه سکوت در برابر مفسد است

ص: 261

قبول نمی شود مگر این که در برنامه خود تجدیدنظر کنند و در مقابل مفسد سکوت را بشکنند و اعتراض کنند و امر به خوبی و حق نمایند. مسلماً يك جامعه زنده باید تمام افرادش در برابر فساد ایستادگی کنند و مفسد را از جامعه دفع و حق را جایگزین آن نمایند تا پاکی و صداقت و آرامش و سلامتی روح و جان در آن اجتماع احیاء گردد.

خداوند می فرماید: «شما بهترین امتی بودید که به سود انسان ها آفریده شده اید (چون) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان دارید...» (1).

در این آیه مطرح شده کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می کنند، از بهترین افراد هستند و آن ها کسانی هستند که به خدا ایمان آورده اند و آن ها به عنوان بهترین امت معرفی شده اند و این خود می رساند که اصلاح جامعه بشری بدون ایمان و دعوت به حق و مبارزه با فساد ممکن نیست.

در این آیه امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان به خدا مقدم شده و این نشانه اهمیت و عظمت این دو فریضه بزرگ الهی است. یعنی انجام این دو فریضه ضامن گسترش ایمان و اجرای همه قوانین فردی و اجتماعی می باشد و ضامن اجرا، عملاً بر خود قانون مقدم است. اگر این دو وظیفه اجرا نگردد ریشه های ایمان در دل ها نیز سست می گردد و پایه های آن فرو می ریزد و به همین جهت است که بر ایمان مقدم شده است. تا زمانی که مسلمانان افراد جامعه را دعوت به نیکی و نهی از فساد می کنند، يك امت ممتاز محسوب می گردند و سرآمد همه جوامع می شوند. (2).

7. ترك جهاد و فرار از آن : خداوند می فرماید: «به خدا و پیامبرش ایمان آورید و با اموال و جان هایتان در راه خدا جهاد کنید، این (ایمان و جهاد) اگر معرفت و آگاهی داشتید برای شما بهتر است» (3). بدون شك نجات از عذاب الیم از مهم ترین

ص: 262

---

1- سوره آل عمران، آیه 110

2- تفسیر نمونه، ذیل آیه 104 و 110 سوره آل عمران

3- سوره صف، آیه 11

خواسته های هر انسانی است که در این آیه دقیقاً راه نجات را برای انسان بیان نموده است و از آن به عنوان تجارت پر سود سخن گفته است و آن این می باشد که به خدا و رسول خدا ایمان بیاورید و در راه خداوند با اموال و جان هایتان جهاد کنید. اگر چنین شود بدون شك خدا نیازی به این تجارت پر سود ندارد بلکه تمام منافع آن در بست به مؤمنان تعلق می گیرد. ولی اگر ترك جهاد کنید خداوند می فرماید: «هر کس پشت به دشمن کند، به غضب پروردگار گرفتار خواهد شد مگر کسی که به منظور حمله به دشمن و یا پیوستن به گروهی از سربازان تغییر مکان دهد».(1)

افرادی که از جهاد فرار کردند، مرتکب خطای بزرگی شدند، اگر آن ها توبه کنند و بازگردند، غضب الهی از آن ها برداشته می شود. «سپس خداوند بعد از آن، توبه هر کس را بخواهد (و شایسته بداند) می پذیرد و خداوند آمرزنده و مهربان است».(2)

جایگاه فرارکنندگان از جهاد جهنم است البته نه تنها در جهان دیگر بلکه در این جهان نیز در جهنمی سوزان از ذلت و بدبختی و شکست و محرومیت گرفتار می شوند. امام رضا(علیه السلام) در مورد فلسفه تحریم فرار از جهاد می فرماید: «خداوند به این دلیل فرار از جهاد را تحریم کرده که موجب وهن و سستی در دین و تحقیر برنامه پیامبران و امامان و پیشوایان عادل می گردد و نیز سبب می شود که آن ها نتوانند بر دشمنان پیروز شوند و دشمن را به خاطر مخالفت با دعوت به توحید پروردگار و اجرای عدالت و ترك ستمگری و از میان بردن فساد کیفر دهند، به علاوه سبب می شود که دشمنان در برابر مسلمانان جسور شوند و حتی مسلمانان به دست آن ها اسیر و مقتول شوند...».(3)

در اسلام جهاد با دشمنان از واجبات است، امام علی(علیه السلام) می فرماید: «در حقیقت خداوند جهاد را واجب گردانید و آن را بزرگ داشت. به خدا سوگند کار دنیا و دین

ص: 263

1- سوره انفال، آیه 16

2- سوره توبه، آیه 27

3- نور الثقلین، ج 2، ص 138

جز به جهاد درست نمی شود» (1) و نیز فرمود: «به راستی که جهاد یکی از درهای بهشت است که خداوند آن را برای اولیاء خاص خود گشوده است، جهاد جامه تقوا و زره استوار خداوند و سپر محکم او است» (2).

پس ترك جهاد، ترك واجب است و باعث سلطه دشمنان بر جامعه اسلامی می شود و هستی مسلمان را از جمله شرافت و غیرت و ناموس و آرامش و اموال و جان هایشان را به خطر می اندازد.

8. ترك واجب و انجام محرمات : پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد حرام می فرماید: «خداوند شفا و بهبودی شما را در چیزهایی که بر شما حرام نموده قرار نداده است، آن چه را که خدا حرام فرموده خبیث است و آن چه را حلال نموده طیب است» (3). «خوردن مواد ناپاک که تناسبی با جسم و روح شما ندارند بر شما حرام شده است...» (4).

و نیز می فرماید: «بگو آن چه خدا از رزق و روزی برای شما نازل کرده... بخشی از آن را حرام و بخشی را حلال کرده...» (5).

بعضی می گویند چرا خداوند این روزی هایی که برای شما نازل کرده است بعضی را حرام و بعضی را حلال قرار داده، این که خداوند چنین کرده به کسی مربوط نیست که چه چیز حلال و چه چیز حرام است این تنها در اختیار و فرمان پروردگار و خالق آن ها است.

این که بعضی برای خود احکام خرافی و ساختگی درست می کنند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام می نمایند، علاوه بر این که محروم شدن از نعمت های پاک الهی را در پیش دارند، تهمت و افترا به ساحت مقدس پروردگار بسته اند و این عمل از منافقان و کفار سر می زند که کیفر و مجازات دردناکی برای آن هاست.

گاهی بعضی از انسان ها از روی جهل به گمان این که زهد و پارسایی را در پیش

ص: 264

---

1- وسایل الشیعه، ج 15، ص 15

2- الغارات، ج 2، ص 326

3- غایت المرام، ص 67

4- سوره مائده، آیه 3

5- سوره یونس، آیه 59



گرفته زینت ها و غذاها و روزی های پاک و حلال خداوند را تحریم می کنند که این رفتار را خداوند نهی فرموده و اگر این امور بد بودند، خدا نمی آفرید و آن ها را حلال نمی کرد. «به آن ها بگو این نعمت ها و موهبت ها برای افراد باایمان در این زندگی دنیا آفریده شده است».(1)

اگر ساختمان روح و جسم انسان را در نظر بگیریم می بینیم که آن چه خداوند حلال فرموده و در تعلیمات اسلام است، درست هماهنگ با ویژگی های روح و روان انسان و جسم او و برای سالم زیستن است. آن چه خداوند حرام فرموده با روح و جسم انسان ناسازگاری دارد و اگر این حرام ها را انجام دهد بعد از مدتی هم دچار عارضه جسمی و هم دچار عارضه روحی می شود.

پیامبر(صلی الله علیه و آله)فرمود: «به راستی که شراب درمان نیست بلکه درد است»(2). و نیز

فرمود: «خداوند درد و درمان را نازل کرده است. اگر دردی هست، درمان هم دارد، شما امراض خودتان را مداوا نمایید ولی از مداوا با چیزهای حرام خودداری کنید».(3)

از چیزهای دیگر که حرام است و پیامبر(صلی الله علیه و آله)نفی فرموده، نگه داری سگ در منزل بدون ضرورت می باشد، چون سگ يك حیوان نجس است. این که بعضی از اعیان برای خوش گذرانی سگ در منزل نگهداری می کنند، فعل حرام انجام داده و مصداق همان ترك حلال و انجام محرمات قرار می گیرند.

از حرام های دیگر که در اسلام انجامش نفی شده، پوشیدن لباس حریر و طلای خالص برای مردان است زیرا این ها نشانه اشرافیت و روحیه ثروتمندان و عیاشان و مطرفین است.(4) لباس نباید موجب خودنمایی و فخر باشد زیرا خداوند انسان های فخور را دوست ندارد.(5) از نظر همه فقها لباسی که مایه فخر و لباسی که مایه شهرت است، حرام می باشد.

ص: 265

---

1- سوره اعراف، آیه 32 و 33

2- النهایة فی غریب الحدیث والاثار، ج 2، ص 142

3- بحار الانوار، ج 59، ص 76

4- سوره اسراء، آیه 16، سوره سباء، آیه 34

5- سوره حدید، آیه 23

به طور کلی انسان اگر در زندگی خود پاکی ها و طیبات را انجام دهد و از محرّمات و ناپاکی ها دوری کند، گوهر انسانیت خویش را حفظ کرده و خود را به کمال و سعادت حقیقی می رساند و عبادت حقیقی هر مؤمن این است که در طول عمر خود آن چه را خداوند امر فرموده از روی عشق و علاقه و با بینش و بصیرت فقط برای رضای خداوند انجام دهد تا سرانجامی بسیار نیکو و آرامش قلبی و روحی هم در دنیا و هم در آخرت نصیب او گردد.

## و - امراض و آفات خانواده

### اشاره

تفرقه و جدایی و از هم گسیختگی میان افراد خانواده، سرانجام موجب متلاشی شدن خانواده می شود. هر گاه يك خانواده متعهد و ملتزم به باورهای دینی باشد حتماً براساس وحدت و همبستگی و اتحاد مدیریت می شود. از آفات موجود در خانواده ها عدم رعایت حلال و حرام شرعی و پرهیز نکردن از محرّمات دینی می باشد.

به عنوان مثال رواج غیبت در درون خانواده و بدتر از آن وقوع تهمت میان افراد خانواده موجب نفی حرمت ها و ترویج کینه و نفرت می گردد. همچنین سخن چینی و نسبت های ناروای ناموسی و دروغ گویی و تکذیب یکدیگر، انواع بی اعتمادی ها را رواج می دهد. ارتکاب کارهای حرام همچون شراب خواری و قماربازی و آزار والدین و بی حرمتی به بزرگ ترها نیز از مواردی است که قویاً در دین مبین اسلام تحریم و نسبت به انجام دادن آن ها هشدار داده شده است. قرآن کریم اساس تشکیل خانواده را رسیدن به مودت و رحمت می داند. (1)

پس هر رفتاری که برخلاف این هدف در درون خانواده انجام شود از آفات و امراض خانواده محسوب می شود. قرآن مجید نسبت به والدین و رعایت حال آن ها و نیکی و احسان نسبت به آن ها بسیار سفارش فرموده است. (2)

ص: 266

---

1- سوره روم، آیه 21

2- سوره عنکبوت، آیه 8، سوره لقمان، آیه 14، سوره اسراء، آیه 23

پس هر گاه به این احکام نورانی و مواعظه حکیمانه و ربّانی عمل نشود، خانواده دچار آفات فراوانی خواهد شد. قرآن می فرماید: «زن و مرد نسبت به یکدیگر و برای هم دیگر، در حکم لباس و پوشش می باشند» (1) یعنی هم زینت یکدیگرند و هم پوشاننده عیوب هم دیگر می باشد.

اما اگر زن و مرد به مفاد این آیه نورانی عمل نکنند، بی گمان به جای این که پوشاننده عیوب هم باشند، رسوا کننده یکدیگر خواهند بود و به جای این که زینت یکدیگر باشند موجب خواری و سرافکندی یکدیگر خواهند شد.

حفظ زبان و رازداری در درون خانواده در کنار مودّت و محبت و صداقت و صمیمیت و عفو و گذشت از اصولی ترین مبانی دینی و تربیتی یک خانواده مسلمان و متعهد است. قرآن کریم در یک دستور کلی می فرماید: «خودتان و خانواده هایتان را از آتش جهنم حفظ کنید» (2).

بدیهی است کوتاهی کردن در اجرای این فرمان الهی، چه آفات و خطراتی را به افراد و خانواده ها عاید می سازد. در این آیه دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان می دهد. نخست می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها هستند نگاه دارید.

نگهداری خویشتن به ترك معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش است. نگهداری خانواده با تعلیم و تربیت و امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی، در فضای خانه و خانواده است. این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس از لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب شود. به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها به تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آن ها حاصل نمی شود، مهم تر از آن تغذیه روح و جان آن ها و به

ص: 267

---

1- سوره بقره، آیه 187

2- سوره تحریم، آیه 6

کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. و «قوا نگاه دارید» اشاره به این است که اگر آن ها را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند و شما هستید که باید آن ها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید. (1)

از مهم ترین امراض خانواده امراض جنسی مانند زنا، لواط، مساحقه، بی حجابی، برهنگی، اختلاط با نامحرم، ترك ازدواج، نشوز و ناسازگاری، ارتکاب محرمات مثل شراب خواری و قماربازی است.

1. زنا: عملی قبیح و بسیار زشت که قرآن کریم در این مورد می فرماید: «ای پیامبر، هنگامی که زنان باایمان نزد تو آیند تا (بر پایه این شرایط) با تو بیعت کنند که چیزی را با خدا شریک نگیرند و دزدی نکنند و مرتکب زنا نشوند...» (2) و نیز می فرماید: «زن زناکار و مرد زناکار را، هر يك صد تازیانه بزنیید و هرگز نباید در اجرای این حد الهی گرفتار رافت شوید» (3) در این آیه سه دستور آمده است:

الف - حکم مجازات زنان و مردان آلوده به فحشاء.

ب - تأکید بر این که در اجرای این حد الهی گرفتار محبت ها و احساسات بی مورد نشوید.

ج - دستور به حضور جمعی از مؤمنان در صحنه مجازات، چرا که هدف تنها این نیست که گنهکار عبرت گیرد، بلکه هدف آن است که مجازات آن سبب عبرت دیگران هم شود. به تعبیر دیگر، با توجه به بافت زندگی اجتماعی بشر، آلودگی های اخلاقی در يك فرد ثابت نمی ماند و به جامعه سرایت می کند.

برای پاکسازی باید همان گونه که گناه برملا شده، مجازات نیز برملا گردد. اصولاً در يك جامعه سالم باید تخلف از قانون با اهمیت تلقی شود، مسلماً اگر تخلف تکرار گردد آن اهمیت شکسته می شود و تجدید آن تنها با علنی شدن کیفر متخلفان

ص: 268

---

1- تفسیر نمونه، ذیل آیه 6 سوره تحریم

2- سوره ممتحنه، آیه 12

3- سوره نور، آیه 2

است. زنا از گناهان بزرگ و عملی منافی عفت است. خداوند می فرماید: «به زنا نزدیک نشوید که عمل بسیار زشتی است و راه و روش بدی است» (1).

خداوند نمی گوید زنا نکنید بلکه می گوید به این عمل شرم آور نزدیک نشوید. این تعبیر علاوه بر تأکیدی که در عمق آن نسبت به خود این عمل نهفته شده، اشاره لطیفی به این است که آلودگی به زنا غالباً مقدماتی دارد که انسان را تدریجاً به آن نزدیک می کند. چشم چرانی یکی از مقدمات آن است و برهنگی و بی حجابی مقدمه دیگر و همچنین خلوت با نامحرم در یک مکان خالی و تنها، از عوامل وسوسه انگیز دیگر است. ترك ازدواج برای جوانان و سخت گیری های بی دلیل طرفین در این زمینه، همه از عوامل قرب به زنا است، که در این آیه همه آن ها را نهی می کند.

### فلسفه تحریم زنا :

الف - پیدایش هرج و مرج در نظام خانواده و از میان رفتن رابطه فرزندان و پدران، رابطه ای که وجودش نه تنها سبب شناخت اجتماعی است، بلکه موجب حمایت کامل از فرزندان می گردد. در جامعه ای که فرزندان نامشروع و بی پدر فراوان گردند، روابط اجتماعی که برپایه روابط خانوادگی بنیان شده، سخت دچار تزلزل می گردد. عنصر محبت که در خانواده نقش تعیین کننده ای دارد، وقتی بر اثر روابط نامشروع و ازدواج ناصحیح، برچیده شود و فرزندان بی هویت به وجود آیند، خشونت و جنایت در جامعه زیاد می شود و یک جامعه انسانی تبدیل به یک جامعه کاملاً حیوانی که توأم با خشونت در همه ابعادش است، تبدیل می گردد.

ب - این عمل ننگین سبب انواع انحرافات و جنایات می شود.

ج - این عمل ناپسند علاوه بر امراض روحی و روانی و اخلاقی باعث اشاعه انواع بیماری های جسمی هم می شود.

د - این عمل غالباً سبب سقط جنین و کشتن فرزندان و قطع نسل می گردد و اگر

ص: 269

هم فرزندی از آنان زنده بماند محصول بسیار نامرغوبی است و آن‌ها تبدیل به انسان‌های سنگدل و جنایت‌کار و بی‌شخصیت و فاقد همه چیز می‌شوند.

امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «در زنا شش اثر سوء است، سه قسمت آن در دنیا و سه قسمت آن در آخرت است. اما آن‌ها که در دنیا است یکی این است که صفا و نورانیت را از انسان می‌گیرد و روزی را قطع می‌کند و تسریع در نابودی انسان‌ها می‌کند. و اما آن سه که در آخرت است غضب پروردگار، سختی حساب و دخول یا خلود در آتش دوزخ است»<sup>(1)</sup>.

هر گونه روابط حرام و گناه آلوده را باید ترك کرد زیرا لذت گناه از میان می‌رود ولی عقاب و عذاب خدا باقی است. حضرت علی (علیم السلام) فرموده است: «ای مردم تقوا پیشه کنید زیرا صبر بر تقوا آسان تر از صبر بر کیفر الهی است»<sup>(2)</sup>.

2. لواط: از امراض بسیار قبیح که پایه‌های مستحکم خانواده را متزلزل می‌کند، لواط است. خداوند در قرآن شریف می‌فرماید: «و لوط را (به یاد آورید) هنگامی که به قومش گفت: آیا آن کار بسیار زشت و قبیح را که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است، مرتکب می‌شوید»<sup>(3)</sup>. و نیز می‌فرماید: «آیا شما از روی میل و شهوت به جای زنان با مردان آمیزش می‌کنید؟ (شما برای این کار زشت دلیل و برهان ندارید) بلکه شما گروهی نادان هستید»<sup>(4)</sup>.

این عمل به عنوان فاحشه و کار زشت معرفی شده و انگیزه این عمل در جهالت و نادانی افراد دانسته شده؛ جهل به خداوند و جهل به هدف آفرینش و نوامیس خلقت و جهل به آثار شوم این گناه‌ننگین. و اگر خوب اندیشه کنید به این حقیقت می‌رسید که این عمل تا چه حد جاهلانه است.

آری آن قوم هوس باز فاقد عقل و درایت کافی بودند. حضرت لوط (علیه السلام) قومش

ص: 270

1- بحار الانوار، ج 74، ص 46

2- تحف العقول، ص 220

3- سوره اعراف، آیه 80

4- سوره نمل، آیه 55

را از عذاب ترسانید اما آن‌ها با بیم دهندگان به ستیز برخاستند. (1) اگر جهل بر انسان

چیره شود و یا افرادی خودشان را به عمد به نادانی بزنند سرانجامی چون قوم لوط خواهند داشت اما اگر توبه کنند و خودشان را با ضد آن یعنی علم و آگاهی درمان نمایند، جزء رستگاران خواهند شد.

3. نشوز و ناسازگاری: یکی دیگر از امراض خانوادگی که پایه‌های آن را سست می‌کند ناسازگاری است. در حقیقت سرچشمه بسیاری از اختلافات بخل است که از صفات بسیار مذموم می‌باشد، لذا اگر در اصلاح این صفت ناشایست بکوشیم و راه گذشت را پیشه کنیم، نه تنها ریشه اختلافات خانوادگی از بین می‌رود بلکه بسیاری از کشمکش‌های اجتماعی نیز پایان می‌گیرد.

قرآن کریم در این مورد می‌فرماید: «مردان سرپرست و خدمت‌گزار زنان هستند... اما اگر زنان ناسازگاری و سرکشی کردند، اول آن‌ها را موعظه کنید و اگر باز هم مؤثر نیفتاد، در حدی که شرع بیان نموده تنبیه کنید». (2)

البته همین امر هم برای مردان است که اگر آن‌ها هم ناسازگاری کردند، باید تنبیه شوند اما به دست حاکم شرع.

در هر صورت چه مرد و چه زن باید تسلیم حق باشند و هر دو وظایف خود را آن‌طور که احکام اسلام بیان می‌فرماید انجام دهند تا سلامت روحی و روانی بر جامعه کوچک خانواده، حاکم گردد و همه از این نعمت پرثمر، بهره‌های مادی و معنوی ببرند.

در آیه 35 سوره نساء راه حلی برای اختلافات خانوادگی مطرح نموده است و آن عبارت است از این که اگر در بین زن و مرد اختلاف و نزاع پیش آمد به جهت ناسازگاری، از عقلا و بزرگان خانواده از دو طرف داورانی برای رفع اختلاف و ایجاد صلح بین طرفین انتخاب کنید. اگر هر دو داور قصد اصلاح داشته باشند، خدا

ص: 271

---

1- سوره عنکبوت، آیه 29

2- سوره نساء، آیه 34

میان دو داور توافق و سازگاری ایجاد می کند تا به صلاح زن و شوهر حکم کنند، یقیناً خدا به نیت و اعمال شما دانا و آگاه است.

4. بی عفتی و بی حجابی: آن چیز که خانواده ها را تهدید می کند بی عفتی و ترك حجاب و چشم چرانی است. خداوند می فرماید: «به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را (از آن چه حرام است مانند دیدن زنان نامحرم و عورت دیگران) فروبندند... و به زنان با ایمان بگو: چشمان خود را از آن چه حرام است فروبندند... (و برای پوشاندن گردن و سینه) مقنعه های خود را به روی گریبان هایشان بیندازند و زینت خود را آشکار نکنند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان...» (1).

قرآن برای مبارزه با آفت بی حجابی و بی عفتی هم به زنان و هم به مردان اکیداً تأکید می کند که چشمان خود را از آن چه حرام است ببندند. ارتباط چشم چرانی و بی حجابی با اتهامات ناموسی بسیار نزدیک است اما در این آیات خداوند مؤمنین را به عفت و پاکدامنی و پوشاندن زینت ها برای نامحرم هدایت می کند و چشم چرانی را برای مردان و زنان با ایمان حرام می داند.

بدون شك در عصر ما که بعضی نام آن را عصر برهنگی و آزادی جنسی گذارده اند و افراد غرب زده، بی بندوباری زنان را جزیی از آزادی می دانند، سخن از حجاب و عفاف برای این دسته ناخوشایند است. همین بی عفتی و بی حجابی برای جامعه مفسد و مشکلات بی حساب به ارمغان آورده است. در جامعه ای که از سلامت بهداشت روانی برخوردار است باید این بی عفتی ها و بی حجابی ها که باعث تحريك شهوات و هوس های آلوده می شود از اجتماع برچیده شود و به محیط خانواده و زندگی زناشویی اختصاص پیدا کند و کامیابی های جنسی فقط مخصوص همسران در محیط امن خانواده باشد و در غیر این صورت گناه مایه آلودگی و ناپاکی جسم و جان و جامعه می شود.

ص: 272



برهنگی زنان که طبعاً پیامدهایی همچون آرایش و عشوہ گری و امثال آن را به همراه دارد، مردان مخصوصاً جوانان را در يك حالت تحريك دائم قرار می دهد. تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آن ها و ایجاد هیجان های بیمارگونه عصبی و گاه سرچشمه امراض روانی می گردد. این هیجان مستمر قطعاً عامل بسیاری از بیماری های روانی است.

مخصوصاً باید به این نکته توجه داشت که غریزه جنسی نیرومندترین و ریشه دارترین غریزه آدمی است. آمارهای قطعی و مستند نشان می دهد که با افزایش برهنگی در جهان، طلاق و از هم گسیختگی خانواده در دنیا به طور مداوم بالا رفته است. اما اسلام می خواهد مردان و زنان مؤمن، روحی آرام و اعصابی سالم و چشم و گوشه پاک داشته باشند و به همین دلیل رعایت پاکدامنی و عفت و حجاب را توصیه می کند و همسران را متعلق به یکدیگر می داند و دستور می دهد که احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر باشد نه برای عموم. (1)

اسلام نیز رعایت حیاء و عفت را در معاشرت ها و در برخوردها و رفت و آمدها از ویژگی های مؤمنان می داند. مسئله پاکدامنی و عفت مخصوص مؤمنان است و در آیه 5 سوره مؤمنون از ویژگی های مؤمنان را مسئله پاکدامنی و عفت به طور کامل و پرهیز از هر گونه آلودگی جنسی قرار داده و چنین می گوید: «آن ها کسانی هستند که فروج خویش را از بی عفتی حفظ می کنند».

5. تهمت زدن به زنان پاکدامن: از امراض دیگر تهمت زدن به زنان پاکدامن و متهم کردن آن ها به زنا است. خداوند می فرماید: «و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می کنند سپس چهار شاهد (بر ادعای خود) نمی آورند، آن ها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آن ها از فاسقاند». (2)

تهمت زندگان در پی از بین بردن حیثیت و حرمت خانواده های پاکدامن هستند

ص: 273

1- تفسیر نمونه، ذیل آیه 30 و 31 سوره نور

2- سوره نور، آیه 4

و برای این که این افراد فاسق جرأت نکنند آبروی مردم پاکدامن و با عفت را ببرند، خداوند مجازات سختی برای آن ها گذاشته است.

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «هنگامی که مسلمانی برادر مسلمانش را به چیزی که در او نیست متهم سازد ایمان در قلب او ذوب می شود، همانند نمک در آب».(1)

همان طور که قبلاً گفته شده فاسقان افراد مریضی هستند که درمان آن ها فقط با توبه کردن و جبران گناهان گذشته است تا مورد رحمت الهی قرار گیرند وگرنه داغ فسق بر پیشانی شان می خورد و هم در دنیا و هم در آخرت رسوا و مجازات می شوند.

6. بدگمانی نسبت به همسر: یکی از عوامل مؤثر در سردی روابط عاطفی در خانواده و بین همسران، بدگمانی است که شامل نگرش منفی به پندار، گفتار و کردار همسر است. این منفی نگری سبب سلب اعتماد و نفرت و کوتاهی در برقراری روابط عاطفی و کاهش احترام و بی توجهی نسبت به هم می شود و آرام آرام بنیان خانواده را همچون خانه عنکبوت سست می کند. فردی که مورد سوءظن قرار گرفته، تحت فشار روانی حاصل از پندار و رفتار همسر، به مرور نسبت به او احساس بیگانگی می کند. حال آن که ازدواج بر وحدت و پیوند زن و شوهر استوار است. منفی نگری نسبت به همسر برای خود فرد آثار نامطلوب فراوانی دارد از جمله:

الف - اراده او را برای بهبود روابط خانوادگی سست می سازد.

ب - احساس ترس و اضطراب، زندگی او را فرامی گیرد.

ج - شکافی عاطفی بین او و همسرش ایجاد می گردد و گرفتار تنهایی درونی و بیرونی می شود.

د - در انجام حقوق همسر کوتاهی می کند.

دین اسلام افراد را بر حسن ظن و خوش بینی نسبت به دیگران، تشویق می کند و آن را بهترین رفتار می داند. چنان که امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) می فرماید: «کار برادر

ص: 274

دینی ات را به بهترین وجه تعبیر کن، تا زمانی که دلیل قطعی بر خلاف آن برای تو حاصل شود»<sup>(1)</sup>.

بی تردید حسن ظن و خوش گمانی نیکوترین شکل رفتار است و به خصوص در محیط خانواده که بر پایه محبت و علاقه همسران نسبت به هم، بنیان گرفته از ضروریات تداوم آن است.

7. تبرج جاهلیت (برهنگی): تبرج به معنی آشکار شدن در برابر مردم است و از ماده «برج» گرفته شده که در برابر دیدگان همه ظاهر است. جاهلیت همان جاهلیت است که مقارن عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده، در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روسری های خود را به پشت سر می انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن بند و گوشواره های آن ها نمایان بود و به این ترتیب قرآن کریم، زنان را از این گونه اعمال باز داشته است.<sup>(2)</sup>

به هر حال این جاهلیت هم هنوز در جوامع است. امروز در عصر خود آثار این گونه برهنگی ها را بلکه بدتر از عصر جاهلی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشاهده می کنیم.

قرآن کریم، جاهلیت را به جاهلیت اولی که همان جاهلیت قبل از اسلام بوده و جاهلیت ثانی که بعداً پیدا خواهد شد (همچون عصر ما) تقسیم کرده است.

جاهلیت ریشه در تعصب کورکورانه و حمیت دارد و یکی از مهم ترین عوامل بازدارنده برای ایمان آوردن به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تسلیم شدن در مقابل حق و عدالت است. قرآن کریم می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی که کافران در دل های خود نخوت و خشم جاهلیت را قرار دادند و مانع ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مؤمنان به خانه خدا شدند».<sup>(3)</sup>

در آیه 33 سوره احزاب، خداوند علاوه بر این که رعایت عفت را به زنان

ص: 275

---

1- اصول کافی، ج 2، ص 362

2- سوره احزاب، آیه 33

3- سوره فتح، آیه 26

مسلمان توصیه می کند، به آن ها می گوید در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید و اندام و وسایل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید، چون این برهنگی، پلیدی و گناه را به دنبال دارد و پایه های خانواده را نابود می کند و امراض روحی و روانی برای خود فرد و جامعه را موجب می شود.

از سخنان معصومین (علیهم السلام) چنین می توان برداشت کرد که: «اعمال پاک باید آن چنان برای مؤمنین یقینی باشند که در عین داشتن قدرت و اختیار برای گناه کردن به سراغ گناه نروند، درست همان گونه که هیچ فرد عاقلی حاضر نیست، قطعه آتشی را بردارد و به دهان خویش بگذارد».

برهنگی در جامعه باعث پاشیدگی خانواده ها می شود و بی وفایی همسران را نسبت به هم فراهم می کند و باعث عادی سازی روابط جنسی خارج از چارچوب خانواده و حیازدایی از افراد جامعه می شود. خانواده ها برای ایمن ماندن از این آسیب ها باید اقدامات جدی انجام دهند از جمله ارتقای آگاهی اعضای خانواده برای رفتارهای خردمندانه و عاقلانه، فرزندان را به طور عمیق با شرایع و دستورات اسلام آشنا کنند، عواقب رعایت نکردن این دستورات را برای آن ها درست و منطقی تبیین نمایند به طوری که آن ها این دستورات را باور کنند و تا آن جا که می توانند اعضای خانواده را از رجس و ناپاکی دور نگه دارند.

8. ترك واجبات و ارتكاب محرمات مانند شراب خواری و قماربازی: در بسیاری از آیات، قرآن کریم همه انسان ها را دعوت به انجام واجبات کرده و همگان را به تقوا و پارسایی دعوت نموده است. تقوا یعنی خودداری از اعتقادات و اعمال باطل. اعتقادات و اعمالی که اسلام به آن دعوت می کند، همان حقیقت است که با فطرت انسان ها سازگاری دارد، اگر انسان ها پرهیزکاری را کنار بگذارند و به سوی فساد و اعتقادات باطل بروند از سلك مؤمنان خارج می شوند و دچار انحراف می گردند و این انحراف آن ها را به ورطه سقوط هم در دنیا و هم در آخرت می کشد. در دنیا

دچار انواع بیماری های جسمانی و روحی می شوند و اگر توبه نکنند در قیامت هم دچار عذابی شدید می گردند. اما اگر فحشا و فساد را ترك کنند و متقی شوند، هم در دنیا و هم در آخرت شأن و مرتبه ای عظیم و بالایی پیدا می کنند.

اسلام می خواهد انسان های مسلمان بر قانون فطرت و سنت الهی و از راه عقل و تدبیر زندگی سالم داشته باشند، به همین دلیل ازدواج و نکاح را برای آن ها قرار داد تا زوجین، کنار هم آرامش پیدا کنند و این محبت را خدا بر آن ها منت گذارد. پس تحت هیچ شرایطی و به هیچ شکلی نباید این بنیان که کانون مقدس است و جهت آسودگی خاطر و رحمت و محبت تشکیل شده است، سست شود.

قرآن کریم عفت و پاکدامنی و پارسایی و پرهیزکاری را هم در مورد اموال و هم در باب روابط سالم بین خانواده و اجتماع می داند. عفت ورزیدن هم در امور اخلاقی و هم در امور مالی و هم در امور اجتماعی و هم در موارد دیگر است و عفت در تمام شئونات باید به بهترین شکل حفظ شود. از اعمال حرامی که استحکام خانواده را تحت شعاع قرار می دهد، به طور کلی، ترك واجبات و ارتکاب محرمات می باشد و به طور اخص اعمال حرامی همچون شراب خواری و قمار بازی، که قرآن بسیار آن ها را نهی کرده و جزء اعمال مضر و حرام می داند و می فرماید: «ای اهل ایمان، جز این نیست که همه مایعات مست کننده و قمار و بت هایی که (برای پرستش) نصب شده و پاره چوب هایی که به آن تقال زده می شود، پلید و از کارهای شیطان است، از آن ها دوری کنید تا رستگار شوید. مسلماً شیطان می خواهد با شراب و قمار، میان شما دشمنی و کینه اندازد و از یاد خدا و نماز بازتان دارد...» (1).

شراب خواری و قماربازی از اعمالی بود که در زمان جاهلیت بسیار رواج داشت، در این آیات شراب و قمار را هم ردیف بت ها قرار می دهد و آن ها را تحریم می کند. خطر شراب و قمار به قدری زیادی است که هم ردیف بت پرستی قرار گرفته است و

ص: 277

همگی به عنوان رجس و پلیدی شمرده شده و تمام این اعمال جزء اعمال شیطنانی قلمداد شده است که ترك آن ها باعث رستگاری می شود. بنابراین قمار و شراب از بیماری های خطرناکی هستند که سعادت و سلامت افراد و خانواده ها و جامعه را شدیداً تهدید می کنند. قمارباز و شراب خوار وظیفه خود را در برابر خدا و نفس خود و خانواده و زن و بچه و جامعه اش فراموش می کند و افرادی که به این عمل شیطنانی مبتلا می شوند، بعید نیست که به خاطر آن از دین، شرف و ناموس و وطن خود صرف نظر نمایند و در این راه باطل، عقیده و حیثیت و ملت و شرافت خود را قربانی کنند.

حفظ روابط بین خانواده و بین افراد جامعه بر اصولی قرار دارد که عبارتند از: رعایت رابطه معنوی، انجام واجبات و ترك محرمات، حس دوستی و محبت و عدل نسبت به هم و حفظ حقوق و احترام به جان و مال و ناموس یکدیگر.

راه های تقویت تدین و دین داری در خانواده عبارت است از:

الف - تقویت مبانی معرفتی و اعتقادی نسبت به اصول پنج گانه دین مبین اسلام.

ب - تقویت فضایل اخلاقی و ارزش های معنوی.

ج - تقویت روابط بین اعضای خانواده و تقویت روابط اجتماعی.

د - تقویت مباحث مربوط به بهداشت روانی تك تك افراد خانواده.

ه - زدودن موانع و آفات فکری و ارزشی و رفتاری که با مبانی فوق در تضاد هستند.

## ز - بیماری های اجتماعی

جهل، تفرقه، ظلم و ستم، ستیزه جویی، خشونت و جنگ، فقر، فساد اجتماعی، خیانت، زن ستیزی و پیمان شکنی از جمله مهم ترین بیماری های اجتماعی بشر در طول تاریخ بوده است. قرآن کریم برای این بیماری ها راه کارهای مناسب معرفی نموده که عبارتند از:

1- دانش افزایی: «تا خدا (رتبه) کسانی از شما را که ایمان آورده اند و کسانی را

که دانشمندند (برحسب) درجات بلند گرداند» (1).

جهل و ناآگاهی نوعی نقصان فردی است که جامعه را زبون و بیمار کرده، زمینه تسلط خرافات و استعمار و استثمار را فراهم می‌سازد. قرآن کریم با دعوت به علم عملاً با این بیماری فردی و اجتماعی مبارزه کرده است.

2- عدالت محوری: «عدالت پیشه کنید که آن به تقوا نزدیک تر است» (2). ستمکاری به خویشتن و دیگران نوعی بیماری است. قرآن کریم انسان‌ها را به دادگستری فرامی‌خواند. عدالت را به تقوا نزدیک تر دانسته و به کزات ستمکاران را سرزنش و تهدید می‌کند (3) و راه توبه را به سوی آنان می‌گشاید (4). قرآن همچنین مردم را از تمایل به ستمکاران و تکیه بر آنان برحذر می‌دارد (5). اسلام، عدالت را شرط گواهی دادن، داوری کردن، امامت جماعت، رهبری امت و موارد دیگر دانسته است (6). تا افراد جامعه اسلامی به سوی عدالت ورزی حرکت کنند و از ستمکاری فاصله گیرند تا جامعه ای سالم و عدالت محور داشته باشند و بهداشت روانی در اجتماع تأمین گردد.

3- تعدیل ثروت: فقر یکی از عوامل فشار اقتصادی و روانی بر مردم و زمینه ساز فساد اجتماعی و فردی است. قرآن کریم راه های مختلف را برشمرده که موجب می‌شود فقر رخت بریندد. وضع مالیات بر درآمد (خمس و زکات) (7)، توزیع عادلانه اموال عمومی

(انفال) (8)، تشویق به بخشش و نیکوکاری (9)، ممنوعیت رشوه خواری و رباخواری (10)

ص: 279

1- سوره مجادله، آیه 11

2- سوره مائده، آیه 8

3- سوره آل عمران، آیه 57، 140، 151 و 192

4- سوره نساء، آیه 64

5- سوره یونس، آیه 113

6- سوره بقره، آیه 124، سوره طلاق، آیه 2، سوره نساء، آیه 3

7- سوره بقره، آیه 43 - 83 و 110، سوره انفال، آیه 41

8- سوره انفال، آیه 1

9- سوره بقره، آیه 262، سوره فرقان، آیه 64، سوره حدید آیه 7

10- سوره بقره، آیه 188، 275 و 278، سوره آل عمران، آیه 130

4- سفارش به امانت داری و رعایت عهد و پیمان : «و به پیمان (خود) وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد».(1) خیانت در امانت و پیمان شکنی نوعی بیماری اجتماعی است که موجب بی اعتمادی مردم نسبت به یکدیگر می گردد. از همین رو قرآن مردم را به امانت داری و رعایت عهد و پیمان فراخوانده است تا اعتماد عمومی به وجود آید و سلامت مردم در روابط اجتماعی تأمین گردد.

5- دعوت به وحدت : «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید».(2)

اگر اختلافات اجتماعی از حد طبیعی فراتر رود، موجب تفرقه و پراکندگی جامعه می شود که نوعی بیماری اجتماعی است. قرآن همگان را به وحدت فراخوانده تا جامعه اسلامی به سامان رسد و از عوارض این بیماری مصون بماند.

6- فراخواندن به صلح و پرهیز از جنگ به جز در موارد ضروری : «اگر به صلح گراییدند، تو (نیز) بدان گرای».(3) جنگ و ستیز یکی از بلاهای اجتماعی است که در طول تاریخ، بشر را آزار داده است، از این رو قرآن انسان ها را به صلح فرامی خواند(4) تا بشریت از این بلای اجتماعی مصون بماند. البته در موارد ضروری دفاع از خود و جامعه جایز است و جهاد اسلامی نیز در همین راستا است.

7- سالم سازی محیط با امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با فساد : «و باید از میان شما گروهی (مردم را) به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگارانند».(5)

فساد فردی و اجتماعی، بنای جامعه را سست و سپس آن را ویران می کند، اما قرآن کریم با دستورات پیشگیرانه، از این بلای اجتماعی جلوگیری کرده است.(6)

ص: 280

---

1- سوره اسراء، آیه 34

2- سوره آل عمران، آیه 103

3- سوره انفال، آیه 61

4- سوره محمد، آیه 35، سوره نساء، آیه 90 و 128، سوره حجرات، آیه 9

5- سوره آل عمران، آیه 104

6- سوره لقمان، آیه 17، سوره آل عمران، آیه 114، سوره توبه، آیه 71



نهی از منکر نوعی مبارزه با فساد است، چنان که قوانین جزایی اسلام نیز همین نقش را دارند. امر به معروف، جامعه را در راستای اهداف عالی رشد می دهد و سلامت آن را تداوم می بخشد. قرآن اعلام می کند که خداوند فساد را دوست ندارد(1) و جزای فسادگران مرگ است.(2) تا بدین صورت جامعه ای سالم و محیطی مساعد برای رشد و بالندگی شخصیت انسان فراهم گردد.

8- دفاع از حقوق زنان : «پرسند (در قیامت) به چه سان دختران را زنده به گور کرده اند، به کدامین گناه کشته شده اند؟».(3) آزار بانوان و پایمال کردن حقوق آنان پیشینه ای طولانی در تاریخ دارد. همچنین عرب جاهلی به زنان ارث نمی دادند، بلکه گاه زنان را به عنوان ارث نیز تقسیم می کردند(4) و دختران را زنده به گور می کردند. هنوز هم در جهان آزار زنان و شکستن حریم زنان و خانواده به گونه های دیگری ادامه دارد. اما قرآن با وضع قوانین مختلف از حقوق زنان و حریم خانواده دفاع کرده بدین گونه که با زنده به گور کردن دختران مخالفت کرد، حق ارث برای آنان قرار داده و حق مهریه و هزینه زندگی آنان را به رسمیت شناخته است.(5) آری قرآن با زن ستیزی مبارزه نمود و جایگاه، منزلت و کرامت زن مسلمان را رفعت بخشید.

### ح - بیماری های اقتصادی

مهم ترین بیماری های اقتصادی از نظر تعالیم اسلامی عبارتند از :

1. تب-ذیر : ریشه لغوی آن «بذر» است که به معنی پاشیدن تخم می باشد و به اسراف کار به آن جهت مُبذِر می گویند که مال را می پاشد و متفرق می کند. راغب می گوید تبذیر به معنی تفریق می باشد و اصل آن بذر پاشیدن است که بعداً به طور استعاره به کسی که مال خویش را ضایع می کند، مبذر گفته اند. قرآن می فرماید: «إِنَّ

ص: 281

1- سوره بقره، آیه 205

2- سوره مائده، آیه 33

3- سوره تکویر، آیه 8 و 9

4- سوره نساء، آیه 22

5- سوره نساء، آیه 7 و 11، سوره بقره، آیه 226 و 241

الْمُبْدِرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (1): «اسراف کاران و تبذیرکنندگان برادران شیاطین هستند». اگر کسی حتی يك قد «کوچک ترین پیمانۀ از واحدهای وزن» از آن چه دارد در راه باطل صرف کند، تبذیر نموده است. پس تبذیر تنها، صرف مال بسیار نیست، زیرا چه بسا این مال بسیار در راه خیر و منفعت عموم به کار رود. تبذیر در مقابل بخل و امساک هم نیست زیرا در مقابل خست و بخل تعبیر بسط به کار می رود. پس مبذّر، یعنی بیهوده کار و فاسد و مجنون نسبت به اموالش، گرچه بسیار کم باشد.

2. اتراف: اتراف به معنی توسعه در نعمت است و مترف کسی است که به حال خود واگذاشته شده و آن چه را بخواهد انجام می دهد و از وی جلوگیری نمی شود. مترف ثروتمندی است که به او نعمت زیاد داده شده و او در صورت عدم ایمان به طغیان و سرکشی می رسد. قرآن می فرماید: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» (2).

مجموعاً از قرآن کریم به دست می آید که مراد از مترف ثروتمند قدرتمند سرکشی است که آخرت را هم تکذیب کرده و از ستمکاری و جرم و گناه سر بر می آورد. اینان پیوسته مخالفان انبیاء بوده اند. (3)

3. ربا: ربا از ریشه «رَبَوُ» به معنی زیادت و بالا آمدن و رشد و نمو کردن مال است. قرآن کریم می فرماید: «خدا ربا را پایمال و صدقات را زیادت می دهد و می رویاند». (4) معاملات رِبَوِي که در آن زیادت و نمو حرام و غیرشرعی وجود دارد به حکم ضروری قرآن و دین مبین اسلام از اساس حرام و ممنوع است و خورنده ربا اهل آتش است و تهدید قرآن درباره او بسیار سخت آمده است.

براساس روایات اسلامی گیرنده ربا و دهنده آن و نویسنده و دو شاهد معامله ربوی همه در گناه ربا با هم شریک هستند. خداوند می فرماید: «کسانی که ربا می خورند (در قیامت) برنمی خیزند مگر مانند کسی که بر اثر تماس شیطان، دیوانه

ص: 282

1- سوره اسراء، آیه 27

2- سوره علق، آیه 6 و 7

3- سوره واقعه، آیه 45، سوره مؤمنون، آیه 33، سوره هود، آیه 116، سوره سبأ، آیه 34

4- سوره بقره، آیه 276

شده (و نمی تواند تعادل خود را حفظ کند) این به خاطر آن است که گفتند: داد و ستد هم مانند ربا است. در حالی که خدا بیع را حلال کرده و ربا را حرام. (زیرا فرق میان این دو بسیار است.)<sup>(1)</sup>

«و اگر کسی اندرز الهی به او رسد، و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی که در سابق به دست آورده، مال او است، و کار او به خدا واگذار می شود، اما کسانی که باز گردند، اهل آتشند، و همیشه در آن می مانند.»<sup>(2)</sup>

4. اسراف: اسراف از ریشه «سرف» گرفته شده است و به معنی تجاوز از حد است. یعنی اسراف ضد اعتدال و میانه روی بوده و به معنی تجاوز از حد و تجاوز از اعتدال می باشد. قرآن کریم اسراف را در مورد نفس انسان نیز به کار برده است.<sup>(3)</sup>

منظور از اسراف بر نفس آن است که با ارتکاب گناه تعدی و تجاوز شود، چه با شرك باشد و چه با گناهان صغیره و کبیره باشد، یعنی ارتکاب همه این ها و یا ارتکاب یکی از این ها موجب اسراف بر نفس و ظلم و تعدی بر نفس می باشد. اما در مورد مسائل اقتصادی قرآن کریم در سوره اعراف، آیه 31 و سوره نساء، آیه 6 و سوره فرقان، آیه 67 و سوره اسراء، آیه 29 از هر گونه اسراف و افراط و زیاده روی در خوردن و آشامیدن و در انفاق کردن نهی فرموده و از پیروان خود خواسته است که در همه این موارد اعتدال و حد وسط را رعایت کنند و با عمل به اعتدال و میانه روی از اسراف و تجاوز خودداری نمایند زیرا خداوند مسرفین را دوست ندارد.

5. کم فروشی (تطفیف): قرآن کریم می فرماید: «وَيَلِّ لِلْمُطَفِّفِينَ \* الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ \* وَإِذَا كَالُواهُمْ أَوْ وَزَنُواهُمْ يُخْسِرُونَ»<sup>(4)</sup>: «وای بر کم فروشان، آنان که وقتی برای خود پیمانانه می کنند، حق خود را به طور کامل می گیرند، اما هنگامی که می خواهند برای دیگران پیمانانه یا وزن کنند، کم می گذارند.» به هر چیز

ص: 283

---

1- سوره بقره، آیه 275

2- سوره بقره، آیه 275

3- سوره زمر، آیه 53

4- سوره مطففین، آیه 1 تا 3

کمی واژه «طفیف» اطلاق شده است. همچنین به پیمانہ ای که پر نباشد یعنی محتوای آن به کناره ها رسیده اما مملو نشده است، همین معنا را دارد. و این واژه در کم فروشی به هر شکل و به هر صورت استعمال شده است.

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) آمده: «خداوند (وئیل) را در باره هیچ کس در قرآن قرار نداده مگر اینکه او را کافر نام نهاده باشد». (1) از این روایت استفاده می شود که کم فروشی بوی کفر می دهد و از عوامل فساد زمین است. کم فروشی و ترک عدالت، به هنگام پیمانہ و وزن در ردیف فساد در زمین شمرده شده است و این خود دلیلی بر ابعاد مفاسد اقتصادی و اجتماعی است.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «تجّار، اول فقه بیاموزید و سپس تجارت کنید». (2) و نیز فرمود: «تاجر فاجر است و فاجر در دوزخ، مگر آن ها که به مقدار حق خویش از مردم بگیرند و حق مردم را بپردازند». (3)

6. فقر و مسکنت: فقر به معنی حاجت و فقیر به معنی حاجتمند می باشد. احتیاج را از آن جهت فقر گفته اند که به منزله شکسته شدن ستون فقرات انسان است. فقیر به معنی کسی است که در زندگی خود کمبود مالی دارد، هر چند مشغول کسب و کاری باشد و هرگز از کسی درخواست نکند. اما مسکین کسی است که نیازش شدیدتر است و دستش از کار کوتاه است و به همین جهت از این و آن درخواست می کند. آیات متعددی از قرآن نشان می دهد که افراد مسکین، کسانی هستند که گرسنه اند و حتی نیاز به یک وعده غذا دارند، در حالی که قرآن کلمه فقیر را به افراد آبرومندی که هرگز روی سؤال ندارند اطلاق می نماید. اتفاق برای فقیرانی است که در راه خدا گرفتار شده اند و آن چنان ظاهر خویش را حفظ می کنند که جاهل از شدت عفت نفس آنان، چنین می پندارد، غنی و بی نیازند.

ص: 284

---

1- بحار الانوار، ج 66، ص 89

2- اصول کافی، ج 1، ص 150

3- اصول کافی، ج 5، ص 150

7. کسب های حرام و درآمدهای نامشروع: مهم ترین درآمدهای نامشروع و مکاسب حرام عبارتند از:

الف - درآمدهای ناشی از ربا چه به صورت ربای قرضی و یا معاملات ربوی که در اسلام به شدت تحریم شده و از آن به جنگ با خدا تعبیر شده است. (1)

ب - درآمدهای ناشی از احتکار، احتکار عبارت است از جمع و حبس طعام به انتظار قحطی و برای گران شدن آن. به عبارت دیگر احتکار خریداری خواربار آدمی و بهائم و بازداشت آن است تا زمان گران شدن. برخی فقها به حرمت آن فتوا داده اند، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «والمحتکر ملعون» (2) و بعضی گفته اند احتکار اگر برای مردم و اهالی شهر و بازار مسلمین مضر و زیان بخش باشد، حرام است. بعضی دیگر از فقها گفته اند بر این اساس جمع و حبس همه کالاها و اشیاء در صورتی که موجب زیان جامعه و بازار مسلمین گردد، حرام است، پس احتکار منحصر به طعام نیست.

ج - اموال غصب شده و درآمدهای ناشی از تصرفات عدوانی و به ظلم در اموال مردم و تصاحب اموال بدون رضایت صاحبان و بدون بهره دهی. (3)

د - رشوه که برای پایمال کردن حقی و یا احیاء باطلی در دستگاه قضایی گرفته می شود و یا آن چیزی است که داده می شود برای کارسازی و نیز به معنی مزد هم آمده است. بالجمله رشوه در فقه اسلامی چیزی است که شخص به قاضی و یا غیره او بدهد تا به سود وی حکم کند یا آن چه را می خواهد به او تحمیل نماید. تحریم رشوه مورد اتفاق و اجماع مسلمین می باشد. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که فرموده است: «رشوه دهنده و رشوه گیرنده و شخص میانجی بین آن دو همه ملعون هستند». (4)

ص: 285

1- سوره بقره، آیه 280

2- مستدرک الوسایل، ج 13، ص 275

3- سوره نساء، آیه 29

4- بحار الانوار، ج 83، ص 20

ه - اختلاس و سوء استفاده از اموال دولتی و حیف و میل نمودن آن، که بالاترین خیانت و بدترین شکل دزدی است. (1)

و - اموال مسروقه و درآمدهایی که از طریق سرقت اموال دیگران به دست می آید و اسلام نه تنها مرتکبین به این جرم را گناه کار و اموال به دست آمده از این عمل شیطانی را نامشروع دانسته بلکه برای جلوگیری از تکرار آن مجازات سنگینی «حد سرقت» را تعیین نموده است.

ز - سوء استفاده از موقوفات چه به صورت تصرف اعیان موقوفه و چه به نحو تصاحب منافع و درآمدهای حاصله از موقوفات به جای صرف آن ها در موارد تعیین شده طبق وقف نامه باشد.

ح - درآمدهای حاصله از سوء استفاده از مقاطعه کاری ها و معاملات دولتی به نحوی که برخلاف قوانین کشور و مقررات مربوطه دولتی انجام گرفته و یا در خدمت منافع شخص و یا گروه خاصی قرار گرفته باشند.

ط - تصاحب زمین های موات و فروش آن ها.

ی - کنز، گنج و مال اندوخته و روی هم و محفوظ داشتن آن است. به عبارت دیگر کنز آن چیزی است که روی هم انباشته شود. قرآن کریم در سوره توبه آیات 34 و 35 کنز را به شدت نهی فرموده است.

از این دو آیه چند مطلب به دست می آید؛ ذخیره کردن مال حرام است. البته در صدر اسلام پول رایج طلا و نقره بوده است و لذا قرآن کریم بر این دو تأکید فرموده است. باید مال را در راه خدا و فی سبیل الله یعنی در هر کاری که نفع عموم در آن است خرج کرد و به جریان انداخت تا عموم مردم از آثار آن بهره مند شوند. تجمع سرمایه در اسلام ممنوع است زیرا باید سرمایه را در راه های مشروع به جریان

ص: 286

انداخت. البته اسلام می فرماید با حفظ اصل مالکیت فردی از تکاثر و تجمع ثروت و سرمایه باید جلوگیری کرد. مسئول اصلی اجرای این حکم و کیف اجرای آن به عهده حکومت اسلامی است هر چند همه مردم نیز مسئول هستند. (1)

ک - از مشاغل حرام گدایی است. تکدی گری یعنی اصرار و سماجت و پافشاری در درخواست چیزی از دیگران. زمانی این کار حرام است که فرد نیاز به چیزی ندارد و آن را درخواست می کند. فقیر کسی است که به علل مختلف دارایی خود را از دست داده و قادر به اداره زندگی خود نمی باشد. در این جا وظیفه ثروتمندان است که به چنین شخصی کمک کنند تا از نداری و بی مایگی رهایی یابد.

اما آیا از دیدگاه اسلام شخص فقیر می تواند برای کسب روزی دست به تکدی گری بزند یا نه؟ از نظر اسلام تکدی گری زشت است و اسلام تأکید دارد که با حفظ عزت نفس و از راه هایی که خود اسلام معرفی می کند یعنی افراد ثروتمند از طریق پرداخت وجوهات شرعی مانند خمس و زکات به طور آبرومندانه به مستحقان کمک کنند.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هر کس بدون نیاز چیزی را از دیگران درخواست کند همانا پاره های آتش می خورد». (2) بنابراین مؤمن برای حفظ آبروی خویش باید تا آن جا که مقدور است، از درخواست و دست دراز کردن پیش این و آن حذر کند تا شخصیت و عزت و شرافت او لگه دار نشود.

اما قرآن شریف می فرماید: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»: «و تهیدست و حاجت خواه را (به بانگ زدن) از خود مران». (3) و در آیه دیگر می فرماید: «در اموال (ثروتمندان) حقی هست برای سائل و

ص: 287

---

1- مبانی فقهی کلیات قانون اساسی، ص 274 تا 276

2- اصول کافی، ج 4، ص 19

3- سوره الضحی، آیه 10

محرورم (فقیر))» (1) آری این درباره کسی است که خداوند ثروت و مالی به او بخشیده و او باید مقداری از آن را برای محرومان بگذارد. مقام معظم رهبری در این مورد می فرماید: «اگر تکدی گری باعث دروغ و بیکاری و تخلف از قانون باشد باید از آن اجتناب شود و می توان به مؤسسات مورد اطمینانی که در این زمینه فعال هستند کمک کرد». آیت الله سیستانی می فرماید: «در همه موارد جایز است اما اگر بدون ضرورت باشد و اگر دروغ بگوید گناه کرده است». لذا تکدی گری که منظور ما است همان درخواستی است که فرد نیاز ندارد ولی این عمل را شغل خود قرار داده و این کار حرامی می باشد. اسلام به همین دلیل مؤمنین را از سستی و تنبلی و ترك دنیا و بیکاری و مسئولیت زندگی خود را به دوش دیگران انداختن منع کرده و انسان ها را به زندگی شرافتمندانه و با عزت دعوت نموده است. اسلام درمان فقر را در قناعت و ساده زیستی می داند و هر کس این موارد را رعایت کند هرگز محتاج نمی شود تا بخواهد دست نیاز به طرف دیگری دراز کند و این امر باعث عزت نفس و پاکی روح و سالم ماندن روان انسان می شود.

ل - زراعت حرام، هر درخت و گیاهی که اسلام خوردن آن را حرام می داند و یا جز ضرر نفعی برای مسلمانان ندارد، کشت و زرع آن ممنوع و حرام است، مانند تریاک و امثال آن. مسلمانان حق ندارند چیز حرام را بکارند و حتی به بهانه این که می گویند این گیاه حرام را می کاریم و به غیر مسلمان می فروشیم. آن هم کار حرامی است. چون مسلمانان به هیچ وجه نباید عمل حرامی را ترویج دهند. در اسلام حتی انگور که حلال است هم نباید به کسی که معلوم است از آن شراب درست می کند، فروخت و این کار نیز حرام می باشد. هر امر حرامی روح و روان انسان را مریض می کند و آرامش و سعادت را از زندگی انسان می برد و او را به دردسر می اندازد، حال گاهی این دردسر دنیایی است و گاه اُخروی.

ص: 288



امام علی (علیه السلام) می فرماید: «يستدل على ادبار الدول باریع: تضييع الاصول و التمسك بالفروع و تقديم الاراذل و تاخير الافاضل» (1). حضرت می فرماید: چهار چیز باعث شکست دولت ها می شود:

1- ضایع کردن اصول یعنی (فراموش کردن مسائل مهم).

2- سرگرم شدن به فروع یعنی (امور کم اهمیت و غیر اساسی).

3- به کار گماردن آدم های پست.

4- کنار گذاردن انسان های فاضل و با خرد.

زمانی جوامع و دولت ها به انحطاط گرایش پیدا می کنند که اصول ارزشی از بین برود و نیرنگ به عنوان اصل ارزشی مورد قبول قرار گیرد. فرومایگان سمت ها و مسئولیت ها را به عهده گیرند و کسانی که فاضلند منزوی شوند.

بنابراین اگر با تدبیر دریافتیم که اصول ارزشی در جامعه تضييع می شود و نیرنگ و غرور و فریب جای آن را می گیرد و همچنین اگر پست های حساس جامعه در اختیار فرومایگان قرار می گیرد و انسان های فاضل و شریف از تصدی آن مشاغل محروم می شوند، می توان گفت که آن دولت و آن جامعه به سوی سقوط و انحطاط می رود. اما اگر اصول ارزشی بر ارکان جامعه حاکم شود و صداقت و امانتداری و تلاش و کوشش و عدالت و آزادی بر آن جامعه حکم فرما شود و انسان های شریف و فاضل مسئولیت های گوناگون را به عهده گیرند، آن جامعه پیشرفت خواهد کرد. امام علی (علیه السلام) نیز می فرماید: «چهار چیز دلیل برگشت روزگار و اوضاع و احوال دولت ها است: 1- بدی تدبیر، 2- زشتی اسراف و تبذیر، 3- کمی عبرت گرفتن، 4- بسیار مغرور شدن» (2).

ص: 289

1- غررالحکم و دررالکلم، ص 342

2- غررالحکم و دررالکلم، ح 10958

براساس این حدیث اگر جامعه ای از مدیریت خوب بهره مند نباشد و گرفتار اسراف و تبذیر و ریخت و پاش مالی گردد و از حوادث درس عبرت نگیرد و یا پیوسته در دام غرور باشد، آن دولت و جامعه سقوط خواهد کرد. ولی در مقابل آن، اگر جامعه ای از مدیریت و برنامه ریزی خوب برخوردار باشد و از اسراف و تبذیر دوری کند و از حوادث و رویدادها درس عبرت بگیرد و از خطا اجتناب کند، پیشرفت خواهد کرد. نیز حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «نیکویی تدبیر و دوری و اجتناب نمودن از اسراف از زیبایی های سیاست است»<sup>(1)</sup>.

اولین انحرافی که در اسلام بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایجاد شد و زمینه انحطاط مسلمین را به وجود آورد، زمانی است که مسلمانان انحراف در جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیدا کردند و جانشین حضرت را از جایگاه واقعی خویش تغییر دادند و توجهی به فرامین الهی و دستورات و سفارش های پیامبر (صلی الله علیه و آله) در خصوص جانشینی نکردند و زمام امور و حکومت به دست افراد نالایق افتاد و آن ها بسیاری از اصول اسلام را تعطیل کرده و بسیاری از عقاید مرده و نیمه مرده جاهلی را دوباره احیاء نمودند. بای اعتنایی به فرایض اسلام، ثروت های امت را به طور ناعادلانه تقسیم کردند و باعث گسترش شکاف طبقاتی و تشکیل طبقه مرفه و طبقه فقیر در جامعه شدند. و همین ظلم و بی عدالتی بقاء جامعه و سلامت آن را به خطر انداخت.

استاد مطهری در مورد عنصر ظلم و بی عدالتی می فرماید: «یک امت آن گاه قابل بقاء است که روابط افراد و گروه ها با یکدیگر براساس عدالت و رعایت حقوق واقعی انسان ها و گروه ها باشد، قانون عادلانه باشد و عادلانه هم در میان مردم اجرا شود»<sup>(2)</sup>.

علت دیگر انحطاط حکومت ها و جامعه ریشه در تحجر دارد. تحجر و برگشت به عقاید عصر جاهلی زمانی که خلافت و جانشینی از جایگاه خود عدول کرد،

ص: 290

---

1- غررالحکم و دررالکلم، ح 4821

2- پانزده گفتار، ص 312

عقاید هم به نوعی برگشت پیدا کردند به دوران جاهلیت و با التقاط همراه شدند و پیروزی آن ها در سقیفه ضربه بزرگی بر حیات عقلی و فکری اسلام زد.

تجبرگرایی باعث تعطیلی فکر و عقل گرایی می شود. متحجرین با جمودی که در فکر و اندیشه شان دارند، هر گونه اندیشیدن و تفکر کردن در آیات و قرآن و مباحث کلامی و احادیث را منع می کنند و می گویند مسلمانان بدون چون و چرا باید ظواهر آیات و روایات را بپذیرند، حتی اگر ظاهر آن ها با حکم قطعی عقلی در تضاد باشد. در حالی که قرآن کریم مردم را به تفکر و اندیشیدن تشویق می کند و راه فهم را توسل به اهل بیت (علیهم السلام) و عقل می داند.

عامل دیگر که باعث انحطاط جوامع می شود تحریف احکام نجات بخش انبیاء است که توسط پادشاهان مستبد و با همکاری علمای قشری و منحرف صورت می پذیرد. استاد مطهری در این مورد می گوید: «تحریف به گونه های متعدد امکان پذیر است که روح تمام آن ها عمل نکردن به دستورات اسلام است و احکام عملاً کنار گذاشته می شود و تنها برخی از فروع آن هم به صورت ظاهری و خالی از محتوا در میان امت رواج داده می شود. روش حاکمان خودپرست این است که علمای قشری و خرافه پرست را جذب می کنند تا برای خود از این طریق به حکومت مستبد خود مشروعیت ببخشند و در مقابل علمای بزرگ و درست کار را طرد می کنند و باعث تعطیلی اجتهاد آن ها می شوند».

عامل دیگری که باعث انحطاط حکومت واقعی در جامعه می شود رواج فساد اخلاقی در جامعه است که استعمارگران با نقشه ترویج فساد جنسی در بین جوانان ابتدا بعد اخلاقی افراد را سست می کنند و سپس اراده و اندیشه آن ها را به تباهی می کشند و در نتیجه عنصر مقاومت و ایستادگی آنان در برابر ظلم و غارتگری تضعیف می شود. علل دیگری که باعث انحطاط و سقوط جوامع می شود ایجاد تفرقه و تشتت در بین افراد جامعه است و این از دسیسه های بسیار کاربردی حکومت های استعمارگر در بین جوامع است.

مورد دیگری که زمینه ساز اضمحلال و تباهی جامعه می شود ترك امر به معروف و نهی از منکر است. این عامل همان نظارت و نقد فردی و جمعی است که ضامن سالم ماندن يك حکومت و يك جامعه بشری می شود.

قرآن می فرماید: «اگر صالحان حکومت را به دست گیرند نماز به پا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و عاقبت همه کارها فقط در اختیار خداست».(1)

یعنی بدین وسیله رابطه خود را با خداوند و محرومان جامعه حفظ می کنند. ولی اگر نااهل به قدرت رسید و ولایت مردم را به دست گرفت به خاطر طوفان هوس های درونی و ناآگاهی و فشار درونی همه چیز جامعه را فدای خود می کند. به گفته المیزان تاریخ گواه آن است چه مسلمان نمایانی به نام اسلام و تظاهر به ایمان بر مردم حاکم شده و حرث و نسل را نابود ساختند، کسانی که با جعل قوانین و تهاجم فرهنگی و تبلیغات و مواد مخدر و ترویج سایر عوامل انحراف سبب نابودی اقتصاد و نسل نو می شوند و زنان و فرزندان جامعه، نظام خانواده و نظام تعلیم و تربیت را نابود می کنند. قطعاً این ها همان طاغوت هایی هستند که هر گاه به قدرت و حکومت برسند برای فساد در زمین و نابودی زراعت ها و نسل انسان ها کوشش می کنند.(2)

مستکبران و استبدادگران و مستبدان هرگز به موعظه دیگران گوش نمی دهند زیرا آنان در سایه آلودگی ها و گناهان به چنان غرور و عزت کاذبی رسیده اند که جز آتش دوزخ در آنان کارگر نیست. در تاریخ آمده عبدالملک مروان از خلفای بنی امیه بر بالای منبر در شهر مدینه گفت: به خدا سوگند هر کس مرا امر به تقوا کند گردنش را خواهم زد.

آری حاکم آلوده مغرور و متکبر و مستبد هرگز پندپذیر نمی باشد و تنها جهنم و عذاب الهی بر او کافی است. از عمده ترین امراض سیاسی می توان غرور و استکبار،

ص: 292

---

1- سوره حج، آیه 41

2- تفسیر نور، ذیل آیه 205 سوره بقره

فرعون و قارون و بلعم باعور و سامری صفتی را نام برد. استکبارورزی نسبت به حق و انبیاء، ظلم و ستم، مسخ ارزش ها، خوارکردن زیردستان، دنیاپرستی و خوش گذرانی، تفرقه و اختلاف انداختن، فسق و فجور، احتکار و خصوصی کردن ثروت های عمومی، جاسوسی و... نیز از دیگر امراض سیاسی می باشند.

## 1- غرور و استکبارورزی :

این صفت ابلیس است. او برای اولین بار دچار تکبر و غرور شد و از درگاه الهی رانده شد. قرآن می فرماید: «(و یاد کن) هنگامی که به فرشتگان گفتیم به آدم سجده کنید، همه سجده کردند مگر ابلیس که سرپیچی کرد و تکبر ورزید و از کافران شد» (1). استکبار به معنی طغیان و گردن کشی و خودبزرگ بینی و تکبر کردن و زورگویی است و کسی که مستکبر می شود تلاش دارد که دیگران را به استعمار خود درآورد. استکبار بیشتر در مقابل حق است یعنی فرد مستکبر با ترك پذیرش حق، خود را بزرگ جلوه می دهد و خود را بزرگ تر از حق می داند و حق را نمی پذیرد.

مستکبران دارای ویژگی هایی مانند غرور، لجاجت، پیمان شکنی، اغواگری و گمراه کنندگی، مخالفت با حق و قاتل پیامبران هستند.

قرآن یکی از زشت ترین خصلت های آدمی و از رذایل اخلاقی انسان را همین روحیه استکبار و خودبزرگ بینی او می داند که این صفت در حاکمان بیشتر از بقیه انسان ها نمود دارد چون آن ها به واسطه قدرتی که در دست دارند، مغرور می شوند و خود را سرآمد همه موجودات می دانند، به همین دلیل مستکبران خود را هم سطح دیگران نمی بینند و گوش به حرف حق نمی دهند. آن ها به هیچ وجه به عهد و پیمانی که داده اند عمل نمی کنند. لجاجت نتیجه طبیعی خودبرتربینی است که انسان را از جاده حق و حقیقت دور می کند و کسی که برای دیگران ارزشی قایل نیست با

ص: 293

گفته های دیگران مخالفت می کند و می پندارد که فقط خودش درست می گوید و بقیه باطل هستند.

از صفات دیگر مستکبران اغواگری و گمراه کردن و فریب دادن مردم است. آنان هم بار گناهان خودشان را بر دوش می کشند و هم سهمی از بار گناهان پیروانشان را. (1)

استکبار يك مرضی است که اگر کسی دچار آن شد هم خود را نابود می کند و هم دیگران را. لذا هر فرد جامعه و هر دولت بر حق براساس منطق و آموزه های انبیاء موظف به مقابله با ظلم و استکبار است. از نظر عقلی نمی توان برای حیات زیر سلطه دیگران، ارزشی قائل شد. زیرا ارزش حیات به آزادی و استقلال است. امام خمینی ؛ می فرماید: «این مطابق هیچ منطقی نیست که (میلیون ها نفر از جمعیت يك ملت) همیشه تحت فشار باشند و همیشه این جمعیت کار بکنند و حاصل کارشان را دیگران ببرند، زیرا زندگانی ای که در آن استقلال نباشد و يك ملتی به زحمت کار بکنند برای استفاده دشمن این که زندگانی نیست». (2)

قرآن می فرماید کسانی که مورد ظلم و تهاجم استکبار قرار گرفته اند موظف به دفاع و مقابله با مستکبرین شده اند. (3)

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «کونوا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً»: «دشمن ظالم و دوست و یار مظلوم باشید». (4)

انسان ها در زیر بار ذلت و تحقیر نمی توانند زندگی و روح سالم و پاکی داشته باشند. قرآن همیشه مستکبران را در مقابل مستضعفان قرار داده است. مستکبران به علت قوه و نیروی بدنی و مالی که دارند همیشه به ضعیفان زور می گویند و این

ص: 294

---

1- سوره غافر، آیه 47 و 48

2- صحیفه نور، ج 2، ص 138

3- سوره نساء، آیه 75، سوره بقره، آیه 190، سوره صافات، آیه 25

4- نهج البلاغه، نامه 47

زورگویی يك صفت درونی است که به اشکال مختلف در جامعه ظاهر می شود.

خودبزرگ بینی و نشناختن حد خود در مقابل خداوند و مردم و به استضعاف کشیدن مردم از اوصاف درونی شخص مستکبر است که به واسطه آن موضع گیری خود را تنظیم می کند و او همواره با واژه هایی نظیر ظلم و طاغوت و ستم همراه می باشد. مستکبر همیشه با نوعی سلطه گری و سلطه جویی و استعمار و بهره کشی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، توسط يك اقلیت محدود و زورگو و نفع طلب بر خیل عظیم توده های مردم محروم حکومت می کند. این عمل می تواند داخلی باشد به همان طریق که يك عده دیکتاتور بر ملت های محروم تحت سلطه خود حاکمیت داشته و آن ها را تحت فشار و ظلم قرار می دهند و هم چنین می تواند بین المللی باشد، بدین معنی که دولت یا کشوری، سایر ملت ها را استثمار و به استضعاف بکشاند که نمونه بارز آن اعمال سیاست های استعمارگونه و امپریالیستی قدرت های بزرگ جهان می باشد.

امام خمینی (رحمة الله) می فرماید: «اگر ملتی بخواهد سرپای خود باشد لازم است، اول بیدار شود و خفتگان را بیدار کند، زنده شوند و مردگان را حیات بخشد و در تحت پرچم توحید برای درهم پیچیدن استعمار سرخ و سیاه فروختگان بی ارزش فداکاری کند».<sup>(1)</sup>

در طول تاریخ انبیاء مشاهده می کنیم که آن ها پیوسته در حال مبارزه با استکبار بوده اند و حتی گاهی يك تنه در شرایطی که تمام افراد جامعه تحت تأثیر طاغوت های زمانه از کمترین آمادگی برخوردار بودند به مبارزه با استکبار پرداخته اند و بعداً مردم به تدریج به سمت آن ها آمده اند. البته همیشه مبارزه با طاغوت و استکبار نظامی نیست، بلکه در بسیاری از مواقع این مبارزه از طرق دیگر همچون اشکال فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و... صورت می گیرد.

ص: 295

از بزرگترین مستکبران تاریخ می توان فرعون، قارون، بلعم باعورا و سامری که اوصاف آن ها در قرآن هم آمده است را نام برد :

الف - فرعون : از مستکبران که در قرآن از او نام برده شده، فرعون است که آیات فراوانی در رابطه با او و صفاتش می باشد. خدا می فرماید: «موسی و برادرش را با معجزات و دلیلی روشن، به سوی فرعون و سران و اشراف قومش (فرستاد) پس تکبر ورزیدند و آنان قومی برتری جو بودند». (1) خداوند موسی (علیه السلام) و برادرش هارون را با آیات مبین به سوی او فرستاد ولی فرعون و اطرافیانش در مقابل خداوند و پیامبر خدا موسی (علیه السلام) استکبار ورزیدند و زیر بار آیات حق و مبین خداوند نرفتند.

این آیه علت استکبار فرعون را قدرت و زندگی برتر از نظر مالی می داند. از صفات دیگر فرعون طغیان گری او است. قرآن می فرماید: «به سوی فرعون برو، زیرا که طغیان کرده است». (2) و نیز می فرماید: «و فرعون در میان قومش ندا داد و

گفت: ای قوم من، آیا حکومت و پادشاهی مصر ویژه من نیست و این نهرها از زیر (کاخ های) من به فرمان من روان نیستند؟ آیا (عظمت و حشمت من و فقر و تهی دستی موسی را) نمی بینید؟» (3)

زمانی که حضرت موسی (علیه السلام) با معجزات گوناگون و منطق و درایت، تأثیر عمیقی در بین مردم مصر گذاشته و افکار توده های مردم را نسبت به فرعون متزلزل ساخته بود، فرعون با سفسطه بازی و مغلطه کاری می خواسته جلوی نفوذ حضرت موسی (علیه السلام) را بگیرد، به همین دلیل دست به دامن ارزش های پستی می زند که بر محیط مصر حاکم بوده و خود را با این ارزش ها با موسی (علیه السلام) مقایسه می کند تا برتری خویش را به اثبات رساند. از قصر و مزارع و باغ های خود می گوید و آن ها را برای خود افتخار و مایه برتری طلبی می داند و می گوید موسی چه دارد؟ هیچ، يك

ص: 296

---

1- سوره مؤمنون، آیه 45 و 46

2- سوره نازعات، آیه 17

3- سوره زخرف، آیه 51



به این ترتیب فرعون ارزش های قلابی را به چشم مردم مصر می کشد و همانند بت پرستان عصر جاهلیت در برابر پیامبر(صلی الله علیه و آله) که مال و مقام را ارزش واقعی انسانی می دانستند و خود را برتر می شمردند. (1)

صفات و رفتارهایی که آل فرعون دارند عبارتند از سوء ادب، انکار و عناد، خودپسندی، کاخ سازی و خوش گذرانی، بت پرستی، اختناق و مبارزه با توحید، تهمت، پیمان شکنی، شکنجه و نسل کشی، دعوت به آتش، استهزاء و تکذیب، استضعاف و استکبار.

همین صفت استکباری فرعون باعث نابودی او شد. فرعون هنگامی که پشت سر حضرت موسی(علیه السلام) وارد آب شد، منجم به او گفت وارد این راه نشو، اما فرعون به دلیل تکبرش قبول نکرد و سوار بر اسب شد و قصد عبور کرد، اسب او از رفتن امتناع کرد، اما جبرئیل آن اسب را به پیش راند وقتی فرعون وارد شد و آسیبی ندید، سایرین هم جرأت یافتند و وارد آب شدند، وقتی همه فرعونیان وارد شدند و از آن طرف همه پیروان حضرت موسی(علیه السلام) خارج شدند، ناگهان دو بخش آب به هم متصل شد و چون کوهی بر سر آنان فرو ریخت. در آن لحظه فرعون گفت ایمان آورد و گفت که هیچ معبودی جز خدایی که بنی اسرائیل به آن ایمان آورد، وجود ندارد و من تسلیم هستم. ولی جبرئیل مشتی از خاک برگرفت و در دهان او پاشید و به او گفت در حالی که قبلاً عصیان کردی و از مفسدان بودی، پس امروز بدن تو را نجات می دهیم تا نشانه عبرتی برای آیندگان باشد. تمام قوم او غرق و نابود شد، اما فقط بدن فرعون به ساحل رسید تا سایرین با دیدن او عبرت گیرند و بدانند کسی که استکبار می ورزد و ادعای ربوبیت می کند سرانجامش چگونه است. (2)

ب - قارون : فرعون به قدرت و پادشاهی خود مغرور شد و تکبر ورزید، اما قارون

ص: 297

---

1- تفسیر نمونه، ذیل آیه 51 سوره زخرف

2- قصص قرآن، ص 363

به ثروت و مال و مکنّت خود غرور ورزید و مستکبر شد. وقتی خداوند می فرماید: «در آن چه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است و در زمین خواهان فساد مباش، بی تردید خدا مفسدان را دوست ندارد. (قارون) گفت جز این نیست که این (مال و ثروت انبوه) را بر پایه دانشی که نزد من است به من داده اند. آیا نمی دانست که خدا پیش از او اقوامی را هلاک کرده است که از او نیرومندتر و ثروت اندوزتر بودند؟ و مجرمان (که جرمان معلوم مشهود است) از گناهانشان بازپرسی نمی شود» (1).

وقتی که خداوند می فرماید از آن چه که به تو عطا شده مغرور نشو و در زمین فساد نکن، اما آن مرد یاغی و ستمگر بنی اسرائیل هنگامی که قومی به او گفتند متکبرانه و مغرورانه شادی مکن، در جواب این وعظ و نصیحت دلسوزان چه می گوید، قارون با همان حالت غرور و تکبری که از ثروت بی حسابش ناشی می شود، چنین گفت: من این ثروت را به وسیله علم و دانش خودم به دست آورده ام، این مربوط به شما نیست که من با ثروتم چگونه معامله کنم. من که با علم و آگاهی این ثروت را به دست آوردم در مصرف آن نیاز به ارشاد و راهنمایی کسی ندارم. من برای به دست آوردن آن رنج برده ام. دیگران هم اگر لیاقت و توانایی دارند چرا زحمت نمی کشند؟ من مزاحم آن ها نیستم و اگر ندارند چه بهتر که گرسنه بمانند و بمیرند.

این ها منطبق های پوسیده و رسوایی است که غالباً ثروتمندان بی ایمان در مقابل کسانی که آن ها را نصیحت می کنند اظهار می دارند. در ادامه قرآن پاسخ کوبنده ای به قارون و قارون ها می دهد که آیا او نمی دانست خداوند اقوامی را قبل از او هلاک کرد که از او نیرومندتر و ثروتمندتر بودند.

قارونی که به گواه تاریخ از نسل پیامبران بوده و فرد دانشمندی بود که حدود 25 سال معلم تورات بوده و به مؤمنان تورات را آموزش می داده است. پس چه

ص: 298

می شود که او این گونه در برابر خدا و پیامبر خدا موضع می گیرد. آری هر کس به هر شکلی دچار کبر شود، حال یا کبر مالی یا علمی یا شهرت یا نظامی و با کبرش در برابر پروردگار موضع گیری کند، خدا او را به خاک سیاه می نشاند.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «گاهی يك نقطه آن قدر اهمیت (پیدا) می کند که ممکن است کل حیات شخص را به خطر اندازد». قارون هم فقط گرفتار يك بیماری شد و آن بیماری آن بود که گفت «أُوتِيْتُهُ عَلَيَّ عَلِيمٌ عَدِيٌّ» همین علم عندی او را بیچاره کرد. او به موسی (علیه السلام) گفت: تمام ثروتی که من دارم از سواد و زرنگی خودم بوده است و لطف و مرحمت خدا در آن نقشی نداشته است. بنابراین خدا هم می گوید حالا که برای من اقتصاددان و هنرمند شده ای و به امور مادی عالم شده ای و انبار خود را پر از ثروت کرده ای، يك لحظه خداوند می فرماید: «فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ» (1)

من به زمین دستور دادم، دهان باز کند و او و انبار ثروتش و خانه اش را جلوی چشمش پایین ببرد. عجباً فرعون در امواج نیل فرو می رود و قارون در اعماق زمین. آبی که مایه حیات است مأمور نابودی فرعونیان می شود و زمینی که مهد آرامش است گورستان قارونیان می شود. (2)

ج - بلعم باعورا : انحراف عابد بنی اسرائیل، دانشمندی که در خدمت فرعون درآمد. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «مصدق آیه 175 سوره اعراف که خداوند می فرماید: (و سرگذشت کسی که آیات خود را به او عطا کردیم و او عملاً از آنان جدا شد، برای آنان بخوان، پس شیطان او را دنبال کرد (تا به دامش انداخت) و در نتیجه از گمراهان شد). همین بلعم باعورا دانشمند و عابد بنی اسرائیل است. و این داستان برای همه کسانی که دارای چنین صفاتی هستند، محسوب می شود». (3) خداوند می فرماید سرگذشت آن را بخوان؛ کسی را که آیات خود را به او دادیم ولی او خود

ص: 299

1- سوره قصص، آیه 81

2- تفسیر نمونه، ذیل آیه 81 سوره قصص

3- تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص 500

را از آن ها تهی ساخت و در پی شیطان رفت و از گمراهان شد، می خواستیم او را با این آیات بالا ببریم ولی او به زمین دل بسته بود و از هوای نفس پیروی کرد، دچار کبر و غرور و عجب و خودپسندی شد و خودش را گرفتار دنیاپرستی کرد، دانشمندی بود که از علمش سوء استفاده کرد چون حب شدید به دنیا داشت و او عالم و عابد و زاهدی بود که دچار حسد شد و نهایتاً گرفتار جهنم شد.

این آیه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواهد: داستان آن کس را که آیات خود را به او دادیم ولی سرانجام از آن ها خارج شد و گرفتار وسوسه های شیطان گشت و از گمراهان گردید، برای امت بخوان.

در این گونه افراد که اول در صف مؤمنان هستند، شیطان آن قدر او را تعقیب می کند و سر راهش دام می گذارد و او را وسوسه می کند تا او را به انحراف بکشد. آن گاه که اولین قدم را در مسیر انحراف برداشت این جا جای آن ها عوض می شود، دیگر آن فرد به دنبال شیطان می رود و از او پیروی می کند.

بلعوم باعورا از علمای بنی اسرائیل بود و کارش به قدری بالا گرفته بود که اسم اعظم را می دانست و دعایش مستجاب می شد، اما زمانی که ظالمان و حاکمان از طریق همسرش او را به انحراف کشیدند و از او خواستند که از علم و زهدش استفاده کند و حضرت موسی (علیه السلام) را نفرین کند، علم اسم اعظم از او گرفته شد و حتی هنگام نفرین یادش رفت که چه می خواهد بگوید یعنی به جای این که حضرت موسی (علیه السلام) را نفرین کند قوم خود را نفرین می کرد.

قرآن می گوید: «مَثَلُ او مانند سگی است که اگر به او حمله کنی زبانش را بیرون دهانش قرار می دهد و اگر او را ترك کنی باز هم زبانش را بیرون دهانش قرار می دهد» (1).

این عابد منحرف گویی آن چنان تشنه دنیاپرستی است که هرگز از دنیا سیراب نمی شود، به سگی مانند است که چه او را موعظه کنی یا موعظه نکنی سودی به

ص: 300

حالش نمی کند و همیشه به گمراهی می رود و همچنین او را از این جهت به سگ تشبیه کرده اند که پستی و بی ارزش او را برساند. بلعم باعورا دانشمند و عالم دینی بود که همه علم و دانش خود را در اختیار جباران و طاغوت های عصر خود قرار داد و در اثر مرض عجب و تکبری که به واسطه علم بی بصیرتش به او دست داده بود و تمایل به زرق و برق جهان مادی و به خاطر حسدی که به حضرت موسی (علیه السلام) می ورزید، همه سرمایه فکری خود را در اختیار حاکم ظلم و جور گذاشت و حاکمان طاغوتی هم از این تحمق او برای فریب مردم و عوام استفاده کردند. همیشه تاریخ حاکمان ستمگر از وجود امثال «بلعم باعوراها» حداکثر استفاده را می نمایند تا مردم را در استعمار و استضعاف و استثمار قرار دهند و از آن ها بهره کشی کنند.

البته این علما در حقیقت در حق خود ظلم می کنند و عاقبت شومی در انتظار آن ها است و رهایی از این لغزش تنها در سایه توبه و هدایت الهی امکان پذیر است. (1)

استکبار بلعم باعورا استکبار فرهنگی است که حاکمان برای به استعمار کشیدن مردم از آن استفاده می کنند.

د - سامری : سامری سنبل فریب و انحراف فکری و اعتقادی است. سامری یکی از بزرگان و نخبگان و صنعت گران قوم بنی اسرائیل و در عین حال فردی فریب کار بود. وقتی حضرت موسی (علیه السلام) به میقات رفت به برادرش هارون سفارش کرد که کار مردم را به تو می سپارم، آن ها را اداره کن. حضرت موسی (علیه السلام) قرار بود سی روز در میقات بماند اما خداوند برای امتحان امت این مدت را به چهل روز تبدیل کرد. هنگامی که وعده موسی (علیه السلام) دیر شد، در این میان ابلیس به صورت مردی نزد آن ها آمده و گفت موسی (علیه السلام) فرار کرده و دیگر بر نمی گردد و برای این که بدون خدا نمانیم، زیورهایتان را جمع کنید و برای خود معبودی بسازید و آن را عبادتش کنید و سامری که از بزرگان بنی اسرائیل بود این وسوسه شیطان را اجابت کرد و فریب آن را خورد.

ص: 301

چون او مردی ریاست طلب بود، با خدا دشمنی کرد و راه نفاق را در پیش گرفت و به مردم گفت بدبختی ما به این است که بتی نداریم. من اینک برای شما بتی از طلای خالص می سازم و با حقه بازی گوساله ای ساخت که از آن صدا بیرون می آید و مردم نادان هم اطراف او جمع شدند و چون حيله او را نمی دانستند حرف هایش را باور کردند و بت پرستی را در پیش گرفتند و به این ترتیب مردم را گمراه کرد.

البته باید گفت سامری از منافقان بود و به ظاهر خود را طرفدار موسی (علیه السلام) قلمداد می کرد و در حقیقت گاوپرست بوده و با فریب ابلیس سر به طغیان نهاد و می خواست جانشین موسی (علیه السلام)، هارون (علیه السلام) را بکشد.

موسی (علیه السلام) وقتی برگشت، برادرش را شماتت کرد ولی او گفت این مردم به حرف من گوش نکردند و می خواستند من را بکشند. حضرت موسی (علیه السلام) گفت امیدوارم خداوند تو را ببخشد و کسانی که این بدعت را گذاشتند به کیفر گناهانشان برسند.

اگر با دقت در سرگذشت قوم یهود نگاه کنیم، این حقیقت روشن می شود که تقریباً همه فرامین و دستورات الهی که از سوی حضرت موسی (علیه السلام) به مردم ابلاغ می شد به عناوین گوناگون مورد تمرد و سرپیچی آنان قرار می گرفت و هیچ فرمانی را بدون چون و چرا اطاعت نمی کردند و همیشه به دنبال بهانه هایی برای عدم پذیرش دستورات الهی بودند.

علت آن است که این قوم به مادیگرایی تمایل شدید داشتند و عقاید فاسد در آن ها رایج بوده و منشأ انحرافات و کج روی های آنان هم همین عقاید حس گرایی و ماده پرستی بوده است. سامری هم می دانست که قوم موسی (علیه السلام) روح مادیگرایی دارند و این ماده گرایی جزء عقاید ثابت بنی اسرائیل است و اکثر آن ها هم برای زر و زیور احترام خاصی قائل هستند، لذا سامری گوساله خود را از طلا ساخت و چون صنعت گری ماهر بود با ترفندهایی توانست این گوساله را در معرض جریان هوا قرار دهد تا از آن صداهایی بیرون آید که موجب فریب مردم شد.

البته گوساله پرستی قوم بنی اسرائیل زمینه های فرهنگی و اجتماعی دارد زیرا این قوم سال های زیادی در مصر شاهد گاوپرستی یا گوساله پرستی مصریان بودند و عادت تقدس گاوپرستی مصریان و علاقه ی آن ها نسبت به گاو هنوز از یاد و خاطر آن ها نرفته بود. می توان عوامل انحراف آن ها را چند چیز دانست :

1- نبود رهبر و یا غیبت او از بین مردم.

2- جهل و ناآگاهی مردم.

3- حضور عالمان و هنرمندان منحرف و سوء استفاده از علم و هنر.

4- زیبایی زرق و برق ظاهری.

5- سر و صدا و تبلیغات کاذب.

قوم بنی اسرائیل پس از مشاهده آن همه معجزات و دلایل روشن از موسی (علیه السلام)، باز هم گوساله ای را به عنوان معبود خود انتخاب کردند، چون دل های آن ها تمایل به کفر داشت و این کفر خود را با محبت گوساله ای آبیاری کردند.

از امام علی (علیه السلام) نقل شده است که وقتی حضرت علی (علیه السلام) بصره را فتح کرد، مردم دور آن حضرت را گرفتند تا سخنان او را بشنوند، چشم حضرت در میان مردم به حسن بصری افتاد که چیزی را یادداشت می کرد، امام با صدای بلند او را مخاطب قرار داد و فرمود: چه می کنی؟ گفت سخنان شما را می نویسم تا برای دیگران بازگو نمایم، امام علی (علیه السلام) فرمودند: «آگاه باشید که هر قوم و جمعیتی يك سامری دارد و توای حسن، سامری این امت هستی، تو از من، آثار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را می گیری و با هوای نفس و تفسیر به رأی خودت، مکتب تازه ای می سازی و مردم را به آن می خوانی و آن ها را گمراه می کنی» (1).

لازم به ذکر است که این قوم در حالی که ستمکار و گمراه بودند، اما پشیمان شدند و توبه کردند و خداوند هم به آن ها رحم کرد و به آن ها دستور داد که همدیگر

ص: 303

1- تفسیر نور، ج 7، ص 384

را بکشند. این امر به کشتن، امتحانی بود که با توبه آنان از آن‌ها برداشته شد. بعضی هم گفته‌اند مراد از قتلی که در قرآن از آن یاد شده است، منظور قطع شهوات نفسانی و وسوسه‌های شیطانی است و کشته شدن هم موجب تطهیر از کفر و شرک است و هم سبب وصول آنان به زندگی جاودان می‌باشد. (1)

آری مرض سامری از نوع استکبار علمی و صنعتی بود و به خاطر نفاق که در دل داشت در دین موسی (علیه السلام) بدعت گذاشت و از جهل مردم استفاده کرد و آن‌ها را به گمراهی سخت کشانید و آنان را از توحید و یکتاپرستی به بت پرستی و گوساله پرستی کشاند.

### حکومت‌های طاغوت

در جهان دو نوع حکومت داریم، يك حکومت حق و يك حکومت طاغوت.

حکومت حق به اطاعت از فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اولی الامر و به داوری طلبیدن کتاب و سنت دعوت می‌نماید و حکومت باطل، اطاعت و پیروی از طاغوت را به مردم تحمیل می‌نماید.

طاغوت از ماده طغیان است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنی سرکشی و شکستن حدود و قیود و یا هر چیزی که وسیله طغیان‌گری است می‌باشد. بنابراین آن‌ها که داوری به باطل می‌کنند طاغوت هستند، زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته‌اند.

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند، طاغوت است». (2)

طاغوت‌ها انسان‌ها را از مسیر حق به بیراهه می‌برند و مفسد آن‌ها سازمان

ص: 304

---

1- ذیل سوره بقره، آیه 51 و 54 و 92 و 93، سوره نساء، آیه 153، سوره اعراف، آیه 148، سوره طه، آیه 88

2- تفسیر اهل بیت (علیهم السلام) ص 272



جامعه بشری را به هم می ریزد و باعث عقب گرد اجتماعات می شوند.

در سوره بقره، در آیات آیه الکرسی خداوند می فرماید: «... خدا سرپرست و یار کسانی است که ایمان آورده اند و آنان را از تاریکی های (جهل و شرک و فسق و فجور) به سوی (ایمان و اخلاق حسنه و تقوا) بیرون می برد و کسانی که کافر شدند و سرپرستان آنان طغیان گراند، آن ها را از نور به سوی تاریکی ها بیرون می برند، آنان اهل آتش اند و قطعاً در آن جا جاودانه هستند».

کسانی که از طاغوت جدا شوند و به حق پیوندند، به دستگیره محکمی دست زده اند که گسستن برای آن وجود ندارد و آن ها از تاریکی های جهل و نادانی به سوی نور و ایمان و پاکی می روند و آن ها همان مؤمنان هستند که خداوند سرپرست آن ها است ولی آن ها که سرپرست خود را طاغوت قرار دادند و تعدی و تجاوز نمودند و شیاطین و بت ها و حکام جبار و مستکبر را معبود خود ساختند و از مسیر حق منحرف شدند و به طاغوت پیوستند، همگی از نور پاکی و عقل به تاریکی و جهل و آتش کشانده می شوند.

آری پایه اصلی همه حکومت های طاغوتی همین انواع استکبار است که به عناوین مختلف ظهور می نماید. استکبار نظامی، نمونه بارز آن صفت های فرعونی است که با ادعای ربوبیت و با تجهیزات نظامی و قدرت زورگویی به مردم ستم می کند و آن ها را به استبداد می کشد. استکبار اقتصادی، نمونه بارز آن صفات قارونی است که با مال اندوزی به زیردستان ستم می کند و آن ها را به استحمار می کشد. استکبار علمی و فرهنگی، نمونه بارز آن صفات بلعم باعورایی است که مردم را به استضعاف می کشد. استکبار صنعتی و هنری، نمونه بارز آن صفات سامری است که با نفاق که دارد مردم را فریب می دهد و آن ها را گول می زند و به استحماق می کشد.

همه این ها امراضی هستند که به طور فردی و جمعی انسان را از سلامت روح و روان خارج می کند و دچار گرفتاری های فراوان روحی و روانی می نماید و باید با آن ها برای ایجاد يك جامعه پاك و سالم مبارزه کرد.

## 2- غرور به مال و ثروت و فرزند پسر و برج و بارو و ساختمان های مستحکم

حاکمان طاغوت هنگامی که به آن ها مال و ثروت و فرزند و نیروی انسانی فراوان داده می شود دچار غرور می گردند و طغیان می کنند. قرآن می فرماید: «هنگامی که خدا از فضل و احسانش به آنان عطا کرد نسبت به (هزینه کردن) آن (در راه خدا) بخل ورزیدند و روی گرداندند». (1) نیز می فرماید: «مغرور شدند به فزونی نیروی انسانی و فرزندان که در خدمت آن ها حاضر بودند و دائما به آن ها کمک و خدمت می رساندند». (2) بعضی اقوام طغیانگر شدند به خاطر این که برای خود از صخره ها، خانه ها و کاخ های عظیم و مستحکمی ساخته بودند و به همین خاطر غرور بر آن ها مسلط شد و به جور ظلم و ستمکاری گرفتار شدند. (3)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «مستی غفلت و غرور از مستی شراب، طولانی تر است». (4) نیز می فرماید: «غرور ضد عقل است، کسی که سراب ها و (انبوهی از خیالات) او را فریب دهد و مغرور سازد، اسباب نجات از او قطع می شود». (5)

غرور یعنی اطمینان و آرامش قلب نسبت به آن چه که با هوای نفس موافق بوده و طبیعت انسان به آن تمایل داشته باشد ولی باطنش ناخوشایند است و منشأ آن گرایش به جهالت و یا وسوسه های شیطانی می باشد.

غرور از صفات زشتی است که هر گروهی می تواند به نوعی گرفتار آن شود. غرور زندگی دنیوی و اخروی انسان را به عناوین مختلف تحت تأثیر قرار می دهد و او را به تباهی می کشد. غرور، حجاب و مانعی ضخیم بر عقل و فهم انسان می کشد و موجب فساد و ابطال عمل او می شود. می توان گفت غرور به معنای هر چیزی است که انسان را فریب دهد و در غفلت فروبرد؛ خواه مال باشد، خواه مقام باشد،

ص: 306

1- سوره توبه، آیه 76

2- سوره مدثر، آیه 13

3- سوره فجر، آیات 6 تا 12

4- غررالحکم، ص 405

5- غررالحکم، ص 669

خواه شهوت باشد و خواه امکانات و کاخ ها و خانه های مجلل باشد.

بنابراین غرور چیزی است که ظاهر جالب و دوست داشتنی ولی باطنی تاریک و ظلمانی دارد. غرور به معنی غفلت است و آثار آن جهل و فریب و نیرنگ و نقصان می باشد. منشأ این گرایش جهالت و وسوسه های شیطانی است، بنابراین کسی که براساس اوهام و شبهات خویشتن را بر خیر و صلاح می داند در واقع فریب خورده و مغرور گشته است.

درمان غرور چیست؟ از آن جایی که غرور غالباً ناشی از جهل و عدم شناخت خویشتن و قدر و منزلت انسان در پیشگاه خدا است، نخستین گام برای درمان این بیماری، شناخت خویشتن و معرفت به پروردگار و شناخت لیاقت و شایستگی انسان های دیگر می باشد. همچنین نگاه به تاریخ پیشینیان که ببیند چگونه و با چه سرعتی قدرت ها و آن چه آن ها را مست غرور کرده بود زوال پیدا کرده و از میان رفتند. اموالشان و اولادشان و امکاناتشان به سرعت باد، از چنگشان رفت، اگر در سرنوشت آن ها تفکر کنند عبرت خواهند گرفت و هرگز مست غرور نخواهند شد.

### 3- مقابله و جبهه گیری در برابر انبیای الهی

از ویژگی های حاکمان طاغوتی جبهه گیری در مقابل انبیاء است. این حاکمان به خاطر تکبری که دارند یا انبیاء را انکار می کنند و یا با آن ها به ستیز و جنگ می پردازند. روحیه تکبر اجازه نمی دهد که انسان ها و به خصوص حاکمان طاغوتی از انبیاء پیروی کنند لذا به بهانه های مختلف در مقابل دعوت انبیاء می ایستند و حتی معجزه انبیاء را با عنوان جادو و سحر رد می کنند. گاه به استهزاء و تمسخر انبیاء می پردازند و به آن بزرگواران انواع تهمت ها را می زنند و توسط جنگ روانی در مقابل نهضت انبیاء قد علم می کنند. حاکمان مستکبر و کفرپیشه در مقابل انبیاء توسط مسخره کردن و یا توسط تکذیب ها به ستیز بر می خیزند و همه این ها ناشی از روحیه استکبار و تکبر آن ها است. البته وقتی پای لجاجت در کار باشد هیچ دلیلی

کارساز نیست. مستکبران نسبت به انبیای الهی و دین حق و پیروان انبیاء با نهایت لجاجت برخورد کرده و می کنند. در حقیقت روحیه تکبری که در آن ها وجود دارد به آن ها اجازه نمی دهد کسی را برتر از خود و عالی تر و منزّه تر از خود ببینند تا چه رسد به این که از کسی مانند خود پیروی کنند.

این است که پیوسته به بهانه های مختلف سد راه انبیاء و آیین انبیاء بوده اند. اما سرانجام خداوند متعال انبیاء و پیروان انبیاء را به دلیل صبر و تحمل و بردباریشان در راه حق پیروز می گرداند.

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «مسلماً پیامبران پیش از تو هم مسخره شدند، پس بر کسانی که پیامبران را مسخره می کردند، عذاب و کیفری که همواره به استهزاء می گرفتند نازل شد و آنان را فراگرفت. بگو: در زمین بگردید، سپس با تأمل بنگرید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است» (1).

هر حکومت و تمدنی که بنایش را بر تکذیب انبیاء بگذارد، سرانجام سقوط خواهد کرد و نیز هر حکومت و تمدنی که به انکار حق پردازد و از باطل پیروی و حمایت کند، نهایتاً نابود خواهد شد. همچنین قرآن می فرماید: «هر گاه پیامبری با آیین و احکامی که مطابق هوا و هوس است نبود برای شما آوردیم، سرکشی کردید» (2).

در برابر او استکبار نمودید و زیر بار فرمانش نرفتید، این حاکمیت هوا و هوس بر شما آن چنان شدید است که گروهی از انبیاء را تکذیب کردید و گروهی دیگر را به قتل رساندید.

البته استکبار در برابر خداوند و امتناع از بندگی خدا گاهی سرچشمه اش جهل و نادانی است و گاهی به خاطر تکبر و خودبینی و سرکشی است، البته هر دو کار خلافی هستند ولی دومی به مراتب بدتر است.

مشرکان لجوج برای فرار از زیر بار تعهدات و مسئولیت هایی که ایمان به خدا و

ص: 308

---

1- سوره انعام، آیه 10 و 11

2- سوره بقره، آیه 87

رستاخیز بر دوش آن‌ها می‌گذارد، بهانه‌هایی را مطرح می‌کنند و اصل مبدأ و اصل معاد را منکر می‌شوند. البته ریشه همه جنایت‌های آن‌ها از انکار همین دو اصل سرچشمه می‌گیرد و آن‌ها به ناحق در زمین استکبار می‌کنند و خدا را که آفریننده بزرگ زمین و آسمان است و پیامبران را که فرستاده بر حق خداوند هستند انکار می‌کنند.

انسان ضعیفی که گاهی قادر نیست پشه‌ای را از خود دور کند و گاه يك موجود ذره بینی به نام میکروب، نیرومندترین افراد را به زیر خاك می‌فرستد، چگونه می‌تواند خود را بزرگ معرفی کند و دعوی الوهیت نماید.

خداوند در حدیثی قدسی می‌فرماید: «بزرگیِ رِدای من است و عظمت لباسی است که به قامت کبرایی من دوخته شده و هر کس در این‌ها با من منازعه کند او را به دوزخ می‌افکنم» (1).

طغیان‌گری انسان و جنایت‌گری او زمانی شروع می‌شود که خود را گم می‌کند و باد کبر و غرور مغز او را پر می‌سازد. (2)

پیامبران، با مستکبران اتمام حجت می‌نمایند و آن‌ها با این که حق و پیامبران خداوند را می‌شناسند ولی ندای عقل و وجدان دعوت انبیاء را رها کرده، به دنبال وسوسه‌های شیطانی می‌روند و روز به روز اعمال زشت و شومشان در نظرشان زیباتر جلوه می‌کند و به جایی می‌رسند که دیگر راهی برای بازگشت ندارند. (3)

مستکبران و حاکمان طاغوتی در برابر آیات خداوند تکبر می‌ورزند: «و آنان که آیات ما را تکذیب کردند و از پذیرفتن آن‌ها تکبر ورزیدند، اهل آتش و در آن جاودانه اند» (4).

همیشه نقطه مقابل استکبار، مستضعفین هستند. مستکبران سرکشی می‌ورزند و

ص: 309

1- ارشاد القلوب، ج 1، ص 189

2- سوره قصص، آیه 39

3- سوره عنکبوت، آیه 39

4- سوره اعراف، آیه 36

به مستضعفانی که ایمان آورده اند، می گویند آیا شما یقین دارید که پیامبر (صالح) از سوی پروردگارتان فرستاده شده، مستضعفان به آن ها می گویند به طور یقین ما به آیینی که فرستاده شده مؤمنیم، اما مستکبران می گویند ما به آیینی که شما به آن ایمان آورده اید، کافریم. این مغروران متکبر دست از کار خود بر نمی دارند، حتی با اینکه بر آن ها عذابهای گوناگونی فرستادیم باز هم تکبر و سرکشی کردند. (1)

اما فقط در قیامت مستکبران متوجه اعمالشان می شوند، آن گاه که می گویند: «هم اکنون همه ما در آتش هستیم، بی تردید خدا (به عدالت و انصاف) میان بندگان داوری کرده است». (2)

همه مستکبرین ظالم هستند، حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید: «من هر زمان آن ها را دعوت کردم که (ایمان بیاورند) تا خداوند آن ها را مشمول آمرزش قرار دهد، آن ها انگشتان خویش را در گوش های خود قرار داده و لباس هایشان را بر سر خودشان می کشند و در مخالفت و عدم ایمان اصرار ورزیدند و شدیداً استکبار کردند». (3)

از ظلم هایی که مستکبرانی چون فرعون انجام می دادند این است که مردم را گروه گروه می کرد و آنان را ناتوان و زبون می ساخت. پسرانشان را سر می برید و زنانشان را برای بیگاری گرفتن زنده می گذاشت، بی تردید او از مفسدان بود. (4)

مستکبران که آیات خداوند را تکذیب می کنند، آن ها اهل آتش و در آن جاودانه هستند. قطعاً کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و از پذیرفتن آن ها تکبر ورزیدند درهای آسمان «برای نزول رحمت» بر آنان گشوده نخواهد شد و در بهشت هم وارد نمی شوند. انبیاء هرگز ستمگر و جبار نیستند و حتی دیگران را مجبور به ایمان نمی کنند و کسی را به جبر به سوی اسلام نمی کشند: «وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ». (5)

ص: 310

---

1- سوره اعراف، آیه 75 و 76

2- سوره غافر، آیه 48

3- سوره نوح، آیه 7

4- سوره قصص، آیه 4

5- سوره ق، آیه 45

خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گوید وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت و دعوت به سوی حق و بشارت و انذار است. آن ها را از عذاب و عقاب من بترسان و به وسیله قرآن متذکر ساز و پند و اندرز ده. حکومت انبیاء (علیه السلام) بر پایه جباریت نیست. اما کفار پیرو انسان های جبار هستند. کافران با لجاجت دعوت پیامبران را منکر شدند و به عصیان و سرکشی در برابر پیامبران برخاستند و گناهشان این است که فرمان خدا را رها کرده و از فرمان هر جباری که با حق و حقیقت فوق العاده مخالف است پیروی کردند. (1)

خداوند می فرماید: «لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ»: «تو بر آنان مسلط نیستی (که به قبول ایمان مجبورشان کنی)». (2)

حاکم بر حق، نباید هرگز مستبد و ظالم و مستکبر باشد. همان گونه که در آیه فوق خداوند می فرماید: هرگز مسلط بر آنان نیستی که مجبورشان به ایمان سازی. البته راه کمال و هدف آفرینش را به آن ها تذکر دهید ولی رسیدن به این کمال باید با میل و اراده و اختیار باشد وگرنه تکامل اجبار سخنی بی مفهوم است و اگر کسی هم از روی اجبار دستوری را انجام دهد فایده ای برای او ندارد. لازم به ذکر است که انبیاء برای مبارزه با طاغوت آمده اند. طاغوتیان انسان ها را به آتش دعوت می کنند و انبیاء انسان ها را به پاکی و درستی دعوت می نمایند، اما در نهایت، انتخاب با خود بشر است.

ریشه اکثر بیماری های روانی که بشر دچار آن ها می شود، در هر شرایط و در هر مقامی تکبر و غرور و وزیدن است که انسان را به پرتگاه های مخوف نیستی می کشاند. تا بشر خاکی دست از این صفت رذیله بر ندارد، روی آرامش و سعادت فردی و اجتماعی را نخواهد دید.

همان طور که قبلاً گفته شد هر مرض روحی و روانی را باید با ضد آن معالجه کرد و معالجه و درمان استکبار و غرور هم با تواضع، فروتنی، گذشت، ایثار، تسلیم در برابر حق و خداوند و انبیاء امکان پذیر است.

ص: 311

---

1- سوره هود، آیه 59

2- سوره غاشیه، آیه 22

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «روزگاری بر مردم خواهد آمد که از قرآن جز نشانی و از اسلام جز نامی باقی نخواهد ماند. مسجدهای آنان در آن روزگار آبادان، اما از هدایت ویران است. مسجدنشینان و سازندگان بناهای شکوهمند مساجد، بدترین مردم زمین می باشند که کانون هر فتنه و جایگاه هر گونه خطاکاری اند، هر کس از فتنه برکنار است او را به فتنه بازگردانند و هر کسی که از فتنه عقب مانده او را به فتنه ها کشانند، خدای بزرگ می فرماید: (به خودم سوگند، بر آنان فتنه ای بگمارم که انسان شکیبیا در آن سرگردان ماند.) و چنین کرده است. و ما از خدا می خواهیم که از لغزش غفلت ها درگذرد». (1)

نیز حضرت می فرماید: «روزگاری بر مردم خواهد آمد که محترم نمی شمارند مگر سخن چین را و خوششان نمی آید جز از بدکار هرزه و ناتوان نگردد جز عادل، در آن روزگار کمک به نیازمندان خسارت و پیوند با خویشاوندان منت گذاری و عبادت نوعی برتری طلبی بر مردم است، در آن زمان حکومت با مشورت زنان و فرماندهی خردسالان و برتری خواجگان اداره می گردد». (2)

در این فرمایشات مولای متقیان رازهای شگرفی نهفته است که در بیشتر حکومت های باطل به چشم می خورد. این آینده نگری حضرت علی (علیه السلام) برای بشر است. پیش بینی می فرماید که بشر در زندگی آینده خویش با مشکلاتی مواجه خواهد شد و این مشکلات به سبب فاصله گرفتن انسان ها از رفتارهای شایسته ایجاد خواهد شد. در آن زمان مردم با اخلاق های ناپسند زیر زندگی خواهند کرد:

1- طرفدار سخن چینان و دروغگویان هستند.

2- از انسان های بدکار و هرزه خوششان می آید.

ص: 312

---

1- نهج البلاغه، حکمت 369

2- نهج البلاغه، حکمت 102



3- اشخاص عادل و سالم را ناتوان و کم عقل می دانند.

4- کمک به نیازمندان را امری بیهوده و خسارت زدن به اموال خویش تصور می نمایند.

5- رفت و آمد با افراد فامیل را با منت گذاری همراه می کنند.

6- اگر اهل عبادت باشند، می خواهند به وسیله آن، در هر جایی اظهار برتری کنند.

7- اداره امور جامعه به دست زنان و انسان های کم تجربه می افتد.

مقصود امام(علیه السلام) این است که به خاطر بدی و دوری مردم از دیانت و قوانین شرع، اخلاق پست و ناروا به جای اخلاق پسندیده قرار گرفته و ناشایسته ها به جای شایسته و سخن چینان به غلط به جای اصحاب فضیلت و افرادی که شایسته تقربند در نزد حاکمان، مقرب می شوند. وقتی ارزش های رشد دهنده از جامعه ای حذف شود و ارزش های واقعی و دینی و پاک جز نامی نباشد و کم رنگ در جامعه نمود داشته باشند، ارزش های جاهلی و باطل و خرافی رشد می کنند و انسان ها را از مسیر تعالی منحرف می نمایند و جامعه را به اضمحلال می کشانند.

### 5- عدم توجه به اصل امر به معروف و نهی از منکر

«و باید از شما گروهی باشند که همه مردم را به سوی خیر، اتحاد و الفت و برادری و درستی، دعوت نمایند و به کار شایسته و پسندیده وادارند و از کار ناپسند و زشت بازدارند که آن ها به یقین رستگارند»<sup>(1)</sup>.

دعوت به حق و مبارزه با فساد اگر در جامعه ای تعطیل شد، آن جامعه و آن امت به نیستی و نابودی کشیده می شوند. در جوامعی که حاکم جور حکومت می نماید،

ص: 313

به طور کلی اصل امر به معروف و نهی از منکر تعطیل است. در صورتی که قرآن مجید به مسلمانان دستور داده که همواره باید این دو وظیفه بزرگ اجتماعی را انجام دهند؛ یعنی مردم را به نیکی ها دعوت کنند و از بدی ها بازدارند و این آیه تصریح می نماید که فلاح و رستگاری تنها از این راه ممکن است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این خصوص می فرماید: «يك فرد گناه کار در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است پردازد و هر گاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می کنم، اگر دیگران او را از این عمل خطرناک بازدارند، طولی نمی کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و يك باره همگی در دریا غرق می شوند»<sup>(1)</sup>.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این مثال جالب، منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته و حق نظارت فرد بر اجتماع را يك حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشت هاست، می داند.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آن ها برپا می شوند و به وسیله این دو، راه ها امن می گردد و کسب و کار مردم حلال می شود، حقوق افراد، تأمین می گردد و در سایه آن زمین ها آباد و از دشمنان انتقام گرفته می شود و در پرتو آن همه کارها رو به راه می گردد»<sup>(2)</sup>.

البته باید انجام این کار با خشونت همراه نباشد و به طور مسالمت آمیز و با محبت و مهربانی توأم باشد. همان طوری که در سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیه السلام) می بینیم، آن ها هنگام اجرای این دو وظیفه با نهایت لطف و محبت برخورد می نمودند و به همین دلیل، سرسخت ترین افراد در برابر آن ها تسلیم می شدند.

ص: 314

---

1- تفسیر نمونه، ج 3، ص 37 و 38

2- اصول کافی، ج 5، ص 56

مردم ثروتمند و مرفه و شهوتران و هواپرست، انواع گناهان را انجام می دهند و از نظر اخلاقی سقوط می کنند. آن ها از حدود الهی بیرون می روند و در سنگلاخ انحراف و تجاوز از مرز فطرت سرگردان می شوند. نمونه بارز آن ها که قرآن کریم هم به آن اشاره دارد قوم لوط است. «و به یاد آورید هنگامی که لوط (علیه السلام) به قومش گفت: آیا آن کار بسیار زشت و قبیح را که هیچ کس از جهانیان در آن بر شما پیشی نگرفته است، مرتکب می شوید؟» (1) سرانجام مجازات شدید و عذاب وحشتناک بر این قوم نازل شد، بارانی از سنگ آن ها را درهم کوبید و نابود کرد. «أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا» و نیز می فرماید: «فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» اکنون تماشا کن، بین سرانجام کار مجرمان به کجا کشیده و این جمعیت که سرکشی کردند و اعمال زشت و ننگین را انجام دادند و پایه غلط و سنت شومی را بنیان گذاشتند و وسیله ای برای گناه دیگران در آینده نزدیک و دور شده اند، چه بر سرشان آمد.

دنیاپرستی و دلبستگی های دنیا بیشتر اوقات انسان ها را فریب می دهد. غرور نعمت، انسان ها را به طغیان می کشد و طغیان سرچشمه ظلم و جور و فسق و بیدادگری است. ظلم ریشه زندگی انسان را به آتش می کشد. مالک تمام نعمت ها خداوند متعال است و همه چیز در مالکیت اوست و او مالک حقیقی است. اگر گاهی به اعتبار و موقتاً فردی در جامعه مالک بعضی از اشیاء می شود نباید غرور او را بگیرد و طغیان گر شود، که اگر این گونه شد، هستی خود را به نابودی می کشاند.

مستکبران مرفه دچار اتراف می شوند. «ترف» به معنی تنعم است و مترف کسی است که فزونی نعمت و زندگی مرفه او را مست و مغرور و غافل می کند و طغیان گر می شود. پیامبران این افراد را به انذار دعوت می کنند. نذیر به معنی «بیم دهنده» است

ص: 315

یعنی پیامبران الهی این مردم را از عذاب الهی در برابر کج روی ها و بیدادگری ها و گناه و فساد بیم می دهند.

اما آن ها می گویند ما به آن چه شما به آن فرستاده شده اید، کافریم. چون دستور الهی و پیام های انبیاء (علیهم السلام) مزاحم کام جویی و هوس رانی آن ها است و عاقبت آن ها همان گونه می شود که در سرگذشت اقوامی چون «لوط، ثمود و عاد و صالح» در تاریخ گذشتگان می بینیم.

آری انجام انواع گناهان، انسان را دچار اضمحلال روحی و روانی می کند و او را در قعر آتش جای می دهد. (1)

## 7- کفران نعمت

کفران نعمت یعنی انسان خداوند را به خاطر نعمت هایی که در اختیارش گذاشته، شکر نمی کند.

عوامل کفران نعمت عبارتند از جهل، بی توفیقی، غفلت. خداوند متعال غنی مطلق است، البته که آثار شکر نعمت و نیز عواقب کفران نعمت به صاحبش بر می گردد. «هر که کفران ورزد، پس کفرش به ضرر خود اوست...». (2)

عدم شکر نعمت علاوه بر این که نشانه پستی و بی شخصیتی است، آثاری را به دنبال دارد که برخی از آن ها عبارتند از:

الف - زوال نعمت، ب - انتقام های الهی، ج - اقامت در جهنم، د - تهدید الهی، ه - شهادت نعمت به ضرر صاحبش، و - فشار قبر، ز - عدم استجاب دعا، ح - استدراج که یکی از سنت های الهی است و شخص به حال خودش رها می شود تا در نعمت های ظاهری دنیا غوطه ور شود و بر گناهانش روز به روز افزوده شود و سقوط کند و عذاب الهی را بچشد.

ص: 316

---

1- تفسیر نمونه، ذیل آیه 58 سوره قصص و آیه 43 سوره سبأ

2- سوره روم، آیه 44

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «ای فرزند آدم، هنگامی که ببینی خداوند پی در پی نعمت ها را به تو می بخشد، در حالی که تو گناه می کنی، از مجازات او بترس که این مقدمه مجازات است». (1)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «بدترین مردم کسانی اند که شکر نعمت را به جای نمی آورند». (2)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید: «پستی آن است که نعمت شکر نشود». (3)

## 8- خوار کردن زبردستان

خداوند در مورد فرعون می فرماید: «فَأَسَدَّ تَخَفِّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ»: «وی قوم خود را تحمیق می کرد و عقول آن ها را سبک می شمرد». (4) اصولاً راه و رسم همه حکومت های جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پایینی از فکر و اندیشه نگهدارند و با انواع وسایل آن ها را تحقیر کنند. آن ها را در يك حال بی خبر از واقعیت ها فرومی برند و ارزش های دروغین را جانشین ارزش های راستین می کنند و دائماً آن ها را نسبت به واقعیت ها شست و شوی مغزی می دهند، چرا که بیدار شدن ملت ها و آگاهی و رشد فکری آن ها، بزرگترین دشمن حکومت های خودکامه و شیطنی است که با تمام قوا با آن مبارزه می کنند. این شیوه فرعونی یعنی استخفاف عقول است که با شدت هر چه تمام تر در عصر و زمان دیگر بر همه جوامع فاسد حاکم می باشد.

اگر فرعون برای نیل به هدف وسایل محدودی در اختیار داشت، طاغوتیان امروز با استفاده از وسایل ارتباط جمعی، مطبوعات، فرستنده های رادیو و تلویزیونی، انواع فیلم ها و گوشی ها و حتی ورزش در شکل انحرافی و ابداع انواع مدهای مسخره و... به استخفاف عقول ملت ها می پردازند تا آن ها در بی خبری کامل فرو روند و از

ص: 317

1- حکمت 125

2- غررالحکم، ج 4، ص 170

3- بحارالانوار، ج 75، ص 105

4- سوره زخرف، آیه 54

آن‌ها اطاعت کنند. به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیاء را تداوم می‌بخشند وظیفه سنگینی در مبارزه با برنامه استخفاف عقول بر عهده دارند و از مهم‌ترین وظایف آن‌ها است که جلوی این استخفاف را بگیرند. (1)

## 9- تفرقه و اختلاف اندازی بین مردم برای حفظ حکومت فاسد خود

یکی از کارهای شیطان تفرقه انداختن در بین امت و گسترش سوءظن و بدبینی و دامن زدن به اختلافات فکری و اعتقادی و زمینه سازی برای خصومت و دشمنی بین عموم انسان‌ها و به خصوص مسلمانان و مؤمنان است. همان‌طور که در قرآن می‌خوانیم: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی در تسلیم و اطاعت خدا درآید و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او برای شما دشمنی آشکار است». (2)

البته مخاطب این آیه، مؤمنان هستند که باید مراقب باشند که اختلاف افکنی و برهم زدن صلح و آرامش ابزار شیطان است. شیطان برای دستیابی به اهداف خودش سعی می‌کند اموری ساده و غیر مهم را به گونه‌ای جلوه دهد که گویا امری مهم و ارزشی است و با تلقینات خویش می‌کوشد تا کدورت و تیرگی میان انسان‌ها ایجاد کند تا آنان نتوانند مسائل ریز و درشت خود را دوستانه حل و فصل کنند. هر روز بر عمق این اختلاف‌ها می‌افزاید، به گونه‌ای که گره‌ای را که با دست می‌شود باز کرد با چنگ و دندان نیز قابل حل نمی‌باشد و کاری می‌کند که گروه‌ها و حتی جامعه‌ها در مسیر سقوط قرار گیرند و این تلقینات شیطانی در بین سیاست‌گذاران و حاکمان طاغوتی بسیار پررنگ است.

البته ابلیس برای گمراهی انسان‌ها از ابزارهای مختلف استفاده می‌کند که مهم‌ترین آن اختلاف افکنی است که از این کار بهره‌بی شماری می‌برد و در این راه تنها نیست بلکه جنود جنی و انسی تحت ولایتش او را یاری می‌کنند. یکی از فرماندهان اصلی این دشمن خبیث، حاکمان طاغوتی هستند.

ص: 318

---

1- تفسیر نمونه، ذیل آیه 54 سوره زخرف

2- سوره بقره، آیه 208

یکی از نشانه‌های شرک تفرقه است. معبودهای مختلف منشأ روش‌های متفاوت و سرچشمه جدایی‌ها و پراکندگی‌ها است به خصوص این که شرک همواره توأم با هوای نفس و تعصب و کبر و خودخواهی و خودپسندی است. پس هر جا که اختلاف و تفرقه و پراکندگی هست بدانید که در آن جا نوعی شرک حاکم است، چرا که شرک همیشه به دنبال جدایی صفوف و تضاد و هدر رفتن نیروها است تا بتواند ضعف و زبونی و ناتوانی را حاکم کند. در دنیای امروز همه رژیم‌های استبدادی جهان تمام تلاش و کوشش خود را به کار می‌گیرند تا مذهب و آثار مذهبی را که هم عامل وحدت در جامعه و هم عامل پاکی جامعه هستند به طرق مختلف از اعماق جوامع، محو و ریشه کن کنند تا بتوانند مردم را مشغول اختلافات کنند و خودشان حکومت مستبدانه خود را ادامه دهند و این شعار مشهور آن‌ها است؛ تفرقه بینداز و حکومت کن.

اما در سایه خداوند و پیامبران و ائمه و وحدت و یکپارچگی و دوستی و موَدّت به وجود می‌آید. وقتی زندگی پیامبران (علیهم السلام) و ائمه (علیهم السلام) را بررسی کنیم، مشاهده می‌نماییم که هیچ کدام از آن‌ها با هم اختلاف ندارند، زیرا آن‌ها در پناه خدا و چنگ زدن به ریسمان الهی، اهداف مشترکی چون توحید و حق و عدالت را ترویج می‌نمایند و همه با ذات پاک خداوند ارتباط دارند، به همین دلیل در اعمال و گفتارشان هیچ اختلافی نیست. اختلاف و تفرقه از جایی شروع می‌شود که از این ریسمان الهی بریده شویم و از غرایز سرکش پیروی کنیم و جاهل و نادانی وجودمان را فراگیرد. آن‌گاه است که به گروه‌های متعدد تقسیم می‌شویم و دچار نزاع و اختلاف می‌گردیم. وقتی افراد جامعه مشغول اختلافات خود هستند، حاکمان طاغوت هر کاری که بخواهند انجام می‌دهند.

از پراکندگی و نزاع پرهیزید زیرا کشمکش و نزاع و اختلاف مجاهدان در برابر دشمن، نخستین اثرش سستی و ناتوانی و ضعف در مبارزه است و نتیجه این سستی از میان رفتن قدرت و قوت و هیبت و عظمت است. قرآن مجید می‌فرماید: «اتحاد

موجب بقای ملت ها است و اثر معجزآمیز اتحاد در پیشرفت اهداف اجتماعی و سربلندی اجتماعات بسیار زیاد است» (1).

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «افراد باایمان نسبت به یکدیگر همانند اجزای يك ساختمان هستند که هرجزیی از آن جز دیگر را محکم نگاه می دارد» (2). همچنین امام صادق (علیه اسلام) می فرماید: «مؤمنان همچون يك روحند» (3). لذا اتحاد و وحدت جز در سایه خداپرستی و عقل و تواضع و ایثار امکان پذیر نیست.

## 10- تجسس در امور شخصی دیگران

خداوند می فرماید: «ای اهل ایمان، از بسیاری از گمان ها (در حق مردم) بپرهیزید، زیرا برخی از گمان ها گناه است و (در اموری که مردم پنهان ماندنش را خواهندند) تفحص و پی جویی نکنید و از یکدیگر غیبت ننمایید، آیا یکی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ بی تردید (از این کار) نفرت دارید، و از خدا پروا کنید که خدا بسیار توبه پذیر و مهربان است» (4).

در این آیه سه صفت رذیله را بیان فرموده که مؤمنان باید از آن اجتناب کنند؛ از گمان بد، تجسس و غیبت که در این جا مسئله تجسس در امور شخصی دیگران مد نظر ما است. در این آیه خداوند دستور می دهد که هرگز در کار دیگران تجسس نکنید. البته تجسس و تجسس هر دو به معنی جستجوگری است ولی اولی معمولاً در امور نامطلوب می آید و دومی غالباً در امور خیر، چنان که حضرت یعقوب به فرزندانستور می دهد: «بروید و از (گمشده من) یوسف و برادرش جستجو کنید» (5).

جستجوگری که ریشه آن در همان بدگمانی است، برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم می باشد و اسلام هرگز اجازه نمی دهد که رازهای خصوصی آن ها فاش

ص: 320

---

1- سوره آل عمران، آیه 103

2- صحیح مسلم، ج 4، ص 1999

3- اصول کافی، ج 4، ص 166

4- سوره حجرات، آیه 12

5- سوره یوسف، آیه 87



شود. به تعبیر دیگر اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود از هر نظر در امنیت باشند. اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری درباره دیگران برخیزد، حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود و جهنمی به وجود می آید که همه افراد اجتماع در آن معذب خواهند شد.

البته این دستور منافاتی با وجود دستگاه های اطلاعاتی در حکومت اسلامی برای مبارزه با توطئه ها نخواهد داشت ولی این بدان معنی نیست که این دستگاه ها حق دارند در زندگی خصوصی مردم جستجوگری کنند.

همان طور که گفته شد گمان بد، سرچشمه تجسس است و تجسس موجب افشای عیوب و اسرار پنهانی می باشد و آگاهی بر این امور سبب غیبت می شود که اسلام از معلول و علت همگی را نهی کرده است. انسان ها چهار سرمایه دارند که همه آن ها باید در دژهای قانون قرار گیرند و از آن ها محافظ شود و آن چهار سرمایه عبارتند از: جان، مال، ناموس و آبرو. سپس خداوند برای این که قبح و زشتی این عمل را کاملاً مجسم کند، آن را با يك مثال گویا بیان می نماید و می گوید: آیا هیچ يك از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد، به یقین همه شما از این امر کراهت دارید.

آری، آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن او است و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی همچون خوردن گوشت تن او می باشد و این که تعبیر به مرده شده به خاطر آن است که در غیاب افراد این اعمال صورت می گیرد و او همچون مردگان قادر به دفاع از خویش نیست. این ناجوانمردانه ترین ستمی است که ممکن است کسی درباره کس دیگر روا دارد. اگر این دستورات اسلامی در جامعه پیاده شود، امنیت کامل و همه جانبه اجتماع را در بر می گیرد و جامعه از نظر امنیت روحی و روانی بیمه می شود. (1)

ص: 321

احتکار از ماده «حکر» است و آن به معنای ذخیره کردن مایحتاج مردم است به امید و انتظار این که گران شود و بعد آن را به فروش برسانند. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «احتکار رذیلتی پست است و از خصلت های فاجران است و اذیت کردن مردم از راه احتکار از صفت های مردم جاهل است و محتکر اهل معصیت و گناه کار است»<sup>(1)</sup>.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «محتکر ملعون است»<sup>(2)</sup>. احتکار حرام است؛ احتکار به لحاظ این که قدرت خرید مردم را کاهش می دهد حرام شمرده شده است. احتکار حق و حقوق مردم را پایمال می کند و علاوه بر آن موجب تورم و مفسد دیگری در جامعه می شود و اگر ادامه پیدا کند، باعث ایجاد بازار سیاه می شود و جامعه دچار ناهنجاری های خطرناکی می شود و زنجیره نظام را دچار اختلال و آشفتگی می گرداند و نیز باعث رشد منفعت طلبی بعضی از انسان های فرصت طلب می گردد.

گروهی از مردم و حاکمان ظالم و طاغوتی اموال عمومی را ملک خصوصی خود می دانند و به دلیل قدرتی که دارند از آن ها سوءاستفاده می کنند و غیر قانونی در آن ها تصرف می نمایند. در صورتی که این اموال امانت هایی هست در دست آن ها که باید در حفظ آن ها نهایت تلاش خود را بنمایند ولی با جعل سند، دست به وصول درآمدهای حرام می زنند.

اما حاکمان سالم و درستکار، حراست و صیانت از اموال بیت المال و اموال عمومی را وظیفه مسلم خود می دانند. گاهی درآمدهای حرام از طریق تقلب در خرید و فروش و معامله های فاسد به دست می آید. خداوند می فرماید: «وای بر کم فروشان، آنان که چون از مردم کالایی را با پیمانه و وزن می ستانند تمام و کامل

1- غررالحکم، ص 361

2- بحار الانوار، ج 62، ص 292

می ستانند و چون برای آنان پیمانۀ و وزن کنند، کم می دهند».(1)

در این آیات کم فروشان را مورد تهدید شدید قرار داده که در حقیقت اعلان جنگی است از ناحیه خداوند به این افراد ظالم و ستمگر و کثیف که حق مردم را به طرز ناجوان مردانه پایمال می کنند. آن ها را در ردیف کافران قرار داده و سخت نکوهش شده اند.

خداوند می فرماید: «وَ أَقِيمُوا الْوِزْنَ وَ لَا تُخْسِرُوا الْمِيزَانَ»: «و ترازو و وزن را به عدالت برپا دارید و از ترازو نگاهید».(2)

گاهی سخن از میزان و معیار و قوانینی که خداوند در سراسر عالم هستی قرار داده، است و گاهی سخن از عدم طغیان انسان ها در تمام موازین زندگی فردی و اجتماعی می باشد و گاهی مسئله میزان و وزن در مورد سنجش اشیاء است که به هنگام معامله انسان چیزی کم و کسر نگذارد. میزان به هر معنی در زندگی و حیات انسان باشد، اهمیت دارد و ذکر نعمت های الهی است. وجود میزان چه در کل جهان هستی و چه در جامعه انسانی و روابط اجتماعی و چه در کار و کسب و تجارت، همه از نعمت های گران بهای خداوند است. اگر به همین مصداق محدود و کوچکش، توجه کنیم یعنی «ترازو» را يك روز از زندگی حذف کنیم برای مبادله اشیاء گرفتار چه در دسر ها و هرج و مرج ها، دعوها و نزاع ها خواهیم شد. به همین نسبت هر گاه مفاهیم گسترده تر آن حذف شود نابسامانی ها افزون تر و بی حساب تر می شود.

لازم به ذکر است که در بعضی روایات نیز میزان به وجود امام(علیه السلام) تفسیر شده به خاطر آن که وجود مبارك امام معصوم(علیه السلام) وسیله ای است برای سنجش حق از باطل و معیاری برای تشخیص حقایق و از عوامل مؤثر برای هدایت است.

قرآن مجید در جای دیگری می فرماید که قوم شعیب(علیه السلام) که در مدین زندگی می کردند و مردمی تاجر و مرفه بودند و ثقلب و کم فروشی در معامله های آن ها

ص: 323

---

1- سوره مطففین، آیه 1 تا 3

2- سوره الرحمن، آیه 9

کاملاً رواج داشت، برای هدایت و راهنمایی آن‌ها حضرت شعیب (علیه السلام) را به سوی آنان فرستادیم و از آن‌جا که سبقت به سوی رحمت و مغفرت و بهشت و پروردگار، نیاز به رهبران الهی دارد، به همین دلیل، خداوند انبیاء را به سوی انسان‌ها می‌فرستد. حضرت شعیب (علیه السلام) مردم را ابتدا به توحید دعوت می‌نماید و سپس به مبارزه با مفاسد اجتماعی و اخلاقی و اقتصادی می‌پردازد و آن‌ها که آلوده به کم‌فروشی و تقلب و تزویر در معامله بودند را از این کار باز می‌دارد. روشن است که نفوذ هر گونه خیانت و تقلب در امر معاملات پایه‌های اطمینان و اعتماد عمومی را که بزرگترین پشتوانه استحکام یک ملت است، متزلزل و ویران می‌سازد و ضایعات غیر قابل جبرانی برای جامعه به بار می‌آورد. موضوع دیگر که مطرح می‌شود، فساد نکردن است. مسلماً از فسادهای اخلاقی و اقتصادی و بی‌ایمانی و ناامنی هیچ‌کس بهره‌ای نمی‌برد.

فساد چه از طریق کم‌فروشی، چه از طریق غصب حقوق مردم و تجاوز به حق دیگران، چه به خاطر برهم زدن میزان‌ها و مقیاس‌های اجتماعی و چه از طریق تجاوز به حریم و حیثیت و آبرو و ناموس و جان مردم، مذموم است و باعث برهم زدن نظم جامعه می‌شود و باید از آن پرهیز کرد.

انبیاء با دعوت به توحید از امت‌ها می‌خواهند که طاغوت‌های وجودشان را بشکنند و دست از همه سنت‌های جاهلی بردارند. البته تمام دستورات اجتماعی و اخلاقی هنگامی ریشه دار و ثمربخش خواهد بود که از پشتیبانی نور ایمان بهره‌مند باشد و اگر این گونه نباشد، تنها روی یک سلسله مصالح مادی تکیه دارد و دوام و بقایی نخواهد داشت.

به هر حال خداوند برای اجرای قسط و عدل در جامعه و ایجاد آرامش روحی و روانی برای مردم، انبیاء را به سوی آن‌ها می‌فرستد تا این مردان بزرگ با دلایل روشن و کتب آسمانی و معیار سنجش حق و باطل و خوب از بد، امت‌ها را به ساحل نجات برسانند و مسیر رسیدن به امنیت و آرامش ابدی را به آن‌ها نشان دهند. (1)

ص: 324

در نتیجه می توان گفت، مهم ترین عوامل سقوط و انحطاط جوامع عبارتند از :

1- گسترش ترس و ناامنی و رواج بیم و هراس در میان انسان ها.

2- تهی شدن مساجد از نور هدایت، هر چند ظاهر آن ها آباد و زیباباشد.

3- سردی عواطف انسانی و عدم رعایت حرمت بزرگ ترها و عدم ترحم به کوچک ترها و پایمال نمودن حقوق آنان.

4- گسترش فساد اخلاقی به طوری که مردها خود را شبیه زنان ساخته و زنان خود را به مردان شبیه می کنند.

5- آرزوی کمی فرزند داشتن به طوری که بعضی آرزویشان فقدان داشتن فرزند است.

6- مرگ های ناگهانی و جنگ ها و کشتارهای پی در پی.

7- سلطه ستمگران و مستکبران و از میان بردن و پایمال نمودن اصول هدایت و عدالت و حقوق برادران ایمانی و از میان رفتن ارزش های دینی.

8- عدم اطاعت از رهبری الهی و رهبری حق و عادلانه در جامعه.

9- رواج اختلاف و تفرقه و چند دستگی و حزب گرایی و از بین رفتن روح وحدت و اتحاد و یک پارچگی از میان مردم.

10- زنده شدن ارزش های جاهلی و کم رنگ شدن ارزش های دینی، در عین باقی ماندن نام اسلام. به طوری که محتوای اسلام و ارزش های ناب اسلامی بی رنگ می گردد و به تدریج از بین می رود و جور و ظلم جایگزین عدل و قسط می شود و دنیاطلبی و اتراف و انباشت ثروت از طریق نامشروع موجب فقر و محرومیت فراوان و شکاف طبقاتی عمیق می گردد و جهل و در نهایت گمراهی و عقب گرد به سوی ضد ارزش ها، جایگزین علم و بصرت و دانایی و پیشرفت و تحول و ارزش های حقیقی و ناب می شود.

## دردها و درمان‌ها از نظر حضرت علی (علیه السلام)

از نظر تعالیم اسلام، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیه السلام)، طبیبان واقعی بشریت هستند. آنان مأموریت الهی دارند که دردها و امراض و آلام انسان‌ها را درمان کرده و تسکین دهند. امام علی (علیه السلام) در خطبه 107 نهج البلاغه در ذکر مشخصات طبیب حقیقی، چنین می‌فرماید:

«طبیب دوار بطبه، قد احکم مراهمه و احمی مواسمه یضع من ذلك حیث الحاجه الیه، من قلوب عمی و اذان صم و السنه بکم، متبع بدوآئه مواضع الغفله و مواطن الحیره، لم یستضیئوا بضوء الحکمه و لم یقد حوا بزناد العلوم الثاقبه، فهم فی ذلك کالانعام السائمه و الصخور القاسیه.»: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) طبیبی است که به وسیله طب و معالجه خویش همواره گردش می‌کند و مرهم‌هایش را محکم و آماده کرده است (و از روی حکمت تهیه کرده و به کار می‌برد) و ابزارهای داغ کردن خویش را گداخته و تافته است تا هر جا که لازم باشد مرهم‌ها و ابزارهای داغ کردن را به روی آن می‌گذارد که از آن جمله است، دل‌های کور و گوش‌های کر و زبان‌های گنگ و بسته، این طبیب روحانی به وسیله دوا و معالجه خود بیمارهای زیر را دنبال کرده و معالجه می‌کند. جایگاه‌های غفلت و منابع حیرت، که صاحبان آن‌ها از روشنی‌ها و انواع حکمت‌ها نور نگرفته و از آتش زنه‌های علوم و معارف درخشان افروخته نشده‌اند، پس آنان مانند چهارپایانی هستند که مشغول چرا هستند یا همچون سنگ‌های سخت غیر قابل نفوذ هستند.».

بی‌شک مشخصات فوق در درجه اول در مورد شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خود امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) صادق است.

فهرستی از بیماری‌هایی که مداوا و درمان و شفای آن‌ها در نهج البلاغه مطرح گردیده است:

- 1- بیماری سینه در خطبه های 109 و 189.
  - 2- بیماری قلب (دل) در خطبه های 184 و 189 و 214 و حکمت های 381 و 388.
  - 3- بیماری کوری دل در خطبه 189.
  - 4- بزرگ ترین بیماری ها و دردها که عبارتند از کفر و نفاق و تباهی و گمراهی در خطبه 175.
  - 5- بیماری کوری دل و کری گوش و گنگی زبان در خطبه 152.
  - 6- بیماری غفلت و حیرت و سرگردانی در خطبه 107.
  - 7- بیان شفای همه دردها و بیماری ها در خطبه 152.
  - 8- بیماری تن در خطبه 189 و 196 و حکمت 381 و 388.
  - 9- بیماری عشق در خطبه 108.
  - 10- بیماری نفاق که منافقین ذکرشان از شفاست اما عمل و کردارشان مسبب درد و بیماری و مرض است در خطبه 185.
  - 11- بیماری آنان که از پری شکم به خواب نمی روند و حال آن که اطراف آن ها را مردم گرسنه احاطه کرده است در نامه 457.
- فهرستی از وسایل شفا و درمان که در نهج البلاغه بیان شده است :

1- قرآن، در خطبه 109 و 175 و 181 و 189.

2- اسلام و ایمان در خطبه 2 و 152 و 156 و 198 و حکمت 30 و 218.

3- تقوا در خطبه 114 و 189 و 191 و 193.

4- اطاعت و پیروی از فرامین الهی در خطبه 205 و 214 و 222.

5- خود درد و درمان در نامه 31 و حکمت 40.

6- سخن حکما در حکمت 257.

7- صدقه در حکمت 6.

8- داغ کردن جراحت و زخم در خطبه 167.

در آیاتی، قرآن کریم خودش را شفا دانسته، مانند: آیه 57 سوره یونس: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْوِينُكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُؤْمِنِينَ»: «ای مردم برای شما از جانب پروردگارتان مجموعه ای از پندها فرستاده شد که شفای آن چه در سینه های شماست، هست و وسیله هدایت و رحمت مؤمنین است». در آیه 82 سوره اسراء می فرماید: «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی ما از قرآن، آن چیزی را که شفا و رحمت برای مؤمنین است، فرو می فرستیم». در آیه 44 سوره فصلت می فرماید: «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً»: «بگو این قرآن برای آنان که ایمان آورند وسیله هدایت و شفا است».

لازم به ذکر است که قرآن کریم در تمام آیات فوق الذکر، به عنوان شفا و هدایت و رحمت برای مؤمنان معرفی شده است. شفابخشی قرآن، در موارد متعددی در نهج البلاغه نیز مطرح گردیده است از جمله در خطبه 109، حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «و قرآن را بیاموزید که نیکوترین گفتار است و در آن اندیشه و پژوهش کنید که قرآن بهار دل ها است و به نور هدایت آن طلب شفا و بهبودی بنمایید که قرآن شفای سینه هاست و آن را نیکو بخوانید که سودمندترین گفتار و داستان ها است». یعنی برای این که قرآن شفای دل ها شود باید هم آن را خوب آموخت و هم در محتویات آن خوب تفکر کرد و هم از تاریخ انسان هایی که در آن آمده است پند و عبرت گرفت تا این که بتوان از نور آن در بیماری دل طلب شفا نمود و به نتیجه رسید زیرا قرآن در محتویات مانند بهار، دل ما را پرورش می دهد و بذر ایمان را می رویاند.

در خطبه 175 می فرماید: «بدانید که کسی را بعد از قرآن به چیزی دیگر، نیازی نیست و نه برای کسی پیش از قرآن بی نیازی هست، (یعنی قرآن رفع نیاز همه نیازمندان را می کند و بدون قرآن، انسان به همه چیز نیاز دارد). پس بهبودی



دردهای خود را از آن بخواهید و در سختی ها و گرفتاری ها از آن کمک بطلبید، زیرا در قرآن برای بزرگترین دردها که کفر و نفاق و تباهی است شفاء و بهبودی می باشد، پس به وسیله آن خدا را بخوانید و از او شفای خود را بخواهید».

در این خطبه حضرت علی (علیه السلام) رفع نیاز همه نیازهای روانی و انسانی انسان را در آموختن و عمل کردن به محتوای قرآن دانسته و آن را شفای همه دردهای بشری معرفی می کند. مخصوصاً به چهار درد که آن ها بزرگترین دردهای نوع انسان به شمار می آیند، اشاره کرده است که عبارتند از :

1. کفر که عبارت است از پوشاندن راه حق و نیز پوشاندن خود حق چه به طور آشکار و چه به طور پنهان.

2. نفاق که عبارت است از منحرف کردن حق و راه حق با حفظ ظاهر در عین مخالفت کردن در باطن، از درون مغز را خالی کردن در عین حفظ پوسته بیرونی و ظاهری.

3. غیّ و آن عبارت است از راه ضد تکامل و رشد و هر گونه ممانعت کردن از تکامل و رشد انسان و عامل انحطاط بشر.

4. ضلال و آن عبارت است از ضلالت و گمراهی و به بیراهه کشاندن انسان از مسیر حق.

حضرت در خطبه 189 در مورد قرآن می فرماید: «پس قرآن را بر او (پیامبر صلی الله علیه و آله) فرستاد و آن نوری است که قندیل های آن خاموش نمی شود، و چراغی است که افروختگی آن فرو نمی نشیند، دریایی است که کسی به انتهای آن نمی رسد، راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد و شعاعی است تابان که نور آن تاریک نمی شود و جداکننده بین حق و باطل است که برهان و دلیل های آن ناچیز نمی گردد و بنایی است که پایه های آن ویران نمی شود و شفایی است که بیماران را خوف و بیمی نیست و ارجمندی است که یاری کنندگان آن شکست نمی خورند و حقی است که مددکاران آن مغلوب نمی شوند».

در این خطبه امام علی (علیه السلام) با فصاحت تمام چند مورد از مشخصات قرآن مجید را ذکر کرده که شایسته است به آن ها توجه شود زیرا همین صفات است که قرآن را از دیگر گفتارها و دستورالعمل ها ممتاز می سازد و آن ها عبارتند از :

1- نوری است خاموش نشدنی که منبع آن لایزال است و تنها منبعی که زوال ناپذیر است، خداوند می باشد و خداوند نور آسمان ها و زمین است. هم چراغی است که دائماً آفرخته است و مظروف آن نور است و شعاع آن هیچ وقت تاریک نمی گردد.

2- دریایی است که کسی به قعر آن نمی رسد یعنی هیچ کس به همه حکمت ها و بینش های آن نخواهد رسید اما هر طالب حق و نور و شفایی می تواند مطلوب خود را در قرآن بیابد و از این دریای بیکران بهره بردارد.

3- راهی است که سیر در آن گمراهی ندارد و خود نهج البلاغه نیز در همین راه منهج است. منهج، راه روشن را گویند.

4- فرقان یعنی جداکننده بین حق و باطل که دلیل و برهان آن از بین رفتنی نیست و این لقب قرآن است.

5- بیان روشنگری است که پایه های آن ویران نمی شود چون بر مبانی حق و هدایت الهی قرار گرفته است.

6- شفایی است که بیماران استعمال کننده آن را ترس و وحشتی نیست یعنی شفایی است که ترس را می زداید و درمان هر دردی است.

7- صاحب عزتی است که یاری کنندگان آن پراکنده نمی شوند و شکست نمی خورند و طبعاً ارجمند می گردند.

8- حقی است که کمک کنندگان آن خوار و مغلوب نمی شوند.

بنابراین اگر کسی با این دید به قرآن کریم نظر کند، مسلم است به گمگشته خود رسیده و محل امن و اطمینانی را پیدا کرده که مهم ترین شفای دل های دردمند است. (1)

ص: 330

قرآن کریم قطره های زلال باران رحمت الهی است که بر همگان می بارد و همچون غذایی نیروبخش است که اگر يك دانشمند نيك سرشت از آن بخورد، برای تعلیم و تربیت و دانش افزایی نیرو می گیرد، و اگر به يك ستمگر داده شود، برای بیدادگری بیشتر از آن سود می برد، در حالی که غذا یکسان است، اما تفاوت در افراد و زمینه های فکری و درونی آن هاست یعنی نور قرآن وجود دارد ولی مانع از درون افراد است.

قرآن مایه هدایت کسانی است که در جست و جوی حق هستند و با همین انگیزه به سراغ قرآن می آیند، نه افراد متعصب، لجوج و منفی نگر که هرگز از قرآن بهره ای نخواهند برد. قرآن مایه هدایت همه مردم است: «هُدًى لِّلنَّاسِ» (1).

اما کسانی از آن بهره می برند که خود نگهدار باشند و حق ستیزی نکنند یا از حداقل تقوا برخوردار باشند: «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» (2).

البته اگر کسانی به قرآن ایمان آورند و نیکوکار باشند، «هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (3) آن ها به مراحل عالی هدایت قرآن دست می یابند، اما در صورت ناپاکی و آلودگی، از دسترسی به حقایق قرآن محروم می مانند؛ «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (4) و به دلیل حق ستیزی، بر گمراهی و زیانکاری خود می افزایند؛ «وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا» (5).

یکی از شواهد شفابخشی قرآن، مطالعات تاریخی است. با مقایسه عرب جاهلی پیش از نزول قرآن، با تربیت شدگان مکتب قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) می توان دریافت که پس از نزول وحی، تحولی عظیم روی داده که در آن شفابخشی قرآن مجید کاملاً جلوه گر است. آن ها نه تنها با نسخه شفابخش قرآن درمان یافتند، بلکه آن چنان

ص: 331

1- سوره بقره، آیه 185

2- سوره بقره، آیه 2

3- سوره اعراف، آیه 52 و 203

4- سوره واقعه، آیه 79

5- سوره اسراء، آیه 82

نیرومند شدند که ابرقدرت های جبار جهان را نیز به زانو درآوردند. این تحول شگرف اجتماعی، اخلاقی و علمی مسلمانان یکی از ابعاد اعجاز قرآن کریم است که دستاورد آن، تبدیل جامعه فقیر، جاهل و خرافی به جامعه ای متمدن، دانش دوست و مرفه بود. قرآن مجید نسخه ای الهی است که بسیاری از دردها را معرفی نموده و راه کارهای درمان آن ها را نیز مشخص کرده است.

## درمانگری اسلام

کلمه اسلام همانند سَلِم و سلام و سِلْم و تسلیم از ریشه سه حرفی «س، ل، م» گرفته شده است. سَلِم (به فتح سین) به معنی سلامت و سلام یعنی برکنار بودن از آفات و عیوب و امراض ظاهری و باطنی است. مثلاً قلب سلیم که در آیه 84 سوره صفات آمده به معنی سلامت در باطن است و قلب سلیم آن است که از شك و حسد و کفر و... سالم و برکنار باشد. سلام که گاهی به معنی سلام خارجی و عینی است مانند آیه 34 سوره ق که می فرماید: «به سلامت وارد بهشت شوید» و گاهی مقصود از سلام، سلام قولی است مانند آیه 54 سوره انعام و آیه 46 سوره اعراف و آیه 61 سوره نور و آیه 58 سوره یس.

سلام قولی در اسلام دعا و خواستن سلامت از خداوند برای اشخاص است و چون از جانب خدا است تحیتی همراه با برکت است. سلام خارجی مانند سرد و بی حرارت شدن آتش برای ابراهیم(علیه السلام) به فرمان خداوند متعال می باشد. (1)

نیز راه هدایت راه سلام نامیده شده است همچنان که بهشت دارالسلام نام دارد. (2)

سلام قولی به اهل بهشت از جانب خداوند است که بر آن اساس پیوسته در سلامت و امن و امنیت و امان خواهند بود. کلمه سلام یکی از اسماء حسناى الهی است. (3)

ص: 332

---

1- سوره انبیاء، آیه 69

2- . سوره انعام، آیه 127

3- سوره حشر، آیه 23

علت توصیف خداوند به سلام آن است که هیچ يك از عیوب و آفات به حضرتش راه ندارد، بنابراین سلام به معنی سالم است. خدا سلام است یعنی آن که بندگان از ظلمش سالم اند و نیز آن حضرت از هر نقص و عیب و آفت سالم است، همچنین آن حضرت سلامت دهنده به غیر خود می باشد.

سلام کسی است که با توجه به سلامت و عافیت با تو ملاقات کند بدون شرّ و ضرر. خلاصه آن که معنی سلام یا سلامت دهنده است و یا سالم از هر عیب که در صورت اول از صفات فعل الهی و در صورت دوم از صفات جلال است.

سَلِم و سَلَم با اسلام و مسالمت و صلح هم معنی هستند. (1) در این آیه سَلِم به معنی تسلیم شدن به فرمان حق و در اخبار شیعه به معنی وارد شدن به ولایت اهل بیت : تفسیر شده است. همچنین گاهی به معنی اطاعت و انقیاد می باشد. تسلیم نیز به معنی سلام کردن و هم به معنی سالم کردن و سالم نگاه داشتن به کار می رود. (2)

کلمه اسلام به معنی انقیاد و تسلیم شدن و مطیع گردیدن است. (3)

گاهی از اسلام تسلیم ظاهری مراد است نه تسلیم و انقیادی که از روی علم و یقین ناشی می شود. بلکه به سبب ضعف و زبونی و فقدان قدرت ممکن است به ظاهر، کسی منقاد و مطیع گردد. (4)

دین اسلام هر چند مخصوص آیین حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) شده و این آیین به نام اسلام نامیده می شود ولی باید دانست که تمام پیامبران از مردم جز تسلیم شدن به خدا و انقیاد و اطاعت از او چیزی نخواسته اند. (5)

ص: 333

---

1- سوره بقره، آیه 208

2- سوره نور، آیه 61، سوره احزاب، آیه 56، سوره نساء، آیه 65

3- سوره آل عمران، آیه 83، سوره صافات، آیه 103، سوره بقره، آیه 131

4- سوره حجرات، آیه 14، سوره صافات، آیه 26

5- سوره آل عمران، آیه 85، سوره مائده، آیه 3

از نظر لغت، اسلام ناشی از ایمان و نتیجه آن است. ایمان از امن و آرامش قلب است و مؤمن کسی است که عقاید حقه را تصدیق کند و قلبش درباره آن ها آرام و مطمئن و بی تشویش و بی اضطراب باشد. (1)

اسلام در بیشتر موارد توأم با عمل و یا عین عمل است، در آیه 22 سوره احزاب که می فرماید: «وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا» به هر دو یعنی ایمان و اسلام توجه شده است. یعنی آن پیش آمد مورد بحث در آن آیه هم تصدیق و اطمینان قلبی و هم انقیادشان را در مقابل فرمان حق افزود. ایمان بدون اسلام و انقیاد هیچ فایده ای ندارد مگر در بعضی موارد نادر که مجالی برای انقیاد و عمل وجود نداشته باشد.

در تمام آیاتی که «آمَنُوا و عملوا الصالحات» آمده، «آمَنُوا» مبین ایمان و تصدیق قلبی و «عملوا الصالحات» مبین اسلام و انقیاد است که انقیاد را اگر هم عین عمل ندانیم، اما از عمل قابل انفکاک هم نیست و خلاصه این که هر دو تعبیر بر روی هم یعنی «آمَنُوا و اسلموا» هستند که مقام عبودیت و بندگی را مجسم می کنند.

این تفاوت که درباره ایمان و اسلام گفته شد از باب اصل لغت و بعضی از موارد قرآنی بود ولی در بسیاری از آیات ایمان به معنی اسلام و اسلام به معنی هر دو به کار رفته است مانند آیه 47 سوره مؤمنون، آیه 13 سوره بقره، آیه 15 سوره شوری، آیه 85 سوره بقره و آیات متعدد دیگر.

آیاتی که در آن ها مسلمون، مسلمات، مسلم، اسلم، و اسلموا آمده ایمان در همه آن ها منظور است و همه با ایمان یکی هستند جز در آیاتی که ایمان و اسلام هر دو ذکر شده است مانند آیه 52 سوره آل عمران و آیه 22 و 35 سوره احزاب.

تسلیم را به سه مرحله و مرتبه تقسیم کرده اند که عبارتند از: تسلیم تن، تسلیم

ص: 334

عقل، تسلیم قلب، تسلیم تن همان تسلیم ظاهری است که چون شخص خود را در مقابل حریف زبون و مغلوب می بیند، تسلیم او می شود و در اطاعت او در می آید ولی فکر و عقلش تسلیم نشده است. (1)

تسلیم عقل و فکر آن است که شخص در مقابل دلیل و منطق تسلیم شود. یعنی هر گاه دلیل کافی وجود داشت عقل تسلیم می گردد اما باید دانست که گاهی کفار و معاندین دانسته از خدا و دستور او اعراض می کنند یعنی می دانند و یقین دارند ولی از روی حسد و حرص و یا خودپسندی و خودبینی به حق تن در نمی دهند، عقلشان تسلیم است اما قلبشان تسلیم نیست و همه به سبب ستم و برتری جوئی است. (2) چنین افرادی آگاهانه کفر ورزیده و حق را کتمان کرده و می پوشانند. تسلیم قلب همان انقیاد و مطیع بودن است که توأم با ایمان و عمل است.

نکته مهم این است که گاهی عقل انسان به حق تسلیم می شود اما قلب او تسلیم نمی شود. در روایات آمده است که علت تسلیم نشدن قلب سه چیز است: حرص، تکبر و حسد. لذا در روایات اسلامی نقل شده که گناهان اولی سه گناه هستند، از آن ها بپرهیزد. حرص همان است که آدم را به خوردن شجره منهیبه واداشت. شیطان از روی تکبر بر آدم سجده نکرد و پسر آدم از روی حسد برادر خویش را کُشت. (3)

کلمه ایمان همانند، امین و مؤمن از ریشه «أَمَنَ» گرفته شده که به معنی ایمنی و آرامش قلب و خاطر جمع بودن است و با امانت و امان و امن در اصل به یک معنی هستند. ایمان به معنی تسلیم توأم با اطمینان خاطر است زیرا اصل ماده آن از «امن» مشتق شده است پس مؤمن آن است که به حق تسلیم شود و قلبش در آن تسلیم مطمئن و آرام و بی اضطراب و بدون تشویش باشد. (4)

ص: 335

1- سوره حجرات، آیه 14

2- سوره نمل، آیه 14، سوره اسراء، آیه 102، سوره آل عمران، آیه 19، سوره بقره، آیه 146

3- قاموس قرآن، ج 3، ص 296 تا 305

4- سوره حجرات، آیه 15

علما اتفاق دارند بر این که ایمان به معنی تصدیق است و ایمان، آن است که اعتقاد در قلب استقرار یافته باشد و نیز تصدیق توأم با اطمینان خاطر را ایمان گفته اند. صاحب قاموس قرآن می نویسد: قرآن مجید ایمان به معنی اعتقاد را تأیید نمی کند بلکه بهترین معنای آن همان تسلیم است زیرا می بینیم قرآن آنان را که اعتقاد دارند ولی تسلیم عقیده خویش نیستند، کافر می شمارد از جمله درباره فرعون و قوم او در سوره نمل، آیه 14 می فرماید: «و آن ها را در حالی که باطنشان به الهی بودن آن معجزات یقین داشت، ستمکارانه و برتری جویانه انکار کردند». فرعونیان در باطن و نفس خویش عقیده و یقین داشتند که معجزات موسی (علیه السلام) از جانب خداوند است ولی در ظاهر تسلیم نشدند و اقرار نکردند، شبیه همین مطلب در آیه 102 سوره اسراء آمده است که می فرماید فرعون یقین داشت که آیات از جانب خدا است ولی تسلیم نبود.

قرآن کریم می فرماید: «شیطان به خدا عقیده داشت و او را ربّ خطاب می کرد حتی به قیامت نیز عقیده داشت». (1) اما با همه این ها قرآن او را مستکبر و کافر می شمارد و می فرماید: «أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (2) از نظر قرآن بعضی از اهل کتاب به حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عقیده داشتند و می دانستند که او پیامبر است و حتّی او را مانند پسران خود می شناختند ولی حق را کتمان می کردند و به عقیده خویش تسلیم نبودند. (3)

پس ایمان به معنی اعتقاد و علم و تصدیق نیست و گرنه می بایست این اشخاص مذکور در بالا، مؤمن باشند، بلکه ایمان به معنی تسلیم است. مؤمن کسی است که به حق، تسلیم باشد و آن قهراً با عمل توأم است و بدون آن مصداق ندارد.

خلاصه آن که ایمان، مرحله پس از علم و تصدیق و اعتقاد است. شخص اگر

ص: 336

---

1- سوره اعراف، آیه 12، سوره حجر، آیه 39، سوره اعراف، آیه 14

2- سوره بقره، آیه 34

3- سوره بقره، آیه 146، سوره انعام، آیه 20



پس از اعتقاد، به عقیده اش تسلیم شد مؤمن است وگرنه منافق و یا کافر می باشد. لازم به ذکر است که لفظ مؤمن از اسماء حسنی است و به معنی ایمنی دهنده و امنیت بخش می باشد. (1) نقطه مقابل ایمان، «کفر» است. چنان که در آیه 253 سوره بقره آمده است. کفر از روی علم است که ناشی از همان استکبار و عدم تسلیم و برتری جویی و ظلم است.

پس از آشکار شدن حق، هر که به آن تسلیم شود مؤمن و هر کس آن را کتمان کند و تسلیم نشود، کافر است. این ایمان و کفر است که سبب بهشت و جهنم می گردد.

پس در قرآن مجید هر جا دستور به ایمان آوردن داده شده به این معنی است که به خدا و به حق تسلیم شوید و نیز در آیاتی که خطاب «یا ایها الذین آمنوا» وجود دارد باید ای تسلیم شوندگان ترجمه گردد، نه ای باور کنندگان. البته تسلیم به خدا و حق پس از علم و تصدیق و عقیده است. (2)

امام علی (علیه السلام) در خطبه 152 درباره اسلام می فرماید: «خداوند شما را به اسلام تخصیص داده و خواسته شما را برای آن از قید و بند رها سازد و خلاص کند و این برای آن است که نام اسلام از سلامتی گرفته شده و سرفرازی و کرامت را در خود جمع کرده است، خداوند بزرگ راه روشن آن را برگزید و دلایل حَقَّانیت آن را روشن ساخت چه علم ظاهر باشد و چه حکمت باطن. غرائب آن فانی نمی شود و شگفتی های آن نابود نمی گردد، رویش بهاری نعمت ها در آن موجود است و چراغ های روشن کننده تاریکی در آن است. نیکویی ها گشوده نمی شود مگر به کلیدهای آن و تاریکی از بین نمی رود مگر به چراغ های روشن آن، خداوند آن را در حمایت خود گرفت و از دسترس دشمنان باز داشت و چراگاه آن را رویاند. در آن است شفا و بهبودی آن که شفا طلبد و بی نیازی برای آن کس که بی نیازی طلبد».

و نیز امام علی (علیه السلام) فرمود: «الاسلام هو التسليم، و التسليم هو اليقين، و اليقين هو

ص: 337

1- سوره حشر، آیه 23

2- قاموس قرآن، ج 1، ص 123 تا 128

التصديق، و التصديق هو الاقرار، و الاقرار هو الأداء، و الأداء هو العمل): «اسلام همان تسليم است و تسليم همان يقين است و يقين همان تصديق است و تصديق همان اقرار است و اقرار همان اداء است و اداء همان عمل است». (1)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الاسلام أن تسلّم قلبك و یسلم المسلمون من لسانك و یدك»: «اسلام آن است که قلب تو تسلیم شود و مسلمان ها از زبان و دست تو سالم و در امان باشند». (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «المسلم من سلم الناس من یده و لسانه، و المؤمن من ائتمنه الناس علی أموالهم و أنفسهم»: «مسلمان کسی است که مردمان از دست و زبان او سالم و در آسایش باشند و مؤمن کسی است که مردمان در اموال و جان هایشان به او پناه آورند (و او امنیت بخش اموال و جان های آن ها باشد)». (3)

## درمانگری ایمان

ایمان به معنای تصدیق است. حالتی قلبی و روانی است که در اثر دانستن يك مفهوم و گرایش به آن حاصل می شود و با شدت و ضعف هر يك از این دو عامل، کمال و نقص می پذیرد. ایمان از پیوند میان نفس و متعلق علم آن حاصل می شود. پس ایمان بر دو رکن استوار است: علم و گرایش.

ایمان تنها گرایش و تسلیم نیست، بلکه مستلزم علم و آگاهی نیز هست. علم، محصول پیوندی است که در حوزه نفس میان موضوع و محمول يك قضیه برقرار می شود. انسان تا هنگامی که از محتوای يك قضیه آگاه نباشد، نمی تواند به آن ایمان بیاورد.

از این رو علم را شرط لازم برای حصول ایمان دانسته اند. هدف از تربیت عقلانی آن است که متربی، در گام اول، از علم صحیح و متقن در باب مسائل

ص: 338

---

1- نهج البلاغه، حکمت 125

2- کنز العمال، ص 17

3- معانی الاخبار، ج 1، ص 239

اعتقادی، ارزشی و عملی بهره مند گردد، اما این تمام هدف نیست، در مرحله بالاتر، هدف آن است که آدمی به متعلقات شناخت خویش و در رأس آن ها به خدای متعال ایمان آورد و در برابری حالت تسلیم و خضوع و محبت به خود گیرد.

علم، مقتضی ایمان است و ایمان آوردن به متعلق يك شناخت علمی، مستلزم خواست و اراده قلبی است. علم، مربوط به عقل نظری است و ایمان، مربوط به عقل عملی است.

از این رو، حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «الایمان اعلی غایه». از روایات حضرت علی (علیه السلام) چند نکته در مورد ایمان به دست می آید:

1- درباره مفهوم ایمان؛ حضرت علی (علیه السلام) در تعریف جامعی از ایمان می فرماید: «ایمان، معرفت به قلب و اقرار به لسان و عمل به ارکان است». (1) گفتیم که عنصر علم و معرفت در ایمان نهفته است و در این کلام هم حضرت، معرفت قلبی را معطوف به همین عنصر می داند. عمل جارحی (جوارحی)، مجلای خارجی ایمان است. حضرت اعمالی همچون انصاف، امانت داری و احسان را به ایمان نسبت می دهد.

2- درباره نسبت میان علم و ایمان؛ امام علی (علیه السلام) می فرماید: «الایمان و العلم اخوان توأمان و رفیقان لا یفترقان» (2). برای علم و ایمان، از حیث تحقق و یا عدم تحقق هر دو و یا تحقق یکی از آن دو، چهار حالت تصورپذیر است: عالم مؤمن، عالم کافر، جاهل متنسک و جاهل کافر. هدف از تربیت عقلانی به يك معنا تربیت «عالم مؤمن» است.

3- درباره نسبت میان ایمان و قرب؛ از سخنان امام (علیه السلام) برمی آید که قرب به خدای سبحان، وابسته به ایمان است و هر چه ایمان نیرومندتر باشد، قرب نیز بیشتر می شود: «اقرب الناس من اللّٰه سبحانه احسنهم ایماناً». (3)

ص: 339

1- حکمت 218

2- غررالحکم و دررالکلم، ص 55

3- غررالحکم و دررالکلم، ص 114

ایمان از صفات نفسانی هدایت‌گر است. اصلی‌ترین مفاهیم مطرح به صورت صفت نفسانی هدایت‌گر، مفاهیم یقین و ایمان هستند. یقین در خدمت ایمان عمل می‌کند. ایمان در ساختار اخلاق اسلامی، عالی‌ترین صفت نفسانی هدایت‌گر است. در مقابل صفات نفسانی متضادی که مانع پیدایش ایمان در آدمی می‌شوند از قبیل «جهل» اعم از بسیط و مرکب، «شک و حیرت»، «جُرْزه»، «خطورات نفسانی نکوهیده» و «وسوسه‌های شیطانی» همواره مذمت و نهی شده‌اند.

امام علی (علیه السلام) در پاسخ فردی که از حقیقت ایمان پرسیده بود، می‌فرماید: «ایمان را چهار پایه است: 1- شکیبایی، 2- یقین، 3- عدل، 4- جهاد. شکیبایی را نیز چهار شعبه است: شوق، ترس، پارسایی و انتظار. و یقین را چهار شعبه است: بینایی هوشمندانه، دریافت از روی حکمت، پند گرفتن از چیزهای عبرت‌آموز و رفتن به روش پیشینیان. و عدالت را چهار شعبه است: فهمی که به عمق چیزها رسد، علمی که حقایق را دریابد، داوری کردن نیکو و راسخ بودن در بردباری. و جهاد را نیز چهار شعبه است: امر به معروف، نهی از منکر، پیکار در راه دین و دشمنی با فاسقان» (1).

امام علی (علیه السلام) همچنین در شرح مناسبات موجود بین ایمان و عمل و علم می‌فرماید: «به ایمان است که به کارهای نیکو راه توان برد و به کارهای نیکو است که ایمان را توان دانست، ایمان سبب آبادانی علم است» (2). نیز فرمود: «کسی که به دستورات الهی عمل کند، مؤمن است» (3).

از نگاه امام علی (علیه السلام) اگر چه عمل نیک شرط گوه‌رین ایمان نیست، اما ایمان بدون عمل نیکو، بهره مطلوب را در پی نخواهد داشت. یعنی عمل شایسته، شرط بهره‌گیری از ایمان است و ادعای ایمان بدون پای بندی به دستورهای الهی، گزاف و دروغ است. در نظام اخلاق اسلامی از صفات فراوانی بحث می‌شود که مجموعاً

ص: 340

1- نهج البلاغه، حکمت 30

2- نهج البلاغه، خطبه 155

3- الکافی، ج 2، ص 38، ح 4

فضایل و رذایل نفسانی را تشکیل می دهند و این دو دسته از صفات برخی موجب کمال و تعالی انسان می شوند و برخی دیگر موجب انحطاط و سقوط او هستند. مهم ترین این صفات عبارتند از :

- 1- محبت خداوند به بندگان.
- 2- محبت بندگان به خداوند.
- 3- توکل بندگان به خداوند.
- 4- تسلیم در برابر اراده خداوند.
- 5- رضا از قضای الهی.
- 6- شکر در برابر نعمت های الهی.
- 7- بیم و خوف نسبت به آینده خویش که موجب ورع و تقوا و صدق می شود.
- 8- امید و رجاء به آینده که موجب نجات انسان از هر گونه ناامیدی و بن بست می شود.
- 9- انکسار نفس و تواضع که در مقابل تکبر و خودبزرگ بینی است.
- 10- حزم و محکم کاری در امور و نیز به معنای احتیاط و آینده نگری و دوراندیشی است.
- 11 - کوتاه کردن آرزوها.
- 12- یاد مرگ به موازات یاد خدا، یاد مرگ نیز از عوامل مهم تربیت و هدایت انسان است.
- 13- داشتن همت بلند.
- 14- زهدورزی و عدم دنیاگرایی و دنیاپرستی.
- 15- حلم و کظم غیظ یعنی قدرت کنترل خشم و هیجانات ناشی از آن.
- 16- حیاء به معنی شرمساری و خجالت که نقطه مقابل وقاحت و بی شرمی می باشد.
- 17- عفت که به معنی خودداری کردن از انجام امور قبیح و جلوگیری از غلبه شهوات می باشد.

18- صبر به معنای بی تابی و بی قراری نکردن و وادار کردن نفس به انجام دادن آن چه که عقل و شرع اقتضا می کند و بازداشتن نفس از آن چه عقل و شرع نهی می کند. صبر در همه موارد تأکید شده و پسندیده است و بیان گر نوعی تحمل و استقامت و شکیبایی در همه کارها می باشد.

19 - عزت و کرامت نفس به این معنی که انسان هویت الهی و معنوی خود را بشناسد و آن را قدر بداند و از انحطاط و لغزش آن جلوگیری کند.

20- نورانیت قلب، ایمان همانند نقطه نورانی است که در قلب انسان پدید می آید و هر چه رشد کند آن نورانیت نیز افزون تر می گردد.

حضرت علی (علیه السلام) کفر را نیز بر چهار پایه قرار داده است که عبارتند از: «1- فسق، 2- غلو، 3- شك، 4- شبهه. فسق خود چهار شاخه دارد که عبارتند از: جور و ستم، عدم بصیرت، غفلت و سرکشی. غلو بر چهار شاخه است: خودرأیی، جدل و ستیزه در آن، انحراف و تفرقه. هر کس خودرأیی باشد به حق راه نمی یابد و جز غوطه ور شدن در سختی ها راه به جایی نبرد و از فتنه ای رهایی نیابد مگر به فتنه ای دیگر گرفتار آید و هر کس در خودرأیی جدل و ستیزه کند به واسطه لجاجت به حماقت شهرت یابد. شك بر چهار شاخه است: جدال برای خودنمایی و ترس، نوسان و بی تکلیفی، سازش کاری و خودباختگی. شبهه نیز بر چهار شاخه است: عجب و خودپسندی به واسطه تزئین اعمال، خدعه و وسوسه های نفسانی، تأویل کجی ها و تلبیس حقایق و باطل را حق جلوه دادن». (1) نفاق که نوع دیگر از کفر است و از ساختار روانی بیمار در تأمل با تعالیم الهی حکایت دارد و آن عبارت است از پنهان کردن شخصیت و دو چهره متفاوت داشتن و شخصیتی سوداگر فرصت طلب و کینه توز و فریب کار و مغرور بودن.

حضرت علی (علیه السلام) در مورد نفاق نیز چنین می فرماید: «نفاق بر چهار پایه است :

ص: 342

1- هواپرستی، 2- سستی، 3- کینه، 4- طمع. هواپرستی چهار شاخه دارد: بغی، عداوت، شهوت و سرکشی. سستی چهار شاخه دارد: غرور، آرزوی طولانی، ترس و تعلل. کینه چهار شاخه دارد: خودخواهی، بالیدن، نخوت و قوم و گروه گرایی. طمع نیز چهار شاخه دارد: شادی، خوش گذرانی، لجبازی و مال اندوزی» (1).

تعصب، سرپیچی از حق، کبر، تعلل، به خود بالیدن و... از نمونه های واضح بیماری روانی می باشند، بدین صورت که هر گونه موضع گیری منافق در مقابل رسالت آسمانی از نظر سابقه استناد به صفات شخصیت روان نژند دارند، نه به يك شخصیت سالم. از این رو که روان نژندی اعتقادی و روانی از وحدتی جدایی ناپذیر برخوردارند. (2)

قرآن شریف در اهمیت نقش ایمان در بهداشت روانی می فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ»: «کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را به شرك نیالوده اند، ایمنی «از عذاب» برای آنان است و آنان راه یافتگانند». (3)

این آیه از شاخص ترین آیات مربوط به آرامش روانی است که در آن امنیت و آرامش بهداشت روانی و هدایت را از آثار ایمان برمی شمارد. آری، هنگامی که ترس شدید بر جان انسان پنجه می افکند و او خود را تنها احساس می کند، تنها عاملی که می تواند با این احساس مقابله کند ایمان به خدا است.

ایمان مهم ترین اثر بهداشت روانی در مؤمن است. مردان بزرگ در سایه ایمان به خدا در مقابل مشکلات کوه آسا ایستاده و خم به ابرو نمی آورند و می گویند: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». (4)

افرادی که اعتقاد مذهبی قوی تری دارند، به مراتب دلهره و اضطراب در آن ها کمتر است. در رابطه با پایه های کفر و نفاق و ایمان و صفات گوناگون مؤمنین و کافران و

ص: 343

---

1- اصول کافی، ج 2، ص 392

2- اسلام و روان شناسی، ص 139 تا 142 به نقل از تحف العقول، ص 111 و 112

3- سوره انعام، آیه 82

4- سوره بقره، آیه 156

مناققان، احادیث متعددی وارد شده است از جمله: در روایتی از امام رضا(علیه السلام) آمده است که: «ایمان بر چهار رکن استوار است که عبارتند از: توکل بر خدا، واگذار کردن امور به خدا، تسلیم شدن به فرمان خدا و راضی بودن به قضای الهی».(1)

رسول اکرم(صلی الله علیه و آله) در حدیثی می فرماید: «ایمان در ده چیز است: معرفت، اطاعت، علم، عمل، ورع، اجتهاد، صبر، یقین، رضا و تسلیم».(2)

پیامبر(صلی الله علیه و آله) می فرماید: «از عقل، حلم و از حلم، علم و از علم، رشد و از رشد، عفت و از عفت، خودداری و از خودداری، آزر و از آزر، وقار و از وقار، استمرار کارهای نیک و از استمرار کارهای نیک، تنفر از کارهای بد و از تنفر از کارهای بد، پیروی از افراد ناصح و دلسوز پدید می آید. از حلم استخدام زیبایی و هم صحبتی با نیکان پدید می آید. از علم، بی نیازی اگرچه فقیر باشد و بخشش اگر چه بخیل باشد پدید می آید. از رشد، متانت و هدایت و نیکوکاری پدید می آید. از پارسایی رضا و خشنودی پدید می آید».(3)

امام رضا(علیه السلام) می فرماید: ایمان عبارت است از: «عقد به وسیله قلب و لفظ به وسیله زبان و عمل به وسیله اعضاء و جوارح».(4)

امام علی(علیه السلام) می فرماید: «ایمان گفتار به زبان و عمل با جوارح است».(5)

پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) فرمودند: «در مؤمن ایمان کامل نمی شود مگر این که در او صد و سه خصوصیت از فعل و عمل و نیت و باطن و ظاهر و... وجود داشته باشد».(6)

امام علی(علیه السلام) فرمود: «مؤمن با فراست و باهوش است، شادی وی در صورت او و غم او در قلبش است... حسود نیست، کینه ندارد».(7)

ص: 344

1- بحار الانوار، ج 13، ص 135

2- میزان الحکمه، ج 1، ص 318 و 319

3- تحف العقول، ص 15

4- تحف العقول، ص 422

5- غرر الحکم و درر الکلم، ص 113

6- بحار الانوار، ج 45، ص 310

7- نهج البلاغه، خطبه 193



نفس آدمی شگفت انگیزترین مخلوق است و لذا شناخت آن بدون هدایت دین الهی میسر نیست. ادراکات، تحریکات، اخلاقیات و تمامی ابعاد شخصیت فرد از نفس و استعدادهای نفس منشأ می گیرد. فضایل، رذایل، ممدوحات، مذمومات، آز، حرص، طمع، اخلاق و ضد اخلاق همه از توانمندی های نفس است. خودشناسی، خودفراموشی، خداشناسی، خدافراموشی، سعادت و شقاوت همه تابع تربیت استعدادهای نفس است. اضطراب، آرامش، خوش بینی و بدبینی، یأس و امیدواری و نظایر این ها همه ناشی از نوع شکوفایی جنبه های بالقوه نفس است. لذا دین و معنویت و هدایت و تربیت از همدیگر قابل تفکیک نیستند.

حالات روانی، امراض روانی، تعادل روانی و صحت روانی را تنها دین الهی و رجال معنوی دین درك کرده اند چرا که آنان طبیبان واقعی روح و روان هستند. نفس آزمند، بخیل و حسود جز در سایه تربیت معنوی متعادل نمی شود. (1)

نفس فریبکار، نیرنگ باز و آرایش گرزشتی ها و تزئین کننده قبایح جز با داروی ایمان و معنویت و عمل صالح سلامت خود را باز نمی یابد. (2) کید و مکر درونی نفس با خود بسیار عجیب است.

داروی درمان تسویل و تزئین و ترغیب و وسوسه های نفس، تنها تقوا است. درك واقعیت، کشف حقیقت، قضاوت حق و درست جز با تهذیب نفس امکان ندارد. وصول به صفت عدالت و انصاف تنها در سایه تقوای الهی ممکن است. قرآن می فرماید: «تقوای الهی را پیشه کنید و خداوند به شما علم و دانش می دهد». (3)

ایمان مقاومت آفرین است. اراده را قوی می کند و آدمی را در برابر اضطراب و دلهره شکیبیا می سازد. قلب مردان مؤمن که سرشار از عاطفه است در عین حال محکم

ص: 345

1- سوره حشر، آیه 9

2- سوره یوسف، آیه 83

3- سوره بقره، آیه 282

است و با اراده ای قوی مقاوم خود را کنترل می کند. کنترل خویشتن همان تقوا است که نمی گذارد انسان سقوط کند، از مسیر حق و اعتدال و انسانیت خارج شود، بلکه موجب آن می شود که انسان پیوسته بر خود و گرایش های باطنی خود مسلط باشد.

از نظر قرآن کریم بدون توجه به خدا و بدون رحمت الهی نفس، انسان را به سوی زشتی می خواند و انسان را به سوی بدی و سوء و زشتی فرمان می دهد: «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (1).

پس هیچ انسانی نباید خویش را تبرئه کند مگر پس از رجوع به خدا، مگر پس از طلب توبه و غفران و رحمت حق تعالی، مگر پس از بیداری و آگاهی و بازگشت به خویشتن حقیقی که عین بازگشت به خداوند متعال است. اسلام اساس همه بدبختی ها را از غلبه نفس اماره دانسته که نفس سرکش و طغیانگر است پس با عقل و ایمان باید به مهار نفس اماره پرداخت و با تقوا آن را کنترل و رام کرد. به تربیت معنوی خویش پرداخت و با تلاش و مجاهدت با نفس خویش، نفس لوامه را شکوفا نمود همان که آن را وجدان اخلاقی نامیده اند و عامل درونی ملامت و سرزنش نفس اماره است و آدمی را به پشیمانی و توبه و جبران عصیان ها تحریک می کند. این قوه از نفس آن چنان اهمیت دارد که قرآن کریم در سوره قیامت به آن سوگند خورده است: «لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ \* وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ» (2) غایت

جهاد اکبر و ممارست و تمرین، در غلبه بر نفس حیوانی و عبور از مرحله نفس لوامه و وصول به مرحله نفس مطمئنه است که ناشی از تزکیه و تهذیب و تصفیه باطن و رام کردن غرایز سرکش و تقویت ایمان و عقل و تقوا می باشد.

در این مرحله است که آرامش و سکینه و اطمینان خاطر حاصل شده و سهمگین ترین مصائب و مشکلات و شداید قادر نیستند آن آرامش و سکینه و اطمینان خاطر و امنیت روانی را بهم بزنند، زیرا چنین نفسی مهاجر است. مهاجر به

ص: 346

1- سوره یوسف، آیه 53

2- سوره قیامت، آیه 1 و 2

سوی پروردگار آن هم در کمال رضایت و خشنودی، چنان که قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ \* اِزْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً» (1) راه درمان همه بیماری های روانی، روی آوردن به دین است، تقویت ایمان است، ذکر یاد خدا و توجه قلبی به حق است، عبودیت و تقوا و انجام عمل صالح است، ارتباط با خدا و قرآن و دعا و ائمه اطهار و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است، توسل به اولیاء خدا و الگو قرار دادن آن بزرگواران و دوستی با صالحان است زیرا «خداوند است که سکینه و آرامش را در دل های مؤمنین فرود آورد تا ایمان آنان زیادتیر شود» (2)، «تنها با یاد خدا

است که دل های مردم آرام می گیرد» (3) و «ای کسانی که ایمان (زبانی) آورده اید، ایمان (قلبی) بیاورید به خدا و رسولش» (4).

بنابراین ایمان دارای مراتب است. هر چه ایمان قوی تر باشد آرامش کامل تر است، امنیت روحی و روانی و عملی کامل تر است. لذا اقرار به زبان، عقد در قلب و عمل به ارکان را در مجموع امام صادق (علیه السلام) ایمان معرفی کردند و قرآن کریم اقرار به زبان، تصدیق به قلب، ادا و تأیید و تأکید و تثبیت را جزء ایمان دانسته است. (5)

بنابراین ابتدا اسلام است و سپس ایمان و بعد از آن عمل صالح و تقوا و در آخر یقین که گرمی تر و کمیاب تر از آن چیزی نیست و این همان مرتبه ای است که با رؤیت ملکوت همراه است و کسانی چون حضرت ابراهیم (علیه السلام) به آن دست می یابند. (6) عبودیت خدا، اطاعت از خدا، تقوای الهی و انجام اعمال صالح پس از یقظه و آگاهی و بیداری و به خود آمدن و پس از توبه و انابه به درگاه حق که تنها بابی است که همیشه مفتوح است و باب الابواب نامیده می شود و تنها عامل نجات از

ص: 347

1- سوره فجر، آیه 27 و 28

2- سوره فتح، آیه 4

3- سوره رعد، آیه 28

4- سوره نساء، آیه 136

5- سوره بقره، آیه 134، سوره مجادله، آیه 22، سوره حجرات، آیه 14، اصول کافی، باب ایمان و کفر

6- سوره انعام، آیه 75

یأس و حرمان و ناامیدی است که آثار و برکات روحی، روانی، معنوی و عاطفی فراوانی دارد از جمله :

1- عبودیت، نفس اماره را مهار و کنترل می کند و آدمی را بر نفس خود مسلط می سازد. (1)

2- بندگی و عبودیت خدا، درون انسان را صفا و روشنایی و نورانیت می بخشد و قدرت تمیز و تشخیص حق و باطل را به انسان عطا و پاکی و طهارت باطنی را به آدمی هدیه می کند. (2)

3- عبودیت موجب تسلط انسان بر افکار پراکنده خود می شود. نیروی خیال را ضبط کرده و به کنترل درمی آورد یعنی موجب حضور قلب می گردد و هر گونه غفلت را از بین می برد و این وقتی میسر است که قوای ذهنی تسلیم و مطیع فطرت خداجوی انسان گردد پس عبادت همراه با حضور دل و تمرکز فکر و اندیشه انسان را بر همه افکار و اوهام و خیالات پراکنده مسلط ساخته و غرق در جمال و کمال الهی می گرداند مانند حالات امام علی (علیه السلام) و امام سجاد (علیه السلام) و سایر اولیاء بزرگوار در موقع خلوت و راز و نیاز و انجام نماز به درگاه معبود بی نیاز. (3)

4- عبودیت باعث کسب نیروی روحی و طی مراحل تکامل معنوی و به دست آوردن آرامش خاطر و امنیت و سکینه روحی و احساس بهجت و سرور و لذت معنوی می شود. انجام واجبات و ترك محرمات و پرهیز از افراط و تفریط و در پیش گرفتن اعتدال در همه امور و هدف قرار ندادن دنیا و ابزارانگاری حیات ظاهری و غایت انگاری آخرت به عنوان مقصد نهایی خلقت، انسان را ژرف نگر، هستی اندیش و معنویت گرا ساخته، زندگی دنیای او را معنا، جهت و هدف داده، از

ص: 348

---

1- سوره بقره، آیه 183، سوره عنکبوت، آیه 45

2- سوره انفال، آیه 29، سوره عنکبوت، آیه 69، سوره حدید، آیه 28

3- اصالت روح در قرآن، ص 246 و 247

پوچی، بی هدفی و یأس ناشی از حوادث دنیا می رهاند و مقصد او را حیات طیبه جاوید قرار می دهد نه حیات دنیوییه فانی. آیات مربوط به غایتمندی خلقت و فنای دنیا و بقای آخرت بسیار فراوان است که ثابت می کند دنیا قابلیت دل بستگی را ندارد. لذا کمال آدمی در قرب الهی است، همان وجود یگانه ای که از همه چیز و همه کس به انسان نزدیک تر است. (1)

پس انسان مؤمن هرگز تنها نیست، هرگز احساس تنهایی نمی کند زیرا ایمان دارد که خدای متعال و لطیف و رحیم و رؤف، خدای غفار و ستار، خدای ودود از خود ما به ما نزدیک تر است. از خود من به من نزدیک تر است، از خود او به او نزدیک تر است.

5- قرآن کریم در آیات متعددی توحید، یگانه پرستی و رهایی از شرک و کفر و بت پرستی را عامل آرامش و امنیت روحی و روانی دانسته و ضد آن را عامل اضطراب، پریشانی و ناامنی روحی و باطنی می داند. (2)

6- آیات فراوانی غفلت از یاد خدا را عامل گرفتاری های متعدد مادی و روحی و معیشتی خوانده است زیرا ذکر و یاد خدا مایه آرامش و اطمینان قلوب است اما غفلت از یاد خدا آدمی را در تنگنای زندگی مادی اسیر می کند و شیطان و هواهای نفسانی و امیال شهوانی و حیوانی را بر انسان مسلط می سازد. (3) پس توحید و یگانه پرستی و ذکر و یاد حق بزرگ ترین عبادت است، بزرگ ترین عمل صالح است، بزرگ ترین عامل تقوا و خویشتن یابی و نگهداری از کرامت و عزت ذاتی خویشتن است. بزرگ ترین عامل نجات از دام از خودبیگانگی و خودفراموشی است و لذا بزرگ ترین داروی درمان امراض روحی و روانی است.

7- قرآن کریم از مهم ترین عوامل تشویش ها و نگرانی ها و اضطراب های روحی

ص: 349

1- سوره ق، آیه 16

2- سوره انعام، آیه 82، سوره حج، آیه 31، سوره یوسف، آیه 39

3- سوره طه، آیه 124، سوره زخرف، آیه 36، سوره رعد، آیه 28

را غفلت از قیامت و غوطه ور شدن در حیات دنیوی و ظاهربینی می داند و برعکس یاد معاد را عامل اخلاص و خالص شدن معرفی می کند زیرا باور قیامت و یاد معاد افق دید انسان را از محدودیت و ظاهربینی نجات داده، بینش آدمی را به فراخنای هستی جاویدان و نعمت های بی پایان آن گسترش و وسعت می دهد. چنین انسانی دیگر دغدغه لذات فانی دنیا را ندارد و هیچ يك از امور دنیوی او را مضطرب، مأیوس، غمزده و نگران نمی سازد برعکس غفلت از آخرت، همچون غفلت از یاد خدا موجبات تزلزل روحی و روانی می گردد. (1)

## درمانگری عمل صالح

عمل صالح به معنی عمل شایسته و خوب است. عمل صالح آن است که از هر گونه فساد به دور باشد. عمل صالح و کار شایسته و خوب آن است که مطابق عدل و انصاف باشد که قهراً مفید و مورد رضای خدا است. قرآن مجید در آیه 62 سوره بقره می فرماید: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ»: «کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند، برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است». نیز در سوره فاطر آیه 10 می فرماید: «إِلَيْهِ يَصَّعْدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»: «حقایق پاک چون عقاید و اندیشه های صحیح به سوی او بالا می رود و عمل شایسته آن را بالا می برد». بدون شك عمل صالح پیش خدا در صورتی مؤثر و مقرب است که توأم با ایمان به خداوند باشد و در غیر این صورت پوچ و بی اثر خواهد بود. قرآن در این مورد می فرماید: «مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَأَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ»: «وصف حال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند (این گونه است) اعمالشان مانند خاکستری است که در يك روز طوفانی،

ص: 350

تندبادی بر آن بوزد (و آن را به صورتی که هرگز نتوان جمع کرد، پراکنده کند) آنان نمی توانند از اعمال خیری که انجام داده اند، چیزی برای ارائه به بازار قیامت جهت کسب ثواب و پاداش به دست آورند». (1) باید دانست که «عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» که بیشتر از پنجاه بار در قرآن ذکر شده در همه موارد توأم با «آمَنُوا» یا «وَهُوَ مُؤْمِنٌ» یا نظیر آن ها آمده است مگر در آیه «إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ» (2)، که قطعاً در این جا نیز ایمان هم منظور است.

پس با در نظر گرفتن ایمان هر کار شایسته و خوب که مطابق با موازین عدل و انصاف است مورد رضای خدا و مشمول عنوان «الصالحات» است خواه در شرع تعیین شده باشد یا نه. هر کاری که در آن فساد و حرام راه نداشته باشد و مطابق با عدل و انصاف باشد و صلاح را نیز دارا باشد با استفاده از عنوان عام «الصالحات» می توان آن را انجام داد. (3)

از مجموعه متون اسلامی بر می آید که از شرایط ارزشمندی عمل، «حُسْنُ فاعلی و حُسْنُ فعلی» است. مقصود از حُسْنِ فاعلی که باعث ارزشمندی عمل می گردد عبارت است از یکی مختار بودن فاعل و دیگری انگیزه الهی داشتن فاعل.

پس هر فعلی در صورتی ارزشمند است که از نظر فاعلی دو شرط را داشته باشد؛ اولاً فاعل باید در فعل خود مختار باشد و قصد و توجه داشته باشد، ثانیاً هدف و انگیزه او از فعل، فقط خوشایندی و رضای خداوند باشد که از آن به اخلاص تعبیر می شود. امام علی (علیه السلام) در این مورد می فرماید: «مِلَاكُ الْعَمَلِ الْإِخْلَاصُ فِيهِ»: «ملاك ارزشمندی عمل، اخلاص ورزیدن در آن است». (4) و نیز می فرماید: «الْعَمَلُ كُلُّهُ هَبَاءٌ إِلَّا مَا أُخْلِصَ فِيهِ»: «هر عملی بی ارزش است مگر عملی که در آن اخلاص باشد». (5)

ص: 351

1- سوره ابراهیم، آیه 18

2- سوره هود، آیه 11

3- قاموس قرآن، ج 4، ص 142 تا 14

4- غرر الحکم و درر الکلم، ص 203

5- غرر الحکم و درر الکلم، ص 189

امام علی (علیه السلام) همچنین می فرماید: «لَيْسَتِ الصَّلَاةُ قِيَامًا وَفُعُودُكَ إِنَّمَا الصَّلَاةُ وَ أَنْ تُرِيدَ بِهَا اللَّهُ وَحْدَهُ»: «ارزش نماز در قیام و قعود تو نیست، بلکه در اخلاص تو است و این که آن را تنها برای خدا به جای آوری». (1)

امام علی (علیه السلام) در وصایای خود به کمیل می فرماید: «مهم این نیست که نماز بخوانی و روزه بگیری و صدقه بدهی، مهم این است که نماز با دل پاک و عمل خداپسندانه و خشوع راستین صورت گیرد». (2)

در این کلمات، ملائک ارزشمندی عمل را اخلاص فاعل آن می داند و آشکارا می گوید که کالبد فیزیکی عمل بدون برخورداری از جوهره اخلاص، نزد خداوند ارزشی ندارد. در اندیشه امام علی (علیه السلام)، اخلاص حقیقی مشکک و دارای مراتب است. بر همین اساس در بیانی مشهور می فرماید: «مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بزرگانان است. گروهی او را از روی ترس عبادت کردند، این عبادت بردگان است. گروهی خداوند را برای سپاسگزاری از او پرستیدند و این پرستش آزادگان است». (3) آزادگان نه از سر بیم از خداوند و نه از روی طمع ورزی به او، بلکه از سر سپاس گزاری و قدرشناسی از خداوند، او را می پرستند.

مقصود از حُسن فعلی که شرط دیگر ارزشمندی عمل می باشد عبارت است از حُسن و نیکویی و ارزشمندی برخاسته از ذات فعل. از نظر تعالیم اسلامی و بیان نورانی حضرت علی (علیه السلام) برای عمل آدمی، در مرتبه قبل از امر و نهی الهی، نیکی و بدی ذاتی وجود دارد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «فَأِنَّهُ لَمْ يَأْمُرْكَ إِلَّا بِحَسَنٍ، وَ لَمْ يَنْهَكَ إِلَّا عَنِ قَبِيحٍ»: «خدا تو را جز نیکوکاری نفرموده و جز از زشت کاری نهی نکرده است». (4). همچنین در تفسیر آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ»

ص: 352

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 325

2- بحار الانوار، ج 84، ص 266

3- نهج البلاغه، حکمت 237

4- نهج البلاغه، نامه 31



وَالْإِحْسَانَ» (1)، می فرماید: «العدل الانصاف، و الاحسانُ التَّفْضُلُ» (2): «عدل، انصاف است و احسان، نیکویی کردن». بدیهی است که این امر و نهی الهی و استدلال امام علی (علیه السلام) تنها با قبول حسن و قبح ذاتی اعمال و از جمله نیکی ذاتی و مقدم بر دستور به عدل و احسان، شکل منطقی و حکیمانه به خود می گیرد و حکمت در تکوین و تشریح بر فعل الهی حاکم است. ثانیاً از نگاه امام علی (علیه السلام) هر گاه عمل، نیت پسندیده در پی داشته باشد، که اصولاً دین چنین است، به نیکی اخلاقی موصوف خواهد شد، که علاوه بر وجود انگیزه نیک فاعل، عمل نیز در ذات خود نیکو باشد و یا حداقل به بدی موصوف نباشد. بر همین اساس است که امام علی (علیه السلام) هیچ گاه نیت پسندیده را توجیه گر ارتکاب اعمال پسندیده نمی داند و تمسک به اعمال ناپسند و غیر مشروع را برای رسیدن به اهداف پسندیده بر نمی تابد. (3)

عمل صالح تابع نیت صالح است، یعنی صلاح و شایستگی عمل ناشی از صلاح و شایستگی نیت فاعل آن عمل است، بنابراین برترین عمل آن است که از نیت صادق برآید. بدون شك عمل دارای انواع مختلف است مانند اعمال بدنی و ظاهری همچون نماز و حج و صدقه و دیگر اعمال درونی و قلبی مانند تفکر، توکل و یاد خدا.

عمل صالح گاهی شامل عبادات واجب و مستحب و ظاهری و باطنی می شود و گاهی اعم از این موارد است. آن چه مسلم است این است که کار ناشایست و نادرست نمی تواند مصداق عبادت باشد هر چند با قصد قربت انجام شود.

حضرت علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و اله) نقل می کند که فرمود: «عمل درست، جز با نیت درست کامل نمی شود». (4) بنابراین نیت و قصد قربت به تنهایی کافی است و نه ظاهر شایسته و پسندیده عمل به تنهایی کافی می باشد، بلکه هر دو توأم با هم لازم و

ص: 353

1- سوره نحل، آیه 90

2- نهج البلاغه، حکمت 231

3- دانشنامه امام علی (علیه السلام)، ج 4، ص 116 تا 121

4- غرر الحکم و درر الکلم، ص 456

از هم تفکیک ناپذیر هستند.

این است که روایات اسلامی تأکید دارند بر این که ایمان بدون عمل کامل نیست و ایمان همراه گفتار با زبان و عمل با اعضاء است که تحقق می یابد و هر مؤمنی تا مرگ او فرا نرسیده موظف است به انجام عمل صالح منطبق بر ایمان. چنان که قرآن کریم این مطلب را در سوره حجر آیه 99 چنین تأکید می فرماید: «خدا را عبادت کن تا هنگامی که یقین (یعنی مرگ) به سراغت آید».

عنوان عمل صالح بسیار گسترده و وسیع است به طوری که هم شامل واجبات می شود و هم شامل مستحبات و هم شامل تمامی فضایل اخلاقی و حسنات عرفی می گردد.

به عبارت دیگر هر عملی که از گناه و حرام و بطلان و فساد خالی باشد و مورد رضایت خدای متعال باشد و براساس اصول به قُرب الهی و تحصیل رضوان الهی و خالصانه صورت پذیرد، عمل صالح است. بنابراین قطعاً و بدون شك فاعل عمل صالح باید مؤمن باشد و در آن صورت است که عمل صالح موجب ایجاد حیات طیبه می شود یعنی آدمی را از همه خبائث و ناپاکی ها و پلیدی ها و آلودگی ها و گناهان نجات می دهد و او را به درجات عالی قرب الهی می رساند. (1)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «شرف در نزد خدای سبحان به حُسن اعمال است نه به حُسن گفتار». (2) یعنی این که آدمی در اثر حُسن عمل در نزد خدا به شرافت و تعالی نایل می گردد. بدیهی است که شرافت و تعالی در نزد خدا عالی ترین مرتبه رهایی و نجات و فلاح است.

آری با عمل صالح می توان و باید هر نقیصه ای را جبران و هر درد و مرض اخلاقی و معنوی و روحی و روانی را درمان نمود.

ص: 354

---

1- سوره نحل، آیه 97، سوره قصص، آیه 67، سوره طه، آیه 75، سوره نساء، آیه 24

2- عیون الحکم والمواعظ، ص 57

کلمه تقوی اسم است از انقواء و هر دو به معنی محفوظ داشتن و پرهیز کردن است. راغب در مفردات گوید: تقوی آن است که خود را از شیء مخوف در وقایه و حفظ قرار دهیم، این حقیقت تقوی است، سپس خوف را تقوی و تقوی را خوف گویند. وقایه و وقاء حفظ شیء است از آن چه اذیت و ضرر می رساند. قرآن کریم می فرماید: «خدا به ما منت گذاشت و از عذاب نافذ حفظ کرد و در امان داشت» (1) و می فرماید: «گناهان ما را بیامرزد و از عذاب آتش محفوظمان فرما» (2) و نیز می فرماید: «هر که از بخل نفسش محفوظ شود آن هایند نجات یافتگان» (3) کلمه تقوی در اصل «وقوی» بوده است که «واو» به «تاء» عوض شده است. قرآن می فرماید: «وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى»: «توشه برگیرید، بهترین توشه پرهیز از گناهان است» (4) یا پرهیز از عذاب خدا به وسیله انجام واجبات و ترك محرمات است. (5)

به بیان دیگر تقوی اسم مصدر از ماده «وقایه» به معنای حفظ و نگهداری خود از ضرر و خطر است. در مفهوم تقوا (ترس) نهفته نیست، اما معمولاً حفظ و صیانت، زمانی معنا پیدا می کند که خوف از ضرر و خطری در میان باشد که آن را معمولاً به معنای ترس به کار می برند. مثلاً «اتقوا الله» را از خدا بترسید ترجمه می کنند و مراد این است که از عذابی که از سوی خدا متوجه شما می شود، اجتناب ورزید.

بنابراین کاربرد کلمه تقوا در معنای «ترسیدن» در واقع استعمال کلمه در معنای التزامی آن است. در عرف شریعت، خطری که آدمی باید خویشتن را از آن نگاه دارد، خطری است که سعادت ابدی او را تهدید می کند یا نقصانی در آن پدید می آورد. تقوا، واپسین روش از روش های تزکیه نفس است. تقوا در زبان فارسی به

ص: 355

1- سوره طور، آیه 27

2- سوره آل عمران، آیه 16

3- سوره حشر، آیه 9

4- سوره بقره، آیه 197

5- قاموس قرآن، ج 7، ص 236

معنای پرهیزکاری است. با دقت در سخنان حضرت علی (علیه السلام) درباره تقوا، چند نکته به دست می آید :

1- باید توجه داشت که در کلام حضرت، مفهوم پرهیز و اجتناب نیز همچون خوف از خدا، نه عین تقوا، که از لوازم و آثار تقوا است. تقوا در سخنان حضرت، حالتی مقدس و معنوی و ملکه ای قدرتمند و روحانی است که ترك و پرهیز و اجتناب از گناه، هم از مقدمات و هم از ثمرات آن و خوف از خدا نیز از آثار و ثمرات دیگر آن است. پس اگر در سخنان آن حضرت درباره تقوا به مفاهیمی می رسیم که جنبه منفی و سلبی دارد، باید به این نکته توجه کنیم که آن ها پیش نیاز تقوایند، نه حقیقت تقوا که حالتی معنوی و روحانی است و حافظ متقی از گناه و معصیت. همین حالت است که باعث می شود متقی با فرض استقرار در محیط گناه، خویش را آلوده نسازد و خود را از گناه کاری نگاه دارد.

2- بر تقوا، آثار و فواید بسیاری مترتب است. که دو مورد آن عبارت است از: «بی گمان تقوای الهی، کلید درستی و ذخیره روز قیامت و آزادی از هر رقیبت و نجات از هر هلاکت، نجات گریزنده و رسیدن به هدف ها و نیل به آرزوها است». دیگر آن که: «تقوای الهی، دوی درد سینه ها و برطرف شدن کوری دل ها و بهبود بیماری تن ها و اصلاح فساد دل ها و پاکیزگی چرك نفس ها و روشنی پوشش دیده ها و ایمنی ترس دل ها و روشن کننده سیاهی ظلمت ها است».<sup>(1)</sup>

از آثار مهم و شگفت انگیز تقوا که قرآن از آن سخن گفته است، خروج از مضایق و تنگناها و گرفتاری ها است.<sup>(2)</sup> حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند برایش از هر اندوهی گشایش و از هر تنگنایی، راه خروج برمی نهد».<sup>(3)</sup>

3- تقوا تأثیری بر حالت روحی و عقل آدمی دارد. حضرت علی (علیه السلام) عقل را به

ص: 356

1- نهج البلاغه، خطبه 189

2- سوره طلاق، آیه 2

3- غرر الحکم و دررالکلم، ح 8847

عنوان دوست انسان معرفی می کند و از هوای نفس به عنوان دشمن عقل نام می برد. تقوا نیز از جهتی، دشمن نفس اماره و هواهای نفسانی است، چرا که بنا بر فرمایش حضرت علی (علیه السلام): «بنده شهوت، خوارتر از بنده زر خرید است» (1) یعنی اسیر پیامدهای آن است و اسیری است که اسارت از وی جدا نمی شود. در حالی که «تقوا، آزاد کننده از قید هر بندگی و رقیتی است». بدین سان می توان تقوا را دوست عقل دانست، اما نه دوستی مستقیم، بلکه دوستی نامستقیم، یعنی دشمن دشمن عقل، زیرا تقوا، دشمن را ناتوان می کند و دستش را می بندد و جلو تأثیر دشمن (که همان نفس اماره است و دشمن عقل) را می گیرد و از این راه دست عقل را باز می کند و به وی آزادی می دهد. تقوا سعادت جاودانی انسان است و آن مراتب و درجاتی دارد.

اولین مرتبه از تقوای دینی و الهی، پرهیز از گناهان است، زیرا گناهان، بزرگترین خطر برای سعادت ابدی انسانند و چون انجام ندادن واجب نیز گناه است، پس عمل به واجبات و ترك محرمات، نخستین مرتبه از مراتب تقوا است.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «پارسا کسی است که از گناهان پرهیزد». (2) یعنی هیچ امری را فرونگذارد و هیچ نهی ای را مرتکب نشود.

مرتبه دوم تقوا عبارت است از پرهیز از هر آن چه مورد رضای پروردگار نیست، هر چند حرام نباشد، و عمل به هر آن چه مقتضای خشنودی خداوند است، هر چند واجب نباشد که در عرف دینی به آن ها «مستحبات و مکروهات» گفته می شود. پس عمل به مستحبات و پرهیز از مکروهات، مرتبه ای بالاتر از تقوا است.

مرتبه سوم، آن است که آدمی از هر آن چه انسان را از یاد خداوند متعال باز می دارد پرهیز کند. این مرتبه ویژه اولیای خدا است که حضور قلب دائم دارند و هر گونه غفلت از یاد خدا را بر خود حرام شمرده، از آن اجتناب می کنند، زیرا هر آن

ص: 357

---

1- عیون الحکم والمواعظ، ص 341

2- غرر الحکم و درر الکلم، ص 199

چه آنان را از یاد خدا بازدارد، دوری از آن را بر خود لازم می‌شمارند. امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «تقوا یعنی اجتناب از هر آن چه به سعادت آدمی ضرر زند». چون سعادت جاودانی انسان در گرو خشنودی خدا و نزدیکی به ساحت قرب او است، پس تقوا خویشتن داری و پرهیز از لغزش‌هایی است که منافی رضوان و طاعت و قرب او است. لازمه مراتب بالاتر تقوا نه تنها پرهیز از محرمات قطعی است، بلکه اجتناب از امور شبهه ناک نیز هست.

حفظ و نگهداری خود از گناه و انحراف به دو صورت محقق می‌گردد:

الف - دوری و پرهیز از محیط گناه، مانند کسی که برای اجتناب از بیماری‌ها در محیط آلوده قدم نمی‌گذارد و با افراد آلوده به بیماری، رفت و آمد نمی‌کند تا از گزند بیماری در امان بماند.

ب - داشتن روحیه ای قوی و عالی، به گونه ای که او را از ارتکابِ معاصی نگه دارد و به او مصونیت اخلاقی در برابر انحرافات بخشد.

تقوای نوع اول، هر چند موجب دوری انسان از گناه و لغزش می‌شود، و خود ضعیف است و این تقوا کمال نیست. این نوع تقوا معمولاً همراه با انزواطلبی و دوری از محیط اجتماع و محروم ماندن از کمالاتی است که جز در سایه زندگی اجتماعی عاید انسان نمی‌شود. در واقع ایجاد اجبارهای عملی برای پرهیز از گناهان است.

اما تقوای نوع دوم کمال نفس و قدرت روح است و تقوای حقیقی نیز همین است. چنین فردی با تقویت روح و نفس خود در سایه آگاهی و معرفت و تمرین‌های عملی، واجد قدرت مصونیت بخشی می‌شود که او را در برابر هوس‌ها و وسوسه‌ها و لغزش‌ها صیانت می‌کند. از این حالت روحی و نفسانی به ملکه تقوا تعبیر می‌شود و حقیقت تقوا جز همین قدرت روحی و مصونیت اخلاقی و معنوی نیست.

از این رو در سخنان امام علی (علیه السلام) از تقوا به سپر و حصار مستحکم در برابر

خطاها و لغزش ها تعبیر شده که نشان دهنده ویژگی مصونیت بخشی آن است. تقوای دینی و الهی حاصل معرفت به ذات حق و ایمان به او است، زیرا کسی که خدا را به خالقیت و ربوبیت می شناسد و این نکته را دریافته که کسی جز خدا نمی تواند او را به سعادت حقیقی برساند، می کوشد در همه احوال قدمی در مخالفت با فرمان او بردارد و آن چه را مقتضای خشنودی او است، به جا آورد و این همان تقوا است.

ترس و پرهیز از خدا به این معنا نیست که خداوند موجودی ترسناک است. خداوند، کمال مطلق و سرچشمه هر جمال و جلالی است و همه زیبایی ها پرتویی از زیبایی مطلق اوست. زیبای مطلق چگونه ممکن است ترسناک باشد؟ در آموزه های اسلامی، ترس از خدا، به واقع ترس از عدل او است. ترس از خدا در حقیقت ترس از خود و از اعمال زشت خویش است. آن چه ما را گرفتار عذاب و محروم از سعادت می کند، اعمال ما است، نه خداوند که او منزّه است از این که کسی را جز به اقتضای عدل و داد، کیفر دهد. تقوا، تنها معیار ارزش است زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ». کرامت انسانی نزد پروردگار متعال، مرهون تقوای او است و هر عملی زمانی دارای ارزش و اهمیت است و در پیشگاه الهی مقبول می افتد که مصداقی از تقوا باشد. یعنی عمل باید توأم با اخلاص باشد تا مصداق تقوا باشد.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «هر کس هر مقدار که می تواند، حریم تقوا را مراعات کند، هر چند اندک باشد» (1). بر این اساس هر کس به هر اندازه ای که می تواند باید تقوا را پیشه خود سازد و هر چند به مراتب بالاتر آن دست نیابد، به بهانه آن که نمی تواند به مراتب بالاتر تقوا برسد، نباید از مراتب پایین تر چشم پوشی کند.

در سخنان امام علی (علیه السلام) بر هیچ امری به اندازه تقوا تأکید نشده است. از دیدگاه آن حضرت، هیچ عزت و کرامتی چون پارسایی نیست. هیچ عملی هر چند اندک، اگر آمیخته با تقوا باشد، کم نیست. پارسایی کلید صلاح و ذخیره روز معاد است. بهترین

ص: 359

توشه‌ها تقوا است. هیچ فضیلت و خصلتی جایگزین تقوا نمی‌شود، حتی ایمان. بدون تقوا رهروان به سر منزل مقصود نمی‌رسند و تلاش آدمی راه به جایی نمی‌برد، چرا که عاقبت از آن پارسایان است. پارسایی محکم‌ترین پایه و سرآمد همه نیکی‌ها است. تقوا، عالی‌ترین و باارزش‌ترین فضایل و سجایای آدمی است. تقوا صفت پیامبران و شریف‌ترین نَسَب‌ها است. هیچ چیز چون تقوا کار دین را به سامان نمی‌آورد و هیچ چیز جز پارسایی ایمان را سود نمی‌رساند. اگر خواهان سعادت و کامیابی در جهان آخرت هستید باید تقوا را پیشه خود سازید.

بر این اساس شیرین‌ترین میوه‌ای که بر درخت دیانت می‌رُوید، میوه پارسایی است. تقوا آدمی را در برابر سختی‌ها مقاوم می‌نماید و به او قوت قلب و شجاعت می‌دهد. تقوا روح انسان را استغنا و بی‌نیازی را در آدمی تقویت می‌کند و بند رقیبت را از گردن آدمی برمی‌دارد و میوه شیرین عفاف و نیکوکاری را نصیب آدمی می‌کند. تقوا ریشه رذایل اخلاقی و صفات نکوهیده چون حرص، حسد، شهوت، طمع، غضب و انواع خودپرستی‌ها را که آرامش را از روح و روان آدمی می‌گیرد، می‌سوزاند و دل آدمی را پاک و روح او را سبک‌بال می‌گرداند. از این رو تقوا مرهمی بر دردها و آلام روحی و حتی جسمی است.

از مهم‌ترین مسائلی که امام علی (علیه السلام) درباره آن سخن گفته است، رابطه انسان پارسا با جامعه و دیگران است. از این موضوع می‌توان دریافت که تقوایی که امام (علیه السلام) معرفی می‌کند، تقوای صوفیانه و انزواطلبانه نیست، بلکه تقوایی است که مظاهر آن باید در روابط انسان با دیگران و در جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند، آشکارا جلوه‌گر شود تا گواهی بر صدق تقوا باشد.

انسان به طبع اولی، موجودی خودخواه است. این خودخواهی اگر با آموزش و تربیت صحیح دینی مهار نشود، به تدریج به خودپرستی تبدیل می‌شود که سرچشمه همه رذایل اخلاقی و ناهنجاری‌های رفتاری است. این ناهنجاری‌ها، بیشتر از هر جای دیگر، در روابط انسان با دیگران بروز می‌کند، به طوری که آدمی



همگان را برای خود و در خدمت خود می‌خواهد و منافع خود را بر هر حق و مصلحت و وظیفه‌ای مقدم می‌داند و به دیگران به دیده ابزاری می‌نگرد. از این جا است که روابط انسانی و عاطفی تبدیل به روابط سودجویانه می‌شود اما انسان با تقوا، خود را محور جهان و برتر از دیگران (که همان منطق خودپرستی است) نمی‌شناسد، بلکه خود را بنده‌ای از بندگان خدا می‌داند که باید در سایه مبارزه با خودخواهی و خودپرستی، وارد حریم بندگی خدا شود. چرا که بندگی خدا با اسارت در «خود» نمی‌سازد و راه خداپرستی تنها از مسیر نفی خودپرستی می‌گذرد.

خودپرستان هرگز به پرستش واقعی آفریدگار خویش دست نمی‌یابند و مشام دل آنان هرگز به رایحه عبودیت ذات حق نوازش نمی‌شود. از جدی‌ترین مواردی که می‌توان با آن به وجود و یا عدم وجود تقوا در افراد رسید، بررسی روابط او با دیگران است.

بنابراین اشتغال به اعمال عبادی و داشتن ظواهر دینی برای با تقوا بودن کافی نیست. پارسا کسی است که علاوه بر آن که دیگران از شرش ایمنی دارند، به نیکی او هم امیدوار هستند، او حتی بدی‌های دیگران را نیز با نیکی پاسخ می‌دهد.

امام علی (علیه السلام) در جای دیگر پرده از چهره کسانی برمی‌دارد که دین خدا را در دست خود بازیچه قرار دادند و برای فریب دیگران، ادعای دینداری به گزاف دارند، اما از حقیقت دین بی‌بهره‌اند. دین را در خدمت مطامع و هوس‌های سیری ناپذیر خویش می‌خواهند، اینان تیره بختانی هستند که فوز آخرت را به متاع ناچیز دنیا فروخته‌اند.

امام علی (علیه السلام) در خطبه 198 می‌فرماید: «تقوا، درمان دردهای روحی شما و موجب بینایی درون‌های کور شما و درمان بیماری تن‌هایتان و زداینده فساد سینه‌هایتان است. پلیدی‌های جان‌هایتان را پاک‌کننده است و تاریکی دیده‌هایتان را روشنی بخش است. بیم و نگرانی دل‌هایتان را ایمنی و در تاریکی نادانی، شما را روشنی بخشد، پس آن که به تقوا کوشد، سختی‌ها از او روی پوشد و کارها بر وی

شیرین شود و آن چه سخت بود برای او آسان نماید. بارانِ کرامت پیوسته، از پس باز ایستادن، بر او ببارد و رحمتِ روی گردان، بدو روی آرد، چشمه نعمت برای وی روان گردد و نم نم بارانِ برکت، درشت قطره شود و بر او بریزد». خداوند می فرماید: «هر که تقوای الهی پیشه کند خداوند برای او راه بیرون شدن از شداید و نوعی آسانی در کار او قرار می دهد».<sup>(1)</sup>

با توجه به سخنان امام علی(علیه السلام) و آیات قرآن در مورد تقوا می توان به نکات زیر رسید:

- 1- تقوا عبارت از خویشتن داری آگاهانه انسان از ارتکاب کارهایی ناپسند و خودنگهداری خویش در مقابل خواهش های نفسانی است.
- 2- تقوا داروی درد دل ها است یعنی بیماری دل و جان و روان انسان را درمان می کند.
- 3- تقوا سبب شفای کوری دل ها و بینا ساختن آن ها است یعنی بینش انسان را افزایش می دهد.
- 4- تقوا شفای بیماری تن نیز هست زیرا معنی دیگر تقوا را در زبان فارسی می توان به بهداشت ترجمه کرد و یکی از انواع بهداشت، بهداشت تن است و نوع دیگر آن بهداشت جان و روان است، بنابراین با تقوا هر دو بعد بهداشت انسان نگهداری و حفظ می شود.
- 5- با تقوا می توان فسادها و بیماری هایی را که در نفس آدمی و دل او پیدا شده اصلاح کرد و کجی ها را راست نمود و ضد رشد و تباهی را به رشد و کمال تبدیل کرد. با تقوا می توان چرك و پلیدی را از جان و تن و روان انسان زدود و انسان را گندزدایی کرد.
- 6- تقوا پرده جهل و کفر و علل بازدارنده از درك و بینش حقیقت را که آگاهانه

ص: 362

---

1- سوره طلاق، آیه 2 و 4

در جلو چشم دل ها قرار دارد پس زده و با نور علم و ایمان آن را روشن می سازد.

7- تقوا، مهم ترین گرفتاری امروزه را که اضطراب و دلهره از ناملايمات زندگي و ناامني هاي جسمي و رواني است، از بين مي برد و به انسان مضطرب، امنيت خاطر و آسايش روان مي دهد.

8- تقوا سياهي و تاریکي دل ها و ناآگاهي ها و جهل ها و ندانم کاری ها را می زداید و آن را به سپیدی و روشنی و آگاهی و علم و معرفت و بینش یعنی شناخت راه کمال و انتخاب وسایل لازم در جهت رسیدن به هدف تبدیل می کند. تقوا یعنی بهداشت؛ زیرا تقوا تن و جان و روان انسان را از گزند علل و اسباب بیماری ها محفوظ می دارد و قوای درونی انسان را که برای جهاد و مبارزه بر علیه هر گونه عامل بیماری زا (چه جسمی و چه روانی) لازم است، پرورش داده و به آن ها جهت می دهد و به ثمر می رساند. (1)

### درمانگری اطاعت و پیروی کردن از خدا و رسول خدا و قرآن و اولی الامر

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را، و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولو الامر (اوصیای پیامبر) را، و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر بازگردانید (و از آن ها داوری بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این (کار) برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است». (2)

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «خداوند مخلوقات را آفرید و در حین خلقت آن ها از اطاعت آن ها غنی و بی نیاز بوده است و نیز از عصیان و گناه و معصیت آن ها در

ص: 363

1- دانشنامه امام علی 7، ج 4، مباحث تقوا؛ کنگره هزاره نهج البلاغه، ص 251 و 252

2- سوره نساء، آیه 59

امان بوده است زیرا معصیت هیچ گناه کاری به خدا زیان نمی رساند و اطاعت کسی که او را اطاعت کند نیز برای خدا منفعتی ندارد» (1).

این انسان ها هستند که به اطاعت از خدا نیازمند هستند تا به وسیله آن به کمال برسند و از هر فسادى در سایه اطاعت از خدا اصلاح شوند. انسان به وسیله اطاعت از خدا به فوز و سعادت دست می یابد و به عزت و کرامت می رسد. اطاعت از خدا غضب پروردگار را خاموش می کند و موجب حفظ و حراست انسان از همه آفات و امراض و مفاسد می شود. انسان مؤمن در جمیع امورش از خداوند اطاعت می کند و اگر چنین باشد او از اولیاء و یاران رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) به شمار می رود. هم چنان که کسانی که خدا را معصیت می کنند از دشمنان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) هستند. (2)

اطاعت از خدا و ارتکاب گناه رابطه معکوس دارند، یعنی هر چه طاعت از خدا در انسان رو به کثرت گذارد، گناهان او کم می شود و اعمال خلاف کمتر از او صادر می شود و برعکس هر گاه اطاعت از خدا در انسان کاسته و ضعیف گردد به همان نسبت گناه کاری و سیاه کاری و آلودگی های او زیاد می شود.

خداوند در آیه فوق نخست به مردم با ایمان دستور می دهد، از خداوند اطاعت کنند. بدیهی است برای يك فرد با ایمان همه اطاعت ها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود و هر گونه رهبری باید از ذات پاك او سرچشمه بگیرد و طبق فرمان او باشد، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی خداوند است و هر گونه حاکمیت و مالکیت باید به فرمان او باشد.

در مرحله بعد، خداوند فرمان به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و اله) می دهد. پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید. پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است.

ص: 364

---

1- نهج البلاغه، خطبه 193

2- نهج البلاغه، حکمت 96

بنابراین، اطاعت از خداوند، مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است ولی اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و اله) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعه بالذات است و پیامبر (صلی الله علیه و اله) واجب الاطاعه بالغير.

در مرحله سوم خداوند فرمان به اطاعت از اولوالامر می دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم هستند. در مورد اولوالامر نظرات مختلف است اما همه دانشمندان و مفسران شیعه اتفاق نظر دارند که منظور از اولوالامر، امامان معصوم (علیه السلام) می باشند که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی در تمام شئون زندگی از طرف خداوند و پیامبر (صلی الله علیه و اله) به آن ها سپرده شده است و غیر آن ها را شامل نمی شود. البته کسانی که از طرف آن ها به مقامی منصوب شوند و پستی را در جامعه اسلامی به عهده بگیرند، با شرایط معینی اطاعت از آن ها لازم است نه به خاطر این که اولوالامر هستند بلکه به خاطر این که نمایندگان اولوالامر می باشند.

خداوند می فرماید راه حل کلیه مشکلات و منازعات جوامع اسلامی رجوع به این سه مرجع است. اختلافات امت اسلامی بر سر مسائل بزرگ و یا کوچک، می بایست به محاکم تعیین شده از سوی خدا و پیامبر (صلی الله علیه و اله) ارجاع گردد تا دست هیچ تبهکاری بالای سر مسلمانان نباشد و این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکو است. (1)

امام علی (علیه السلام) درباره اطاعت در راه رسیدن به هدف اسلام پس از شهادت به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر ختمی مرتبت حضرت محمد (صلی الله علیه و اله) چنین می فرماید: «آگاه باشید خداوند برای خیر و نیکی اهلی و برای حق ستون هایی و برای طاعت نگاه دارندگانی قرار داده است و شما را در هر طاعت بر کار نیک از طرف خداوند مدد و کمکی است که زبان ها را گویا و دل ها را ثابت و مطمئن می سازد و در آن مدد بی نیازی است و برای خواهندگان بهبودی و شفا و درمان است.» (2)

ص: 365

---

1- تفسیر نمونه، ج 3، ص 554 و 555

2- نهج البلاغه، خطبه 205

از سخنان حضرت نکاتی برداشت می شود :

1- برای کار نیک و عمل صالح که خیر و صلاح مردمان در آن باشد مثل هر کار و برنامه دیگری گروهی هستند که اهل این کارند و عامل به آن بوده و آن را پرورش داده و به رشد می رسانند. آن ها مؤمنینی هستند که به خدا و دستورات او ایمان آورده و به آن عمل می کنند و در نشر و پرورش آن می کوشند که در هر عصری از اعصار وجود دارند و وجودشان از سنت های الهی است و بدون وجود آن ها اقوام جامعه بشری و حیات به طور کلی سست می شود و به خسران و زیان می انجامد که : «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ \* إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ» (1).

در سوره عصر خداوند به عصر و زمان سوگند می خورد و می فرماید که به طور مسلم همه انسان ها در زیانند. سرمایه های وجودی خود را چه بخواهند یا نخواهند، از دست می دهند. ساعات، ایام، ماه ها و سال های عمر به سرعت می گذرد. نیروهای معنوی و مادی تحلیل می رود و توان و قدرت کاسته می شود. انسان همانند کسی است که سرمایه عظیمی در اختیار داشته باشد و بی آن که بخواهد، هر روز بخشی از آن سرمایه ها را از او می گیرند. این طبیعت زندگی دنیا است، طبیعت زیان کردن مداوم. خسران به معنی کم شدن سرمایه است. زیانکاران واقعی کسانی هستند که سرمایه وجود خود و خانواده خویش را در قیامت از دست می دهند، بدانید خسران مبین همین است.

امام هادی (علیه السلام) در حدیثی می فرماید: «دنیا بازاری است که جمعی در آن سود می برند و جمع دیگری زیان» (2). در آیه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»، خداوند می فرماید که همه در این بازار بزرگ زیان می کنند مگر يك گروهی که برنامه آن ها در آیه بعد بیان می شود. تنها يك راه برای جلوگیری از این خسران عظیم و زیان قهری و اجباری وجود دارد؛ مگر کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند و یکدیگر را به

ص: 366

1- سوره عصر، آیه 2 و 3

2- تحف العقول، ص 481

طرفداری و انجام حق سفارش کردند و یکدیگر را به صبر و استقامت توصیه نمودند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید: «برای وجود شما، بها و قیمتی جز بهشت نیست، مبادا آن را به کمتر از آن بفروشید» (1).

عمل صالح میوه درخت بارور و پر ثمره ایمان است. عمل صالح نه فقط عبادات، نه تنها انفاق فی سبیل الله، نه تنها جهاد در راه خدا و نه تنها کسب علم و دانش، بلکه هر کار شایسته ای که وسیله تکامل نفس، پرورش اخلاق، قرب الی الله و پیشرفت جامعه اسلامی و انسانی در تمام زمینه ها شود، عمل صالح است. حتی گاهی ممکن است عمل صالح از بعضی از انسان های غیر مؤمن سرزند ولی مسلماً ریشه دار، پایدار و گسترده نیست، چرا که از انگیزه های عمیق الهی سرچشمه نمی گیرد و از جامعیت برخوردار نیست. به همین دلیل در آیات قرآن، غالباً عمل صالح همراه ایمان به عنوان لازم و ملزوم یکدیگر آمده است (2).

2- برای رسیدن به حق و رساندن دیگران به حق پایه ها و ستون هایی لازم است که وظیفه آن ها برپا داشتن حق و هدایت مردم به حق و راه حق است و آن ها هادیان برگزیده از طرف خدا هستند.

3- برای رفتن در این راه وظیفه بندگان اطاعت از دستورات الهی است که به وسیله پیشوایان به آن ها رسانیده شده و مردمانی از بین امت اسلامی نگاهدارندگان و نگاهبانان آن ها هستند که هم راه را حفظ کرده و هم روندگان را محفوظ نگاه می دارند که از گزند حوادث مصون بمانند و در راهی که در پیش دارند خود را به قدر کافی مهیا ساخته و برای رفتن آماده شوند.

4- به این راهروان راه حقیقت همیشه و در هر زمان و هر مکان کمک هایی ظاهر و آشکار یا پنهان و نهفته از جانب خداوند منان می رسد که به وسیله زبان ما و گفته های مردم اشاعه می یابد و منتشر می شود و دل ها به کمک آن ها در ایمان

ص: 367

---

1- نهج البلاغه، حکمت 456

2- تفسیر نمونه، ج 27، ذیل سوره عصر

خویش راسخ تر و ثابت تر می گردند و این از سنت های خداوندی است که هیچ گاه آتش حق را خاموش نمی کند بلکه آن را همیشه روشن تر و روشن تر می گرداند.

5- در این طاعت و استفاده از روش ها و وسایل است که دردمندان دل و طالبان شفا، راه درمان را می یابند و نیازمندان، نیاز خود را رفع می نمایند. پس اطاعت و فرمانبرداری از دستورات الهی که به وسیله پیامبران و امامان و پویندگان به حق راه آنان در هر عصر و زمان و هر مکان به مردم مستمراً ابلاغ شده و می شود بهترین راه و وسیله شفای دردمندان می باشد، مخصوصاً آن ها که صاحب دل اند و درد دل دارند. (1)

هر مؤمنی به حکم و فرمان قرآن موظف است از خداوند متعال و رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) و ائمه اطهار (علیه السلام) در جمیع امور اطاعت کند. اطاعت از خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و اله) و ائمه اطهار (علیه السلام) موجب عزت و کرامت نفس انسان در دنیا و آخرت می شود. اگر آدمی به فرمان قرآن و اطاعت خدای رحمان و اولیاء بزرگوار دین اسلام گردن نهد و دعوت آنان را اجابت نماید، هرگز از شیطان اطاعت و پیروی نخواهد کرد و هرگز دعوت شیطان را اجابت نمی کند و هرگز از انسان های طاغوت صفت و متکبر و مستکبر و فاسق اطاعت و پیروی نخواهد کرد و به هیچ بهانه ای فرمان و دعوت پیروان دنیا و هوا و هوس را اجابت نمی نماید. مؤمن می داند که برترین اطاعت ها دوری کردن از لذت پرستی و لذت گرایی است. او می داند برترین ورع ها دوری از امیال و شهوت ها است.

به این سبب هرگز از لذت پرستان لذت گرا و پیروان امیال و شهوات حیوانی و نفسانی در هیچ امری پیروی نمی کند، زیرا پیروی از طاغوتیان متکبر و مستکبر و دنیاپرست و لذت پرست و شهوت پرست، نتیجه ای جز خواری و ذلت و انحطاط در دنیا و آخرت در پی نخواهد داشت. (2)

ص: 368

---

1- یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه، ص 252 و 253

2- میزان الحکمه، ج 5، ص 568 تا 571



عزت از ریشه «عزز» به معنی توانایی و قدرت و نقطه مقابل ذلت است و آن حالتی است که از مغلوب شدن مانع می شود. همچنین شیء کمیاب را که رسیدن به آن سخت و دشوار است، عزیزالوجود گویند.

به هر حال در مفهوم عزت، توانایی، غلبه و قدرت نهفته است. تعزیز و تعزز، تقویت و نفوذناپذیری معنی می شود. عزیز به معنای قادر و توانا و نفوذناپذیر و کسی است که مغلوب نمی شود و چیزی برای او ممتنع نیست، منیع و دافع است و کسی نمی تواند او را زبون کرده و به مقام سلطنت بر او برسد، به همین معنی است که عزیز از اسماء حسناى حضرت احدیت می باشد. البته گاهی عزیز به معنی سخت و دشوار است و قرآن کریم این نام را برای کفار مجازاً و به جهت استهزاء به کار برده است زیرا کفار عزت ظاهری و ادعایی ناشی از تکبر و غرور و غفلت متکی بر قدرت دنیوی برای خود قائل هستند.

راغب در مفردات می گوید: «عزت در اصل آن حالتی است که انسان را مقاوم و شکست ناپذیر می سازد، به همین جهت به زمین های صُلب و محکم (عزاز) بر وزن (اساس) می گویند»<sup>(1)</sup>.

کرامت از ریشه «کرم» به معنی سخاوت، شرافت، عزت و نقطه مقابل لثامت و پستی است. کرم برای خداوند احسان و برای انسان مروت و شرافت و اخلاق پسندیده است. کریم به معنی سخی، سخاوتمند، نفیس، عزیز و شریف است و از اسماء حسنی می باشد و برای حق تعالی به معنی جواد و منعم است و نیز صاحب رزق کریم یعنی عظیم و واسع و بدون ناگواری است. کریم به معنی بزرگ، بزرگوار، عظیم، محترم، گرانقدر و نظایر این ها می باشد و به همین معنی صفت قرآن است.

ص: 369

اکرم، اسم تفضیل است «وَرَبِّكَ الْاِکْرَامِ» یعنی «وَرَبِّكَ اعْظَمُ کَرَمًا» هیچ کرمی به عظمت کرم او نیست، عطای او مافوق همه عطاها است. او صاحب اکرم است در مقام افاضه رحمت و نعمت. او معطی و مفیض همه نعمت ها است. ذوالجلال والاکرام است، دارای جمال و عظمت و صاحب صفات جمال و نعمت و رحمت است. ذات او بالاتر و اعلی و برتر از درک و وصف و صاحب کبریا و عزت و پاکی و عظمت است. سبوح و قدوس است و تعالی و علو مخصوص اوست. پس هر عزت و کرامتی ظهور عزت و کرامت اوست یعنی کامل ترین مصداق عزت و کرامت فقط برای خدای سبحان ثابت است و سایر کرامت ها و عزت ها همه شعاع عزت و کرامت الهی و موهبت او هستند.

سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام) فرموده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَىٰ أَنْ أكرمتنا بالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ»: «خداوند، من تو را سپاس می گویم، برای این که به وسیله نبوت ما را کرامت بخشیدی و قرآن را به ما آموختی و ما را فقیه در دین قرار دادی». (1)

کرامت، نحوه وجود هستی خاصی است که کامل ترین مصداق آن برای خدای سبحان ثابت است و نه تنها دارای عالی ترین درجه وجود بوده، بلکه خود، هستی محض است، چون معنای کرامت هم بر واجب الوجود و هم بر ممکن الوجود به نحو اشتراك معنوی نه لفظی اطلاق می شود. کرامت، حریت خاص است و از صفات برجسته و ممتاز شخصیت انسانی به شمار می آید. کرامت سبب گرامی شدن موجودی است که دارای کرامت باشد. قرآن کریم می فرماید که نوع انسان فی نفسه، کریم خلق شده و شایستگی کرامت اکتسابی را هم دارد. همچنین قرآن کریم برای انسان های مؤمن عزت نفس قائل است و در این زمینه چنین می فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ». (2) «عزت مخصوص خدا و رسول

ص: 370

1- قاموس قرآن، ج 6، ص 103 تا 106

2- سوره منافقون، آیه 8

او و مؤمنان است ولی منافقان نمی دانند». این آیه می گوید: کسانی که خود را عزیز می دانند و دیگران را ذلیل و خود را ولی نعمت می دانند و دیگران را محتاج، يك تفکر منافقانه دارند که از غرور و تکبر و گمان استقلال خویش در برابر خدا ناشی می شود. اگر آن ها به حقیقت عبودیت و بندگی آشنا بودند و مالکیت خدا را بر همه چیز قطعی می دانستند هرگز گرفتار این اشتباه خطرناک نمی شدند. آری اگر کسی از درک توحیدی درستی برخوردار باشد و مسئله مالکیت خداوند را نسبت به تمام خزاین آسمان ها و زمین به درستی درک کند، خواهد فهمید که همه عزت ها از آن خداوند است و ادعای عزت بدون ایمان و عبودیت، ادعایی گزاف و بیهوده است.

بنابراین عزت تنها از آن خدا و کسانی است که مؤمن و عبد حقیقی خدا هستند، یعنی عزت تنها مخصوص او و رسول او و مؤمنان است. اما این حقیقت توحیدی را کوردلان منافق و استعمارگران کافر و مشرک هرگز نمی دانند و نخواهند دانست. بدون شك کسی که خواهان عزت است باید بداند که: «مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ»<sup>(1)</sup>: «کسی که خواهان عزت است (باید از خدا بخواهد، چرا که) تمام عزت برای خداست، سخنان پاکیزه به سوی او صعود می کند و عمل صالح را بالا می برد و آن ها که نقشه های بد می کشند، عذاب سختی برای آن ها است و مکر (و تلاش افسادگرانه) آنان نابود می شود (و به جایی نمی رسد). از آن جا که تنها ذات پاک خداست که شکست ناپذیر است لذا تمام عزت از آن خدا است و هر کس عزتی کسب می کند از برکت دریای بی انتهای اوست».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) در حدیثی می فرماید: «پروردگار شما همه روزه می گوید: منم عزیز، و هر کس عزت دو جهان را می خواهد، باید از عزیز اطاعت کند».<sup>(2)</sup>

ص: 371

1- سوره فاطر، آیه 10

2- بحار الانوار، ج 68، ص 120

امام حسن (علیه السلام) در ساعات آخر عمرش می فرماید: «هر گاه بخواهی بدون داشتن قبیله عزیز باشی و بدون قدرت حکومت، هیبت داشته باشی از سایه ذلت معصیت خدا به در آی و در پناه عزت اطاعت او قرار گیر». (1)

آری مؤمنان در پرتو عزت پروردگار کسب عزت کرده و می کنند و پیوسته در مسیر اطاعت او گام برمی دارند. آنان به وسیله سخنان پاکیزه و افکار و عقاید پاک و اعمال صالح و شایسته که به سوی پروردگار بالا می رود، کسب عزت می نمایند. پس راه به دست آوردن عزت (کلام طیب و عمل صالح) است. (2)

اگر چه در فارسی روزمره «عزت» به معنی احترام و آبرو یا گران بها بودن است، ولی در لغت عرب چنین نیست. «عزت» به معنی قدرت شکست ناپذیر است، قابل توجه این که در آیه 8 سوره منافقون و در آیه 10 سوره فاطر، عزت منحصرأز آن خدا شمرده شده و از آن رسول او و مؤمنان است. چرا که اولیاء و دوستان خدا نیز، پرتویی از عزت خدا را دارند و به او متکی هستند.

به همین دلیل، در روایات اسلامی روی این مسئله تأکید شده است که مؤمن نباید وسایل ذلت خود را فراهم سازد. خدا خواسته او عزیز باشد، او هم برای حفظ این عزت باید بکوشد. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه 8 سوره منافقون می فرماید: «مؤمن عزیز است و ذلیل نخواهد بود، مؤمن از کوه محکم تر و پر صلابت تر است چرا که کوه را با کلنگ ها ممکن است قطعه قطعه کرد ولی چیزی از دین مؤمن هرگز کنده نمی شود». (3)

در حدیث دیگری امام (علیه السلام) می فرماید: «سزاوار نیست مؤمن خود را ذلیل کند، سؤال شد چگونه خود را ذلیل می کند؟ فرمود: به سراغ کاری می رود که از او ساخته نیست». (4)

ص: 372

1- کفایة الاثر، ص 227

2- تفسیر نمونه، ج 18، ص 212 تا 214

3- کافی، ج 5، ص 63، ح 1

4- کافی، ج 5، ص 63، ح 4

نیز امام صادق (علیه السلام) در حدیث دیگری می فرماید: «خداوند همه کارهای مؤمن را به او واگذار کرده جز این که به او اجازه نداده است خود را ذلیل و خوار کند، مگر نمی بینی خداوند در این باره فرموده: عزّت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است، سزاوار است مؤمن همیشه عزیز باشد و ذلیل نباشد» (1) و (2)

کرامت به معنای پاک بودن از آلودگی ها است و به سبب عزت و شرف و کمال مخصوص به آن موجود است که کرامت به او نسبت داده می شود. در دین اسلام دو نوع کرامت برای انسان ثابت شده است که عبارتند از:

1- کرامت ذاتی و حیثیت طبیعی که همه انسان ها مادامی که به اختیار خود با ارتکاب به خیانت و جنایت بر خویشتن و یا دیگران آن کرامت را از خود سلب نکنند، از این صفت شریف برخوردارند. کرامت ذاتی را همه انسان ها دارا می باشند.

2- کرامت ارزشی (اکتسابی) که از به کار انداختن استعدادها و نیروهای مثبت در وجود آدمی و تکاپو در مسیر رشد و کمال و خیرات ناشی می گردد. این کرامت اکتسابی و اختیاری است که ارزش نهایی و عالی انسان ها مربوط به همین کرامت است.

قرآن کریم در مورد کرامت ذاتی که موهبتی و غیراختیاری است و خداوند آن را به همه انسان ها عنایت فرموده است در آیه 70 سوره اسراء می فرماید: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً»: «و ما تحقیقاً فرزندان آدم را تکریم نمودیم و آنان را در خشکی و در دریا به حرکت درآوردیم و از مواد پاکیزه بر آنان روزی مقرر ساختیم و آنان را بر بسیاری از موجوداتی که آفریدیم برتری دادیم». این آیه با کمال صراحت اثبات می کند که خداوند متعال فرزندان آدم (علیه السلام) را ذاتاً مورد تکریم قرار داده و آنان را بر مقداری فراوان از کائنات برتری داده است.

ص: 373

---

1- کافی، ج 5، ص 64، حدیث 6

2- تفسیر نمونه، ج 24، ص 182 و 183

به همین دلیل قاطع و صریح، افراد انسانی باید این کرامت و حیثیت را برای همدیگر به عنوان يك حق بشناسند و خود را در برابر آن حق مکلف ببینند. منشأ این کرامت ذاتی عبارت است از رابطه بسیار مهم و باارزش خداوندی با انسان که در آیه شریفه 72 سوره صاد: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»: «و در او (انسان) از روح خود دمیدیم» بیان شده است، و این تکریم بسیار با عظمت، انسان را شایسته سجده فرشتگان نمود. هم چنین منشأ این کرامت عبارت است از صفات و نیروها و استعدادها بسیار با اهمیت که آدمی با به کار انداختن آن ها و تکاپوی مخلصانه در مسیر حیات معقول با اتصاف به کرامت عالی ارزشی نایل می گردد. از این آیه شریفه استفاده می شود که افراد انسانی به اضافه حق حیات و تکلیف دیگران به مراعات آن، دارای حق کرامت ذاتی می باشند و مادامی که خود انسان آن کرامت و حیثیت را به جهت جنایت و خیانت بر خویشان یا بر دیگران، از خود سلب نکند، دیگران مکلف به مراعات این حق می باشند، همان گونه که مکلف به مراعات حق حیات یکدیگر هستند. (1)

در آیه مورد بحث سوره اسراء قرآن به طور سر بسته می فرماید که ما انسان را تکریم کردیم و گرامی داشتیم. اما در این که خداوند به چه چیز انسان را تکریم کرده و گرامی داشته میان مفسران گفت و گو است. بعضی، این اکرام را به خاطر اعطای قوه عقل و نطق و استعدادهای مختلف و آزادی اراده می دانند. بعضی، اندام موزون و قامت راست. بعضی، موهبت انگشتان، که با آن می تواند کارهای بسیار ظریف و دقیق انجام دهد و همچنین قدرت بر نوشتن دارد. بعضی به این که انسان، تقریباً تنها موجودی است که می تواند غذای خود را با دست بخورد. بعضی، به خاطر سلطه او بر تمام موجودات روی زمین و بعضی، به خاطر شناخت خدا و قدرت بر اطاعت فرمان او می دانند. ولی روشن است، این مواهب در انسان جمع هستند و هیچ گونه

ص: 374

تضادی با هم ندارند، بنابراین، گرامی داشت خدا نسبت به این مخلوق بزرگ، با همه این مواهب و غیر این مواهب است. بنابراین، انسان امتیازات فراوانی بر مخلوقات دیگر دارد که هر یک از دیگری جالب تر و والاتر است و روح انسان، علاوه بر امتیازات جسمی، مجموعه ای است از استعدادهای عالی و توانایی های بسیار، برای پیمودن مسیر تکامل به طور نامحدود. تنها موجودی که از نیروهای مختلف، مادی و معنوی، جسمانی و روحانی تشکیل شده و در لابه لای تضادها می تواند پرورش پیدا کند و استعداد تکامل و پیشروی نامحدود دارد، انسان است.

حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که شاهد روشنی بر این مدعا است، می فرماید: «خداوند خلق عالم را بر سه گونه آفریده: فرشتگان، حیوانات و انسان. فرشتگان عقل دارند بدون شهوت و غضب، حیوانات مجموعه ای از شهوت و غضبند و عقل ندارند، اما انسان مجموعه ای است از هر دو، تا کدامین غالب آید، اگر عقل او بر شهوتش غالب شود، از فرشتگان برتر است و اگر شهوتش بر عقلش چیره گردد، از حیوانات پست تر» (1).

آری همه انسان ها از فرشتگان برترند، اما بالقوه و بالاستعداد، یعنی همگی این زمینه و شایستگی را دارند، حال اگر از آن استفاده نکنند و سقوط نمایند، مربوط به خودشان است (2).

قرآن کریم در مورد کرامت ارزشی (اکتسابی) در آیه 13 سوره حجرات چنین می فرماید: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»: «ای مردم، ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را شعبه ها و قبیله ها قرار دادیم تا با یکدیگر با تحصیل معرفت، زندگی هماهنگی داشته باشید، قطعاً با کرامت ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است، خداوند دانا و آگاه است».

ص: 375

1- بحار الانوار، ج 60، ص 299

2- تفسیر نمونه، ج 12، ص 221 تا 223

بالاتر از کرامت ذاتی که همه انسان‌ها دارند، کرامت ارزشی و اکتسابی است. خداوند ملائک امتیاز و برتری در کرامت اکتسابی و ارزشی را بر مبنای تقوا استوار نموده است. با توجه به این که اکثر اولاد آدم با داشتن آن همه نیروها و استعدادها و امتیازات، از مراعات حقوق انسانی، سر باز می‌زنند و منحرف می‌گردند و ظلم و جهول و کنود (کسی که به نعمت‌های خداوندی کفران می‌ورزد) و هلوغ (کسی که در مقابل خیر و شر شخصیت ثابت ندارد) و ضعیف خوانده می‌شود، معلوم می‌گردد که خداوند سبحان فقط زمینه ارزش و کرامت و شرافت را در انسان به وجود آورده است. یعنی همه نیروها و استعدادها را مثبت که خداوند به انسان‌ها عنایت فرموده است، مقتضای ارزش شرف و حیثیت است که مقتضی به وجود آمدن حق کرامت برای آنان می‌باشد. نه این که در همه موقعیت‌ها و شرایط، انسان‌ها دارای شرف ذاتی و کرامت وجودی هستند، لذا اگر انسانی درصدد هواپرستی و خودکامگی و قدرت‌بازی و خود هدفی برآمده و آن نیروها و استعدادها را به سوی اهداف پلید خود توجیه و مورد بهره‌برداری قرار داد، قطعی است که چنین انسانی نه فقط حق کرامت و شرافت و احترام ذاتی ندارد، بلکه بدان جهت که مخلّ حیات و کرامت و آزادی دیگر انسان‌ها می‌باشد، مجرم بوده و باید مؤاخذه و برای دفاع از حقوق حیات و کرامت و آزادی آنان مورد کیفر قرار بگیرد. کرامت اکتسابی همان کرامت انسانی الهی است و عبارت است از آن شرف و حیثیت ارزشی که انسان، با کوشش اختیاری در مسیر تزکیه نفس و تحصیل معرفت و هستی‌یابی و تقرب به پروردگار متعال که شناخت و احترام به کرامت انسانی یکی از مقدمات ضروری آن است به دست بیاورد.

این همان کرامت عظمی است که خداوند سبحان در آیه 13 سوره حجرات بیان فرموده است. بنابراین، معنای تقوا عبارت است از صیانت ذات در جاذبه کمال الهی. قطعی است که هر يك از این دو نوع کرامت یعنی (1- کرامت ذاتی طبیعی انسان، 2- کرامت اکتسابی انسانی الهی)، دارای درجاتی مختلف است و ملائک اختلاف



درجات یا مقدار و کیفیت آگاهی از عظمت و ارزش وجود انسانی و به ثمر رسانیدن شخصیت الهی است که مدیریت وجود انسان را در جهانی معنی دار اداره می نماید. (1)

قرآن مجید همه مباهات و مفاخره های عصر جاهلی را در آیه 13 سوره حجرات به طور کلی از کار می اندازد. در این آیه افتخار به نَسَب و قبیله و طائفه و قبیله برتر و نژاد برتر و خون و رنگ و مال و مقام و ثروت و تمامی این گونه امتیازات ظاهری و افتخارات مادی به طور کلی نفی و انکار می شود. این آیه عزیز و شریف يك معیار واقعی و ارزشی را معرفی می فرماید و آن را محور کرامت قرار می دهد و آن یگانه معیار واقعی ارزشی، تقوای الهی است.

به این ترتیب قرآن قلم سرخ بر تمامی این گونه بلندپروازی های کاذب و ضد ارزش های بیمار گونه می کشد و اصالت و واقعیت را به تقوا و پرهیزکاری و خداترسی می دهد و می گوید که برای تقرب به خدا و نزدیکی به ساحت مقدس الهی، هیچ امتیازی جز تقوا مؤثر نیست. قرآن کریم حتی برای موضوعات مهمی، همچون علم و دانش، اگر در مسیر ایمان و تقوا و ارزش های اخلاقی قرار نگیرد، اهمیت قائل نیست.

در حدیثی پیامبر (صلی الله علیه و اله) در مکه می فرماید: «ای مردم، خداوند از شما ننگ جاهلیت و تفاخر به پدران و نیاکان را زدود، مردم دو گروه بیش نیستند: یا نیکوکار، با تقوا و ارزشمند نزد خدا و یا بدکار و شقاوتمند و پست در پیشگاه حق، همه مردم فرزند آدم اند و خداوند آدم را از خاک آفریده، چنان که می گوید: (ای مردم، ما شما را از يك مرد و زن آفریدیم، و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا شناخته شوید، از همه گرامی تر نزد خداوند کسی است که از همه پرهیزکارتر باشد، خداوند دانا و آگاه است)». (2) حضرت در حدیثی دیگر می فرماید: «ای مردم بدانید، خدای شما یکی

ص: 377

---

1- پیامبر خرد، ص 109 و 110 و 119

2- سنن ترمذی، ج 5، ص 242

است و پدرتان یکی، نه عرب بر عجم برتری دارد و نه عجم بر عرب، نه سیاه پوست بر گندمگون و نه گندمگون بر سیاه پوست، مگر به تقوا، آیا من دستور الهی را ابلاغ کردم؟ همه گفتند: آری حضرت فرمود: این سخن را حاضران به غایبان برسانند»<sup>(1)</sup>.

همان طور که حضرت رسول (صلی الله علیه و اله) فرمودند: مردم دو گروه بیش نیستند یا نیکوکار و با تقوا و ارزشمند و یا بدکار و شقاوتمند و پست. از این روایت شریف و سایر روایات و آیات نظیر این روایت، روشن می گردد که انسان موجودی است دو قطبی، با دو گونه کشش متعارض، گاهی به سوی عقل و جنود عقل گرایش دارد و گاهی به سوی جهل و جنود جهل متمایل است. گاهی میل به تقوا دارد و گاهی به سوی فجور کشیده می شود. گاهی محرك های عقلانی اعمال او را سامان می دهد و گاهی انگیزه های شهوانی او را به عمل وامی دارد. گاهی نگاه او به سوی اعلیٰ علیین است و گاهی به سوی اسفل السافلین نگاه می کند. گاهی به سوی ملائک کشیده می شود و گاهی به سوی حیوانات میل می کند.

آری در درون آدمی تخصصی همیشگی است میان دو دسته از قوا و نیروها و استعدادها و گرایشات و انگیزه ها و محرك های متضاد. يك دسته عقل و تقوا و سپاهیان عقل و تقوا هستند که مبدأ نور و تعالی و تکامل و حرکت انسان به سوی اعلیٰ علیین و الله می باشند و این ها جنود الرحمن اند. يك دسته دیگر جهل و فجور و سپاهیان جهل و شهوت هستند که مبدأ ظلمت و انحطاط و ابتذال و حرکت انسان به سوی اسفل السافلین و شیطان می باشند و این ها جنود شیطان در وجود انسان هستند.

البته در این میان هم عنصر اراده و اختیار و انتخاب و تعلیم و تربیت و هدایت و مسئولیت پذیری نقش دارد و هم عنصر وراثت و محیط با همه اشکال مختلفش. عزت و کرامت نفس محور فضایل و اخلاقیات حسنه اسلامی است و از سوی

ص: 378

دیگر محور عزت و کرامت نفس بر پایه تقوای الهی استوار است. بنابراین در تعالیم اسلامی سفارش اکید شده است که انسان از عزت و کرامت نفس خود براساس تقوای الهی پاسداری و حفاظت کند و آن را از همه آفات و امراض و بیماری های گوناگون مصون بدارد.

حضرت علی (علیه السلام) در وصیت نامه ای به فرزند بزرگوارش امام مجتبی (علیه السلام) می نویسد: «اکرم نفسک عن کُلِّ دَیْنَةٍ وَ ان سَأَلْتَنکَ اِلَى الرَّغَائِبِ فَإِنَّکَ لَنْ تَعْتَصِبَ بِمَا تَبَدَّلُ مِنْ نَفْسِکَ عِوَضًا» (1): «ای پسر من نفس خود را گرامی و محترم بدار از این که به پستی دچار شود، زیرا اگر از نفس خود چیزی را باختی دیگر هیچ چیزی نمی تواند جای آن را بگیرد، و هیچ عوضی برایش پیدا نمی کنی». همچنین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: «من کَرَمْتُ عَلَیْهِ نَفْسَهُ هَانَتْ عَلَیْهِ شَهْوَاتُهُ» (2): «آن کس که نفسش را گرامی بدارد، برای او شهوات خیلی کوچک است». یعنی مخالفت با شهوات برای او کار بسیار آسانی است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) فرمود: «أَطْلُبُوا الْحَوَائِجَ بِعِزَّةِ الْأَنْفُسِ» (3): «نیازهای خود را همراه با عزت نفس طلب کنید». یعنی انسان حتی در برآورده کردن احتیاجات ضروری و اولیه خود نیز باید به گونه ای اقدام کند که عزت نفس او مخدوش نشود.

امام علی (علیه السلام) فرمود: «الْمَنِيَّةُ وَالْاَلْمَنِيَّةُ، التَّقَلُّلُ وَالْاَلْتَوْسُّلُ» (4): «مرگ آری اما پستی هرگز، به کم ساختن آری اما دست پیش دیگران دراز کردن هرگز». آن حضرت می فرماید: «فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَوَةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ» (5): «مردن این است که مغلوب و مقهور دیگران باشید، هر چند زنده باشید و زندگی این است که پیروز باشید، هر چند زیر خاک باشید». امام حسین (علیه السلام)

ص: 379

1- نهج البلاغه، نامه 31

2- نهج البلاغه، حکمت 441

3- نهج الفصاحه، ح 325

4- نهج البلاغه، حکمت 390

5- نهج البلاغه، خطبه 51

می فرماید: «مَوْتُ فِي عِزِّ حَيِّ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلِّ»: «مردن با عزت، از زندگی در ذلت بهتر است و بر آن ترجیح دارد». (1) جمله معروف ایشان این است که «هَيْهَاتَ مِنَّا الذُّلَّةُ»: «هر گونه ذلتی از ما به دور است». (2) حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلَى قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ شَجَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ انْفَتِهِ وَ عَفْتُهُ عَلَى قَدْرِ غَيْرَتِهِ»: (3) «قدر و اندازه هر کس همان قدر و اندازه همتش است، و شجاعت هر کس به اندازه حس مردانگی او است و عفت و پاکدامنی هر کس به اندازه غیرتش است».

همچنین ایشان در نامه به امام حسن (علیه السلام) فرمود: «لَا تَكُنْ عَبْدًا غَيْرِكَ وَ قَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»: «پسرم هرگز در دنیا بنده کسی مباش زیرا خداوند تو را آزاد آفریده است». (4)

در تعالیم دین مقدس اسلام، از جمله در قرآن و فرمایشات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) و حضرت علی (علیه السلام) و به خصوص حضرت امام حسین (علیه السلام) عباراتی وجود دارد که عزت و شرافت و کرامت انسانی در آن ها موج می زند. دعوت به حریت و آزادگی در نزد امام حسین (علیه السلام) آن چنان با ارزش است که حتی خطاب به آل ابوسفیان می فرماید: «اگر خدا را نمی شناسید و اگر به معاد ایمان ندارید پس حداقل حریت و آزادگی داشته باشید». (5)

انسانی که دارای حریت و آزادگی است مرتکب اعمال ناجوانمردانه نمی شود. انسانی که دارای عزت نفس و کرامت و شرافت شخصیت است، مرتکب اعمال حرام شهوانی نمی شود. انسانی که دارای عزت نفس باشد به هیچ گونه حقارت و ذلت و پستی تن در نمی دهد و پیوسته از پاکی و طهارت و شرافت و عزت نفس خود در برابر انواع هواهای نفسانی و تمایلات حیوانی و امراض روانی و بیماری های معنوی مراقبت و مواظبت دائمی می نماید.

ص: 380

---

1- بحار الانوار، ج 44، ص 192

2- فلسفه اخلاق، ص 152

3- نهج البلاغه، حکمت 44

4- نهج البلاغه، نامه 31

5- بحار الانوار، ج 45، ص 51

بشر امروز در برابر ناراحتی های روانی و نگرانی های روحی و بحران های متعدد معنوی و اخلاقی قرار گرفته است. از قبیل اضطراب و نگرانی، تضادهای درونی و برونی، قیافه های عصبانی، بیماری های روانی، خودکشی، احساس تنهایی، خالی ماندن ساعات فراغت، نداشتن احساس پناهگاه، بیماری های عصبی و اختلالات روانی، احساس پوچی و بی هدف بودن زندگی، عصیان جوانان به اشکال مختلف، تصویر ترسناک از آینده و دوران پیری و وحشت از مرگ و رو به رو شدن با چهره مرگ، کمبود عواطف انسانی و گرسنگی و انواع ظلم ها و ستم های گوناگون، احساس ناخشنودی و عدم اشیاع کامل، آلودگی محیط زیست و انواع امراض جسمی و روحی ناشی از آن، بدبینی و سوءظن عمیق و آزار دهنده، علم زدگی و علم پرستی، پول زدگی و پول پرستی، دنیا زدگی و دنیا پرستی، ترس از آینده، احساس گناه و شرمساری همراه با عذاب وجدان، روی آوردن به عرفان های کاذب و منفی ضد مذهب و منهای مذهب، روی آوردن به زندگی تجملی و رفاه زدگی و ماتریالیسم اخلاقی، خودباختگی و خودفراموشی و مسخ هویت و از خودبیگانگی، روی آوردن به ماتریالیسم عقیدتی و دهری گری و مکاتب منکر خدا و معاد و خدافراموشی و بیگانگی با خدا و سرانجام روی آوردن به انکار خدا و معاد و انکار روحی و نبوت و انکار روح و عالم غیب و انواع نفس پرستی و خود پرستی و شیطان پرستی.

به راستی درمان این همه درد عمیق چیست؟ چگونه می توان بر این بحران های عمیق معنوی و اخلاقی و روحی و روانی غلبه کرد؟ بی شك جواب این گونه سؤال ها و درمان ها این گونه دردها، ایمان به خدا و دین داری به معنی واقعی آن است. امروزه آن چیزی که مورد غفلت عموم پزشکان و روان پزشکان و روان درمانان و مشاوران متخصص و برجسته در سطح جهان قرار گرفته است، نقش و عامل بسیار

عمیق و مؤثر ایمان و دین داری است. آن چه به حیات انسان معنا و هدف و جهت می دهد و آن چه برای بشر آرامش واقعی را به دنبال دارد و سعادت دنیوی و اخروی او را تأمین و تضمین می کند، خدا باوری و خداپرستی و دین داری است. آن چه انسان را از گناه، کینه توزی، نداشتن عفو و گذشت، ترس، اضطراب و شکست، محرومیت، عدم تصمیم و اراده، شك و تردید و افسردگی نجات می دهد و به ساحل پاکی و امنیت و آرامش می رساند، ایمان به خدا و خداپرستی و دین داری است.

الف - در مانگری با ذکر: قرآن کریم در آیات متعدد ایمان به خدا را موجب آرامش قلب ها و اطمینان دل ها و سکینه و سکونت روح و روان معرفی می کند و می فرماید: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»: «او کسی است که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزاید، لشکریان آسمان ها و زمین از آن خداست و خداوند دانا و حکیم است».(1)

سکینه به معنی آرامش قلب و اطمینان خاطر است و سبب ثبات و آرامش ظاهری می باشد. بعضی آن را به معنی زوال ترس دانسته اند.(2) سکینه، تردید و وحشت را از انسان زایل می کند و او را در طوفان حوادث ثابت قدم می دارد. اگر ایمان هیچ ثمری جز همین مسئله آرامش نداشت، کافی بود که انسان با تمام وجود از آن استقبال کند، چه رسد به ثمرات و برکات دیگر. بررسی حال مؤمنان و افراد بی ایمان، روشنگر این حقیقت است که گروه دوم در يك حال اضطراب و نگرانی دائم به سر می برند، در حالی که گروه اول از اطمینان خاطر بی نظیری بهره مندند و در سایه آن، هرگز از کسی جز خدا نمی ترسند. هرگز ملامت ها و سرزنش این و آن در اراده آهنینشان اثر نمی گذارد. هرگز به خاطر آن چه از دست داده اند غمگین

ص: 382

1- سوره فتح، آیه 4

2- قاموس قرآن، ج 3، ص 283

نمی شوند و به آن چه دارند دلبستگی شدید ندارند و این دو اصل سبب می شود که آرامش روحی آن ها به خاطر گذشته و آینده متزلزل نشود. هرگز در برابر حوادث سخت، سست نمی شوند و اندوهی به خود راه نمی دهند و همواره خود را برتر از دشمن می بینند. (1)

اسلام در آیات متعددی اطمینان و آرامش را در سایه لطف پروردگار می داند و روشن است شخصی که ایمان داشته باشد متوجه است، نگرانی ها نمی توانند او را از پای در آورند زیرا تکیه گاه او خداست که می تواند همه مشکلات او را دفع کند و هر وضعی برایش پیش آید آن را به صلاح خود می داند و از آن استقبال می کند و او می داند که برای این چند روزه دنیا ساخته نشده که پس از مرگ فنا و هیچ شود، بلکه می داند زندگی این جهان برای همه پایان یافتنی است و باید در جایی دیگر زندگی جاودانی را شروع کند.

آیه 126 سوره آل عمران و آیه 10 سوره انفال و آیه 28 سوره رعد به این مسئله یعنی آرامش خاطر و اطمینان نفس اشاره دارند و در سوره رعد با صدای رسا خداوند می فرماید: «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»: «با یاد خدا قلب ها آرامش می یابد». زیرا زندگی منهای خداوند چیزی جز پوچی و هیچی نخواهد بود که به دنبال آن نگرانی در همه جوانب زندگی پدید خواهد آمد. چگونه دل با یاد خدا آرام می گیرد؟ همیشه اضطراب و نگرانی، یکی از بزرگ ترین بلاهای زندگی انسان ها بوده و هست و عوارض ناشی از آن، در زندگی فردی و اجتماعی کاملاً محسوس است. همیشه آرامش، یکی از گمشده های مهم بشر بوده و به هر دری می زند تا آن را پیدا کند.

به طور کلی آرامش و دلهره نقش بسیار مهمی در سلامت و بیماری فرد و جامعه و سعادت و بدبختی انسان ها دارد و چیزی نیست که بتوان از آن به آسانی گذشت.

ص: 383

قرآن با يك جمله کوتاه و پرمغز، مطمئن ترین و نزدیک ترین راه را برای درمان می گوید: «بدانید که یاد خدا آرام بخش دل هاست».(1)

عوامل نگرانی ها و پریشانی ها :

1- آینده تاریک، گاهی اضطراب و نگرانی به خاطر آینده تاریک و مبهمی است که در برابر انسان خودنمایی می کند و علت آن زوال نعمت ها، گرفتاری در چنگال دشمن، ضعف و بیماری و غیره است. همه این ها آدمی را رنج می دهد، اما ایمان به خداوند قادر متعال، خداوند رحیم و مهربان، خدایی که همواره کفالت بندگان خویش را برعهده دارد، می تواند این گونه نگرانی را از میان ببرد و به او آرامش دهد که تو در برابر حوادث آینده در مانده نیستی و خدایی داری توانا و قادر و مهربان.

2- گاه انسان از گذشته تاریک زندگی خود بیم ناک است و فکر او را مشغول و نگران می سازد. نگرانی از گناهایی که انجام داده، اما باید به او گفت که خداوند، غفار، توبه پذیر، رحیم و غفور است و هر کس عذر تقصیر به پیشگاهش ببرد و از گذشته عذرخواهی کند و در مقام جبران برآید خداوند او را می بخشد.

3- ضعف و ناتوانی انسان در برابر عوامل طبیعی و گاه در مقابل انبوه دشمنان داخلی و خارجی او را نگران می سازد، اما هنگامی که به یاد خدا می افتد و متکی به قدرت و رحمت خداوند می شود، قدرتی که برترین قدرت ها است و هیچ چیزی در برابر آن یارای مقاومت ندارد، قلبش آرام می گیرد.

4- احساس پوچی، گاهی ریشه نگرانی های آزاردهنده انسان، احساس پوچی زندگی و بی هدف بودن آن است. ولی آن کسی که به خدا ایمان دارد و مسیر تکاملی زندگی را به عنوان يك هدف بزرگ پذیرفته است، تمام برنامه ها و حوادث زندگی را در همین خط می بیند.

5- قدرشناسی، عامل دیگر نگرانی آن است که انسان گاهی برای رسیدن به يك

ص: 384



هدف زحمت زیادی را متحمل می شود، اما کسی را نمی بیند که برای زحمت او ارج نهد و قدردانی و تشکر کند. این ناسپاسی او را شدیداً رنج می دهد و در يك حالت اضطراب و نگرانی فرو می برد، اما هنگامی که احساس کند، کسی که از تمام تلاش ها و کوشش هایش آگاه است و به همه آن ها ارج می نهد و برای همه آن زحمات پاداش می دهد خداوند است دیگر چه جای نگرانی و ناآرامی است؟

6- سوءظن ها و توهم ها و خیالات پوچ یکی دیگر از عوامل نگرانی است که بسیاری از مردم در زندگی خود از آن رنج می برند ولی چگونه می توان انکار کرد که توجه به خدا و لطف بی پایان او و دستور به حسن ظن که وظیفه هر فرد با ایمانی است این حالت رنج آور را از بین نمی برد؟ بلکه آرامش و اطمینان جای آن را می گیرد.

7- دنیاپرستی و دلباختگی در برابر زرق و برق زندگی مادی یکی از بزرگ ترین عوامل اضطراب و نگرانی انسان ها بوده و هست، اما ایمان به خدا و توجه به آزادگی مؤمن که همیشه با زهد و پارسایی سازنده و عدم اسارت در چنگال زرق و برق زندگی مادی همراه است، به همه این اضطراب ها پایان می دهد.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «دنیای شما در نظر من بی ارزش تر از برگ درختی است که در دهان ملخی باشد که آن را می خورد».<sup>(1)</sup>

8- وحشت از مرگ، عامل مهم دیگر برای نگرانی، ترس و وحشت از مرگ است که همیشه روح انسان ها را آزار می داده است. از آن جا که امکان مرگ تنها در سنین بالا نیست بلکه در سنین دیگر هم وجود دارد، این نگرانی می تواند عمومی باشد. اگر ما از نظر جهان بینی مرگ را به معنی فنا و نیستی و پایان همه چیز بدانیم این نگرانی کاملاً به جا است ولی هر گاه در سایه ایمان به خدا، مرگ را دریچه ای به يك زندگی وسیع تر و والاتر بدانیم و گذشتن از گذرگاه مرگ را همچون عبور از

ص: 385

دالان زندان و رسیدن به يك فضای آزاد بشمریم دیگر این نگرانی بی معنی است.

البته عوامل نگرانی منحصر به این ها نیست بلکه می توان عوامل فراوان دیگری برای آن برشمرد ولی باید قبول کرد که بیشتر نگرانی ها به یکی از عوامل فوق بازمی گردد و هنگامی که دیدیم این عوامل در برابر ایمان به خدا ذوب و بی رنگ و نابود می گردد، تصدیق خواهیم کرد که یاد خدا مایه آرامش دل ها است. (1)

ذکر به معنی یاد کردن است، خواه با زبان باشد یا با قلب و یا هر دو. ذکر که همان یادآوری است به معنی حفظ شیء می باشد و ضد آن نسیان و فراموشی و غفلت است. بنابراین ذکر حقیقتی است باطنی و نفسانی که چه با زبان و چه با قلب صورت بگیرد هر گونه غفلت و نسیان را از میان می برد.

عالی ترین ذکر، ذکر خداوند سبحان است که قرآن کریم به آن دستور داده و می فرماید: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (2)، این آیه نورانی بسیار نوبدبخش است و می فرماید هر کس که خدا را یاد کند، خدا او را حتماً یاد خواهد فرمود. همچنین قرآن مجید می فرماید: «به وسیله قرآن کسی را که از قیامت می ترسد، پند داده و نصیحت کن و او را نسبت به حقایق یادآوری نما، زیرا ذکر و یادآوری و پند دادن برای مؤمنین بسیار سودمند است» (3).

البته باید دانست که قرآن مجید خود بزرگترین مصداق ذکر است و یکی از نام های این کتاب آسمانی (ذکر) است، آن جا که می فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (4)، مراد از ذکر در این آیه شریفه، قرآن مجید است و چون قرآن یادآور و بیان کننده حقایق دنیا و آخرت است بدان جهت بر آن ذکر اطلاق شده است. (5)

ب - درمانگری با دعا : دعا به معنی خواندن و حاجت خواستن و استمداد است.

ص: 386

1- تفسیر نمونه، ج 10، ص 244 تا 252

2- سوره بقره، آیه 152

3- سوره ق، آیه 45، سوره ذاریات، آیه 55

4- سوره حجر، آیه 9

5- قاموس قرآن، ج 3، ص 15 تا 17

قرآن کریم می فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي...» (1) و نیز می فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» (2)، از این دو آیه روشن می شود که هر که خدا را بخواند، خدا حتماً اجابت خواهد کرد و این که بیشتر دعاها به اجابت نمی رسد یا از آن است که اجابت آن صلاح بنده نیست، خدا می داند و بنده نمی داند، در این صورت دعا، دعا نیست که قبول شود بلکه نفرین است. یا آن است که اخلاص در دعا نیست، چون خدا فرموده: «إِذَا دَعَايَ، أُدْعَوْنِي»، تا انسان قطع از علایق مادی نکند و خدا را با اخلاص نخواند، خدا را نخوانده است بلکه در حین دعوت به جاهای دیگر نیز تکیه کرده است. وقتی که انسان خود را مضطر دید و از هر دری ناامید شد و فقط به خدا روی آورد، حتماً دعای او اجابت خواهد شد. «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاً وَيَكْشِفُ الشُّوْءَ» (3)، مراد از اضطرار آن است که راه علاج را از هر سو بسته ببیند. کلمه مضطر روشن گر اخلاص در دعاست.

مطلبی که نباید از نظر دور داشت تلاش بعد از دعا و در وقت دعاست. بیشتر مردم فکر می کنند که اثر دعا باید من حیث لا یحتسب باشد و ما کاری نکنیم و دعا به طور خرق عادت و یا نزدیک به آن مستجاب باشد. نه این گونه نیست، بلکه باید پس از دعا و در حین آن تلاش کرد و در پی وسیله بود تا خدا مقصود را برآورد «وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...». گذشته از این ها اثر دعا نسبت به بنده ضروری و غیر قابل انفکاک است زیرا یادآوری خدا و توجه به درگاهش و استمداد از کبریائیش سبب قرب است و این اثر پیوسته هست. (4)

به طور کلی برای عمران و آبادی روح و روان و قلب و باطن انسان مؤمن در دین مبین اسلام راه های متعددی مطرح شده است از جمله: طاعت از خدا و اوامر و

ص: 387

1- سوره بقره، آیه 186

2- سوره غافر، آیه 60

3- سوره نمل، آیه 62

4- قاموس قرآن، ج 2، ص 344 و 345

نواهی الهی براساس ایمان و اعتقاد و باور قلبی و مؤمنانه و توحیدی، توجه و تمسک به قرآن مجید و تلاوت و قرائت این کتاب آسمانی و عمل به فرامین رهایی بخش آن، اطاعت از رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و اله)، اطاعت از امامان معصوم و اهل بیت گرامی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله)، اطاعت و پیروی از علما و فقهای دین به خصوص پیروی و اطاعت از ولی فقیه و رجوع به همه علما و مشاوره گرفتن از آن ها، تفکر و تدبیر در آیات آفاقی و انفسی و همچنین تفکر و تدبیر در آیات نورانی قرآن و روایات حیات بخش حضرات معصومین، دعا و توسل به درگاه خدا و اهل بیت عصمت و طهارت، انجام اعمال صالح واجب و مستحب همچون نماز و ذکر و صلوات و امر به معروف و... پیشه کردن تقوا و تزکیه نفس و توبه و انابه و استغفار در همه اوقات.

در مورد اهمیت و ضرورت دعا کردن، قرآن کریم می فرماید: «وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسِّرْ تَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ»؛ «و هنگامی که بندگان من، از تو درباره من سؤال کنند (بگو) من نزدیکم، دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا می خواند، پاسخ می گویم، پس باید دعوت مرا بپذیرند و به من ایمان بیاورند، تا راه یابند (و به مقصد برسند)».(1)

در اسلام یکی از راه های مهم ارتباط انسان با خدا دعا و نیایش است. قرآن کریم خداوند را نزدیک ترین موجودات به انسان معرفی کرده و می فرماید: «خداوند از خودتان به شما نزدیک تر است و از شریان گردن هایتان به شما نیز نزدیک تر است».(2)

بنابراین آدمی اگر به خودش توجه کند، خدا را می یابد و او نزدیک ترین موجودات به انسان است زیرا او میان ما و قلب ما حایل است.(3)

امام صادق(علیه السلام) می فرماید: «زیاد دعا کنید زیرا دعا کلید بخشش خداوند به وسیله

ص: 388

---

1- سوره بقره، آیه 186

2- سوره ق، آیه 16

3- سوره انفال، آیه 24

رسیدن به هر حاجت است، نعمت‌ها و رحمت‌هایی نزد پروردگار است که جز با دعا نمی‌توان به آن رسید و آگاه باش هر در را که بکوبی عاقبت گشوده خواهد شد». (1)

همچنین امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «در نزد خداوند مقاماتی است که بدون دعا کسی به آن نمی‌رسد». (2) دعا نوعی خودآگاهی و بیدار دلی و بیدار فکری می‌باشد.

انسان با دعا پیوندی عمیق و باطنی با مبدأ نیکی‌ها و خوبی‌ها یعنی خداوند متعال برقرار می‌سازد. شرط دعا پاکی و طهارت است از جمله پاکی قلب و روح و روان که با توبه می‌توان به آن دست یافت، دیگر پاکی اموال و حلال بودن تغذیه و لباس و مسکن، همچنین مبارزه با فساد یعنی نهی از منکر و دعوت به خیرات یعنی امر به معروف نیز از شرایط دعای مقبول معرفی شده است. از شرایط دیگر، ایمان و عمل صالح و امانت داری و درست کاری و عمل به عهد و پیمان‌های الهی است.

سرانجام این که دعا باید با عمل و تلاش و کار و کوشش همراه باشد. قرآن کریم صریحاً از قول خداوند متعال همگان را به دعا کردن دعوت نموده و می‌فرماید: «وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ»: «پروردگار شما گفته است: مرا بخوانید تا (دعای) شما را بپذیرم، کسانی که از عبادت من تکبر می‌ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می‌شوند». (3)

از آیه فوق نکاتی به دست می‌آید از جمله:

1- دعا کردن محبوب الهی و خواست و فرمان خود او است.

2- بعد از دعا وعده اجابت داده شده است، ولی باید دانست که این وعده، مشروط است نه مطلق زیرا اجابت دعا شرایطی لازم دارد که بعضی مخصوص دعا است و بعضی مخصوص دعا کننده و بعضی دیگر مخصوص مطلبی است که مورد تقاضا می‌باشد.

ص: 389

---

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 638

2- اصول کافی، ج 2، ص 466

3- سوره غافر، آیه 60

3- این آیه می فرماید دعا خود يك نوع عبادت است زیرا در ذیل آیه، با تهدید شدیدی نسبت به کسانی که از دعا کردن ابا دارند، می گوید: «کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند، به زودی با ذلت و خواری وارد دوزخ می شوند».

در حدیثی پیامبر (صلی الله علیه و اله) می فرماید: «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ» (1) از پیامبر (صلی الله علیه و اله) و امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) نقل شده که فرمودند: «الدُّعَاءُ أَفْضَلُ مِنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ» (2) دعا کردن، حتی از تلاوت قرآن هم افضل شمرده شده است. زیرا دعا از يك سو، انسان را به شناخت پروردگار (معرفه الله) که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می کند و از سوی دیگر سبب می شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع کند و از مرکب غرور و کبر، که سرچشمه انواع بدبختی ها و مجادله در آیات الله است فرود آید و برای خود در برابر ذات پاك خداوند، موجودیتی قائل نشود. نیز می داند استجاب دعا بی قید و شرط نیست، بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و برآوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرایط آن است، بنابراین خودسازی می کند و در طریق تربیت خویشتن گام برمی دارد. دعا به انسان اعتماد به نفس می دهد و او را از یأس و نومیدی بازمی دارد و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می کند. (3)

### موانع استجاب دعا از دیدگاه امام علی (علیه السلام):

کسی نزد امیر مؤمنان علی (علیه السلام) از عدم استجاب دعایش شکایت کرده، گفت: با این که خداوند فرموده: دعا کنید من اجابت می کنم، چرا ما دعا می کنیم و به اجابت نمی رسد؟ امام در پاسخ فرمود: «قلب و فکر شما در هشت چیز خیانت کرده، لذا دعایتان مستجاب نمی شود:

1- شما خدا را شناخته اید اما حق او را ادا نکرده اید، به همین دلیل شناخت شما سودی به حالتان نداشته است.

ص: 390

1- مجمع البیان، ج 8، ص 528

2- بحار الانوار، ج 2، ص 154

3- تفسیر نمونه، ج 20، ص 164 و 166

2- شما به فرستاده او ایمان آورده اید سپس با سنتش به مخالفت برخاسته اید، ثمره ایمان شما کجا است؟

3- کتاب او را خوانده اید ولی به آن عمل نکرده اید، گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم سپس به مخالفت برخاستید.

4- شما می گوید از مجازات و کیفر خدا می ترسید، اما همواره کارهایی می کنید که شما را به آن نزدیک می سازد.

5- می گوید به پاداش الهی علاقه دارید اما همواره کاری انجام می دهید که شما را از آن دور می سازد.

6- نعمت خدا را می خورید و حق شکر او را ادا نمی کنید.

7- به شما دستور داده دشمن شیطان باشید (و شما طرح دوستی با او می ریزید) ادعای دشمنی با شیطان دارید اما عملاً با او مخالفت نمی کنید.

8- شما عیوب مردم را نصب العین خود ساخته و عیوب خود را پشت سر افکنده اید، با این حال چگونه انتظار دارید دعایتان به اجابت برسد؟ در حالی که خودتان درهای آن را بسته اید؟ تقوا پیشه کنید، اعمال خویش را اصلاح نمایید، امر به معروف و نهی از منکر کنید تا دعای شما به اجابت برسد» (1) و در بعضی از روایات گناهان متعددی به عنوان موانع استجاب دعا ذکر شده که از جمله آن ها سوء نیت، نفاق، تأخیر نماز از وقت، بدزبانی، غذای حرام و ترك صدقه و انفاق در راه خدا می باشد. (2)

ج - درمانگری نماز: قرآن مجید نماز را با کلمه صلوات معرفی کرده است. صلوات در لغت به معنی توجه و انعطاف است. صلوات از خدا رحمت است و از ملائکه استغفار و از مردم دعا است. صلوات به معنی نماز همان عبادت بزرگی است که در رأس عبادات قرار گرفته و از ارکان دین است و تارك آن در ردیف کافر قرار

ص: 391

1- بحارالانوار، ج 90، ص 376

2- تفسیر نمونه، ج 1، ص 727 و 728

دارد. صلات توجه و انعطافی ویژه است، از سوی بنده به جانب خداوند و نیز نشانگر توجه خدا به بنده می باشد. نماز در واقع یادآوری مخصوص خدا و رو کردن به سوی خدای عزوجل است با کیفیتی که شرع بیان کرده. نماز شخص را از فحشاء و منکر نهی می کند و انجام آن بر مؤمنین واجب است. هیچ دین و شریعتی بدون نماز نیست هرچند در کیفیت آن با هم اختلاف دارند.<sup>(1)</sup>

خداوند در قرآن مجید می فرماید: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»: «من (الله) هستم، معبودی جز من نیست، مرا پرست و نماز را برای یاد من به پا دار».<sup>(2)</sup>

در این آیه، نماز بهترین وسیله یاد خدا بیان شده که یکی از مهم ترین فلسفه های نماز می باشد. انسان در زندگی این جهان با توجه به عوامل غافل کننده نیاز به تذکر و یادآوری دارد، با وسیله ای که در فاصله های مختلف زمانی، خدا و رستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بی خبری حفظ کند. نماز این وظیفه مهم را بر عهده دارد.<sup>(3)</sup>

خداوند در قرآن کریم می فرماید: «أَتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»: «آن چه را از کتاب (آسمانی) به تو وحی شده تلاوت کن و نماز را برپا دار، که نماز (انسان را) از زشتی ها و گناه باز می دارد و یاد خدا بزرگ تر است و خداوند می داند شما چه کارهایی انجام می دهید».<sup>(4)</sup>

در این آیه شریف یکی دیگر از فلسفه های مهم نماز را بیان می فرماید و آن این است که نماز بازدارنده از زشتی ها و بدی ها است. نخست می گوید کتاب آسمانی (قرآن) را تلاوت کن، که هر چه می خواهی در آن است از جمله علم و حکمت،

ص: 392

---

1- قاموس قرآن، ج 4، ص 146 تا 149

2- سوره طه، آیه 14

3- تفسیر نمونه، ج 13، ص 199

4- سوره عنکبوت، آیه 45



نصیحت و اندرز، معیار شناخت حق و باطل، وسیله نورانیت قلب و جان و مسیر حرکت هر گروه و هر جمعیت. بخوان و در زندگی به کار بند، بخوان و از آن الهام بگیر، بخوان و قلبت را به نور تلاوتش روشن کن. بعد از بیان این دستور، که در حقیقت جنبه آموزش دارد. به دستور دوم می پردازد که شاخه اصلی پرورش است، می گوید که نماز را برپا دار. زیرا نماز، انسان را از زشتی ها و منکرات باز می دارد. از آن جا که طبیعت نماز، انسان را به یاد نیرومندترین عامل بازدارنده، یعنی اعتقاد به مبدأ و معاد می اندازد، دارای اثر بازدارندگی از فحشا و منکر است. انسانی که به نماز می ایستد، تکبیر می گوید، خدا را از همه چیز برتر و بالاتر می شمرد، به یاد نعمت های او می افتد، حمد و سپاس او می گوید، او را به رحمانیت و رحیمیت می ستاید، به یاد روز جزای او می افتد، اعتراف به بندگی او می کند، از او یاری می جوید، صراط مستقیم از او می طلبد، راه کسانی که به آن ها نعمت داده شده، غضب بر آن ها نشده و گمراه نگشته اند. بدون شك در قلب و روح چنین انسانی، جنبشی به سوی حق و حرکتی به سوی پاکی و جهشی به سوی تقوا پیدا می شود. برای خدا رکوع می کند و در پیشگاه او پیشانی بر خاک می نهد، غرق در عظمت او می شود و خودخواهی ها و خودبرتربینی ها را فراموش می کند. شهادت به یگانگی او و گواهی به رسالت پیامبر (صلی الله علیه و اله) می دهد. بر پیامبرش درود می فرستد و دست به درگاه خدا برمی دارد تا در زمره بندگان صالح او قرار گیرد.

همه این امور، موجی از معنویت در وجود او ایجاد می کند، موجی که سد نیرومندی در برابر گناه، محسوب می شود. هنگامی که آماده مقدمات نماز می شود، خود را شستشو می دهد، پاك می کند، حرام و غضب را از خود دور می سازد و به درگاه دوست می رود. همه این امور تأثیر بازدارنده در برابر خط فحشا و منکرات دارد. منتها هر نمازی، به همان اندازه که از شرایط کمال و روح عبادت برخوردار است، نهی از فحشا و منکر می کند. ممکن نیست، کسی نماز بخواند و هیچ گونه اثری در او نبخشد، هر چند نمازش صوری باشد، هر چند آلوده گناه باشد. البته

این گونه نماز، تأثیرش کم است. این گونه افراد اگر همان نماز را نمی خواندند، از این هم آلوده تر بودند. نهی از فحشا و منکر، سلسله مراتب و درجات زیادی دارد و هر نمازی، به نسبت رعایت شرایط، دارای بعضی از این درجات است. از پیامبر (صلی الله علیه و اله) در حدیثی نقل شده که می فرماید: «کسی که از فرمان نماز اطاعت نکند، نمازش نماز نیست و اطاعت از نماز آن است که نهی کردن نماز، از فحشاء و منکر را به کار بیند.» (1) در حدیثی دیگر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) چنین آمده است: «جوانی از انصار نماز را با پیامبر (صلی الله علیه و اله) ادا می کرد، اما با این حال آلوده گناهان زشتی بود، این ماجرا را به پیامبر (صلی الله علیه و اله) عرضه داشتند، حضرت فرمود: سرانجام روزی نمازش او را از این اعمال پاک می کند.» (2) نیز حضرت در حدیثی دیگر می فرماید: «خداوند سبحان، چشم روشنی مرا نماز قرار داد و نماز را نزد من محبوب گرداند، چنان که طعام را نزد گرسنه و آب را نزد تشنه محبوب گرداند و گرسنه وقتی بخورد، سیر می شود و تشنه، زمانی که آب بیاشامد، تشنگی اش برطرف می شود، در حالی که من، از نماز سیر نمی شوم.» (3)

امام علی (علیه السلام) فرمود: «نماز، رحمت را بر حرم وجودی انسان، فرود می آورد، چنان که باران رحمت الهی، زمین را سبز و خرم و آباد می کند.» (4)

نیز حضرت علی (علیه السلام) در حدیثی دیگر می فرماید: «نماز دژی برای دفاع در مقابل حملات شیطان های جنی و انسی است.» (5) پس نماز یکی از ابزارهای زیربنایی و عملی انسان مسلمان است و حضرت امام علی (علیه السلام) در این حدیث می فرماید که برای دفاع از حرم وجودت از بهترین دژ و سنگر دفاعی، یعنی نماز بهره گیر تا تیرها، ترکش ها و گلوله های مکر و حيله شیاطین جنی و انسی بر روح و جانت

ص: 394

- 
- 1- بحار الانوار، ج 79، ص 198
  - 2- تفسیر نمونه، ج 16، ص 286
  - 3- بحار الانوار، ج 77، ص 77
  - 4- میزان الحکمه، ج 5، ص 367
  - 5- غرر الحکم و درر الکلم، ص 129

اصابت نکند، زیرا اگر خداوند به وسیله نماز در وجود انسان حاکم شد و انسان، جلوه خدا و روح الله گردید، دیگر شیطان در آن سرای راه ندارد. چرا که نماز، ذکر الله اکبر و بالاترین ذکر الهی است و از ورود دشمنان به حرم امن الهی جلوگیری می کند.

## آثار تربیتی نماز :

1- فلسفه نماز همان یاد خدا است، همان «ذکر الله» است. البته ذکر که مقدمه فکر و فکری که انگیزه عمل باشد. امام صادق (علیه السلام) در تفسیر جمله «وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ»، فرمود: «یاد خدا کردن، به هنگام انجام حلال و حرام به یاد خداوند بیفتید، به سراغ حلال بروید و از حرام چشم پبوشانید». (1)

2- نماز وسیله زدودن و شست و شوی گناهان و مغفرت و آمرزش الهی است، چرا که خواه ناخواه، نماز انسان را دعوت به توبه و اصلاح گذشته می کند. پیامبر (صلی الله علیه و اله) از یاران خود سؤال کرد و فرمود: «اگر بر در خانه یکی از شما نهی از آب صاف و پاکیزه باشد، و در هر روز، پنج بار خود را در آن شست و شو دهد، آیا چیزی از آلودگی و کثافت در بدن او می ماند؟ در پاسخ عرض کردند: نه، حضرت فرمود: نماز درست همانند این آب جاری است، هر زمان که انسان نمازی می خواند، گناهی که در میان دو نماز انجام شده است از میان می رود». (2)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «نماز گناهان را مانند برگ درخت می ریزد و گردن ها را از ریسمان گناه آزاد می سازد، پیامبر خدا نماز را به چشمه آب گرم که بر در خانه شخص باشد و روزی پنج نوبت خود را در آن شستشو دهد تشبیه فرمود، آیا با چنین شست و شوها چیزی از آلودگی بر بدن باقی می ماند؟». (3) به این ترتیب، جراحاتی که بر روح و جان انسان از گناه می نشیند، با مرهم نماز، التیام می یابد و زنگارهایی که بر قلب می نشیند، زدوده می شود.

ص: 395

1- بحار الانوار، ج 82، ص 200

2- وسایل الشیعه، ج 2، ص 7

3- نهج البلاغه، خطبه 199

3- نماز سدی در برابر گناهان آینده است، چرا که روح ایمان را در انسان تقویت می کند و نهال تقوا را در دل پرورش می دهد و ایمان و تقوا نیرومندترین سد در برابر گناه هستند. این همان چیزی است که در آیه 45 سوره عنکبوت به عنوان نهی از فحشا و منکر بیان شده است.

4- نماز غفلت زدا است. بزرگ ترین مصیبت برای رهروان راه حق آن است که هدف آفرینش خود را فراموش کنند و غرق در زندگی مادی و لذایذ زودگذر گردند. اما نماز، به حکم این که، در فواصل مختلف و در شبانه روز پنج بار انجام می شود، مرتباً به انسان اخطار می کند، هشدار می دهد، هدف آفرینش او را خاطر نشان می سازد، موقعیت او را در جهان به او گوشزد می کند و این نعمت بزرگی است که انسان، وسیله ای در اختیار داشته باشد، که در هر شبانه روز چند مرتبه قویاً به او بیدار باش گوید.

5- نماز خودبینی و کبر را درهم می شکند، چرا که انسان در هر شبانه روز، هفده رکعت و در هر رکعت، دو بار پیشانی بر خاک در برابر خدا می گذارد. خود را ذره کوچک در برابر عظمت خدا می بیند، صفری در برابر بی نهایت. پرده های غرور و خودخواهی را کنار می زند و تکبر و برتری جویی را درهم می کوبد.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «خداوند ایمان را برای پاک سازی انسان ها از شرك واجب کرده است و نماز را برای پاک سازی از کبر» (1).

6- نماز وسیله پرورش فضایل اخلاقی و تکامل معنوی و خودسازی انسان است، چون انسان را از جهان محدود ماده و چهار دیوار عالم طبیعت بیرون می برد و به ملکوت آسمان دعوت می کند و با فرشتگان هم صدا و هم راز می سازد. انسان خود را بدون نیاز به هیچ واسطه در برابر خدا می بیند و با او به گفت و گو بر می خیزد یعنی انسان با عمل خودش ساخته می شود، هر جور عمل کند همان گونه ساخته

ص: 396

می شود. تکرار این عمل در شبانه روز، آن هم با تکیه روی صفات خدا، رحمانیت و رحیمیت و عظمت او، مخصوصاً با کمک گرفتن از سوره های قرآن که بهترین دعوت کننده به سوی نیکی ها و پاکی ها است، اثر قابل توجه ای در پرورش فضایل اخلاقی در وجود انسان می گذارد. امام علی (علیه السلام) می فرماید: «نماز وسیله تقرب هر پرهیزکاری به خدا است».(1)

7- نماز به سایر اعمال انسان ارزش و روح می دهد، چرا که نماز روح اخلاص را زنده می کند. نماز مجموعه ای است از نیت خالص و گفتار پاک و اعمال خالصانه. تکرار این مجموع در شبانه روز، بذر سایر اعمال نیک را در جان انسان می پاشد و روح اخلاص را تقویت می کند. امام علی (علیه السلام) در وصیت خود می فرماید: «خدا را خدا را درباره نماز، چرا که ستون دین شما است».(2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «نخستین چیزی که در قیامت از بندگان حساب می شود نماز است، اگر مقبول افتاد سایر اعمالشان قبول می شود، و اگر مردود شد، سایر اعمال نیز مردود می شود».(3)

8- نماز دعوت به پاکسازی زندگی می کند، چرا که مکان نمازگزار، لباس نمازگزار، فرشی که بر آن نماز می خواند، آبی که با آن وضو می گیرد و غسل می کند، محلی که در آن غسل و وضو انجام می شود، باید از هر گونه غصب و تجاوز به حقوق دیگران پاک باشد. اینجاست که عبادت با رعایت حقوق دیگران توأم می شود. یعنی اسلام می گوید، من پرستشی را که در آن حقوق اجتماعی محترم نباشد اساساً قبول ندارم.

9- نماز علاوه بر شرایط صحت، شرایط قبول یا به تعبیر دیگر شرایط کمال دارد، که رعایت آن ها نیز يك عامل مؤثر دیگر، برای ترك بسیاری از گناهان است.

ص: 397

---

1- نهج البلاغه، حکمت 136

2- نهج البلاغه، نامه 47

3- من لایحضره الفقیه، ج 1، ص 208

10- نماز روح انضباط و وقت شناسی را در انسان تقویت می کند، چرا که دقیقاً باید در اوقات معینی انجام گیرد و تأخیر و تقدّم آن هر دو، موجب بطلان نماز است. همچنین آداب و احکام دیگر در مورد نیت، قیام، قعود، رکوع، سجود و مانند آن که رعایت آن ها، پذیرش انضباط را در برنامه های زندگی کاملاً آسان می سازد. (1)

11- نظافت، اسلام يك خصوصیتی دارد و آن این است که با این که روح عبادت ارتباط و پیوند بنده با خدا و توجه به خداست، اما اسلام به عبادت شکل و ترتیب داده و برای آن هم نهایت اهمیت را قائل شده است و در آن شکل يك سلسله برنامه های تربیتی در لباس و بدن عبادت کننده وارد کرده است که هنگام عبادت لباس و بدن باید طهارت داشته باشند و پاکیزه باشند. اسلام وقتی که عبادت را تشریح می کند، می خواهد مخصوصاً عبادت هم يك اثر خاصی از نظر تربیتی داشته باشد، چیزی را که به عبادت ربط زیادی ندارد ولی در تعلیم و تربیت مؤثر است در لباس عبادت (اعم از واجب و مستحب) قرار می دهد، مثلاً مسئله غسل، وضو، دائم الوضو بودن، دائم الطهارة بودن، از سنت های اسلامی است.

اسلام می گوید وقتی به نماز می ایستید باید بدن و لباس و جامه تان پاک باشد، این خود يك برنامه نظافت است در ضمن عبادت. خداوند نظافت را با عبادت توأم کرده است. یعنی اسلام آخرت را در متن دنیا و دنیا را در متن آخرت قرار داده است.

12- ضبط نفس، یکی از مهم ترین خصوصیات شکلی که اسلام به عبادت داده مسئله تمرین ضبط نفس در هنگام نماز و عبادت است. نماز واقعاً عبادت جامع و عجیبی است. در تمام مدت نماز، خوردن، ولو يك ذره نباید صورت بگیرد. خوردن و آشامیدن در آن ممنوع است، خندیدن آن را باطل می کند، گریستن برای غیر خدا، برای هر موضوعی از موضوعات دیگر نماز را خراب می کند، زیرا در حال

ص: 398

نماز انسان باید بر تمایلات خود از قبیل خوردن و خوابیدن غلبه کند و بر احساسات خود از قبیل خندیدن و گریستن مسلط باشد و خود را نگه دارد، به چپ و راست متمایل شدن و نگاه کردن، نماز را باطل می کند. این يك حالت انضباط جسمی و روحی است. در حال نماز اگر کلامی که از نوع کلام آدمی است بر زبان انسان جاری شود، نماز را باطل می کند.

13- آرامش جسم و روان، هنگام نماز خواندن انسان باید با طمأنینه نماز بخواند، یعنی وقتی می ایستد و می خواهد بگوید «الله اکبر» باید تمام بدن آرام و قرار بگیرد و بعد نیت کند و الله اکبر را به زبان بیاورد. اگر در حالت حرکت و به طرف چپ و راست متوجه باشید و الله اکبر نیت را بگویید، نماز باطل است. در نماز باید هم روح آرام و با طمأنینه باشد و هم جسم با آرامش و طمأنینه باشد.

14- تعظیم خدا و تحقیر غیر خدا، کلمه «الله اکبر» یعنی خداوند، بزرگ تر از هر چیز است و بلکه بزرگ تر از هر توصیفی، ذات اقدس الهی می باشد. آن کسی که الله اکبر را به خودش تلقین کرده است، هرگز عظمت هیچ کس و هیچ چیز او را مرعوب نمی کند. چون الله اکبر، یعنی من خدا را به عظمت می شناسم و وقتی من خدا را به عظمت می شناسم، همه چیز در مقابل من حقیر است. کلمه «الله اکبر» به انسان شخصیت می دهد، روح انسان را بزرگ می کند.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «خدا به عظمت در روح اهل حق جلوه کرده است و لذا غیر خدا هر چه هست در نظرشان کوچک است». (1) اگر الله اکبر را از عمق روح و دل بگویید، عظمت الهی در نظرتان تجسم پیدا می کند. وقتی که عظمت الهی در دل شما پیدا شد، محال است کسی به نظرتان بزرگ بیاید. محال است از کسی تملق بگویید و برای کسی چاپلوسی بکنید. محال است از کسی بترسید، در مقابل کسی خضوع و خشوع بکنید. این است که بندگی خدا آزادی آور است. اگر انسان خدا را

ص: 399

به عظمت بشناسد، بنده او می شود و لازمه بندگی خدا، آزادی از غیر خداست. بندگی خدا همیشه مساوی است با آزاد شدن از غیر خدا، چون ادراك عظمت الهی همیشه ملازم با ادراك حقارت غیر خدا است و وقتی انسان غیر خدا را هر چه بود حقیر و کوچک دید، محال است انسان حقیر را از آن جهت که حقیر است بندگی کند. (1)

## درمانگری صبر و نماز :

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»: «ای افرادی که ایمان آورده اید از صبر (و استقامت) و نماز کمک بگیرید، زیرا خداوند با صابران است». (2)

صبر هرگز به معنی تحمل بدبختی ها و تن دادن به ذلت و تسلیم در برابر عوامل شکست نیست، بلکه صبر و شکیبایی به معنی پایداری و استقامت در برابر هر مشکل و حادثه ای است. صبر بر اطاعت، یعنی مقاومت در برابر مشکلاتی که در راه طاعت وجود دارد. صبر بر معصیت، یعنی ایستادگی در برابر انگیزه های گناه و شهوات سرکش و طغیانگر. صبر بر مصیبت یعنی پایداری در برابر حوادث ناگوار و عدم خودباختگی و شکست روحی و ترك جزع و فزع.

کتر موضوعی را می توان در قرآن یافت که مانند صبر تکرار و مورد تأکید قرار گرفته باشد. در قرآن مجید حدود هفتاد مورد از صبر سخن به میان آمده است و روی موضوع صبر با مؤکدترین بیان تکیه شده است. قرآن می فرماید: «إِنَّمَا يُوفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»: «صابران پاداش خود را بی حساب می گیرند». (3)

قرآن مجید در جای دیگر در مورد صبر و استقامت که در برابر ایمان همچون سر نسبت به تن است پرداخته، می فرماید: «وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»: «در برابر مصائب و مشکلاتی که بر تو وارد می شود، صابر و شکیبا و

ص: 400

---

1- طهارت روح، ص 236 تا 248

2- سوره بقره، آیه 153

3- سوره زمر، آیه 10



ثابت قدم باش که این از عزم در کارها و وظایف حتمی و کارهای اساسی هر انسانی است»<sup>(1)</sup> مسلم است که در همه کارهای اجتماعی، مخصوصاً در برنامه امر به معروف و نهی از منکر، مشکلات فراوانی وجود دارد و سودپرستان سلطه جو و گنهکاران آلوده و خودخواه، به آسانی تسلیم نمی شوند و حتی در مقام اذیت و آزار و متهم ساختن آمران به معروف و ناهیان از منکر برمی آیند که بدون صبر و استقامت و شکیبایی، هرگز نمی توان بر این مشکلات پیروز شد. یکی از عوامل مهم یا مهم ترین عامل پیروزی، استقامت و شکیبایی است. افرادی که از این صفت بی بهره اند در گرفتاری ها بسیار زود از پا درمی آیند. اصولاً ویژگی استقامت و صبر و پایداری این است که فضایل دیگر بدون آن ارج و بهایی نخواهند داشت زیرا که پشتوانه همه فضایل صبر است.

در این مورد حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «بر شما باد به صبر و پایداری که صبر در برابر ایمان همچون سر است در مقابل تن، تن بی سر فایده ای ندارد، همچنین ایمان بدون صبر ناپایدار و بی نتیجه است»<sup>(2)</sup>.

در روایات اسلامی، عالی ترین صبر را آن دانسته اند که به هنگام فراهم آمدن وسایل عصیان و گناه، انسان مقاومت کند و از لذت گناه چشم پپوشد. امام علی (علیه السلام) در نامه شماره 31 نهج البلاغه خطاب به امام حسن مجتبی (علیه السلام) می فرماید: «اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن یقین»: «هموم و غم ها و غصه های وارد به خویش را با عزم و استقامت و حسن یقین از بین ببر و از خود دور کن».

آری انسان باید صبر کند، آن چه را که برایش علاجی نیست با مُدارا و صبر و شکیبایی تحمل کند و وقایع و حوادث چاره ناپذیر را با نیروی آرامش و شجاعت و صبر و تحمل چاره پذیر سازد و بدین شیوه هر گونه نگرانی و اضطراب و تشویش و ناراحتی را از خود دور کند.

ص: 401

1- سوره لقمان، آیه 17

2- نهج البلاغه، حکمت 82

موضوع دیگری که در آیه 153 سوره بقره آمده است و به عنوان يك تکیه گاه مهم در کنار صبر، معرفی شده صلوات (نماز) است. لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که حضرت علی (علیه السلام) با مشکلی روبه رو می شد به نماز بر می خواست و پس از نماز به دنبال حل مشکل می رفت و این آیه را تلاوت می فرمود: (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...)» (1) از این موضوع هرگز نباید تعجب کرد، زیرا هنگامی که انسان در برابر حوادث سخت و مشکلات طاقت فرسا قرار می گیرد و نیروی خود را برای مقابله با آن ها ناچیز می بیند، نیاز به تکیه گاهی دارد که از هر جهت نامحدود و بی انتها باشد، نماز او را با چنین مبدایی مرتبط می سازد و با اتکاء بر او می تواند با روحی مطمئن و آرام، امواج سهمگین مشکلات را درهم بشکند.

بنابراین آیه فوق در حقیقت به دو اصل توصیه می کند: یکی اتکای به خداوند که نماز مظهر آن است و دیگری مسئله خودیاری و اتکای به نفس که به عنوان صبر از آن یاد شده است. (2)

### درمانگری مراقبه و محاسبه دائمی :

امام خمینی (رحمة الله) در کتاب شریف چهل حدیث چنین می فرماید: «و از اموری که لازم است از برای مجاهد، مشارطه و مراقبه و محاسبه است. (مشارطه) آن است که در اول روز مثلاً با خود شرط کند که امروز برخلاف فرموده خداوند تبارک و تعالی رفتار نکند و این مطلب را تصمیم بگیرد و معلوم است يك روز خلاف نکردن امری است خیلی سهل، انسان می تواند به آسانی از عهده آن برآید. تو عازم شو و شرط کن و تجربه نما، بین چقدر سهل است. ممکن است شیطان و جنود آن ملعون بر تو این امر را بزرگ نمایش دهند، ولی این از تلبیسات آن ملعون است، او را از روی

ص: 402

1- تفسیر دَرّ المنثور، ج 1، ص 67

2- تفسیر نمونه، ج 1، ص 589 تا 593

واقع و قلب لعن کن و اوهام باطله را از قلب بیرون کن و یک روز تجربه کن، آن وقت تصدیق خواهی کرد. و پس از این مشارطه، باید وارد (مراقبه) شوی. و آن چنان است که در تمام مدت شرط، متوجه عمل به آن باشی و خود را ملزم بدانی به عمل کردن به آن و اگر خدای نخواستہ در دلت افتاد که امری را مرتکب شوی که خلاف فرموده خداست، بدان که این از شیطان و جنود اوست که می خواهند تو را از شرطی که کردی باز دارند. به آن ها لعنت کن و از شر آن ها به خداوند پناه ببر و آن خیال باطل را از دل بیرون نما و به شیطان بگو که من یک امروز با خود شرط کردم که خلاف فرمان خداوند تعالی نکنم، ولی نعمت من سال های دراز است به من نعمت داده، صحت و سلامت و امنیت مرحمت فرموده و مرحمت هایی کرده که اگر تا ابد خدمت او کنم از عهده یکی از آن ها بر نمی آیم، سزاوار نیست یک شرط جزیی را وفا نکنم. امید است ان شاءالله شیطان طرد شود و منصرف گردد و جنود رحمان غالب آید. و این مراقبه با هیچ یک از کارهای تو، از قبیل کسب و سفر و تحصیل و...، منافات ندارد و به همین حال باشی تا شب که موقع (محاسبه) است. و آن عبارت است از این که حساب نفس را بکشی در این شرطی که با خدای خود کردی که آیا به جا آوردی و با ولی نعمت خود در این معامله جزیی خیانت نکردی؟ اگر درست وفا کردی، شکر خدا کن در این توفیق و بدان که یک قدم پیش رفتی و مورد نظر الهی شدی و خداوند ان شاءالله تو را راهنمایی می کند در پیشرفت امور دنیا و آخرت و کار فردا آسان تر خواهد شد. چندی به این عمل مواظبت کن، امید است بلکه گردد از برای توبه طوری که از برای تو کار خیلی سهل و آسان شود، بلکه آن وقت لذت می بری از اطاعت فرمان خدا و از ترك معاصی در همین عالم، با این که این جا عالم جزا نیست لذت می برد و جزای الهی اثر می کند و تو را ملتذ می نماید». (1)

ص: 403

قرآن کریم می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَاسْتَنْظِرُوا نَفْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»: «ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید و به تکالیف الهی خود عمل کنید و هر کس از شما باید بنگرد که برای فردای آخرتش چه پیش فرستاده است. از خدا بترسید و به حساب کارهایی که انجام داده اید برسید و نیک و بدش را دریابید که خدا به آن چه که می کنید آگاه است» (1).

مراقبه از ماده «رَقِبَه» به معنی به گردن گرفته شده است. زیرا انسان به هنگام نظارت و مواظبت از چیزی گردن می کشد و اوضاع را زیر نظر می گیرد. واژه مراقبه به نظارت و مواظبت و زیر نظر گرفتن چیزی اطلاق می شود. خداوند متعال در هر لحظه مراقب اعمال انسان است: «إِنَّ اللَّهَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (2) و نیز فرشتگان الهی دائماً در حال مراقبت از انسانند و اعمال ریز و درشت او را زیر نظر دارند: «مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ» (3). بنابراین لازم است انسان نیز مراقب اعمال خود باشد.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «روز خود را به سخنان و رفتارهای بیهوده مگذرانید، زیرا شما را نگهبانانی است که (رفتار و گفتار) شما و ما را ثبت می کنند» (4). امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هیچ روزی بر فرزند آدم نیاید جز این که آن روز بگوید: ای پسر آدم، من روزی نو هستم و بر تو گواهم، پس به وسیله من کار نیک کن و در من نیکی به جا آر، تا در روز قیامت به سود تو گواهی دهم، چه دیگر مرا هرگز نخواهی دید» (5).

امام کاظم (علیه السلام) می فرماید: «هر که دو روزش برابر باشد مغبون است و هر که امروزش بهتر از دیروزش نباشد، ملعون و از رحمت حق به دور است و هر که در پی کسب ارزش ها نباشد در کاستی به سر برد و هر که به سوی کاستی باشد، مرگ برای او از زندگی بهتر است» (6).

ص: 404

1- سوره حشر، آیه 18

2- سوره نساء، آیه 1

3- سوره ق، آیه 18

4- بحار الانوار، ج 68، ص 282

5- همان، ج 20، ص 325

6- همان، ج 5، ص 327

استاد شهید مطهری در این مورد می فرماید: «قبل از مراقبه، مشارطه است، یعنی اول آدم باید با خودش قرارداد ببندد، امضاء کند که اغلب روی کاغذ می آورند، روی کاغذ با خودش شرط می کند، پیمان می بندد که این چنین باشد، چون اگر اول مشارطه نباشد و قرارداد مشخص نباشد، یعنی برنامه ای برای خودش قرار ندهد، نمی داند که چه جور باید مراقبه کند. مثلاً اول يك قرارداد با خود می بندد که خوراك من این جور باشد، خواب من این جور باشد، سخن من این جور باشد، کاری که برای زندگیم باید بکنم این جور باشد، کاری که برای خلق خدا می کنم این جور باشد، وقتم این جور باید تقسیم شود، این ها را در ذهن یا بر روی کاغذ مشخص می کند و بعد با خودش پیمان می بندد که بر طبق این برنامه عمل کند. بعد از مشارطه انسان همیشه مراقب خودش است که مطابق پیمان عمل کند، شبانه روزی يك دفعه هم از خودش حساب می کشد که آیا مطابق پیمانی که بستم عمل کردم؟ آیا از خود مراقبت کردم یا نه؟ اگر عمل کرده بود شکر و سپاس الهی است و سجده شکر و اگر عمل نکرده بود مسئله معاتبه به میان می آید، یعنی خود را ملامت کردن، اگر کم تخلف کرده باشد معاقبه در کار می آید، یعنی خود را رنج دادن و عقاب کردن، اگر زیاد تخلف کرده باشد عقوبت ها با روزه ها و کارهای سخت و عبادت هاست که انسان خود را می سازد که دوباره از برنامه تخلف نکند. این ها از اصول مسلم اخلاق و تربیت اسلامی است. علمای اخلاق اسلامی می گویند: امّ المسائل یعنی مادر همه مسائل اخلاق، مراقبت است. این مراقبت معنایش این است که با خود مانند يك شریکی که اطمینان به او نداری معامله کنی، همیشه باید مواظبش باشی، مثل يك بازرسی که در يك اداره ای هست، یعنی خودت را به منزله اداره تلقی کن و خودت را به منزله بازرس این اداره که تمام جزئیات را باید بازرسی و مراقبت کنی. مراقبه چیزی است که همیشه باید همراه انسان باشد، یعنی انسان باید همیشه حالش، حال مراقبه باشد. آن وقت يك دستور دیگری هست که نام آن را محاسبه می گذارند.

امام صادق(علیه السلام) فرموده اند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُحَاسِبْ نَفْسَهُ كُلَّ يَوْمٍ»: «هر کسی که هر شبانه روز يك بار به حساب خود رسیدگی نکند از ما نیست».(1) درست مثل يك پزشك، شما که خود کار پزشکی دارید لااقل، با این که کسی از شما حساب نمی کشد، ولی آخر شب صندوق خود را حساب می کنید که چقدر درآمد داشته ایم. از نظر اسلام اگر کسی بخواهد خودش را تربیت کند اولین شرط، مراقبه است، منتها می گویند که قبل از مراقبه و محاسبه يك چیزی است و بعد از مراقبه و محاسبه هم یکی چیزی، (یعنی قبل از مراقبه، مشارطه است و بعد از محاسبه هم معاتبه و یا معاقبه وجود دارد)».(2)

قرآن کریم در مورد محاسبه می فرماید: «وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ»: «اگر صفات و حالات نیک و بدی را که در نفوس شما استقرار یافته است آشکار کنید یا نهان سازید، خداوند شما را به آن محاسبه می کند».(3) رسول خدا(صلی الله علیه و اله) می فرماید: «پیش از آن که مورد حسابرسی قرار گیرید، خود به حساب نفس تان برسید و پیش از آن که سنجیده شوید، خود نفستان را در ترازوی سنجش بگذارید و برای آن حسابرسی بزرگ آماده شوید».(4)

امام کاظم(علیه السلام) می فرماید: «از ما نیست کسی هر روز به حساب خود رسیدگی نکند و ببیند که اگر کار نیکی انجام داده است از خداوند توفیق انجام بیشتر آن را بخواهد و خدا را بر آن سپاس گوید و اگر کار بدی انجام داده است از خدا آمرزش بخواهد و توبه کند».(5) انسانی که اهل محاسبه باشد، همواره خود را بدهکار می داند، زیرا یا سیئات او بیش از حسنات است یا این دو با یکدیگر مساوی اند که در هر دو صورت زیان دیده است و یا حسنات او بر سیئاتش پیشی گرفته که در این صورت

ص: 406

1- اصول کافی، ج 4، ص 190

2- تعلیم و تربیت در اسلام، ص 232 تا 237

3- سوره بقره، آیه 284

4- بحار الانوار، ج 26، ص 73

5- اصول کافی، ج 4، ص 190

نیز خود را بدهکار لطف و احسان حضرت حق، سبحانه و تعالی و توفیق او می داند و در تلاش است از عهده شکر نعمت های او برآید.

خوب است انسان جدولی تهیه کند و در آن اعضا و جوارح اصلی خود را همراه با خوبی ها و بدی های هر يك فهرست کند و در هنگام خواب نگاهی به آن بیندازد، اگر اعمال نیک بر بدی ها برتری دارد شکر الهی را به جا آورد، در غیر این صورت درصدد جبران مافات برآید.

### برخی از خطاهای اعضا و جوارح :

بعضی از خطاهای زبان را می توان چنین برشمرد: دروغ، غیبت، تهمت، سخن چینی، مسخره کردن، آبروریزی، سرّ دیگران را فاش کردن، دست انداختن، فحاشی، سکوت بی جا، سخنان لغو و...

بعضی از خطاهای چشم: نگاه به نامحرم، نگاه عتاب آلوده به والدین، چشمک زدن به نامحرم، نوشته جات دیگران را بی اجازه خواندن و...

بعضی از خطاهای گوش: گوش کردن به موسیقی حرام، شنیدن غیبت، شنیدن اشعار لغو یا شهوت انگیز، شنیدن صدای زن نامحرم، فال گوش ایستادن و...

بعضی از بیماری های قلب: حب دنیا، حب نفس، حسادت، تکبر، غرور، عجب و...

بعضی خطاهای شکم: پرخوری، حرام خوری، مال یتیم خوردن و...

همه اعضای بدن می توانند مرتکب خطا شوند از جمله دست، پا، پوست، و همه اعضای باطنی انسان نیز می توانند دچار خطا شوند از جمله خیال، فکر و عقل، نیت، و بعضی خطاها ناشی از غضب و شهوت هستند. همه خطاها و گناهان شرعی و معنوی انسان در حقیقت جزء بیماری ها و امراض روحی و روانی به شمار می آیند. (1)

ص: 407

قرآن کریم می فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ \* وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِزْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (به مؤمنان بگو چشم های خود را از نگاه به نامحرمان فروگیرند و عفاف خود را حفظ کنند، این برای آنان پاکیزه تر است، خداوند از آن چه انجام می دهند آگاه است و به زنان باایمان بگو چشم های خود را از نگاه هوس آلود فرو گیرند، و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را، جز آن مقدار که نمایان است، آشکار ننمایند و روسری های خود را بر سینه خود افکنند تا گردن و سینه با آن پوشانده شود، و زینت خود را آشکار نسازند مگر برای شوهرانشان، یا پدر شوهرانشان یا پسرانشان، یا پسران همسرانشان، یا برادرانشان، یا پسران برادرانشان، یا پسران خواهرانشان، یا زنان هم کیششان یا بردگانشان، یا افراد سفیه که تمایلی به زن ندارند یا کودکانی که از امور جنسی مربوط به زنان آگاه نیستند و هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان آشکار شود و همگی به سوی خدا بازگردید ای مؤمنان، تارستگار شوید» (1).

سوره نور در حقیقت سوره عفت، پاکدامنی و پاکسازی از انحرافات جنسی است. این آیات مربوط به مبارزه با چشم چرانی و ترک حجاب است. ابتدا

ص: 408



می فرماید: به مؤمنان بگو چشم های خود را از نگاه کردن به زنان نامحرم و آن چه نظر افکندن بر آن حرام است فروگیرند. یعنی مؤمنان باید نگاه خود را کم و کوتاه کنند. و نگاه خود را از صورت و اندام نامحرم بگیرند و چشم خود را پایین اندازند. یعنی از مشاهده تمام آن چه نگاه به آن ها حرام است چشم بگیرند. سپس قرآن کریم دستور به مسئله حفظ دامان می دهد که مقصود از آن نیز حفظ نگاه و چشمان مؤمنان از فروج و دامان نامحرم است. اما فلسفه نهی از نگاه به نامحرم در حقیقت دور ماندن از شهوات و پیروز و غالب شدن بر شهوات می باشد و در نتیجه «ذَلِكْ اَزْكٰى لَهُمْ»، یعنی این برای مؤمنان از هر جهت بهتر و پاکیزه تر است.

پس باید هر انسانی از نگاه هوس آلود به زنان نامحرم پرهیز و دوری کند و بداند که خداوند به همه آن چه انجام می دهد مسلماً آگاه است. در آیه بعد قرآن به شرح وظایف زنان مؤمن در این زمینه می پردازد و می فرماید: «و به زنان با ایمان بگو چشم های خود را فروگیرند و از نگاه کردن به مردان نامحرم خودداری کنند و دامان خود را حفظ نمایند».

و به این ترتیب چشم چرانی همان گونه که بر مردان حرام است بر زنان نیز حرام می باشد و پوشانیدن عورت از نگاه دیگران، چه از مرد و چه از زن برای زنان نیز همانند مردان واجب است. آن گاه قرآن کریم به مسئله حجاب زنان پرداخته می فرماید: «آن ها نباید زینت خود را آشکار سازند جز آن مقدار که طبیعتاً ظاهر و آشکار است». یعنی زنان حق ندارند زینت هایی را که معمولاً پنهانی است آشکار سازند و به این ترتیب آشکار کردن لباس های زینتی مخصوص که در زیر لباس عادی یا چادر می پوشند مجاز نیست، چرا که قرآن از ظاهر ساختن چنین زینت هایی نهی کرده است.

آن گاه می فرماید: «آن ها باید خمارهای خود را برسینه های خود بیفکنند». مقصود از کلمه «خمار» در اصل به معنی پوشش است ولی معمولاً به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند، یعنی روسری. سپس قرآن کریم به موارد

استثناء رعایت حجاب برای زنان می پردازد که مربوط به ارتباط با محارم می باشد.

به طور کلی از آیات فوق این نتایج به دست می آید :

1- هر مسلمان، چه مرد و چه زن، باید از چشم چرانی و نظربازی اجتناب کند.

2- مسلمان، خواه مرد یا زن، باید پاکدامن باشد و عورت خود را از دیگران بپوشاند.

3- زنان باید پوشش داشته باشند و آرایش و زیور خود را بر دیگران آشکار نسازند و درصدد تحریک و جلب توجه مردان برنیایند.

4- دو استثناء برای لزوم پوشش زن ذکر شده که یکی با جمله «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا» بیان شده است و نسبت به عموم مردان است و دیگری با جمله «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ الْخ» ذکر شده که نداشتن پوشش را برای زن نسبت به عده خاصی تجویز می کند. (1)

سرانجام در فراز پایانی آیه می فرماید: «آن ها به هنگام راه رفتن پاهای خود را به زمین نزنند تا زینت پنهانشان آشکار شود و صدای خلخال که بر پا دارند به گوش رسد». زنان در رعایت عفت و دوری از اموری که آتش شهوت را در دل مردان شعله ور می سازد و ممکن است منتهی به انحراف از جاده عفت شود، آنچنان باید دقیق و سخت گیر باشند که حتی از رساندن صدای خلخال که در پای دارند به گوش مردان بیگانه خودداری کنند و این گواه باریک بینی اسلام در این زمینه است و در آخر با دعوت عمومی، همه مؤمنان را اعم از مرد و زن به توبه و بازگشت به سوی خدا فرامی خواند.

فلسفه حجاب: به نظر اسلام کامیابی های جنسی اعم از آمیزش و لذت گیری های سمعی، بصری و لمسی مخصوص به همسران است و غیر از آن گناه و مایه آلودگی و ناپاکی جامعه می باشد. از جمله موارد و نکات فلسفه حجاب در اسلام می توان

ص: 410

1- مسئله حجاب، ص 111

1- برهنگی زنان که طبعاً پیامدهایی همچون آرایش، عشوه‌گری و امثال آن همراه دارد، مردان، مخصوصاً جوانان را در يك حال تحريك دائم قرار می دهد، تحریکی که سبب کوبیدن اعصاب آن‌ها و ایجاد هیجان‌های بیمارگونه عصبی که گاه سرچشمه امراض روانی است، می گردد. مگر اعصاب انسان چقدر می تواند بار هیجان را بر خود حمل کند؟ همه روانپزشکان می گویند: هیجان مستمر عامل بیماری است. آیا دامن زدن مستمر از طریق برهنگی به این غریزه و شعله ور ساختن آن بازی با آتش نیست؟ آیا این کار عاقلانه است؟ اسلام می خواهد مردان و زنان مسلمان، روحی آرام، اعصابی سالم و چشم و گوشه پاک داشته باشند و این یکی از فلسفه های حجاب است.

2- آمارهای قطعی و مستند، نشان می دهد با افزایش برهنگی در جهان آمار طلاق و از هم گسیختگی زندگی زناشویی در دنیا به طور مداوم بالا رفته است. در محیطی که حجاب وجود دارد و شرایط دیگر اسلامی رعایت می شود، دو همسر تعلق به یکدیگر دارند و احساساتشان و عشق و عواطفشان مخصوص یکدیگر است. ولی در بازار آزاد برهنگی که عملاً زنان به صورت کالای مشترکی درآمده اند، دیگر قداست پیمان زناشویی مفهومی نمی تواند داشته باشد و خانواده ها همچون تار عنكبوت به سرعت متلاشی می شوند و کودکان بی سرپرست می مانند.

3- گسترش دامنه فحشا از دردناك ترین پیامدهای بی حجابی و بی عفتی است. هر چیزی که دامنه فساد جنسی را در جوامع انسانی گسترده تر سازد تهدیدی برای امنیت جامعه محسوب می شود و پیامدهای آن هر گونه حساب کنیم جز به زیان جامعه نخواهد بود.

4- مسئله ابتذال زن و مرد، سقوط شخصیت او است. هنگامی که جامعه زن را با اندام برهنه بخواند، طبیعی است روز به روز تقاضای آرایش بیشتر و خودنمایی افزون تر را از او دارد و هنگامی که زن را از طریق جاذبه جنسیتش وسیله تبلیغ کالاها

و دکور اطاق های انتظار و عاملی برای جلب جهانگردان و سیاحان و مانند این ها قرار بدهند، در چنین جامعه ای شخصیت زن تا سر حدّ يك عروسك، یا يك كالای بی ارزش سقوط می کند و ارزش های والای انسانی او به کلی به دست فراموشی سپرده می شود و تنها افتخار او جوانی، زیبایی و خودنمایش می شود و به این ترتیب به وسیله ای تبدیل خواهد شد برای اشباع هوس های سرکش يك مشت آلوده فریبکار و انسان نماهای دیو صفت. در چنین جامعه ای زن چگونه می تواند با ویژگی های اخلاقیش، علم و آگاهی و دانایش جلوه کند و حائز مقام والایی گردد؟(1)

قرآن مجید در زمینه عفت و رعایت آن خطاب به زنان پیامبر(صلی الله علیه و اله) چنین می فرماید: «ای همسران پیامبر، شما همچون یکی از زنان عادی نیستید، اگر تقوا پیشه کنید، پس به گونه ای هوس انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند و سخن شایسته بگوئید».(2) این آیه می فرماید: هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و به طور معمولی سخن بگوئید نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند، با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است و افراد شهوت ران را به فکر گناه می افکنند، سخن بگوئید. غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد، نوعی بیماری خواهد بود تا آن جا که گاه، به سر حد جنون می رسد که از آن تعبیر به «جنون جنسی» می کنند. امروز دانشمندان، انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن دادن به انواع آلودگی های جنسی و محیط های کثیف به وجود می آید، شناسایی کرده اند.

به هر حال رعایت اعتدال و حد وسط در ارضای غرایز و شهوات از اموری است که موجب کسب فضیلت عفت و پاکدامنی و عفاف و طهارت و پاکی دامان می گردد. بی شك برای تأمین سلامت روحی و روانی و سلامت باطنی و معنوی اگر

ص: 412

---

1- تفسیر نمونه، ج 14، ص 473 تا 477

2- سوره احزاب، آیه 32

ابعاد مادی و حیوانی انسان همچون جسمانیات و خشم و غضب و شهوات او مورد کنترل معقول و مشروع واقع شوند و آدمی در همه این موارد ضمن پایبندی به اعتدال و میانه روی، تقوای الهی را نیز رعایت کند و اگر فکر و ذهن و عقل و قلب و نفس و عقاید و نیات و اخلاقیات و اعمال و روابط و رفتار آدمی پاک و نورانی و الهی باشد، سلامت معنوی انسان از هر نظر تأمین شده است. قرآن مجید می فرماید: «ای زنان پیامبر در خانه های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید» و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید. (1)

بدون شك، این يك حكم عام است و تکیه آیات بر زنان پیامبر (صلی الله علیه و اله) به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل این که به شخص دانشمندی بگوییم، تو که دانشمندی دروغ مگو. مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه منظور این است که يك مرد عالم باید به صورت مؤکدتر و جدی تری از این کار پرهیز کند. (2)

قرآن کریم می فرماید: «ای پیامبر، به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو جلابها (روسری های بلند) خود را بر خویش فرو افکنند، این کار برای این که شناخته شوند (به عفت و حریت) و مورد آزار قرار نگیرند بهتر است و (اگر خطاهایی از آن ها سر زده، توبه کنند) خداوند همواره آمرزنده و رحیم است». (3)

خداوند در این آیه به زنان با ایمان دستور می دهد که هر گونه بهانه و مستمسکی را از دست مفسده جویان بگیرند، سپس با شدیدترین تهدیدی که در آیات قرآن کم نظیر است، منافقان، مزاحمان و شایعه پراکنان را مورد حمله قرار می دهد و می گوید: «ای پیامبر به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگو، روسری های بلند

ص: 413

---

1- سوره احزاب، آیه 33

2- تفسیر نمونه، ج 17، ص 310 تا 313

3- سوره احزاب، آیه 59

خود را بر خویش فروافکنند تا شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند». هدف این است که زنان مسلمان در پوشیدن حجاب، سهل انگار و بی اعتنا نباشند، تا توجه افراد هرزه را به خود جلب نکنند. برای مبارزه و جلوگیری از مزاحمت های افراد هرزه، به زنان باایمان دستور می دهد که بهانه ای به دست آن ها ندهند و بعد مزاحمین را با شدیدترین تهدید، بر سر جای خود می نشانند. آیه فوق برای ریشه کن کردن مفاسدی چون مزاحمت مستمر نسبت به نوامیس مسلمانان و مفسده جویی نازل شده است و در همه اعصار و قرون و برای مسلمانان و غیر مسلمانان قابل اجرا می باشد.

جلباب به معنی چادر و یا پارچه بزرگی است که از روسری بلندتر بوده و سر و گردن و سینه ها را می پوشاند و یا مقنعه و خمار (روسری) و یا پیراهن گشاد می باشد. اگر چه این معانی با هم متفاوتند، ولی قدر مشترك همه آن ها این است که بدن را به وسیله آن می پوشانند.

باید از خود شروع کرد. در دستوری که در آیه مورد بحث، در زمینه رعایت حجاب اسلامی آمده است و به پیامبر (صلی الله علیه و اله) می فرماید این دستور را ابلاغ کند، نخست برای همسران پیامبر (صلی الله علیه و اله) و سپس دختران ایشان و بعد زنان باایمان. این موضوع، اشاره به این دارد که هر گونه اصلاحی را باید از خود و خانواده خود شروع کرد و این برنامه ای است برای همه اصلاح گران بشری.

یکی از آثار مثبت رعایت حجاب علاوه بر آثار مفید فردی، سالم سازی اجتماعی است، یعنی جامعه باحجاب، جامعه ای است که افراد مزاحم و لالایی و هرزه کمتر موقعیت مزاحمت برای دختران و زنان را پیدا می کنند و برعکس بدحجابی و بی حجابی خود به خود موجب رشد این مزاحمت ها و ترویج فساد اجتماعی می گردد. به خوبی روشن است که اراذل و اوباش و کسانی که بیمار دل هستند و هوس باز و شهوت ران می باشند مسلماً از پدیده ناهنجار بدحجابی بیشترین سوء استفاده و بهره کشی را در جهت مطامع پلید خود و رواج بی بند و باری اجتماعی خواهند کرد.

حجاب اسلامی از جنبه روانی: فلسفه پوشش اسلامی چند مورد است. بعضی از آن‌ها جنبه روانی دارد و بعضی جنبه خانوادگی و بعضی دیگر جنبه اجتماعی و بعضی مربوط است به بالا بردن احترام زن و جلوگیری از ابتذال او. حجاب در اسلام از یک مسئله کلی تر و اساسی تری ریشه می‌گیرد و آن این است که اسلام می‌خواهد انواع لذت‌های جنسی، چه بصری و لمسی و چه نوع دیگر به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج قانونی اختصاص یابد و اجتماع منحصراً برای کار و فعالیت باشد. برخلاف سیستم غربی عصر حاضر که کار و فعالیت را با لذت‌جویی‌های جنسی به هم می‌آمیزد. اسلام می‌خواهد این دو محیط را کاملاً از یکدیگر تفکیک کند. از جمله جنبه‌های روانی حجاب می‌توان موارد زیر را بیان کرد:

1- آرامش روانی: نبودن حریم میان زن و مرد و آزادی معاشرت‌های بی‌بند و بار، هیجان‌ها و التهاب‌های جنسی را فزونی می‌بخشد و تقاضای سکس را به صورت یک عطش روحی و یک خواست اشباع‌نشده درمی‌آورد. غریزه جنسی، غریزه‌ای نیرومند، عمیق و دریا صفت است، هر چه بیشتر اطاعت شود سرکش‌تر می‌گردد، همچون آتش که هر چه به آن بیشتر خوراک بدهند، شعله‌ورتر می‌شود. اسلام به قدرت شگرف این غریزه آتشین توجه کامل دارد و روایات زیادی درباره خطرناک بودن «نگاه»، خطرناک بودن خلوت با زن و بالاخره خطرناک بودن غریزه‌ای که مرد و زن را به یکدیگر پیوند می‌دهد وارد شده است. اسلام تدابیری برای تعدیل و رام کردن این غریزه اندیشیده و در این زمینه هم برای زنان و هم برای مردان، تکلیف معین کرده است. یک وظیفه مشترک که برای زن و مرد، هر دو، مقرر فرموده مربوط به نگاه کردن است. و دستور اکید هم به زن و هم به مرد داده که نباید به یکدیگر خیره نگاه کنید و نباید به قصد لذت بردن به یکدیگر نگاه کنید. یک وظیفه هم خاص زنان مقرر فرموده است و آن این است که بدن خود را از مردان بیگانه‌پوشانند و در اجتماع به جلوه‌گری و دلربایی نپردازند، به هیچ وجه و هیچ صورت و با هیچ شکل و رنگ و بهانه‌ای کاری نکنند که موجبات تحریک مردان بیگانه را فراهم کنند.

2- استحکام پیوند خانوادگی : شکی نیست هر چیزی که موجب تحکیم پیوند خانوادگی و سبب صمیمیت رابطه زوجین گردد، برای کانون خانواده مفید است و در ایجاد آن باید حداکثر کوشش شود و بالعکس هر عاملی که باعث سستی روابط زوجین و دلسردی آنان گردد به حال زندگی خانوادگی زیانمند است و باید با آن مبارزه کرد. اختصاص یافتن لذت های جنسی به محیط خانوادگی و در کادر ازدواج مشروع، پیوند زن و شوهری را محکم می سازد و موجب اتصال بیشتر زوجین به یکدیگر می شود. فلسفه پوشش و منع کامیابی جنسی از غیر همسر مشروع، از نظر اجتماع خانوادگی، این است که همسر قانونی شخص از لحاظ روانی عامل خوشبخت کردن او به شمار برود. در حالی که در سیستم آزادی کامیابی، همسر قانونی از لحاظ روانی يك نفر رقیب و مزاحم و زندانبان به شمار می رود و در نتیجه گاهاً کانون خانوادگی براساس دشمنی و نفرت پایه گذاری می شود.

اسلام، هم برای پاك ماندن نسل و هم برای ایجاد پاك ترین و صمیمی ترین عواطف بین زوجین و برقراری استحکام و یگانگی و اتحاد کامل در کانون خانواده اصل ممنوعیت هر نوع کامیابی جنسی در غیر کادر خانواده راحتی قبل از ازدواج قرار داده و رعایت عفت و پاکدامنی را برای مسلمانان واجب کرده است.

3- استواری اجتماع : کشانیدن تمتعات جنسی از محیط خانه به اجتماع، نیروی کار و فعالیت اجتماعی را ضعیف می کند. برعکس آن چه که مخالفین حجاب خرده گیری کرده اند و گفته اند: «حجاب موجب فلج کردن نیروی نیمی از افراد اجتماع است.» بی حجابی و ترویج روابط آزاد جنسی موجب فلج کردن نیروی اجتماع می باشد. آن چه موجب فلج کردن نیروی زن و حبس استعدادهای او است حجاب به صورت زندانی کردن زن و محروم ساختن او از فعالیت های فرهنگ و اجتماعی و اقتصادی است ولی در اسلام چنین چیزی وجود ندارد. اسلام نه می گوید که زن از خانه بیرون نرود و نه می گوید حق تحصیل علم و دانش ندارد، بلکه علم و دانش را فریضه مشترك زن و مرد دانسته است، و نه حتی فعالیت



اقتصادی خاصی را برای زن تحریم می کند. اسلام هرگز نمی خواهد زن بیکار و بیعار بنشیند. پوشانیدن بدن به استثنا وجه و کفین مانع هیچ گونه فعالیت فرهنگی یا اجتماعی یا اقتصادی نیست. در حقیقت آن چه موجب فلج کردن نیروی اجتماع است آلوده کردن محیط کار به لذت جویی های شهوانی است.

4- ارزش و احترام زن: اسلام تأکید می کند که زن هر اندازه متین تر و باوقارتر و عقیف تر حرکت کند و خود را در معرض نمایش برای مرد نگذارد بر احترامش افزوده می شود. (1) حجاب و پوشش برای زن مصونیت است نه محدودیت.

### درمانگری توبه و استغفار

در مکتب نورانی و دین مبین و ربّانی اسلام خداوند متعال «الرحمن الرحیم» است، او بخشنده و بخشایش گر است. صفت رحمتش عام و وسیع و گسترده است و با همه بندگان با رحمت و رحمانیت و غفران و بخشش معامله می کند. قرآن مجید در آیات متعددی تذکر می دهد و از قول خداوند سبحان می فرماید اگر بندگان برخلاف دستورم عمل کردند و پشیمان شدند آنان را می بخشم و می آمرزم. من رحیم و مهربانم و من غفار و غفور و تواب هستم از جمله در آیه ای می فرماید:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ \* وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلُمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ»: «بگو ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید، از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است، و به درگاه پروردگارتان انابه کنید و بازگردید و در برابر او تسلیم شوید، پیش از آن که عذاب به سراغ شما آید، سپس از سوی هیچ کس یاری نشوید». (2)

ص: 417

1- مسئله حجاب، ص 68 تا 80

2- سوره زمر، آیات 53 و 54

این آیات نوید رحمت خداوند به بندگان است که از حریم بندگی سر باز زده اند. نوید است که ای گناه کاران و ای ظالمان و ای اسراف کنندگان به خویشتن هرگز از رحمت خدا ناامید و مأیوس نشوید بلکه توبه کنید و از دریای بی پایان رحمت خداوند بهره مند شوید. هرگز با هیچ گناهی ناامید نشوید زیرا که خداوند همه گناهان و گناهکاران را می آمرزد اگر توبه کنند و به درگاه لطف و رحمت و عظمت خداوند روی آورند. قرآن کریم در آیات مربوط به توبه راه بازگشت را توأم با امیدواری به روی همه گناه کاران می گشاید زیرا هدف اصلی، تربیت و هدایت است نه انتقام جویی و خشونت.

آیه فوق که از امیدبخش ترین آیات قرآن مجید نسبت به همه گناه کاران است دارای شمول و گستردگی وسیعی می باشد به طوری که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می فرماید: «در تمام قرآن آیه ای وسیع تر از آیه (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا...) وجود ندارد».<sup>(1)</sup> در آیات بعدی یعنی آیات 54 و 55 سوره زمر، سه دستور به انسان های گناه کار داده می شود که عبارتند از:

1- وَ أَتَيْتُمُوهَا إِلَى رَبِّكُمْ؛ به سوی پروردگارتان بازگردید.

2- وَ أَسْلِمُوا لَهُ؛ در برابر فرمان او تسلیم شوید.

3- وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ؛ از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید.

این دستورهایی سه گانه بیانگر عفو عمومی و رحمت واسعه الهی برای توبه کنندگان است. این دستورات نشان می دهند که درهای غفران و رحمت الهی به روی همه بندگان بدون استثناء گشوده است. مشروط بر این که بعد ارتکاب گناه، گناه کاران به خود آیند و تغییر مسیر دهند، رو به سوی درگاه خدا آورند، در برابر فرمانش تسلیم شوند و با عمل، صداقت خود را در این توبه و انابه نشان دهند. بعد

ص: 418

---

1- تفسیر اهل بیت (علیهم السلام)، ج 13، ص 250

از پیمودن دو مرحله «انابه و اسلام» سخن از مرحله سوم که مرحله «عمل» است به میان می آید و می فرماید از بهترین دستوراتی که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده پیروی کنید، پیش از آن که عذاب الهی به طور ناگهانی، به سراغتان آید، در حالی که از آن خبر ندارید.

به این ترتیب، مسیر وصول به رحمت خدا، سه گام بیشتر ندارد :

گام اول ؛ توبه و پشیمانی از گناه و روی آوردن به سوی خدا.

گام دوم ؛ ایمان و تسلیم در برابر فرمان او.

گام سوم ؛ عمل صالح.

بعد از این سه گام، ورود در دریای بیکران رحمت الهی طبق وعده ای که خداوند فرمود قطعی است، هر چند که بار گناهان انسان سنگین باشد زیرا راه توبه به روی همه باز است. از مشکلات مهمی که بر سر راه مسائل تربیتی وجود دارد، احساس گناهکاری بر اثر اعمال بد پیشین است، مخصوصاً زمانی که این گناهان سنگین باشد. این فکر دائماً در نظر انسان مجسم می شود که اگر بخواهد مسیر خود را به سوی پاکی و تقوا تغییر دهد و به راه خدا بازگردد، چگونه می تواند از مسئولیت سنگین گذشته، خود را برهاند؟ تا جایی که این فکر مانند کابوسی وحشتناک بر روح او سایه می افکند و چه بسا او را از تغییر برنامه زندگی و گرایش به پاکی باز دارد و به او بگوید توبه کردن، چه سود؟ زنجیر اعمال گذشته ات، همچون يك طوق لعنت بر دست و پای تو است، اصلاً تو رنگ گناه پیدا کرده ای، رنگی ثابت و تغییرناپذیر. در فرهنگ اسلامی حل مشکل فوق چنین بیان شده است، تعالیم اسلام توبه و انابه را هر گاه با شرایطش همراه باشد وسیله قاطعی برای جدا شدن از گذشته و آغاز يك زندگی جدید، و حتی تولد ثانوی می داند. کراراً در روایات درباره بعضی از گناهکاران که توبه کرده اند می خوانیم: «كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ»؛ «او همانند زمانی است که از مادر متولد شده است».(1)

ص: 419

به این ترتیب، قرآن درهای لطف الهی را به روی هر انسانی، در هر شرایطی و با هر گونه بار مسئولیتی، باز می‌گذارد و همچون آیات فوق مجرمان و گناه کاران را به سوی خدا دعوت می‌کند. پیامبر (صلی الله علیه و اله) می‌فرماید: «کسی که از گناه توبه کند، همانند کسی است که اصلاً گناه نکرده است» (1).

خداوند تَوَابٌ رحیم است: قرآن به عنوان يك کتاب هدایت هیچ‌گاه روزنه امید برای بازگشت را به روی مردم نمی‌بندد و هر قدر آلوده به گناه باشند آن‌ها را از رحمت خدا مأیوس نمی‌کند. از جمله قرآن مجید در آیه 160 سوره بقره برای بیان راه نجات و جبران گناهان بزرگی همچون گناه کتمان حق و حقیقت که آدمی را مورد لعنت خدا قرار می‌دهد، چنین می‌فرماید: «مگر آن‌ها که توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و در مقام جبران و اصلاح اعمال خود برآیند و حقایقی را که پنهان کرده بودند برای مردم آشکار سازند، این‌گونه افراد را می‌بخشم و رحمت خود را که از آن‌ها قطع کرده بودم تجدید می‌کنم، چرا که من بازگشت‌کننده و مهربانم». در این آیه جمله «أَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ» و بعد از آن جمله «فَأُولَئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ»، دلالت بر نهایت محبت و کمال مهربانی پروردگار نسبت به توبه کاران دارد، می‌فرماید: اگر آن‌ها بازگردند من هم باز می‌گردم، آن‌ها بازگشت به اطاعت و بندگی کنند و حق را اظهار کنند، من نیز بازگشت به رحمت می‌کنم و مواهبی را که قطع کرده بودم مجدداً به آن‌ها می‌بخشم.

در این آیه خداوند خود را «تَوَابٌ» معرفی می‌کند، واژه تَوَابٌ صیغه مبالغه است و اشاره به این حقیقت دارد که اگر وسوسه‌های شیطنی انسان را فریب داد و توبه خود را شکست، باز هم درهای توبه به روی او بسته نخواهد شد، مجدداً باید توبه کند و به سوی خدا بازگردد و حق را افشا نماید، چرا که خدا بسیار بازگشت‌کننده است و هرگز نباید از عفو و رحمت او مأیوس گشت. (2).

ص: 420

---

1- بحار الانوار، ج 2، ص 154

2- تفسیر نمونه، ج 1، ص 628

## امیدبخش ترین آیات قرآن

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» : «خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد، و پایین تر از آن را برای هر کس بخواهد (و شایسته بداند) می بخشد، و آن کس که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است» (1).

از نظر دین مقدس اسلام و منابع نورانی آن هر گناه کاری که پشیمان شود و مشرک نباشد و توبه کند و عمل صالح انجام دهد، خداوند رحمان و رحیم گناهان او را می بخشد. (2) آیه مورد بحث (48 سوره نساء) از آیاتی است که افراد موحد را به لطف و رحمت پروردگار دلگرم می سازد زیرا خداوند طبق این آیه امکان بخشش همه گناهان را غیر از شرک، اعلام فرموده است. این آیه براساس روایتی از علی (علیه السلام) از امیدبخش ترین آیات قرآن است و براساس گفته ابن عباس این آیه برای افراد این امت بهتر است از آن چه خورشید بر آن می تابد. زیرا افراد بسیاری هستند که مرتکب گناهان عظیمی می شوند و برای همیشه از رحمت و آمرزش الهی مأیوس می گردند، و همان سبب می شود که باقیمانده عمر را، در راه گناه و خطا با همان شدت بپیمایند، ولی امید به آمرزش و عفو خداوند وسیله مؤثر بازدارنده ای نسبت به آنان در برابر گناه و طغیان می گردد، بنابراین آیه 48 سوره نساء در واقع يك مسئله تربیتی را بیان می کند. جنبه تربیتی و سازندگی این آیه نورانی بسیار وسیع و گسترده و امیدبخش و جذاب است.

## اسباب بخشودگی گناهان :

از بسیاری از آیات قرآن مجید استفاده می شود که وسایل آمرزش و بخشودگی گناهان متعدد هستند و می توان آن ها را در پنج موضوع به شرح زیر خلاصه کرد :

ص: 421

1- سوره نساء، آیه 48

2- سوره فرقان، آیه 70

1. توبه : توبه و بازگشت به سوی خدا که توأم با پشیمانی از گناهان گذشته و تصمیم بر اجتناب از گناه در آینده و جبران عملی اعمال بد به وسیله اعمال نیک می باشد. آیه «وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ»: «اوست که توبه را از بندگان خود می پذیرد و گناهان را می بخشد»<sup>(1)</sup>، دلالت بر این معنا دارد.

2. کارهای نیک : اعمال فوق العاده ای که سبب آموزش اعمال زشت می گردد، چنان که قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ»: «کارهای نیک آثار گناهان را از بین می برد»<sup>(2)</sup>.

3. شفاعت : به این معنی که برخی از گناهان توسط شفاعت شفیعانی مانند خداوند متعال، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله)، ائمه اطهار (علیه اسلام)، شهدا و علما براساس آیات قرآن از جمله آیه 48 سوره بقره، مورد عفو و بخشش قرار می گیرند.

4. پرهیز از گناهان کبیره : موجب بخشش گناهان صغیره می گردد، همان طور که آیه 31 سوره نسا، بر این مطلب دلالت دارد.

5. عفو الهی : شامل افرادی می شود که شایستگی آن را دارند، باید دانست که عفو الهی مشروط به مشیت خدا است و به این ترتیب، عمومی و بدون قید و شرط نیست. مشیت و اراده خداوند تنها در مورد افرادی است که شایستگی خود را عملاً به نوعی اثبات کرده اند و از این جا روشن می شود که چرا شرك قابل عفو نیست، زیرا شرك ارتباط خود را از خداوند به کلی بریده و مرتکب کاری شده که برخلاف اساس تمام ادیان و نوامیس آفرینش است.<sup>(3)</sup>

استغفار موجب نجات از تنگناها : در حدیثی از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و اله) آمده است: «مَنْ أَكْثَرَ الاستِغْفَارَ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْ كُلِّ هَمٍّ فَرْجاً وَمِنْ كُلِّ ضِيقٍ مَخْرَجاً»: «هر کس بسیار

ص: 422

---

1- سوره شوری، آیه 25

2- سوره هود، آیه 114

3- تفسیر نمونه، ج 3، ص 524 و 525

استغفار کند (و لوح دل را از زنگار گناه بشوید) خدا برای او از هر اندوهی گشایش، و از هر تنگنایی راه نجاتی قرار می دهد». (1) همچنین می فرماید: «خیر الدعاء الاستغفار»: «بهترین دعا استغفار است». (2)

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إذا أكثر العبد من الاستغفار رفعت صحيفته و هي يتلأأ»: «هر گاه بنده ای فراوان استغفار کند نامه عمل او بالا- می رود در حالی که درخشان است». (3) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) فرمود: «استغفار نمودن و لا- اله الا الله گفتن بهترین

عبادت است و خداوند عزیز جبار در این مورد فرموده است: (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ) (4)؛ بدان و آگاه باش که خدایی جز الله وجود ندارد و از گناهان خودت استغفار کن». (5)

استغفار یکی از اذکار حیات بخش و نورانی قرآن می باشد که اصل آن دعا و طلب است. هر مؤمنی با این ذکر از درگاه احدیت طلب غفران و بخشش می کند. در سایه تکرار و کثرت این دعای لطیف و عمیق و در پناه انس با این دعا و ذکر شریف و تداوم در آن انسان مؤمن به آرامش و امنیت روحی و روانی می رسد. و با تمسک به مغفرت بی پایان الهی رفته رفته خود را مهیای توبه عملی و انابه به درگاه احدیت می سازد.

### توبه نصح :

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيُدْخِلَكُم جَنَّاتٍ...»: «ای کسانی که ایمان آورده اید، به سوی خدا توبه کنید، توبه ای خالص، امید است (با این کار) پروردگارتان گناهانتان را ببخشد و شما را در باغ هایی از بهشت که نهرها از زیر درختانش جاری است وارد کند». (6)

ص: 423

1- بحار الانوار، ج 74، ص 172

2- اصول کافی، ج 2 ص 504

3- اصول کافی، ج 2، ص 504

4- سوره محمد، آیه 19

5- اصول کافی، ج 2، ص 517

6- سوره تحریم، آیه 8

نخستین گام، برای نجات، توبه از گناه است، توبه ای که از هر نظر خالص باشد، توبه ای که محرك آن فرمان خدا و ترس از گناه، نه وحشت از آثار اجتماعی و دنیوی آن باشد، توبه ای که برای همیشه انسان را از معصیت جدا کند و بازگشتی به گناه در آن رخ ندهد.

ارکان توبه عبارتند از: ترك گناه، ندامت، تصمیم بر ترك در آینده، جبران گذشته و استغفار.

کلمه «نَصُوح» از ماده «نصح» به معنی خیرخواهی خالصانه است و لذا به عسل خالص «ناصح» گفته می شود و از آن جا که خیرخواهی واقعی باید توأم با محکم کاری باشد، واژه «نصح» به این معنی آمده است. خالص بودن و محکم بودن در توبه نصح باید جمع باشد. این که توبه نصح چیست؟ اقوال گوناگونی بیان شده از جمله آنکه:

بعضی گفته اند، توبه نصح آن است که واجد چهار شرط باشد: پشیمانی قلبی، استغفار زبانی، ترك گناه و تصمیم بر ترك گناه در آینده.

بعضی دیگر گفته اند، توبه نصح آن است که واجد سه شرط باشد: ترس از این که پذیرفته نشود، امید به این که پذیرفته شود و ادامه اطاعت خدا.

یا این که توبه نصح آن است که گناه خود را همواره در مقابل چشم خود ببینی و از آن شرمند باشی.

یا این که توبه نصح آن است که در آن سه شرط باشد: کم سخن گفتن، کم خوردن و کم خوابیدن.

و یا مظالم را به صاحبانش بازگرداندن و از مظلومین حلالیت طلبیدن و بر اطاعت خدا اصرار ورزیدن.

و یا توبه توأم با چشمی گریان و قلبی بیزار از گناه باشد و مانند این ها که همگی شاخ و برگ يك واقعیت هستند و آن توبه خالص و کامل است.



پیامبر(صلی الله علیه و اله) می فرماید: «توبه نصوح آن است که شخص توبه کننده به هیچ وجه بازگشت به گناه نکند، آن چنان که شیر به پستان هرگز باز نمی گردد».(1)

توبه نصوح بیانگر این واقعیت است که چنان انقلابی در انسان ایجاد شود که راه بازگشت به گذشته را به کلی ببندد. توبه نصوح پنج ثمره بزرگ دارد: 1- بخشودگی گناهان، 2- ورود به بهشت پر نعمت الهی، 3- عدم رسوایی در آن روز که پرده ها کنار می رود و حقایق آشکار می گردد، 4- نور ایمان و عمل آن ها از پیشاپیش و سمت راستشان حرکت می کند و مسیرشان را به سوی بهشت روشن می سازد، 5- توجهشان به خدا بیشتر می گردد و از درگاه خدا تقاضای تکمیل نور و آمرزش کامل گناه خویش را می کنند.

### توبه دری به سوی رحمت خدا :

بسیار می شود که از انسان، مخصوصاً در آغاز تربیت و حرکت به سوی الله، لغزش هایی سر می زند، اگر درهای بازگشت به روی او بسته شود، مأیوس می گردد و برای همیشه از راه راست باز می ماند لذا در مکتب تربیتی اسلام، توبه به عنوان يك اصل تربیتی با اهمیت فوق العاده ای مطرح است. دین اسلام از تمام گناهکاران دعوت می کند که برای اصلاح خویش و جبران گذشته از این در، وارد شوند.

امام علی بن الحسین(علیه السلام) در مناجات «تائبین» به پیشگاه خدا چنین می فرماید : «خدای من، تو کسی هستی که دری به سوی عفو تو به روی بندگانت گشوده ای و نامش را توبه نهاده ای و فرموده ای: بازگردید به سوی خدا و توبه کنید، توبه ای خالص، اکنون، عذر کسانی که از ورود از این در، بعد از گشایش آن، غافل شوند چیست؟».(2) امام باقر(علیه السلام) در روایتی می فرماید: «خداوند از توبه بنده اش بیش از کسی که مرکب و توشه خود را در بیابان در يك شب تاریک گم کرده و سپس آن را بیابد،

ص: 425

1- مجمع البیان، ج 1، ص 318

2- بحار الانوار، ج 91، ص 142

شاد می گردد». (1) ولی باید توجه داشت توبه تنها به لقلقه زبان بودن و گفتن «استغفرالله» نیست، بلکه شرایط و ارکانی دارد و هر گاه توبه با این شرایط انجام گیرد، آن چنان اثر می گذارد که گناه و آثار گناه را به کلی از روح و جان انسان محو می کند. پیامبر (صلی الله علیه و اله) می فرماید: «کسی که از گناه توبه کند همچون کسی است که اصلاً گناه نکرده است و کسی که به گناه خود ادامه دهد، در حالی که استغفار می کند، مانند کسی است که مسخره می کند». (2)

قرآن کریم می فرماید: «و از پروردگارتان آمرزش خواهید سپس با ایمان و کارهای شایسته به سوی او بازگردید که پروردگار من بر آمرزش طلبان رحمت می آورد و آنان را دوست می دارد». (3)

پیامبر (صلی الله علیه و اله) می فرماید: «خوشا به حال کسی که روز قیامت در نامه عملش، زیر هر گناهی جمله استغفرالله یافت شود. ابلیس گفت به عزتت سوگند که تا بندگانت جان در بدن دارند از گمراه کردنشان دست نمی کشم، خداوند هم فرمود: به عزت و جلالم سوگند، تا زمانی که از من آمرزش بطلبند، آنان را می آمرزم. بدانید که درد شما گناهان است و دارویتان استغفار». (4)

فایده استغفار: زمانی که گناه، میان ما و رحمت و تقصّلات الهی حجاب می شود، استغفار این حجاب را برمی دارد و با آن راه رحمت و تقصّل خدا به سوی ما باز می شود. استغفار گاهی فواید دنیوی و گاهی فواید اخروی دارد و کسی که استغفار نمی کند خداوند متعال او را نمی آمرزد پس استغفار کلید در توبه و مغفرت است. با استغفار می شود آمرزش الهی را به دست آورد. استغفار اگر درست انجام شود، باب برکات الهی را به روی انسان باز می کند. (5)

ص: 426

---

1- اصول کافی، ج 8، ص 435

2- نهج الفصاحه، ص 394

3- سوره هود، آیه 90

4- وسایل الشیعه، ج 11، ص 355

5- بیانات رهبری در خطبه های نماز جمعه تهران، 28/10/75

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»: «ای کسانی که ایمان آورده اید، خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است نگه دارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سخت گیرند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آن چه را فرمان داده شده اند (به طور کامل) اجرا می نمایند».<sup>(1)</sup>

در این آیه دستوراتی درباره تعلیم و تربیت همسر و فرزندان و خانواده به همه مؤمنان داده شده است؛ نگهداری خویشان به ترك معاصی و عدم تسلیم در برابر شهوات سرکش، و نگهداری خانواده با تعلیم و تربیت، امر به معروف و نهی از منکر و فراهم ساختن محیطی پاک و خالی از هر گونه آلودگی در فضای خانه و خانواده. این برنامه ای است که باید از نخستین سنگ بنای خانواده، یعنی از مقدمات ازدواج و سپس نخستین لحظه تولد فرزند آغاز گردد و در تمام مراحل با برنامه ریزی صحیح و با نهایت دقت تعقیب و پیگیری شود. به تعبیر دیگر حق زن و فرزند تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آن ها حاصل نمی شود. مهم تر از آن، تغذیه روح و جان آن ها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. در این آیه «قُوا» به معنی «نگاه دارید» می باشد و اشاره به این دارد که اگر آن ها یعنی «خانواده» را به حال خود رها کنید خواه ناخواه به سوی آتش دوزخ پیش می روند، شما هستید که باید آن ها را از سقوط در آتش دوزخ حفظ کنید. تعلیم و تربیت در خانواده و دستور امر به معروف و نهی از منکر، يك دستور عام و وظیفه ای است که همه مسلمین نسبت به یکدیگر دارند. ولی از آیه فوق و روایاتی که درباره حقوق فرزند و مانند آن در

ص: 427

منابع اسلامی وارد شده، به خوبی استفاده می شود که انسان در مقابل همسر و فرزند خویش، مسئولیت سنگین تری دارد و موظف است تا آن جا که می تواند، در تعلیم و تربیت آن ها بکوشد، آن ها را از گناه بازدارد و به نیکی ها دعوت نماید، نه این که تنها به تغذیه جسم آن ها قناعت کند. اجتماع بزرگ از واحدهای کوچکی تشکیل می شود به نام «خانواده» و هر گاه این واحدهای کوچک اصلاح گردد، کل جامعه اصلاح می شود. این مسئولیت در درجه اول بر دوش پدران و مادران است. مخصوصاً در عصر ما که امواج کوبنده فساد در بیرون خانواده ها بسیار قوی و خطرناک است، برای خنثی کردن آن ها از طریق تعلیم و تربیت خانوادگی، باید برنامه ریزی اساسی تر و دقیق تری انجام گیرد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم، هنگامی که آیه فوق نازل شد، کسی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و اله) سؤال کرد: چگونه خانواده خود را از آتش دوزخ حفظ کنم؟ حضرت پیامبر (صلی الله علیه و اله) فرمود: «آن ها را امر به معروف و نهی از منکر می کنی، اگر از تو پذیرفتند آن ها را از آتش دوزخ حفظ کرده ای و اگر نپذیرفتند وظیفه خود را انجام داده ای». (1) در حدیثی دیگر پیامبر (صلی الله علیه و اله) می فرماید: «بدانید، همه شما نگهبانید و همه در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آن ها هستید، مسئولید، امیر و رئیس حکومت اسلامی نگهبان مردم است و در برابر آن ها مسئول است، مرد نگهبان خانواده خویش است و در مقابل آن ها مسئول، زن نیز، نگهبان خانواده شوهر و فرزندان است و در برابر آن ها مسئول می باشد، بدانید، همه شما نگهبانید و همه شما در برابر کسانی که مأمور نگهبانی آن ها هستید مسئولید». (2) امام علی (علیه السلام) در تفسیر آیه مذکور می فرماید:

«منظور این است که خود و خانواده خویش را نیکی بیاموزید و آن ها را ادب کنید». (3)

خانواده پایه های رشد روانی و رفتار اجتماعی کودکان و احساس ایمنی و

ص: 428

1- بحار الانوار، ج 97، ص 92

2- ارشاد القلوب، ج 1، ص 184

3- تفسیر نمونه، ج 24، ص 307

ارضای عاطفی آنان در سال های نخستین کودکی را پایه ریزی می کند، زیرا گرمی و محبت موجود در محیط خانواده، در تقویت حس اعتماد به نفس و پرورش قوای مثبت و سازنده کودکان و نوجوانان بسیار حائز اهمیت است. در يك خانواده عادی، والدین ضمن همبستگی و احترام متقابل نسبت به یکدیگر در برخورد با فرزندان، روشی یکسان و هماهنگ را در پیش می گیرند و در نتیجه، فرزندان احساس می کنند که رابطه والدین با یکدیگر و با آنان، صمیمی و ناگسستنی است زیرا کودک و نوجوان باید والدین خود را منبع شادی، ایمنی و ارضای خاطر جسمی و روانی دانسته و آنان را ملجأ و پناهگاه خویش بدانند.

قرآن می فرماید: «و از نشانه های او این که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید، تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد، در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند» (1).

قرآن در این آیه هدف ازدواج را سکون و آرامش بیان می کند و وجود همسران با این ویژگی ها، برای انسان ها که مایه آرامش زندگی آن ها است، یکی از مواهب بزرگ الهی محسوب می شود. این آرامش از این جا ناشی می شود که این دو جنس مکمل یکدیگر و مایه شکوفایی و نشاط و پرورش یکدیگر می باشند، به طوری که هر يك بدون دیگری ناقص است و طبیعی است که میان يك موجود و مکمل وجود او، چنین جاذبه نیرومندی وجود داشته باشد.

پس می توان نتیجه گرفت، آن ها که پشت پا به این سنت الهی می زنند وجود ناقصی دارند، چرا که يك مرحله تکاملی آن ها متوقف می شود. این آرامش و سکونت هم از نظر جسمی و هم از نظر روحی، هم از جنبه فردی و هم اجتماعی است. بیماری هایی که به خاطر ترك ازدواج برای جسم انسان پیش می آید، قابل انکار نیست. همچنین عدم تعادل روحی و ناآرامی های روانی که افراد مجرد با آن

ص: 429

دست به گریباند کم و بیش بر همه روشن است. از نظر اجتماعی افراد مجرد کمتر احساس مسئولیت می کنند و به همین جهت خودکشی و جنایات در میان مجردان بیشتر است. هنگامی که انسان، از مرحله مجرد، گام به مرحله زندگی خانوادگی می گذارد، شخصیت تازه ای در خود می یابد و احساس مسئولیت بیشتری می کند و این است معنی احساس آرامش در سایه ازدواج. (1)

در سوره نور آیات مختلفی برای پیشگیری از آلودگی های جنسی مطرح شده است که هر يك از آن ها تأثیر به سزایی در پیشگیری یا مبارزه با این آلودگی ها دارد. در آیات 32 و 33 سوره نور به یکی از مهم ترین طرق مبارزه با فحشا که ازدواج ساده و آسان و بی ریا و بی تکلف است، اشاره شده. این نکته مسلم است که برای برچیدن بساط گناه، باید از طریق صحیح و مشروع غرایز اشباع و پاسخ داده شوند.

ازدواج يك سنت الهی است، ازدواج يك حکم فطری و هماهنگ با قانون آفرینش است. انسان برای بقای نسل، آرامش جسم و روح و حل مشکلات زندگی، احتیاج به ازدواج سالم دارد. اسلام همواره هماهنگ با آفرینش گام برمی دارد و در این مورد احادیث و روایات جالبی دارد. از جمله حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و اله) که می فرماید: «ازدواج کنید تا نسل شما فزونی گیرد که من با فزونی جمعیت شما حتی با فرزندان سقط شده، در قیامت به دیگر امت ها مباحثات می کنم» (2). نیز می فرماید: «کسی که همسر اختیار کند، نیمی از دین خود را محفوظ داشته، و باید مراقب نیم دیگر باشد» (3). چرا که گزینه جنسی، نیرومندترین و سرکش ترین غرایز انسان است که به تنهایی با دیگر غرایز برابری می کند و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خطر خواهد انداخت. پیامبر (صلی الله علیه و اله) می فرماید: «بدترین شما مجرداند» (4). به همین دلیل مسلمانان را تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردها می نماید، زیرا اگر

ص: 430

1- تفسیر نمونه، ج 16، ص 413

2- جامع الاخبار، ج 1، ص 101

3- وسایل الشیعه، ج 14، ص 5

4- مسند ابن حنبل، ج 35، ص 355

## درمانگری کار

حضرت علی (علیه السلام) کار را صیقل آدم می داند و رسول گرامی (صلی الله علیه و اله) می فرمایند: «هر کسی بیکار بگردد و سنگینی خود را بر دوش مردم بیندازد ملعون است»(2). در حقیقت برای افرادی که به کار خود علاقه مندند و از آن لذت می برند مفهوم کار و تفریح یکی است. انگیزه های کار کردن در افراد متفاوت است، کار عامل قدرتمندی در تأمین نیازهای اقتصادی، اجتماعی و روانی انسان می باشد. انگیزه های غیر اقتصادی کار که از اهمیت مساوی و گاه بیشتر برای فرد و اجتماع برخوردارند، کمتر اذعان می شوند و شاید برای اکثر مردم ناشناخته هستند. کار علاوه بر این که وسیله ای برای تأمین نیازهای مادی زندگی است، می تواند پاسخگوی بسیاری از نیازهای عمیق و اساسی بشر هم باشد از جمله نیاز به کسب موفقیت، نیاز به تأیید و پذیرش دیگران، نیاز به ایجاد روابط شخصی و اجتماعی، نیاز به داشتن پایگاه اجتماعی، نیاز به مفید بودن و خدمت کردن به دیگران، بقای عزت نفس، احساس ارزشمندی، مسئولیت پذیری، کسب هویت و احترام از پوچی. قرآن کریم در آیات متعددی از تلاش و کوشش جهت تحصیل روزی به طلب فضل خداوند یاد کرده و همواره به آن امر می کند: «و چون نماز گزارده شد، در روی زمین پراکنده گردید و فضل خدا را جو یا شوید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که شما رستگار گردید»(3).

نیز می فرماید: «و از رحمتش برایتان شب و روز را قرار داد تا در این (شب) بیارامید و (در روز) از فضل الهی روزی خود را طلب کنید، باشد که سپاس بدارید»(4).

ص: 431

1- تفسیر نمونه، ج 14، ص 496 و 497

2- بحار الانوار، ج 77، ص 142

3- سوره جمعه، آیه 10

4- سوره قصص، آیه 71، سوره اسراء، آیه 12 و 66، سوره نحل، آیه 14

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «مؤمن را سه ساعت است: ساعتی که در آن با پروردگارش به راز و نیاز است و ساعتی که در آن زندگانی خود را سامان می دهد و ساعتی که در لذت های حلال و نیکو دمساز است».(1)

خداوند در سفر معراج به رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) فرمود: «ای احمد، عبادت ده قسمت است که نه قسمت آن را طلب روزی حلال تشکیل می دهد. اگر خوردنی و آشامیدنی خود را پاک و حلال گردانی، در پناه من خواهی بود».(2)

همچنین در روایات آمده است، هر که از کار کردن شانه خالی کند، مورد غضب خداوند قرار می گیرد و دعایش برآورده نمی شود.(3) حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و اله) فرمود: «کسی که برای تأمین زندگی خانواده اش زحمت می کشد (و کار می کند)، همچون کسی است که در راه خدا جهاد می کند».(4)

کار نسبت به هر عامل دیگری در تربیت انسان نقش سازنده تری دارد. در اسلام بیکاری مردود و مطرود است و کار به عنوان يك امر مقدس شناخته می شود. کار برای جسم، خیال، عقل و فکر و قلب و احساس و دل انسان ضروری است. بدن انسان اگر کار نکند مریض می شود، یعنی کار برای بدن انسان یکی از عوامل حفظ الصحّة است. خیال و ذهن دائماً کار می کنند، اگر انسان خیال را در اختیار خودش نگیرد یکی از چیزهایی است که انسان را فاسد می کند، یعنی انسان نیاز دارد به تمرکز قوه خیال. اگر قوه خیال آزاد باشد منشأ فساد اخلاق انسان می شود.

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «اگر تو نفس را به کاری مشغول نکنی او تو را به خودش مشغول می کند»(5). يك چیزهایی است که انسان اگر آن ها را به کاری نگمارد طوری نمی شود،

ص: 432

1- نهج البلاغه، حکمت 390

2- کافی، ج 5، ص 78، حدیث 6

3- همان، حدیث 4

4- من لایحضره الفقیه، ج 3، ص 168

5- جواهر الحسان، ج 5، ص 437



مثل جمادات مانند انگشتی که در میان طاقچه ای بگذاری طوری نمی شود. ولی نفس انسان جور دیگری است و آن این است که همیشه باید او را مشغول کرد، یعنی کاری و طرحی داشته باشد که همیشه آن را متمرکز کند و وادار به کار و فعالیت نماید، و الا اگر شما به آن کار نداشته باشید او شما را به آن چه که دلش می خواهد وادار می کند و همین خیال ها است که انسان را به هزاران نوع گناه می کشاند. اما برعکس وقتی انسان به يك نوع کار و شغلی اشتغال داشته باشد، این کار و شغل انسان را به سوی خود می کشد و جذب می کند و مجالی به فکر و خیال باطل نمی دهد.

گناه همچون دیگ بخاری است که هیچ منفذ و دریچه اطمینانی ندارد و بالاخره منفجر می شود. گناه غالباً انفجار است و انسان ها به وسیله گناهان منفجر می شوند. منظور این است که انسان به حکم يك موجود زنده است و باید با طبیعت در حال مبادله باشد، یعنی انسان نیرو و انرژی می گیرد و از يك طرف هم باید آن را مصرف کند. این نیرو چه جسمی باشد و چه روحی، باید آن را در جایی مصرف کرد. یعنی انسان نمی تواند از طبیعت مرتب انرژی بگیرد و بعد هم در خود نگه دارد و آن را مصرف نکند. این مصرف نکردن مثل همان دیگ بخار بی منفذ است که مرتب حرارت و بخارش می دهند و بالاخره منفجر می شود. بیکاری برای انسان ایجاد خلأ روحی می کند و اگر این خلأ با انجام کارهای مفید و صحیح پر نشود منشأ گناه و خلاف می شود. منشأ بسیاری از گناهان، بیکاری است. کار علاوه بر این که مانع انفجار عملی می شود مانع افکار شیطانی و وسوسه ها و خیالات شیطانی هم می شود.

از آثار دیگر کار این است که به قلب انسان خضوع و خشوع می دهد، یعنی جلوی قساوت قلب را می گیرد. پس بیکاری قساوت قلب می آورد و کار حداقل فایده اش برای قلب انسان این است که جلوی قساوت قلب را می گیرد. کار در عین این که معلول فکر و روح و خیال و دل آدم و جسم آدم است، سازنده خیال، سازنده عقل و فکر و سازنده دل و قلب و به طور کلی سازنده و تربیت کننده انسان است.

از فواید دیگر کار، حفظ آبرو و احساس استقلال شخصیت می باشد. انسان در

اثر کار، نیازش از طرف دیگران برطرف می شود، یعنی در مقابل دیگران احساس شخصیت می کند و حس حقارت از وجودش رخت برمی بندد. در رباعی منسوب به امام علی (علیه السلام) چنین آمده است: «اگر می خواهی آزاد زندگی کنی، مثل برده زحمت بکش، آرزویت را از مال هر کس که باشد بپُر و قطع کن، نگو این کار مرا پست می کند، از مردم خواستن از هر چیزی ذلت بیشتر می آورد، وقتی که از دیگران بی نیاز باشی، هر کاری که داشته باشی از همه مردم بلند قدرتری»<sup>(1)</sup>.

پس می توان گفت بهداشت روانی انسان به کار بستگی دارد و انسان بی کار خود به خود بیمار می شود. ولتر می گوید: «هر وقت احساس می کنم که درد و رنج بیماری می خواهد مرا از پای در آورد به کار پناه می برم، کار بهترین درمان دردهای درونی من است». ساموئل اسمایلز نیز می گوید: «بعد از دیانت، مدرسه ای برای تربیت انسان بهتر از مدرسه کار ساخته نشده است».

و پاسکال گفته است: «مصدر کلیه مفاسد فکری و اخلاقی، بیکاری است».

سقراط هم گفته: «کار سرمایه سعادت و نیکبختی است»<sup>(2)</sup>.

## درمانگری مشاوره

مشاوره در لغت به معنی «شور» است و نیز به معنی استخراج و بیرون کشیدن رأی. مشورت و شور کردن، رأی زدن و رأی خواستن است. مشاوره عبارت است از عمل رأی زنی، تلاش برای استخراج رأی که حاصل آن هدایت و راهنمایی و نشان دادن راه و ارائه طریق است. این امر در کار و رسالت خداوند، انبیاء الهی، اوصیا و صدیقین، اولیاء الهی و شهدا دیده می شود.

اساس مشاوره بر نظرخواهی از افراد مسئله دار و دردمند است که دچار بن بست

ص: 434

---

1- شرح دیوان منسوب به حضرت علی (علیه السلام)، کمال الدین میرحسین میبیدی یزدی، 1379 تهران، ص 636

2- تعلیم و تربیت در اسلام، استاد شهید مطهری، گفتار پنجم از بخش دوم

و گرفتار تحیر و دودلی شده اند. این کار به منظور رهایی از دردها و بن بست ها و نجات دردمند از دردهای خویش، انجام می شود. (1)

مشاوره در معنای خاص، به دنبال ساده سازی رشد شخصیت است. مشاوره را می توان نوعی رابطه دانست که در آن يك فرد یعنی مشاور، سعی می کند به دیگری یعنی مراجع کمک کند تا مشکلات مربوط به سازگاری خویش را تشخیص داده و حل نماید. می توان گفت، مشاوره فرد را قادر می سازد که تا درکی واقع بینانه از شخصیت خویش پیدا کند و توانایی ها و ضعف هایش را شناخته و سرانجام با توجه به اهدافش زندگی خویش را اداره نماید. لذا مشاوره به انسان کمک می کند که خود و محیط پیرامون خویش را بهتر بشناسد و با درکی واقع بینانه و منطقی، قدم به عرصه حل مشکلات بگذارد. (2)

خداوند در قرآن مجید می فرماید: «به (برکت) رحمت الهی در برابر مردم نرم شدی، و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند، پس آن ها را ببخش و برای آن ها آمرزش بطلب، و در کارها با آنان مشورت کن، اما هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش) و بر خدا توکل کن زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد». (3)

موضوع مشاوره در اسلام دارای اهمیت خاصی می باشد به صورتی که، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) با این که قطع نظر از وحی آسمانی، آن چنان فکر نیرومندی داشت که نیازی به مشاوره نداشت برای این که از يك سو، مسلمانان را به اهمیت مشورت متوجه سازد تا آن را جزء برنامه های اساسی زندگی خود قرار دهند و از سوی دیگر، نیروی فکر و اندیشه را در افراد پرورش دهد، در امور عمومی مسلمانان که جنبه اجرای قوانین الهی داشت جلسه مشاوره تشکیل می داد و مخصوصاً برای رأی افراد صاحب نظر ارزش خاصی قایل بود.

اصولاً مردمی که کارهای مهم خود را با مشورت و صلاح اندیشی یکدیگر انجام

ص: 435

---

1- قاموس قرآن، ج 4، ص 88 و 89

2- مشاوره کاربردی، ص 15

3- سوره آل عمران، آیه 59

می دهند و با صاحب نظران به مشورت می نشینند، کمتر گرفتار لغزش می شوند. برعکس افرادی که گرفتار استبداد رأی هستند و خود را بی نیاز از افکار دیگران می دانند، هر چند از نظر فکری فوق العاده هم باشند ولی غالباً گرفتار اشتباهات خطرناک و دردناکی می شوند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) می فرماید: «هیچ کس هرگز با مشورت بدبخت و با استبداد رأی، خوشبخت نشده است» (1).

و در جای دیگر قرآن می فرماید: «وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (2)؛ «آن ها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده و فرمان های خدا را از جان و دل پذیرفته اند و نماز را برپا داشته اند، و کار آن ها به طریق شوری و مشورت در میان آن ها صورت می گیرد و از آن چه به آن ها روزی داده ایم، در راه خداوند انفاق می کنند».

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «هیچ پشتیبان و تکیه گاهی همچون مشورت نیست و مشورت عین هدایت است» (3).

همچنین می فرماید با سه طایفه مشورت نکن: «با افراد بخیل مشورت نکن زیرا تو را از بخشش و کمک به دیگران باز می دارند و از فقر می ترسانند. با افراد ترسو مشورت نکن زیرا آن ها تو را از انجام کارهای مهم باز می دارند. و با افراد حریص مشورت نکن که آن ها برای جمع آوری ثروت و یا کسب مقام، ستمگری را در نظر تو جلوه می دهند» (4).

امام سجاد (علیه السلام) می فرماید: «حق کسی که از تو مشورت می خواهد این است که اگر عقیده و نظری داری در اختیار او بگذاری و اگر درباره آن کار چیزی نمی دانی، او را به کسی راهنمایی کنی که می داند، و اما حق کسی که مشاور تو است این است که

ص: 436

---

1- نهج الفصاحه، ص 687

2- سوره شوری، آیه 38

3- نهج البلاغه، حکمت 54 و 211

4- نهج البلاغه، فرمان مالک اشتر

در آن چه با تو موافق نیست او را متهم نسازی» (1).

امام صادق (علیه السلام) فرمود: «با انسان جاهل و احمق و کذاب و دروغ گو مشورت نکنید». نیز آن حضرت فرمود: «با کسی که عقل تو او را تصدیق نمی کند مشورت نکن» (2).

در روایات اسلامی وارد شده است که با انسان های مؤمن و خداترس و کسانی که در برابر خدا خاشع و خاضع هستند و در دل آنان خوف و خشیت الهی وجود دارد مشورت کنید تا به رشد و هدایت برسید، در بعضی دیگر از روایات آمده است که با صاحبان تجربه و علم و عقل مشورت کنید زیرا آنان شما را به صواب دلالت می کنند (3).

مشاوره در زندگی انسان نقش مهم و تأثیرگذاری دارد. از جمله نقش های مشاوره می توان موارد زیر را بیان کرد :

- 1- هدایت و ارشاد که ثمره آن نشان دادن و ارائه راه است.
- 2- حمایت و پناه بخشی به انسانی که احساس بی پناهی می کند.
- 3- تقویت روحیه و امید دادن که فرد از جای برخیزد و برای درمان درد خویش از آن بهره گیرد.
- 4- تحول آفرینی در فکر و خرد که منجر به تحول در عمل و رفتار می شود.
- 5- ارائه راه و نشان دادن طریق رهایی و رسیدن به رشد.
- 6- ایجاد فضایی جدید در فکر، ذهن، عاطفه و روان به منظور رسیدن به سر منزل سعادت.
- 7- مرزگذاری در حرکت براساس اصل اعتدال و موازنه.

در این راه، اراده فردی برای تبعیت از فکری سالم و همکاری با مشاور برای حل

ص: 437

---

1- تفسیر نور الثقلین، ج 1، ص 405

2- بحار الانوار، ج 70، ص 34

3- میزان الحکمه، ج 5، ص 318

و رفع دشواری های خویش و همراهی با او در اطلاع رسانی، این فرصت را برای مشاور پدید می آورد که بتواند با دقت، به ارائه راه حل برای سلامت روانی و سعادت او بپردازد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «مشورت جز با چهار شرط، با رعایت حدود و مرزهایش، کارساز نتواند بود. اصل، شناخت و مراعات این حدود است وگرنه زیانش برای مشورت خواه بیش از نفع آن است.

شرط اول آن است که مشاور تو عاقل و خردمند باشد.

شرط دوم این است که فردی آزاده و متدین باشد.

شرط سوم این که دوست و برادر باشد.

شرط چهارم این است که او را به راز خویش آگاه کنی، آن چنان که آگاهی او به راز تو همانند آگاهی خودت به آن راز باشد و آن گاه آن را پنهان و مخفی داشته باشی»<sup>(1)</sup>.

اما در مورد فلسفه این شروط امام (علیه السلام) می فرماید: «هنگامی که او عاقل باشد، از مشورت او نفع می بری، هنگامی که آزاده و متدین باشد، در خط خیر اندیشی تو، خود را به تلاش خواهد افکند. هنگامی که با تو دوست و برادر باشد، پس از آگاهی از رازت، آن را پنهان می دارد. هنگامی که تو همه رازت را در اختیار او نهادی و آگاهی او درباره رازت مثل آگاهی خودت به آن شد کار مشورت تمام و کامل خواهد شد».

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) برای مشاوره که در راه خدا گام برمی دارد چهار چیز قائل است که آن ها عبارتند از: «اما نشانه خیراندیش یا مشاور پندگویی، چهار چیز است: 1- به حق داوری کند. 2- به او از جانب او حقی قائل باشد. 3- برای او همان را بخواهد که برای خود می خواهد. 4- به حق کسی تجاوز و تعدی نکند»<sup>(2)</sup>.

ص: 438

---

1- مکارم الاخلاق، ج 2، ص 98

2- تحق العقول، ص 20

## برخی از راههای دینی و اسلامی درمان رذایل و گناهان و بیماری های روانی و معنوی

بسیاری از بیماری های روانی را همانند بیماری های بدنی می توان شناسایی کرد و به علل بروز آنها پی برد و با به کار بستن اصول و دستورهای معینی از ظهور آنها جلوگیری کرد. از جمله عواملی که در ایجاد بهداشت روانی مؤثر هستند عبارتند از :

1- بازگشت به فطرت که عطا و فضل حق تعالی است.

2- فضایل را هرچند با سختی و مشقت باید کسب کرد تا حدی که عادت شوند.

3- مصاحبت و معاشرت و مطالعه احوال اولیاء خدا و همنشینی با مؤمنین و صالحین و اهل خیر تا حدی که انسان از آنها اثر خیر و نیک بپذیرد.

انسان برای هدایت یافتن تنها نمی تواند به شنیدن یا آموختن دستورات اکتفا کند. او باید درست شدن را با چشمان خود ببیند. یعنی باید افرادی باشند که به صورت الگو به انسان شیوه درست زندگی کردن را نشان بدهند. این الگوها در درجه اول انبیای الهی هستند و بعد اولیاء و صالحین و مؤمنین می باشند. افراد صالح و اولیاء خدا دارای خصوصیات و ویژگی هایی هستند که انسان تا با آنان از نزدیک همنشین نشده و با آنان دمخور نشود آن خصوصیات را در وجودشان کشف نخواهد کرد. مطالعه احوال اولیاء خدا و افراد صالح و شایسته نیز نقش بسیار مهمی در خودسازی و مراقبت روانی انسان دارد و انسان با مطالعه اعمال و رفتار بزرگان تا حدّ زیادی می تواند خود را با شیوه زندگی آنان منطبق کند و به همین نسبت از مصاحبت و معاشرت با افراد شرور در زندگی پرهیز کامل داشته باشد.

4- تقویت ایمان و تقویت علم و آگاهی و دانایی نسبت به عوامل سلامت و بیماری و تقویت اراده و سعی و تلاش و کوشش شایسته.

5- هر رذیلت و مرضی را با ضد آن درمان کردن و رعایت اعتدال و حد وسط و پرهیز از افراط و تفریط در همه امور.

- 6- رعایت تقوا و تقویت تقوا و خود کنترلی و خویشترن داری و خویشترن بانی و خودمراقبتی دائمی در سایه ایمان و انجام اعمال صالح و خیر و نیکوکاری و پرهیز و ستیز با رذایل و بیماری هایی که باعث آزدگی روان می شود.
- 7- توبه کردن جدی و ترك گناه، چه ظاهری باشد و چه باطنی و روی آوردن به اطاعت حق و شرع و جبران و درمان کامل ذنوب و گناهان و امراضی روحی.
- 8- اطاعت و پیروی از احکام عقل و شرع و تسلیم محض دستورات عقل و شرع بودن و رها کردن کامل احکام و فرامین و دستورات قوه وهمیه و هواهای نفسانی و شیطانی و ابلیس رجیم. البته بدیهی است که باید نسبت به این احکام و فرامین و دستورات شناخت و آگاهی لازم را داشت.
- 9- مراقبه و محاسبه دائمی از خود و اعمال ظاهری و باطنی خویش.
- 10- داشتن راهنما و مربی شایسته و یا حداقل مشاور شایسته که گاه گاهی موجب بیداری و هشدار و تقویت فضایل و سلامت روان باشد.
- 11- تمسك و اراده دائمی خویشترن به نسخه شفابخش ثقلین یعنی قرآن و عترت و الگوگیری و درمان یابی و شفاجویی از این دو میراث عظیم القدر پیامبر عظیم الشان اسلام.
- 12- شروع کردن هر درمان و پیمودن هر راه خیری را که عقل و شرع فرمان می دهد، از خود و خانواده خود شروع کنیم.
- 13- پرهیز از هرگونه برانگیختگی عاطفی و هیجانی مانند: ترس و خشم و پرخاشگری.
- 14- رفتار مطلوب پدران و مادران و مدیران و زمامداران هر جامعه در ایجاد محیط عقلی، عاطفی، اجتماعی و اخلاق سالم بسیار مؤثر است.
- 15- نفوذ عاقلانه و سازنده همبازی ها، همکلاسی ها، دوستان و آشنایان در کودکان، نوجوانان و جوانان و حتی بزرگسالان.
- 16- تصویب و اجرای قانون های فراگیر، عادلانه و اعمال روشهای صادقانه برای



اداره امور مردم جامعه یا هر واحد تربیتی و اجتماعی.

17- تنظیم برنامه های درسی سنجیده، همگام با تربیت معلمان آگاه برای تربیت افراد مسئول و وظیفه شناس.

18- نظارت در تهیه و نمایش فیلم های سالم و ارزنده اجتماعی، ساختن برنامه های سازنده و منطقی رسانه های همگانی مانند: رادیو، تلویزیون، مجلات و نشریات برای همه گروه های سنی.

19- گسترش باشگاه ها و انجمن های تفریحات سالم.

20- احترام فرد به شخصیت خود و دیگران، پذیرفتن احساسات خود و شناختن محدودیتهای خود و دیگران.

21- دانستن اینکه رفتار انسان معلول عواملی است، آگاهی به اینکه رفتار هر فرد تابع تمامیت وجود اوست.

22- شناختن نیازها و محرك های اولیه رفتار و ایجاد واقع بینی در زندگی.

23- توجه به زمینه هایی که آسیب پذیرند.

24- پروراندن استعدادها و رغبت های خود.

25- برقرار کردن روابط صمیمانه با دیگران و به موقع از دیگران کمک خواستن.

## نکته آخر

سرچشمه خوشی ها دل است و لذتهای مادی فرع و سایه و عکس آن می باشد. مثل این که مرغی در هوا به پرواز درآید و سایه او بر زمین افتد و صیاد ساده دل سایه را مرغ پندارد و تیر به سایه افکند و در پی آن بدود تا روزگار به سر آید. آن مرغ لذت معنوی و آن سایه لذت و خوشی مادی است و آدمی آن صیاد غافل می باشد که به وسایل گوناگون در طلب خوشی می کوشد و لذتی که دل را بدان بیاراید، حاصل نمی شود. آدمی نباید به چیزی که از دست رفته بیندیشد و به غم آینده هم نباید زندگی را تلخ و تباه نماید. بلکه با ایجاد روح آزادگی و وارستگی از هر چه او

را رنج می دهد و یا خشنود می سازد رهایی یابد. و باید با تعالیم الهی آتش آز را در خود فرو نشاند و آرامش و سکینه را در دل خود ایجاد کند. مؤمن سعادت را در آرامش روح و صفای باطن و قناعت نفس را در اجتناب از افزون طلبی و حرص و شهوت می داند، زیرا اگر شهوات نیرو یابند، انسان را به تقلایی دیوانه وار می کشانند و در نتیجه باعث دردمندی او می شوند. آرزوهای دور و دراز، حرمان ها و نومیدی ها، روح انسان را می آزارد، پس بهتر آن است که به آنچه داریم فکر کنیم و در اندیشه ناداری ها و محرومیت ها نباشیم، سعادت انسانی در آسایش خاطر است و این آسایش به دست نمی آید، مگر اینکه آرزوهای دور و دراز و غم و اندوه آنها را رها کنیم و در کارهای دنیایی توکل بر خداوند متعال بنماییم. مؤمنی که در همه کارها نظر بر خدا می افکند و از کوشش فروگذار نمی نماید، از هیچ چیز غمگین و متأثر نمی شود. و اگر احیاناً شکست خورد و به ناکامی گرفتار شد دلتنگ نمی گردد؛ زیرا می داند که کار به دست خداوند دانا است و او بر مصلحت حال از خود شخص واقف تر می باشد. به علاوه اتکاء و اعتماد به پشتیبانی و مددکاری خدای لایزال ما را در مبارزه با مشکلات مطمئن تر می کند و روحمان را شادمان تر می سازد. اگر چشم به اسباب دوختیم و نظر بر مسبب الاسباب کردیم همه چیز را مقرون به مصلحت و مطابق حکمت الهی خواهیم دید و از امن و خوف و غم و شادی نگران نخواهیم شد. چه دستور اخلاقی بهتر از این می تواند ما را به صفات نیک بیاراید، خواجه عبداللّه انصاری می گوید: «هر کسی باید ده خصلت را شعار خود سازد: با حق به صدق، با نفس به قهر، با خلق به انصاف، با بزرگان به خدمت، با خردان به شفقت، با درویشان به سخاوت، با دوستان به نصیحت، با دشمنان به حلم، با جاهلان به خاموشی و با عالمان به تواضع»<sup>(1)</sup>.

والسلام علیکم ورحمة اللّٰه وبرکاته

ص: 442

1- قرآن کریم.

2- نهج البلاغه.

3- آفات شخصیت - عباس نصر - انتشارات ناظر اصفهان - چاپ اول - 1372.

4- اخلاق در قرآن - محمدتقی مصباح یزدی - انتشارات امیرکبیر - چاپ اول - 1372.

5- اخلاق ناصری - خواجه نصیرالدین طوسی - تصحیح و حواشی از ادیب تهرانی - تهران - نشر جاویدان - چاپ اول - 1346.

6- اندیشه سیاسی امام خمینی 1 -

عبدالوهاب فراقی - مؤسسه انتشاراتی احیاگران - قم - چاپ اول - 1380

7- اسلام و روان شناسی - محمود بستانی - ترجمه محمود هوشم - مشهد انتشارات آستان قدس - چاپ اول - 1372.

8- اصالت روح از نظر قرآن - جعفر سبحانی - مؤسسه انتشارات امید قم - 1358.

9- اصول تفکر سیاسی در قرآن - محمد زارع قراملکی - تهران کانون اندیشه جوان - چاپ اول - 1389.

10- اصول کافی - محمد بن یعقوب کلینی - ترجمه و شرح جواد مصطفوی - تهران.

11- بحار الأنوار - 110 جلدی - محمدباقر مجلسی - بیروت - دارالاحیاء التراث العربی - 1403 ه. ق.

- 12- بررسی مشکلات اخلاقی و روانی - سید مجتبی موسوی لاری - دفتر انتشارات قم .
- 13- بهترین راه غلبه بر نگرانیها و ناامیدی ها - محمدجعفر امامی - قم - انتشارات نسل جوان - چاپ اول - 1368.
- 14- بهداشت روانی با نگرش به منابع اسلامی - محمدرضا سالاری فر - محمدصادق شجاعی - سیدمهدی موسوی اصل - محمد دولتخواه - قم - پژوهشگاه حوزه و دانشگاه - 1389. منابع و مآخذ
- 15- بیماری های روانی - شهید ثانی - ترجمه سیدابراهیم سیدعلوی - تهران - نشر مشعل آزادی - 1354.
- 16- تحف العقول عن آل الرسول (صلی الله علیه و اله) - ابن شعبه حرّانی - مترجم بهراد جعفری - تهران - دارالکتب الاسلامیه - 1380.
- 17- تفسیر قرآن کریم (آیات برگزیده) - محسن قرائتی - قم - نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها - چاپ سوم - 1384.
- 18- تفسیر موضوعی قرآن کریم - به کوشش علی رضا کمالی - قم - نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها - 1389.
- 19- تفسیر نمونه - 27 جلدی - ناصر مکارم شیرازی - تهران - دارالکتب الاسلامیه - 1374.
- 20- تفسیر نور - محسن قرائتی - تهران - انتشارات مرکز فرهنگی درسهایی از قرآن - 1378.
- 21- جواهر الحسان فی تفسیر القرآن - عبدالرحمان بن محمد ثعالبی - بیروت - 1418 ه.ق.
- 22- چهل حدیث - امام خمینی 1 - مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ؛ - چاپ اول - 1371.
- 23- دین و روان - ویلیام جیمز - ترجمه مهدی قاننی - قم - انتشارات دارالفکر.

- 24- روان شناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی - عبدالکریم عثمان - ترجمه سیدمحمدباقر حجتی - تهران - دفتر نشر فرهنگ اسلامی - چاپ پنجم - 1366.
- 25- روان شناسی سال سوم متوسطه - رشته ادبیات و علوم انسانی - کد 1 / 268 - تهران - 1379.
- 26- روان شناسی سال سوم متوسطه عمومی - (اقتصاد اجتماعی - فرهنگ و ادب) - تهران - وزارت آموزش و پرورش - 1362.
- 27- روان شناسی شخصیت از دیدگاه اسلامی - علی اصغر احمدی - تهران - نشر امیرکبیر - چاپ دوم - 1371.
- 28- روان شناسی عمومی - مسعود آذربایجانی - محمدرضا سالاری فر - قم - انتشارات زمزم هدایت - چاپ نجم - 1387.
- 29- زمینه روان شناسی - محمدپارسا - تهران - نشر بعثت - چاپ هفتم - 1372.
- 30- ساختمان معنایی مفاهیم اخلاقی، دینی در قرآن - توشیهیکو ایزوتسو - ترجمه فریدون بدره ای - تهران - نشر قم - 1360.
- 31- علل و درمان بیماری های روحی - سیدهاشم گلستانی - انتشارات کتابفروشی تایید اصفهان - 1346.
- 32- عیون الحکم والمواعظ - علی بن محمد لیبی واسطی - قم - 1418 ه. ق.
- 33- غررالحکم و دررالکلم - عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی - مترجم محسن موسوی - قم - دارالحدیث - 1385.
- 34- فطرت - مرتضی مطهری - تهران - انتشارات صدرا - چاپ هفتم - 1374.
- 35- فنون و کارکرد راهنمایی و مشاوره - همایش سخنرانی های مشاوران بسیج - تهران - فرهنگ اندیشه - چاپ اول - 1384.
- 36- کیمیای سعادت (دو جلدی) - امام محمد غزالی - به تصحیح احمد آرام - تهران - انتشارات گنجینه - چاپ دهم - 1388.
- 37- مثبت اندیشی یا منفی گری - میرزا علی زاده - مشهد - آستان قدس رضوی - چاپ هشتم - 1390.
- 38- مشاوره کاربردی - رضا شاگردی - قم - انتشارات نصاب - چاپ اول - 1381.
- 39- مفاهیم اخلاقی و عقیدتی قرآن - محمد البهی - ترجمه محمدصادق سجادی - تهران - دفتر نشر فرهنگ اسلامی - 1362.
- 40- میزان الحکمه - 14 جلدی - محمد محمدی ری شهری - مترجم حمیرضا شیخی - قم - دارالحدیث - 1385.
- 41- نفس انسان حرم الهی - احسان زاهدی - قم - نشر الطیار - 1380.
- 42- نظریه های شخصیت - علی اکبر سیاسی - انتشارات دانشگاه تهران - 1371.
- 43- نهج الفصاحه، کلمات قصار پیامبر اکرم (صلی الله علیه و اله) - ابوالقاسم پاینده - قم - انتشارات انصاریان - 1383.

44- یادنامه کنگره هزاره نهج البلاغه - تهران - نشر بنیاد نهج البلاغه - چاپ اول - 1360.

ص: 445

- 1- آشنایی با ماهیت انقلاب اسلامی ایران - انتشارات کانون علوم خطیب.
- 2- آدم، انسان، بشر - انتشارات اسوه.
- 3- پرسش و پاسخ (پیرامون مبانی اعتقادی) - انتشارات سدره المنتهی.
- 4- تقویم طبیعی و حوادث ایام - انتشارات سدره المنتهی.
- 5- جلوه ای از حقیقت غدیر - انتشارات سدره المنتهی.
- 6- جهاد، شهید و شهادت - انتشارات اسوه.
- 7- چستی فلسفه (فلسفه چیست؟) - انتشارات اسوه.
- 8- چستی منطق (منطق چیست؟) - انتشارات اسوه.
- 9- خداشناسی و توحید - انتشارات سدره المنتهی.
- 10- در باره فرهنگ - انتشارات سدره المنتهی.
- 11- دین در قرآن - انتشارات سدره المنتهی.
- 12- شیعه (عقاید، وظایف، فرقه ها) - انتشارات سدره المنتهی.
- 13- عرفان، ادبیات و تصوّف - انتشارات سدره المنتهی.
- 14- مباحثی از تاریخ، علوم و معارف قرآن - انتشارات سدره المنتهی.
- 15- مشارکت عمومی و مسئولیت همگانی - مؤسسه انتشاراتی نقش نگین.
- 16- مهدی (علیه السلام) و مهدویت - مؤسسه انتشاراتی نقش نگین.
- 17- نگاهی به ماهیت انقلاب اسلامی - انتشارات کانون علوم خطیب.
- 18- ولایت فقیه - انتشارات سدره المنتهی.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

